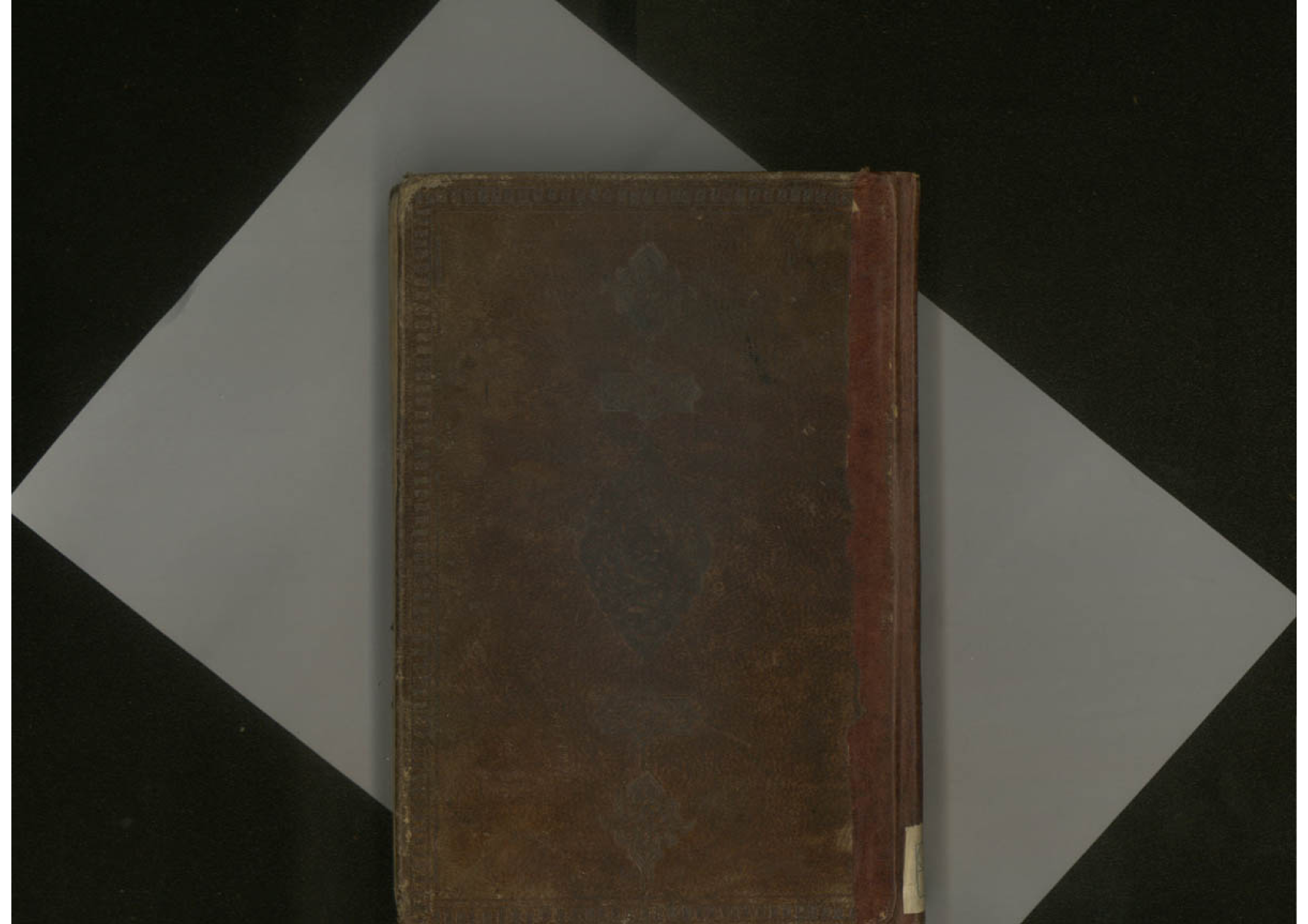
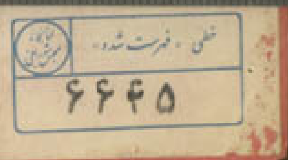


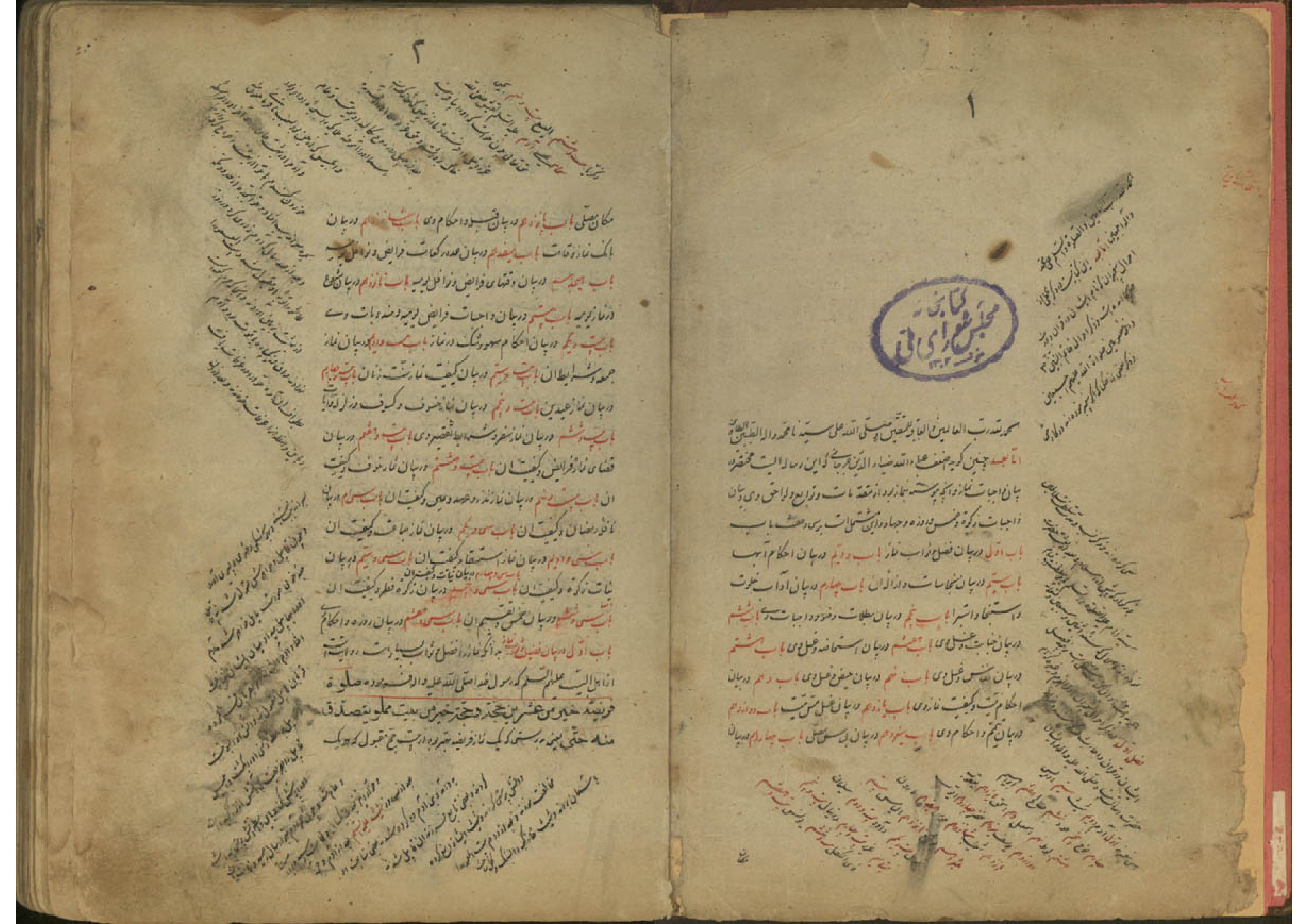
مجموعه طب و ادب



فهرست حاشیه کتاب اختیارات

فهرست حاشیه کتاب اختیارات

فیش تهیه شد
جمعاً سی رساله
است گلچین معانی



الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطیبین الطاهرین
اما بعد چنین گوید ضعیف عباد الله ضیاء الدین الجرجانی که این رساله ایست مختصر در
بیان واجبات نماز و آنچه پیوسته بنماز بود از مقدمات و توابع و لواحق وی و بیان
واجبات زکوة و خمس و روزه و جهاد و این مشتملست بر سی و هشت باب
باب اول در بیان فضل و ثواب نماز باب دویم در بیان احکام آبها
باب سیم در بیان نجاسات و ازالهٔ آن باب چهارم در بیان آداب خلوت
و استنجا و استبرا باب پنجم در بیان مبطلات وضو و واجبات وی باب ششم
در بیان جنابت و غسل وی باب هفتم در بیان استحاضه و غسل وی باب هشتم
در بیان نفاس و غسل وی باب نهم در بیان حیض و غسل وی باب دهم در بیان
احکام میت و کیفیت نماز وی باب یازدهم در بیان غسل مس میت باب دوازدهم
در بیان تیمم و احکام وی باب سیزدهم در بیان لباس مصلی باب چهاردهم در بیان

مکان مصلی باب پانزدهم در بیان قبله و احکام وی باب شانزدهم در بیان
بانگ نماز و اقامت باب هفدهم در بیان عدد رکعات فرایض و نوافل یومیه
باب هیجدهم در بیان وقتهای فرایض و نوافل یومیه باب نوزدهم در بیان کیفیت
در نماز یومیه باب بیستم در بیان واجبات فرایض یومیه و مندوبات وی
باب بیست و یکم در بیان احکام سهو و شک در نماز باب بیست و دویم در بیان نماز
جمعه و شرایط آن باب بیست و سیم در بیان کیفیت نماز زنان باب بیست و چهارم
در بیان نماز عیدین باب بیست و پنجم در بیان نماز خسوف و کسوف و زلزله و آیات
باب بیست و ششم در بیان نماز سفر و شرایط تقصیر وی باب بیست و هفتم در بیان
قضای نماز فرایض و کیفیت آن باب بیست و هشتم در بیان نماز خوف و کیفیت
آن باب بیست و نهم در بیان نماز نذر و عهد و یمین و کیفیت آن باب سیام در بیان
نافله رمضان و کیفیت آن باب سی و یکم در بیان نماز جماعت و کیفیت آن
باب سی و دویم در بیان نماز استسقا و کیفیت آن باب سی و سیم در بیان
باب سی و چهارم در بیان نیات و کیفیت آن
نیات زکوة و کیفیت آن باب سی و پنجم در بیان زکوة فطره و کیفیت آن
باب سی و ششم در بیان خمس و تقسیم آن باب سی و هفتم در بیان روزه و احکام وی
باب اول در بیان فضیلت نماز بدانکه نماز را فضل و ثواب بسیارست روایتست
از اهل البیت علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده صلوة
فریضة خیر من عشرین حجة وحجة خیر من بیت مملو یتصدق
منه حتی یفنی یعنی که یک نماز فریضه بهتر بود از بیست حج مقبول که هر یک

بهتر و فاضلتر بوده از خانه پر از زر سرخ که از راه حق بکسنده در راه خدای تعالی انعام شود

و هم از اهل البیت علیهم السلام نقل است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده ما

تقرب العبد الی الله تعالی بشیء بعد المعرفة افضل من الصلوة

بنده نزدیک نشود به خدای تعالی به چیزی بعد از شناخت خدای تعالی که آن از نماز فاضلتر باشد

و نماز واجب است بر هر که بالغ و عاقل باشد مگر زنان حایض و نفسا و اگر در وقت نماز بیهوش

بوده باشد که ادای نماز واجب نبود مادامی که این صفتها در ایشان باقی باشد و بر کافر

نیز واجب بود و لیکن از وی صحیح نبود و هر مکلف که نماز را عمداً ترک کند و حلال داند او

از اسلام رانده بود و توبه نشود و قتل وی در حال واجب بود و اگر حلال نداند باید او را

طلب توبه کنند اگر توبه نکند بکشند و الا در چهارم کرت بعد از توبه او را بکشند و باید که

کودکان را از هفت سالگی به نماز ترغیب کنند و در نه سالگی به جا آرند و فرمایند تا در نماز

ثبت و مداومت در دل ایشان لازم گردد و ترغیب نمایند اگر چه **باب دوم در بیان احکام آبها** بدانکه

آب دو قسم است مطلق و مضاف و مطلق آن بود که اسم آب بروی واقع شود بی

قیدی و اضافتی و مضاف آن بود که اسم آب بروی واقع نشود بی قیدی و اضافتی

چون آب گل و آب باقلا و آب انگور و غیر آن و آب مطلق بر سه قسم است اول آب

روان چون آب جو و بحار و غیر آن دوم [illegible] ایستاده چون آب حوضها و گودالها

و غیر آن سیم آب چاه و آب [illegible] مطلق پاک و پاک کننده بود مادامی که در وی

نجاست واقع شود با رنگ [illegible] و طعم وی به نجاست تغیر کند و آب ایستاده نیز پاک

و پاک کننده بود مادامی که [illegible] در وی واقع شود اگر مقدار وی کمتر از کر بود چنانچه

شود اگر چه رنگ و بو و طعم وی نگردد و کر مقدار هزار و دویست رطل بود به وزن عراق

یا جرمی که مقدار وی سه شبر و نیم در سه شبر و نیم پهنا و سه شبر و نیم عمق و آن

آب که کمتر از کر بود پلید شود آنگاه پاک شود که کری دیگر آب پاک بر آن ضم کنند و آب چاه

نیز پاک و پاک کننده است مادامی که نجاست در وی واقع نشود چون نجاست در وی

واقع شود و رنگ و بو و طعم وی بگردد پلید شود پس چندان آب از آن چاه باید کشید

که متغیر نشود و نجاست زایل گردد آنگاه پاک شود و بیشتر فقها گفته اند که آب چاه به مجرد

وقوع نجاست پلید شود اگر چه رنگ و بو و طعم وی نگردد و گفته اند اگر شتری در آب

چاه افتد و بمیرد و همچنین اگر خون حیض و استحاضه یا نفاس یا مسکری چون خمر یا منی

در وی افتد آب آن تمام بکشند و برای مردن گاو و خر و مانند آن یک کر بکشند

و پنجاه دلو برای سرگین آدمی که گداخته شده باشد و خون بسیار چون خون کشتن

گوسفند و غیر آن سی دلو و چهل دلو برای مردن سگ و گربه و خوک و روباه و خرگوش

و بول مردان ده دلو برای سرگین خشک و خون اندک چون کشتن مرغ و غیر آن

سی دلو و هفت دلو برای مرغ و شتر مرغ و کبوتر و آنچه در میان ایشان بود در هر مرغ

و هفت دلو برای مردن موش چون مرده بود و از هم پاشیده و بر آماسیده

و برای بول کودک چون غذا خورده باشد و برای غسل کردن جنب چون تن وی

خالی از نجاست عینیه باشد و برای سگ چون از وی بیرون آید و پنج دلو برای مرغ خانگی

و سه دلو برای مردن موش که از هم ریخته باشد و پیامانسیده باشد و یک دلو برای مردن

مار و برای مردن گنجشک و مانند آن و برای بول کودکی شیرخواره که غذا نخورده باشد

وه اگر استعمال آب پلید در طهارت روا نبود نه باختیار و نه باضطرار و همچنین اکل
و شرب وی نیز روا نبود مگر در حال ضرورت و آب مضاف پاک بود و نا پاک
کننده نبود پس روا نبود وضو و غسل و زدودن نجاست و روا نبود و لیس خورده هر حیوانات
پاک بود مگر سگ و خوک و کافر و ناصبی والله اعلم باب سیم در بیان نجاسات و ازالهٔ آن
بدانکه نجاسات ده بود اوّل بول دوم غایط از هر حیوانی که گوشت وی را نخورند و وی را
خون روان بود سیم منی از هر حیوانی که گوشت وی را خون روان بود اگر گوشت وی را
خورند و اگر نخورند چهارم خون از هر حیوانی که وی را خون روان بود خواه گوشت وی را
خورند و خواه نخورند پنجم مردار از هر حیوانی که وی را خون روان بود خواه گوشت وی را خورند
و خواه نخورند ششم سگ هفتم خوک هشتم کافر به اکثر خوارج و ناصبی در این حکم
داخل و اصل در نجاسات او است نهم مسکرات چون خمر و غیر آن و هر اگر نبیذ
جوشیده چون در کشمش وی زنده باشد با مسکرات داخل باشد دهم فقاع
و واجب ازالهٔ این نجاسات بآب پاک کننده از تن و جامه تا نماز روا
و طواف بجای آورد و در مسجد رفتن و تا آنکه نجس که دو بار یک جامه
بیش نبوده باشد و آلوده شده بود ببول و غایط آن صبی بدان بود و بار اگر در آن جامه
نماز کند و لباس که نماز بآن لباس تنها تمام نشود و در آن لباس پلید بود نماز وی
روا بود چون جوراب و کلاه و بند و جامه بشرطی که هر یک از اینها در محل نجاست
در مسجد نبود و هر [illegible] قسم اوّل آنکه اندک و بسیار ازاله آن از جامه
و تن زایل کردن واجب [illegible] آن خون حیض و استحاضه و نفاس

و خون سگ و اگر چه کافر قسم دوم آنکه اندک آن و بسیار از آن واجب نبود
چون خون ریشها و آن قرحی بود که دایم روان بود و خون کیک و پشه و مانند آن
از حیوانی که وی را خون روان نبود قسم سیم آنکه چون مقدار درهم بغلی و یا بیشتر ازالهٔ
آن واجب بود و اگر کمتر از این بود ازالهٔ آن واجب نبود و نماز بآن درست باشد
و آن خونی بود غیر از این خونها که ذکر کرده شد از جای حیوانات شد و اگر آب به
نرسیده باشد نماز درست بود و اما اگر آب بآن رسیده باشد نماز درست نبود و همچنین
اگر خون کمتر از درهم بغلی بادی باشد و در مسجد نماز کند درست نبود و مطهرات ده بود
آب و زمین و آتش و آفتاب و استحاله و انقلاب و انتقال و زیادت و نقصان
و اسلام باب چهارم در آداب خلوت و استنجا و دوم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم روایت که فرمود اکثر ما یکون عذاب القبر من الثلاثة النمیمة
و سوء الخلق و الاستخفاف بالبول یعنی بیشتر عذاب قبر از سه چیز بود
از سخن چینی و بد خلقی و استخفاف کردن ببول یعنی چون بول کند مخرج بول را نشوید و پاک
نگرداند و جامه و تن را از بول و غایط و نجاست نگاه ندارد و هم از رسول صلی الله علیه و آله
روایت که فرمود که استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه
یعنی پرهیز کنید و پاک دارید از بول بدرستی که عذاب عامه گردد از ناشستن بول و غایط
وی طهارتی بود و اگر طهارت و پاکی نبود نماز درست نبود پس چون بول و غایط کرده
باشد بر وی واجب بود که بشیر او استنجا کند و بشیر آن بود که چون بول کرده و تمام شد
مخرج بول را بآب پاک کننده بشوید و بول جز بآب پاک نشود زیرا که بول [illegible]

و آب بول نکرده الا باب و حضرت رسول صلعم فرموده لا یبول الماء الا الماء یعنی
بول نکرده انرا مگر آب و دیگر شستن آن بود که دو جهة آن زیادت کرده مخرج بول [illegible]
آب بود و در غایط که ده باشد و از مخرج تعدی کرده باشد مخرج غایط را باب
پاک گردانید و بشوید چنانکه عین نجاست در وی نبود و اگر از مخرج تعدی نکرده باشد
مخیر بود میان انکه باب بشوید یا بسنگ پاک یا بکلوخ پاک یا بخرقه پاک مخرج را
اما باب شستن افضل بود و اگر بسنگ پاک کرده بود بعد از آن باب بشوید کامل تر بود و [illegible]
بسنگ [illegible] و اگر [illegible] بسنگ پاک نشود [illegible] استنجا کردن [illegible]
استخوان و چیزهای نرم [illegible] چون [illegible] و چون [illegible] واجب بود
[illegible] حرام است [illegible] در حال [illegible]
[illegible] کردن [illegible] بول استبرا کردن سنت بود [illegible] چنان [illegible]
[illegible] سه بار دست بمالد و سه بار [illegible] دست بمالد و سه بار [illegible]
[illegible] سنت است که در حال خلوت [illegible]
[illegible] و در حال خلوت این دعا بخواند که
بسم الله وبالله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان
الرجیم و چون استنجا کند این دعا بخواند اللهم حصن فرجی واستر عورتی و
حرمهما علی النار ووفقنی لما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام
و چون از استنجا فارغ شود و خیزد [illegible] این دعا بخواند الحمد لله
الذی اماط عنی الاذی وهنا لی طعامی [illegible] وما نافنی من

البلوی [illegible] الحمد لله الذی عرفنی لذته وابقی
فی جسدی قوته واذهب عنی اذاه یا لها نعمة لا یقدر القادرون
قدرها و مکروه است در حال خلوت [illegible] کردن [illegible]
کردن و بول [illegible] کردن [illegible] ایستاده بول کردن و بول [illegible]
و بول در آب روان [illegible] ایستاده کردن و مکروه است غایط [illegible]
[illegible] کردن [illegible] زمین [illegible]
[illegible] و مکروه است در حال خلوت سواک کردن
[illegible] کردن و سخن گفتن [illegible] و آیة الکرسی خواندن و مکروه است
استنجا بدست راست کردن و بدست چپ [illegible] کرده بود چون [illegible] انگشتری [illegible]
نام خدا یا نام پیغمبران [illegible] باشد باب پنجم در بیان مبطلات وضو [illegible]
[illegible] باطل کند اول بول دوم غایط سیوم باد [illegible] از موضع معتاد
[illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] چنانکه [illegible] ششم [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
[illegible] نهم [illegible] دهم [illegible] یازدهم [illegible]
[illegible] باطل کند [illegible] دوازدهم [illegible]
[illegible] باطل کند لیکن وضو [illegible]

دیگر باره وضو ساختن باید که با آب مباح پاک پاک کننده وضو کند پس اگر با آب
پلید وضو ساخته وضوی وی باطل بود اگر داند که آب پلید بوده و اگر نه داند و نماز را
بدین وضو که کرده باشد اعاده بکند و اگر با آب غصبی وضو سازد و داند که آب غصبی است
وضو باطل بود و اگر بدین وضو نماز کرده اعاده بکند اما اگر با آب غصبی وضو سازد
و نداند که این آب غصبی است و بدان وضو نماز کرده باشد نماز وی درست بود
و باید که مکان وضو مباح بود پس اگر در مکان غصبی وضو سازد و عالم بغصب
بود وضوی وی باطل بود و اگر جاهل بود بغصبیت و نماز کند بدان نماز درست بود
و اگر آب جا و اوانی که در آن باشد غصبی کند و بدان وضو سازد وضوی وی درست
بود و اگر با آب مضاف وضو سازد چون آب گل و مرورد و باقلا و انگور و مانند آن
روا نبود و اگر چه آب مضاف پاک بود زیرا که پاک کننده نبود و باید که آب را
با عضای وضو که رساند باید شستن جاری گرداند پس اگر در موضع شستن مسح کند
روا نبود و اگر در میان وضو شک کند یکی از اعضای وضو را اگر آن عضو شستنی باشد
بشوید و اگر مسح کردنی بود مسح کند و بعد از آن باید وی بجا آورد و اگر شک بعد
از آن بود که وضو را تمام کرده بود و فارغ گشته بدان التفات نکند و وضوی وی
درست بود و وضو در وقت اداء فریضه پیش از دخول وقت بنیت واجب روا نبود اما
اگر حاجت قضا بود یا وضو بنیت ... روا بود که بعد از آنکه وقت فریضه در آید
بدان وضو نماز فریضه کند و بدانکه در وضو ... چیز واجب است ... از آن
فعل بود و دوازده از آن کیفیت اما آنچه فعل بود اول ... کردن دوم ... شستن

سیم بالا شستن چهارم مسح سر کردن پنجم مسح پاها کردن و اما آنچه کیفیت است
اول نیت پیوسته داشتن است با بعد از شستن روی دوم ابتدا از رستنگاه موی
تا زنخدان شستن اگر ابتدا از رستنگاه نبود و از جایگاه در حکم رستنگاه بود بشوید
بدان روی و پهنا چندانکه انگشت مهین و میانین بروی بگردد چون انگشتان وی از
خلقت متشابه و اگر درازتر خلقت یا تنگ تر آن بود ... خلقت متشابه باشد و اگر محاسن از حد روی
بیرون باشد شستن آن واجب نبود و اگر محاسن تنگ بود تخلیل واجب بود و حد تنگی
آن بود که بشره پیدا نماید و اگر محاسن انبوه بود تخلیل واجب نبود سیم ابتدای شستن
با اول روی کند پس اگر ابتدا بپایان روی یا فرود روی کند روا نبود چهارم بحکم نیت
بودن تا فارغ شدن و حکم نیت در وضو پیوسته بود وجوب رفع حدث و
قربت یعنی وجوب اثبات بدل کند در رفع حدث را از اول تا آخر بدل کند و قربت را نیز با
بدل کند پنجم با ابتدا از دوش تا سر انگشتان شستن چنانچه در دوش شسته نشود اگر
انگشتری یا مثل آن باعث بازگرفتن آب را مانع شود از رسیدن با عضا وضو واجب بود
که از جای خود ... تخلیل کند تا آب بجای عضو رسد و اگر بعضی از اعضای وضو ...
و ... اگر ... آن ... بجای ... اگر ... بالای آن
عضو شستن ... مسح کند و اگر بعضی از دست وی بریده بود باقی را شستن واجب بود
و اگر از دوش بریده بود شستن آن دست از وی ساقط شود و اگر وی را دست زیاده بود
پس اگر بالای مرفق بود شستن واجب نبود و اگر زیر مرفق بود شستن آن واجب بود
و اگر از هر طرف دو دست ... شستن هر دو واجب بود و اگر دست زیاده از اصل تفرقه
نشد ... هر دو را باید شستن و اگر همچنین انگشتان زیاده بود شستن همه واجب بود

ششم ابتدا از بالا کردن پس اگر ابتدا از سر انگشتان کند روا نبود هفتم در شستن
هر دو دست از آرنج باز پس نشکند هشتم مسح پیش سر کردن یا بر موی که خاص بود به پیش سر
بمقدار آنکه نام مسح بر وی افتد اگر چه یک انگشت بود و اگر مسح اندر جایها کند روا بود
ولیکن احوط آن است که از بالا به زیر کشد نهم مسح بر پشت پایها کردن از سر انگشتان
تا بکعبین بمقدار آنکه نام مسح بر وی افتد و کعبان جایگاه بود که ساق و قدم جمع
شده و اگر از کعبین ابتدا کند هم روا بود ولیکن احوط آن است که ابتدا از سر انگشتان کند
و اگر اول پای چپ مسح کند روا بود لیکن اولی آن است که ابتدا بپای راست کند دهم
ترتیب نگاه داشتن یعنی اول روی بشوید پس دست راست پس دست چپ پس مسح
سر پس مسح پایها یازدهم بباقی تری دست مسح کردن پس اگر آب نو بگیرد باطل
و اگر در دستها هیچ تری باقی نبود از ریش و پلکهای چشم فرا گیرد و بدان مسح کند و اگر
هیچ تری نیابد باطل شود و وضو را از سر گیرد دوازدهم موالات نگاه داشتن یعنی افعال
وضو را پیاپی داشتن چنانکه اگر پیش شسته باشد باید که تا رسیدن خشک نشود
در حال اعتدال هوا اما اگر گرما سخت بود و آب کم بود و اعضا زود خشک شود وضو درست
بود و چون خواهد که وضو سازد نشستن جایگاهی که آب از دست به سوی خود نیفتد و دو
دست را بشوید اگر در عقب خواب باشد و عقب بول بود یکبار بشوید و اگر در عقب غایط بود
دو بار بشوید و اگر در عقب جنابت بود سه بار بشوید پس انگشت راست در جایگاه آب
در آب دیگر و مضمضه و استنشاق کند یعنی آب در دهن و بینی کند هر یکی را سه بار و هر
عضوی را یکبار شستن واجب بود و دوم بار شستن سنت بود و سیم بار شستن
بدعت بود و سنت بود مرد را که ابتدا در شستن دست اول به پشت بازو نهد و زن را

سوم بکلی بدعت و در اعضای وضو در وقت خشک کردن کرده باشد و در وضو شستن
وای وضو در آب حرام بود یعنی آنکه دیگری وی را وضو دهد اما بضرورت جایز بود و سنت
آن است که هر فعلی از افعال وضو دعا بخواند پس چون خواهد وضو ساختن نظر بر آب
ابتدا دعا بخواند الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و بالاسلام نورا و لم یجعله نجسا و چون
دهن بشوید بگوید اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک و چون بینی
بشوید این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها
وطیبها و چون روی بشوید این دعا بخواند اللهم بیض وجهی یوم تبیض الوجوه ولا تسود
وجهی یوم تسود فیه الوجوه و چون دست راست بشوید این دعا بخواند اللهم اعطنی کتابی
بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا و اجعلنی ممن ینقلب الی اهله
مسرورا و چون دست چپ بشوید این دعا بخواند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء
ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران و چون مسح سر کند
بگوید اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک و عافیتک و چون مسح پایها کند این دعا بخواند
اللهم ثبت قدمی علی الصراط المستقیم یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک
عنی یا ذا الجلال والاکرام و چون نماز تمام کند این دعا بخواند اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المتطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
باب ششم در بیان جنابت و احکام او بدانکه جنابت به دو چیز حاصل شود اول جماع کردن در
فرج اگر چه انزال نکند دوم بیرون آمدن آب منی اگر در خواب بود یا در بیداری و اگر نداند که
بیرون آمده است منی است یا غیر منی اعتبار کند بجستن آب و شهوت و سستی تن اگر

شهوت و سستی تن کافی بود اگر شهوت و جهیدن نبوده باشد و لیکن یقین داند که منی است غسل
واجب بود و منی مرد غلیظ و سفید بود و منی زن زرد و تنک بود و چون جنابت حاصل شود
غسل واجب بود اگر مسلمان بود و اگر کافر بود اگر مرد بود و اگر زن و لیکن از کافر صحیح نبود
مادامی که کافر بود و در غسل جنابت پانزده چیز واجب است ده فعل بود و پنج کیفیت و آنچه
فعل بود **اوّل** نیت کردن **دویم** شستن [illegible] و آنچه کیفیت است **اوّل** نیت پیوسته
داشتن تا شستن چیزها است از غسل ترتیبی کند و اگر در اثنای غسل حدثی صادر شود واجب بود
که نیت را تا شستن جمیع بدن پیوسته دارد **دویم** در حکم نیت بودن تا فارغ شدن و حکم نیت
در غسل سه چیز بود وجوب و رفع حدث و قربت پس اگر [illegible]
[illegible] باطل شود **سیم** شستن
سر و گردن و آنچه ظاهر بود [illegible] **چهارم** جانب راست شستن **پنجم** جانب
چپ شستن و در شستن عورتین مخیّر بود اگر خواهد به جانب راست بگیرد و اگر خواهد به جانب چپ
ششم تخلیل کردن آنجا که آب بی تخلیل به وی نرسد چون گوش و موی سر و ناف
و غیر آن اگر [illegible] آب به بیخ موها رسانیدن ممکن بود [illegible] واجب بود **هفتم**
ستر عورت کردن پس اگر [illegible] در حال [illegible] درست
جایز بود **هشتم** ترتیب نگاه داشتن چنانکه گذشت **نهم** آب پاک و پاک کننده
بودن [illegible] که پاک بود از نجاست **دهم** مباح بودن آب پس اگر آب غصبی
باشد غسل [illegible] **یازدهم** جاری کردن آب بر اعضای غسل **دوازدهم**
مباح بودن مکان پس اگر در مکان غصبی غسل کند درست نبود **سیزدهم** در بیان غسل [illegible]

دیگر وضو را باطل کند غسل را نیز باطل کند پس اگر در میان غسل حدثی کند که مبطل وضو بود غسل
باطل نشود و اگر در میان غسل شک کند در بعضی افعال غسل اعاده کند [illegible] پس اگر
[illegible] و حرام بود بر جنب [illegible] سورهای عزایم خواندن چهار سوره بود اول الم تنزیل
دویم حم سجده و دیگر والنجم و اقرأ و حرام بود بر جنب دست بر نوشته قرآن کردن و
بر چیزی که نامهای خدای تعالی بر آن نوشته باشد یا چیزی که نامهای پیغمبران یا امامان علیهم السلام
بر آن نوشته بود و حرام بود درنگ کردن در مسجد و حرام بود چیزی در مسجد نهادن و در حال
غسل استبرا کردن سنت بود و کیفیت استبرا در باب وضو گذشته و اگر بعد از غسل تری [illegible]
و یقین داند که منی است غسل را از سر گیرد و اگر یقین داند که بول است عمل درست بود و لیکن
باید [illegible] و اگر یقین داند [illegible] غسل درست باشد [illegible] هیچ چیز واجب نبود و اگر مشتبه
[illegible] که چیست [illegible] بول و استبرا کرده است یا نکرده است یا بول کرده است و استبرا
کرده یا استبرا کرده است و بول نکرده است و چون بول کرده بود [illegible] ممکن بود بول
کردن یا ممکن نبود [illegible] پنج قسم بود **اوّل** اگر بول و استبرا هر دو کرده [illegible]
[illegible] واجب نبود **دویم** اگر بول کرده بود و استبرا نه غسل از سر گیرد [illegible]
کرده [illegible] **سیم** اگر استبرا کرده بود و بول نکرده [illegible]
ممکن نبود [illegible] **چهارم** اگر استبرا کرده بود و بول نکرده [illegible]
کردن ممکن نبود [illegible] غسل از سر گیرد و سنت بود که در حال غسل این دعا بخواند اللهم
طهر قلبی [illegible] و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک اللهم اجعله
لی طهورا و شفاء و نورا انک علی کل شیء قدیر **باب ششم در بیان حیض و غسل وی** [illegible]

حیض در اغلب خون آن باشد سیاه و غلیظ که چون آید بسوزش و گرمی و گرفتنش بسر رود و
دیرتر نشیند و حد و بیان سه روز و ده روز که علامت آن آنستکه زن چون خون بیند از سه حال
خالی نبود یا مبتدئه بود یا مضطربه یا صاحبه عادت مستقره مبتدئه آن بود که ابتدای خون
وی بود و مضطربه آن بود که وی را عادت مستقره بود باشد و از او فراموش کرده باشد
و اگر از او فراموش کرده باشد صاحبه عادت بود و صاحبه عادت مستقره آن بود
که در دو ماه خون بیند که آن دو ماه در عدد ایام و در زمان حیض در دو ماه متساوی یکدیگر
باشند پس اگر مبتدئه بود یا مضطربه تا سه روز نماز و روزه ترک کنند تا آنکه حیض بودنش
و آن به سه روز معلوم شود پس چون سه روز شود ترک نماز و روزه کنند تا ده روز اگر روز دهم
منقطع شود همه حیض بود و غسل کند و روزه و آنچه داشته و آنچه نداشته همه را قضا کند و اگر از
ده روز بگذرد اگر صاحبه عادت مستقره بود ایام عادت را حیض گیرد و باقی را عمل استحاضه کند
اما مبتدئه و مضطربه تمییز عمل کند یعنی از خون آنچه بصفت حیض بود حیض گیرد و آنچه بصفت
استحاضه بود استحاضه گیرد و عمل استحاضه کند و اگر اینها تمییز ندارند رجوع کنند بعادت زنان
که خویش وی باشند از جانب پدر و اگر خویش نباشد یا باشند و عادت ایشان نیز مختلف
و مضطرب بود رجوع بروایات کنند و آن سه روایتست و وی مخیر بود در روایت اول
آنکه از هر ماهی شش روز حیض گیرد و باقی را عمل استحاضه کند و در روایت دوم آنکه
از هر ماهی هفت روز حیض گیرد و باقی را عمل استحاضه کند و در روایت سیم آنکه از ماه
اول سه روز حیض گیرد و از ماه دوم ده روز و مضطربه نیز همین روایت رجوع کند و عمل بیکی
از روایات کند و اگر صاحبه عادت مستقره عدد ایام عادت را مقدم بر زمان

عادت باشد بر زمان عادت چنانچه عادت وی مستقره باقی بود زیرا که
ایام عادت مقدم و مرعی است و چون صاحبه عادت را بعد از ایام عادت خون منقطع
شود غسل واجب بود و اگر بعد از عادت خون منقطع نشود یک روز یا دو روز صبر کند پس اگر
منقطع شود غسل کند و ما قبل همه حیض بود و اگر منقطع نشود و از ده روز بگذرد ایام عادت
حیض گیرد و باقی را عمل استحاضه کند و اگر روز دهم منقطع شود ایام عادت و ما بعد وی
همه حیض بود و کیفیت غسل وی چون کیفیت غسل جنابت بود و لیکن وی را وضو واجب
پیش از غسل یا بعد از غسل حرام بودن حایض را در مسجد رفتن اما اگر راه گذری
بود جایز بود غیر از مسجد الحرام و مسجد نبی که اینجا راه گذر نیز جایز نبود حرام بود خواندن
سوره های سجده و دست بر نوشته قرآن کردن و حرام بود بشوهر که وطی کند با وی و
روا نبود وی را روزه داشتن و نماز و طواف کردن و نیت رفع حدث کردن و واجب
بود بر وی روزه را قضا کردن لیکن قضای نماز واجب نبود و سنت بود وی را در وقت
نماز نیت استباحت در جای طاهر نشیند و در مصلی نشستن بقدر نماز با
ذکر و تسبیح گفتن **باب ششم در بیان استحاضه** بدانکه استحاضه در اغلب خونی بود
زرد و خنک و تنک که زن وی را ببیند بعد از عادت مستقره یا بعد از ایام نفاس
یا آنکه بعد از آنکه زن حامله شود و حیض اگر قرشیه یا نبطیه بود بعد از شصت سالگی زن ببیند و اگر
غیر قرشیه و نبطیه بود بعد از پنجاه سالگی زن ببیند و قرشیه آن بود که از قبیله قریش بود
و نبطیه آن بود که مادر قرشی بود و پدر غیر قرشی و گویند نبطیه قبیله ای معروف بوده در بلاد
عراق و خونی که پیش از نه سالگی ببیند نیز استحاضه بود و همچنین خونی که کم از سه روز ببیند



و استحاضه را سه حالت بود **اول** آنکه چون خون بر قطنه ظاهر شود و قطنه را فرو نگیرد
پس واجب بود و برا تغیر قطنه کردن و تجدید وضو کردن برای هر نمازی **دوم** آنکه قطنه را
فرو گیرد و لیکن سیلان نکند پس واجب بود و برا بجا آنکه گفتیم تغیر خرقه نیز کردن و
یک غسل کردن برای نماز بامداد **سیم** آنکه خون سیلان کند پس واجب بود و برا
با بجا آنکه گفتیم دو غسل دیگر کردن یکی برای نماز پیشین و نماز دیگر و این هر دو نماز را باهم
جمع کند و یکی برای شام و خفتن و این هر دو را باهم جمع کند و باید که صبر کند تا وقت
هر دو نماز مشترک شود آنگاه غسل کند و کیفیت غسل وی چون غسل حیض بود و مستحاضه
چون افعال ایجا آورد در حکم پاکان بود و نماز و روزه وی درست بود [illegible]

باب نهم در بیان نفاس و احکام آن بدانکه نفاس خونی بود که زن ببیند با ولادت
یا بعد از ولادت و اگر در این حال خون نبیند نفاس نبود و بیشترین وی ده روز بود و کمترین
وی اندکی بود و پس اگر یک لحظه بود مادام که ایام عادت نفاس بود و اگر وی را حیض عادت
مستقره بود هم باید ایام عادت نفاس بود و باقی اگر ده روز تجاوز نکند بیشتر نه بود
و اگر از ده روز تجاوز کند جمیع نفاس بود و هر زن نفسا در جمیع احکام چون حایض بود
و اگر کسی [illegible] نفاس از ولادت [illegible] نفاس [illegible]

دوری **باب چهارم در بیان احکام و کیفیت نماز** بدانکه [illegible] اول
[illegible] حاضر شدن موت [illegible] واجب بود که روی میت [illegible]
[illegible] کلمات فرج [illegible]
بر وی کند را أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد

أنّ محمدا عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين
كله ولو كره الكافرون وأشهد أن أمير المؤمنين علي بن أبي
طالب عليه السلام إمام حق بنص معصوم من قبل الله تعالى
ومن قبل رسوله وبعده أولاده الحسن والحسين وعلي بن الحسين
ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى
ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي ومحمد بن الحسن
صاحب الزمان صلوات الله عليه وعليهم أجمعين هم أئمتك
أئمة الهدى الأبرار وأن الموت حق والقبر حق وسؤال منكر
ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب حق
والميزان حق والصراط حق والجنة حق والنار حق وأن الساعة
آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور كلمات فرج [illegible]
لا إله إلا الله الحليم الكريم لا إله إلا الله العلي العظيم
لا إله إلا الله الملك الحق المبين سبحان الله رب السماوات
السبع ورب الأرضين السبع وما فيهن وما بينهن وما فوقهن
وما تحتهن وهو رب العرش العظيم وسلام على المرسلين والحمد لله
رب العالمين يا الله يا الله يا الله ليس كمثله شيء وهو السميع العليم
نعم المولى ونعم النصير رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم إنك
أنت الأعز الأكرم وأنت خير الراحمين رب لا تذرني فردا

وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و سنت بود که سورهٔ والصافات بخوانند چون یٰس و عمران و چون

جان وی منقطع شود چشمهای وی برهم نهند و دهنش را هم کرده و دستها و پاهایش کشیده

و دور وی تجهیز وی کنند **بحث دوم** در غسل میت بدان که غسل میت واجبست و بر کفایت

بود و کیفیت غسل وی چنان است که اول از نجاست بشویند بعد ازان نیت بکند که غسل میت میکنم

واجب قربة الی الله و واجبست که اول با سدر بشویند و ابتدا از سر کند و سر و روی

با گردن بشویند پس جانب راست و پس جانب چپ و دوم بار آب کافور

بشویند بر ترتیب اول و سیم آب خالص بشویند بر ترتیب اول و یک نیت بجای هر غسل

کافی است و اگر سدر و کافور یافت نشود بار آب خالص بشویند بر ترتیب و در هر غسل

و همچنین نیت واجب بود و اگر میت شهید باشد ویرا نشویند و کفن نیز نکنند لیکن بر وی

نماز کنند و همان جامه و خون آلوده ویرا دفن کنند و شهید آن بود که در پیش امام در جهاد

کشته باشد و اگر میت ابتر بود و یا سوخته یا کسی کشته بود و بیم بود که شستن او هم در او

باب آب یافت نشود واجبست که وی را تیمم کنند بر تیمم و کیفیت ادا هم چون تیمم

زندگان بود **بحث سیم** در کفن میت بدانکه پوشانیدن کفن بر میت واجب بر کفایت

بود و کفن میت از اصل ترکه وی بگیرند و کفن زن بر شوهر واجب بود اگرچه زن توانگر بود و

واجبست که سه جامه کفن کنند میزر و ان پیراهن بود و قمیص آن جامه بود که از دوش تا

بالا بود که سر تا پای وی را بپوشند و باید که کفن از ابریشم نباشد و سنت است که اگر میت مرد

بود ویرا عمامه ... کنند و خرقه دیگر که ران وی را بدان ببندند و بجای هر یک

کردنهای وی و رانهای وی ببندند و عمامه بر وی بندند و اگر میت زن بود خمار و دیگر

بود وی را باید کشیدن تا پستانهای وی را بدان ببندند و عوض عمامه مقنعه بود و از قماع دیگر

باید کشیدن تا پستانهای وی را ببندند و سنت بود که دو چوب تر از خرما با وی

دفن کنند و اگر خرما نبود از چوب بید بنهند و اگر بید نبود از چوب درختان دیگر که تر بود بنهند و بر دو چوب

تربت امام حسین علیه السلام بر آن بمالند و واجب بود که عمامه و بر آن دو چوب نام میت با

کلمهٔ شهادت و نامهای ائمه علیهم السلام با ترتیب فلان بن فلان يَشْهَدُ

اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَاَنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِمَامٌ حَقٌّ نَصٌّ مِنْ قِبَلِ اللهِ

تَعَالٰى وَقِبَلِ رَسُولِهِ وَبَعْدَهُ اَوْلَادُهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ

ابْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى ابْنُ جَعْفَرٍ

وَعَلِيُّ ابْنُ مُوسٰى وَمُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ

وَمُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ صَاحِبُ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ

اَجْمَعِينَ هُمْ اَئِمَّتِي وَسَادَتِي وَقَادَتِي وَشُفَعَائِي وَ كُبَرَائِي

بِهِمْ اَتَوَلّٰى وَمِنْ اَعْدَائِهِمْ اَتَبَرَّاُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ

صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاَوْلَادِهِ اَجْمَعِينَ

و واجبست که اول حنوط اعضای سجده را کافور بمالند پس کفن در وی پوشانند

و افضل آنست که کافور سیزده درم و ثلثی بود و الا چهار درم و اقل یک درم بود

و اگر کافور یافت نشود بی کافور دفن کنند و اگر میت شهید بود و برو دو کافور نباید

بحث چهارم در نماز میت و واجبست نماز بر میت که در وقت وفات در اسلام بوده با

باید در حکم اسلام چون اطفال مسلمانان که شش ساله بوده باشد و کمتر از شش ساله نماز میت
بر وی نماز میت واجب بود اگر میت مرد بوده اگر زن واگر خنثی بوده واگر آزاد واگر بنده
میت کسی بود که اولی بمیراث میت باشد و جدّ میت از فرزند میت اولی بود و شوهر از زن
خود اولی بود پس اگر اولی در شرائط حاصل نبود و بگری را نایب کرداند و غیر ولی را
بی اذن ولی تقدم جایز نبود و اگر هاشمی حاضر بود میت ولی را اگر وی را تقدم کند
اگر در وی شرائط حاصل بود و اگر امام اصل حاضر بود وی از همه اولی بود و در وی نماز
پنج تکبیر و چهار دعا واجب بود و همچنین نیت و دو یعنی نماز کردن واجب بود و در
که میت را بسوی روی اَمام کرده اند و کیفیت این نماز چنان بود که نیت کند و تکبیر اوّل
گوید و این دعا گوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اِلٰهًا
وَاحِدًا فَرْدًا وِتْرًا صَمَدًا قَيُّومًا اَبَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ پس تکبیر دوم گوید
و این دعا گوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰى اِبْرٰهِيمَ
وَاٰلِ اِبْرٰهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ پس تکبیر سیم گوید و این دعا گوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ
وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ
اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس تکبیر چهارم گوید و این دعا گوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا

عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا
نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي
اِحْسَانِهِ وَاِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ
يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَبْدَكَ فِي اَعْلَا
عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْهُ عَلٰى اَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ و اگر میت زن بود تکبیر چهارم گوید و این دعا گوید اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ اَمَتُكَ
وَابْنَةُ اَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهَا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَتْ
مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي اِحْسَانِهَا وَاِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَاغْفِرْ
لَهَا وَلِوَالِدَيْكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا فِي اَعْلَا عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْهَا عَلٰى
اَهْلِهَا فِي الْغَابِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و اگر میت طفل بود تکبیر
چهارم گوید و این دعا گوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا الطِّفْلُ كَمَا خَلَقْتَهُ قَادِرًا وَقَبَضْتَهُ
طَاهِرًا فَاجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ نُورًا وَارْزُقْنَا اَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ
و اگر میت مستضعف بود تکبیر چهارم گوید رَبَّنَا اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا
وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و اگر مذهب میت نداند تکبیر چهارم گوید اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ
النَّفْسُ اَنْتَ اَحْيَيْتَهَا وَاَنْتَ اَمَتَّهَا تَعْلَمُ سِرَّهَا وَعَلَانِيَتَهَا فَوَلِّهَا
مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
و اگر میت منافق بود یا خارجی تکبیر چهارم گوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ
عَبْدِكَ لَا نَعْلَمُ بِهِ اِلَّا شَرًّا فَاَخْزِهِ فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ وَصَلِّهِ

اَشَدَّ نارِكَ اللّٰهُمَّ اِنَّهُ كانَ يُوالي اَعْداءَكَ وَيُعادي اَوْلِياءَكَ
وَيُبْغِضُ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ فَاَجْعَلْ قَبْرَهُ نارًا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ نارًا وَ
عَنْ يَمينِهِ نارًا وَعَنْ شِمالِهِ نارًا وَسَلِّطْ عَلَيْهِ فِي الْقَبْرِ
الْحَيّاتِ وَالْعَقارِبَ [Persian interlinear] غُفْرانَكَ وَعَفْوَكَ يا كَريمُ

[Persian interlinear text, partly illegible] ... و تشهد و قرائت و سلام نبود
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
... **بحث پنجم** ... [Persian interlinear text, partly illegible]
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
[Persian interlinear text, partly illegible] ...
[Persian interlinear text, partly illegible] ... امام حسین علیه السلام ...
[Persian interlinear text] ... بنویسند الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي لا يَبْقى اِلّا وَجْهُهُ وَلا
يَدُومُ اِلّا مُلْكُهُ كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ اِلّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ
وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ يا عَبْدَ اللّٰهِ يَا بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ هٰذا آخِرُ يَوْمٍ مِنَ
الْاَيّامِ الدُّنْيا اَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ الْاَيّامِ الْعُقْبى اُذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذي

خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنْ دارِ الدُّنْيا اِلى دارِ الْآخِرَةِ شَهادَةَ اَنْ لا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّ
اَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلِيَّ بْنَ اَبي طالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلامُ وَلِيُّهُ
وَوَصِيُّ رَسُولِهِ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ
عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ صاحِبَ الزَّمانِ
صَلَواتُ اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ اَئِمَّتُكَ اَئِمَّةُ الْهُدى
الْاَبْرارُ يا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ اِذا جاءَكَ الْمَلَكانِ الْمُقَرَّبانِ
الرَّسُولانِ الْكَريمانِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تَعالى يَسْئَلانِكَ عَنْ رَبِّكَ
وَعَنْ نَبِيِّكَ وَعَنْ دينِكَ وَعَنْ كِتابِكَ وَعَنْ قِبْلَتِكَ وَعَنْ
اِمامِكَ لا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ فَقُلْ اَللّٰهُ رَبّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيّي وَالْاِسْلامُ
ديني وَالْقُرْآنُ كِتابي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتي وَعَلِيٌّ اِمامي وَالْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى
بْنُ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
وَالْحُجَّةُ الْقائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صاحِبُ الزَّمانِ
صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعينَ هُمْ اَئِمَّتي وَسادَتي بِهِمْ اَتَوَلّى وَمِنْ
اَعْدائِهِمْ اَتَبَرَّءُ ثُمَّ اِعْلَمْ اَعْداءَ اللّٰهِ بِاَنَّ اللّٰهَ تَعالى نِعْمَ الرَّبُّ
وَاَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولُ وَاَنَّ عَلِيًّا نِعْمَ الْاِمامُ وَاَنَّ الْمَوْتَ

حَقٌّ وَالقَبرُ حَقٌّ وَسُؤالُ المُنكَرِ وَنَكيرٍ فِي القَبرِ حَقٌّ وَالبَعثُ
حَقٌّ وَالنّارُ حَقٌّ وَالصِّراطُ حَقٌّ وَالمِيزانُ حَقٌّ وَاَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ
لارَيبَ فِيها وَاَنَّ اللهَ يَبعَثُ مَن فِي القُبورِ هذا ما وَعَدَنا اللهُ
وَرَسولُهُ وَما زادَهُم اِلّا اِيماناً وَتَسليماً اَللّهُمَّ صَلِّ وَحدَتَهُ
وَآنِس وَحشَتَهُ وَارحَم غُربَتَهُ وَاحشُرهُ مَعَ مَن كانَ يَتَوَلّاهُ مِنَ
الاَئِمَّةِ الطّاهِرينَ اَللّهُمَّ اجعَل قَبرَهُ رَوضَةً مِن رِياضِ الجَنَّةِ
وَلا تَجعَلهُ حُفرَةً مِن حُفَرِ النّيرانِ بِرَحمَتِكَ يا اَرحَمَ الرّاحِمينَ
وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجمَعينَ الحمد ... بر قبر چيده واز بالين فرو رود آيد
وحاضران را سنت بود كه بپشت دست خاك در قبر ريزند وبگويند انا لله وانا اليه راجعون
بگويند ... را ... انگشت ... بر قبر نهند ومرتع كرده ... دست ... در وی
وحاضران را سنت بود كه دست بر قبر نهند وبر وی ترحم كنند وبعد از آنكه مردمان بروند
ولی ميت را سنت بود كه ... بر ... تلقين كند **باب يازدهم در بيان غسل مس ميت**
هر كه بسايد ميت آدمی را بعد از آنكه سرد شده باشد وپيش از آنكه غسل داده باشند او را
واجب بود كه غسل كند وهمچنين بسايد اگر پاره گوشت كه استخوان در وی بود وفرق نيست
كه از آدمی مرده جدا كرده باشند يا از زنده واگر بسايد پاره گوشت كه در وی
استخوان نبود يا بسايد مرده كه غير آدمی بود غسل واجب نبود بلكه آن موضع را اگر ... بود
شستن واجب بود **باب دوازدهم در بيان تيمم واحكام وی** بدانكه چون آب يافت نشود
واگر يافت شود چيزی نبود كه آب رساند از آلت چون دلو ورسن وغير آن يا آب

بها بود وبهای آن موجود نبود يا از استعمال آب ضرری ... ترسد يا بمال ... رسد در اين صورتها كه
گفته شد تيمم واجب بود وچون آب نباشد طلب آب واجب بود پس اگر زمين هموار
نرم بود ... بايد از چهار جانب بقدر تيری ... پس اگر طلب آب نكند ونماز كند او
تا آخر وقت آن نماز موجود نشود عاصی بود ليكن نماز وی صحيح بود واگر قبل از خروج
وقت آن نماز آب يافت شود واجب بود كه آن نماز را اعاده كند بعد از آنكه
وضو كند واگر آب بها بود وبهای آن موجود بود خريدن واجب بود اگر زياده از ثمن مثل
بود وتيمم روا نبود الا بر آن چيزی كه اسم زمين بر وی صادق آيد چون گل و
خاك وماننده آن وبايد كه گل خشك بود وچون خاك يافت نشود بر سنگ تيمم
كردن روا بود وتيمم روا نبود بر معدنيات چون زر ونقره ونمك وماننده آن و
روا نبود بر خاكستر واشنان وآرد وروا نبود بر زمينی كه غصب باشد وبر زمين پليد
واگر خاك يافت نشود روا بود كه بغبار جامه يا بر نمد زين يا بر يال اسب تيمم كند
ودر تيمم ... چيز واجب بود چهار فعل ... وكيفيت آنچه فعلات **اول**
نيت كردن **دوم** دست بر زمين زدن **سيم** مسح پيشانی كردن **چهارم** مسح
دستها كردن واما كيفيت **اول** نيت ... بيشتر بگويد ... دست بر
زمين زدن **دوم** ... نيت بردن وفارغ شدن **سيم** ... هر دو دست با هم بر زمين
زدن **چهارم** مسح پيشانی كردن از رستنگاه موی سر تا ... **پنجم** ... دست
چپ پشت دست راست را مسح كردن از زند دست تا سر انگشتان **ششم**
... دست راست پشت دست چپ را مسح كردن از زند دست تا سر انگشتان

معصّه زایل گردانیدن چیزی که مانع باشد چون انگشتری و غیر آن هشتم ترتیب
نگاه داشتن برین ترتیب که یاد کرده شد نهم موالات یعنی پیاپی آوردن یعنی افعال را
پیاپی داشتن دهم پاک بودن خاک یازدهم پاک بودن اعضای تیمم دوازدهم
مباح بودن خاک سیزدهم [illegible] هر دو دست با هم بر پیشانی فرود آوردن و بدانکه
نیت رفع حدث در تیمم روا نبود بلکه نیت استباحه باید کردن پس اگر تیمم بدل
از وضو بود یکبار دست بر زمین زند و اگر بدل از غسل جنابت بود دو بار دست
بر زمین زند یکبار از برای روی و یکبار برای دستها و اگر بدل از غسلهای دیگر بود
دو تیمم باید کرد الا غسل میت که بدل از وی سه تیمم باید کرد و بدانکه [illegible] غسل
بود و برای هر نمازی تیمم کردن واجب نبود و هر چه وضو را باطل کند تیمم را نیز باطل کند
و تیمم روا نبود تا آنگه وقت نماز تنگ شود باب سیزدهم در بیان جامهٔ مصلی اگر نماز گزارنده
مرد بود پوشیدن عورتین یعنی قبل و دبر واجب بود و اگر زن بود یا خنثی جمیع تن را
پوشیدن واجب بود بجز روی و هر دو کف دست و ظاهر هر دو قدم و دلیل آنست
که بر زن و خنثی پوشیدن موی و گردن ایشان نیز واجب بود اما کنیزک را جایز بود که سر
گشاده نماز گزارد و مرد را از ناف تا سر زانو پوشیدن سنت بود و اگر جامه
پوشیده نماز گزارد روا است و بر کسی جامهٔ نماز که قمیص بود و درع و خمار و در لباس
مصلی هفت چیز رعایت کردن واجب بود اول آنکه پاک باشد مگر لباسهایی که
[illegible] ذکر کرده شد چون لباس برای صبی و غیر آن دوم آنکه پوست مردار نبود سیم
آنکه پوست چیزی نبود که گوشت وی را نخورند مگر خز و سنجاب که نماز در آن روا بود چهارم

اگر ضرورت باشد ششم آنکه ابریشم نبود چون نماز گزارنده مرد بود یا خنثی و در غیر حرب
یا در غیر ضرورت اما در حرب یا از جهت ضرورت جایز بود و زن را نیز جایز بود هفتم آنکه
زر نبود چون نماز گزارنده مرد بود یا خنثی اما زنان را جایز بود و نماز روا نبود در چیزی که
پشت پای را بپوشاند که ندیده ساق بود اگر چه [illegible] نداشته باشد باب چهاردهم در مکان مصلی
واجب که جایگاه نماز گزارنده پاک بود و غصبی نبود و اگر نجاست خشک باشد و لباس
مصلی تعدی نکند نماز جایز بود اما جایگاه سجده واجب است که پاک باشد از نجاست
خشک و تر و واجب سجده بر زمین کردن یا چیزی که از زمین روییده باشد که آن را
نخورند و نپوشند و سجده بر معدنیات روا نبود چون زر و نقره و قیر و نمک و
عقیق و غیر آن و بر کاغذ سجده روا بود اگر چه مکتوب بود و اگر زن پیش از مرد یا از
جانب راست یا از جانب چپ وی بایستد و نماز کند نماز هیچکدام درست نبود اما
اگر حایلی باشد یا ده گز از یکدیگر دور باشند یا زن از پس مرد بایستد روا بود
و سنت است که نماز فریضه در مسجد گزارند و نافله در منزل خود باب پانزدهم در بیان
قبله و احکام وی بدانکه واجب بر نماز گزارنده که در حال نماز روی و پیش در قبله کند
اگر قبله را ببیند و اگر نبیند روی بآن آرد که گمان برد و جهات چهار جانب است رکن عراقی
قبلهٔ اهل عراق بود و رکن شامی قبلهٔ اهل شام و رکن غربی قبلهٔ اهل مغرب
و رکن یمانی قبلهٔ اهل یمن بود و اگر جهت قبله پوشیده بود اعتماد بر علامات کند
و علامات عراقی آن بود که صبح را بر دوش چپ گیرد و مغرب را بر دوش راست
و چشمهٔ آفتاب بوقت زوال برابر ابروی راست گیرد و اگر این علامات [illegible]

پیشینه و برده هرکه فریضه را بجماعت بگذارده و اگر ضرورت بود بی جماعت
روا بود و قول دیگر آن است که چون از نماز فارغ شود بداند که قبله کدام جانب است
اگر نماز راست بقبله کرده باشد اعاده کند و اگر نه صحیح بود **باب شانزدهم در بیان
بانگ نماز و قامت** بدانکه بانگ نماز و قامت در فریضه‌ها سنت بود اگر ادا
و اگر قضا و اگر جماعت بود و اگر تنها و اگر مرد بود و اگر زن لیکن زن آهسته گوید و در
نماز جهریه که پیش بود خصوصا در نماز بامداد و نماز شام و در غیر نماز پنجگانه بانگ نماز
و قامت نبود و کیفیت بانگ نماز آن بود که اول چهار بار گوید الله اکبر و دو بار گوید
اشهد ان لا اله الا الله پس دو بار گوید اشهد ان محمدا رسول الله و دو
بار گوید اشهد ان علیا ولی الله دو دو بار گوید حی علی الصلوة و دو بار گوید حی
علی الفلاح و دو بار گوید حی علی خیر العمل پس دو بار گوید الله اکبر و دو بار گوید
لا اله الا الله و قامت همچنین بگوید و تکبیر که دو بار در اول بگوید و تهلیل یکبار
اما در قامت دو بار قد قامت الصلوة بیفزاید بعد از حی علی خیر العمل پس جمیع
فصلها در بانگ نماز و قامت … باشد و ترتیب در بانگ نماز و قامت
واجب بود و سنت است که گوینده عادل و خوش آواز بود و … نماز …
با طهارت بود و بایستد … و … کند … فصلها وقف کند
و بانگ نماز … و قامت را تند گوید و سخن نکند و فصل کند میان بانگ
نماز و قامت به دو رکعت نماز یا سجده یا یک نشستن یا گامی فرا پیش نهد یا لفظ … کند
و حرام بود الصلوة خیر من النوم گفتن زیرا که بدعت بود **باب هفدهم در بیان عدد رکعات**

فرایض و نوافل یومیه بدانکه در شبانروزی هفده رکعت نماز فریضه بود در حضر و یازده رکعت
در سفر و نماز پیشین در حضر چهار رکعت بود و در سفر دو رکعت و نماز عصر همچنین بود اما
نماز مغرب در حضر و در سفر سه رکعت بود و نماز خفتن که عشا بود در سفر دو رکعت بود
و در حضر چهار رکعت و نماز بامداد دو رکعت بود هم در سفر و هم در حضر اما نوافل یومیه
در حضر سی و چهار رکعت بود هشت رکعت نافله ظهر بود بعد از زوال پیش از فرض و
هشت رکعت نافله عصر بود پیش از فرض و چهار رکعت نافله شام بود بعد از فرض
و دو رکعت نافله خفتن بود نشسته بعد از فرض و در شمار یک رکعت بود و هشت رکعت
نافله شب بود و دو رکعت شفع بود و یک رکعت وتر و نافله بامداد دو رکعت بود و دیگر
ز افضل بود دو رکعت یک تشهد و یک سلام بود غیر وتر که یک تشهد بود و یک سلام
و در سفر هفده رکعت بود زیرا که نافله پیشین و دیگر و وتیره در سفر ساقط **باب هیجدهم در بیان
وقتهای فرایض و نوافل یومیه** بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال آفتاب بود و زوال
معلوم شود بزیادت شدن سایه بعد از نقص تا آن مقدار که ادای وی ممکن بود و این وقت
خاصه نماز پیشین بود پس وقت مشترک شود میان پیشین و دیگر تا آنکه باقی ماند تا فرو
شدن آفتاب آن مقدار وقت که نماز دیگر را در آن ادا توان کرد و آن خاصه نماز دیگر
بود و اول وقت نماز شام وقتی بود که آفتاب فرو رود و علامت فرو رفتن آفتاب
آن بود که سرخی مشرقی غایب شود تا آن مقدار که ادای وقت آن در آن ممکن بود
پس وقت مشترک شود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند تا نیم شب آن مقدار که نماز
خفتن در آن ادا توان کرد و آن خاصه خفتن بود و اول وقت نماز بامداد طلوع صبح

دویم بود و آخر وی طلوع آفتاب و وقت نماز ظهر از زوال آفتاب بود تا اگر سایه
هر چیز برابر وی شود پس اگر وقت بیرون رود و هیچ از این نماز کرده باشد
مشغول شود بفریضه و اگر شروع کرده باشد و رکعتی یا بیشتر بجا آورده تمام کند و آنگاه
بفریضه مشغول شود و وقت نماز دیگر بعد از آن بود که از فریضه پیشین فارغ شده باشد
تا اگر سایه هر چیز دو برابر سایه پیشین شود پس اگر وقت بیرون رود و وی شروع
کرده باشد بفریضه مشغول شود و وقت نماز شام بعد از نماز شام بود تا فرو شدن
سرخی مغرب پس اگر سرخی مغرب غایب شود و وی تمام نکرده باشد بنماز خفتن
مشغول شود و وقت وتیره بعد از خفتن بود و چندانکه وقت نماز خفتن گذشته باشد
وقت وی باز گذشته بود و وقت نماز شب بعد از نیم شب بود تا طلوع صبح
اول و اگر صبح طلوع کند و وی شروع کرده بود بچهار رکعت یا بیشتر آورده تمام کند
و الا فلا و وقت نماز صبح بعد از آن بود که از نماز شام فارغ شود و اگر تاخیر کند
تا طلوع صبح اول فاضلتر بود و اگر صبح اول طلوع کند و ادا نکرده باشد
تا طلوع حمرهٔ مشرقیه ادا توان کرد و الا قضا باب [illegible]
چون کسی خواهد که نماز کند اول وضو سازد و لباس پاک در جای نماز شود و روی بقبله
آورد و سنت است که بانگ نماز و قامت بگوید و چون از بانگ نماز و قامت فارغ
شد [illegible] بگوید و در میان آن [illegible] دعا بخواند و کیفیت آن چنین بود که اول
[illegible] بگوید و این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و
الصلوة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه و آله الوسیلة

و الفضل و الفضیلة و الدرجة العالیة الرفیعة و المقام
المحمود و الحوض المورود و اللواء المعقود و الشفاعة یوم
الخلود بالله استفتح و بالله استنجح و محمد صلی الله علیه و آله
اتوجه اللهم اجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة
و من المقربین اللهم الیک توجهت و مرضاتک طلبت و ثوابک
ابتغیت و بک آمنت و علیک توکلت فافتح مسامع قلبی
لذکرک و ثبتنی علی دینک و دین نبیک و لا تزغ قلبی
بعد اذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب
پس [illegible] بگوید و این دعا بخواند اللهم لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک
و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت الهی انا عبدک و ابن
عبدیک ذلیل بین یدیک منک و بک و الیک لا ملجاء و لا
منجا و لا مفر و لا محیص و لا مهرب منک الا الیک سبحانک
و حنانیک سبحانک و تعالیت سبحانک ربنا و رب البیت
الحرام [illegible] بگوید و این دعا بخواند رب اجعلنی مقیم الصلوة و من
ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین
یوم یقوم الحساب [illegible] تکبیرة الاحرام بگوید و نیت [illegible]
[illegible] بگوید وجهت وجهی للذی
فطر السموات و الارض علی ملة ابرهیم و دین محمد و منهاج

عَلَىٰ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ
نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ
أُمِرْتُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ دانسته باید کرد که نماز را افعال و کیفیات وی بغایت
باب سیم در بیان واجبات و شرایط نماز بدانکه افعال واجب در نماز هشت
است اول نیت دوم تکبیر احرام سیم قرائت چهارم قیام پنجم رکوع
ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام و در نیت هشت چیز واجبست اول قصد
کردن تعیین نماز دوم قصد وجوب کردن سیم قصد ادا کردن اگر ادا بود چهارم
قصد قضا کردن اگر قضا بود پنجم قصد قربت کردن ششم نیت پیوسته داشتن
بتکبیر احرام هفتم بر حکم نیت بودن تا فارغ شدن و در تکبیر احرام یازده چیز واجبست
اول تلفظ کردن و صورت وی الله اکبر بود پس اگر بدل کند این لفظ را بلفظ
دیگر اگرچه بمعنی وی بود باطل بود دوم بعربی گفتن پس اگر بعجمی گوید در حال اختیار
باطل بود سیم بپای گفتن پس اگر کلمات وی را از هم جدا کند چنانکه
باطل بود چهارم پیوسته داشتن وی را بنیت پس اگر جدا کند از نیت باطل بود
پنجم مد ناکردن میان حروف پس اگر در همزه اول مد کند چنانکه استفهام
شود باطل باشد ششم ترتیب نگاه داشتن پس اگر لفظ اکبر را بر الله مقدم
دارد باطل بود هفتم چنان گوید که خود بشنود اگر شنوا بود و اگر ناشنوا بود چنان
گوید که بر تقدیر اینکه شنوا بودی بشنیدی هشتم بیرون آوردن هر حرفی از مخرج

وی نهم قطع کردن همزهٔ الله دهم قطع کردن همزهٔ اکبر پس اگر وصل کند
این هر دو همزه را باطل بود و در قرائت سیزده چیز واجب بود اول خواندن
الحمد با سوره در نماز دوگانه و در دو رکعت اولین از نماز سه گانه و چهار رکعتی دوم
مراعات اعراب و تشدید کردن بر وجهی که منقول شده است متواتر سیم
مراعات ترتیب آیات و کلمات کردن بر وجه منقول چهارم موالات یعنی کلمات
وی را پیاپی خواندن پس اگر در میان قرائت بسیار ساکت شود یا غیر قرائت را
در میان قرائت بخواند باطل بود پنجم مراعات وقف کردن بر آخر کلمه پس
اگر در میان کلمه وقف کند بحیثیتی که افاده نکند یا بر سر کلمه وقف کند چنانکه
ترتیب قرآن نماند باطل بود ششم بلند خواندن مردان را در نماز بامداد و در دو رکعت
اول از نماز شام و خفتن و باقی را آهسته باید خواند و در نماز ادا پیش از این نمازها
بلند خواندن واجب بود و کمترین بلند خواندن آن بود که کسی که نزدیک وی بود بشنود
اگر شنوا بود و کمترین آهسته خواندن آن بود که خود بشنود اگر شنوا بود و اگر
کر بود چنان خواند که بر تقدیر اینکه شنوا بودی بشنیدی هفتم فاتحه را بر سوره
مقدم داشتن هشتم در اول فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم گفتن پس اگر ترک
کند باطل بود نهم بعد از فاتحه یک سوره خواندن دهم سورهٔ تمام خواندن پس اگر
بعضی از سوره بخواند در حال اختیار باطل بود یازدهم آنکه سورهٔ تنها عزیمه نبود و
نه سورهٔ دراز که وقت نماز بخواندن آن فوت شود دوازدهم از عقب فاتحه
قصد کردن که بسم الله از برای سورهٔ معینه سیزدهم عدم انتقال از سوره بسوره

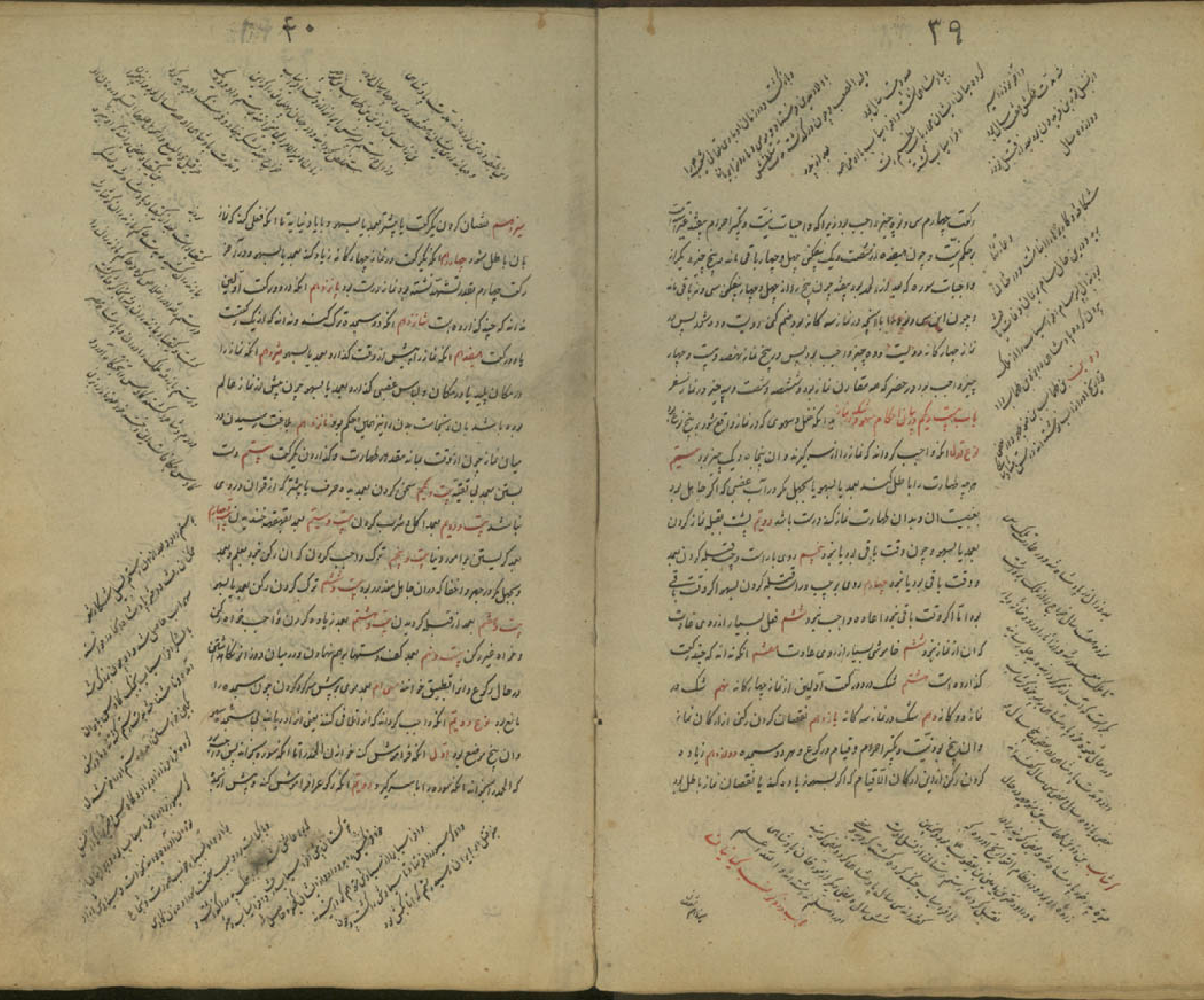
دیگر چون از نصف تجاوز کرده بود تمام در سوره توحید و جحد که از نصف تجاوز کرده بود
اگرچه از نصف تجاوز نکرده باشد در سوره جمعه و منافقین در روز جمعه **چهاردهم** اخراج
هر حرفی از مخرج وی **پانزدهم** بوقت خواندن **شانزدهم** ترک کردن آمین در آخر الحمد
یا توبه در دو جا که در رکعتهای آخرین عوض الحمد چهار تسبیح گوید و این چنین
بود سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در قیام چهار چیز
واجب بود **اول** پشت با راست داشتن پس اگر خم کند در حال اختیار
باطل بود **دوم** بخود ایستادن پس اگر اعتماد کند بر چیزی باطل بود **سیم**
قرار گرفتن بر جای نماز پس اگر در نماز گذارد یا پای بر چیزی نهد که پای در وی
بودن قرار نگیرد باطل بود در حال اختیار **چهارم** پایها را بهم نزدیک نهادن
پس اگر پایها را از هم دور نهد چنانکه از حد ایستادن بیرون رود باطل بود
اما اگر از ایستادن عاجز شود بنشیند و اگر از نشستن عاجز آید بر پهلو افتد
و اگر از این عاجز آید بر قفا خسبد و چشمها بر هم نهد اما برای سجود نماز باشارت
چشم گذارد پس در حال رکوع و سجود چشمها بر هم نهد اما از برای سجود چشمها را
بهتر بر هم نهد و در حال سر بر داشتن از رکوع و سجود چشمها را بگشاید و در نیت
تکبیر احرام و قراءت قیام مشروط بود و واجبات رکوع نه چیز بود **اول**
دو تا گشتن بخمیدگی که ممکن بود و کف دستها بزانو رسد اما کف دستها بر زانو
نهادن واجب نبود **دوم** تسبیح گفتن و صورت وی چنان بود که سبحان
ربی العظیم و بحمده و تسبیح در رکوع یکبار واجب است و زیاده بر یکبار سنت بود

تسبیح

سیم تسبیح عربی گفتن **چهارم** کلمات وی را در خواندن بجای آوردن **پنجم**
بقدر تسبیح بپای ایستادن **ششم** آنکه چنان گوید که بشنود اگر شنوا بود و اگر نه چنان
گوید که بتقدیری که شنوا بودی بشنیدی **هفتم** سر بر داشتن از رکوع
پس اگر سر بر ندارد و بسجود رود باطل بود **هشتم** بپای ایستادن اگرچه اندک
باشد **نهم** آنکه بسیار نپاید پس اگر چندان بپای ایستد که از حد نماز گذارنده
بیرون رود باطل بود و در سجده چهارده چیز واجب بود **اول** سجده بر هفت
اعضا کردن و آن پیشانی و کف دستها و سر زانوها و انگشتان مهین پایها
بود **دوم** آنکه اعضا را جایی دهد در سجده پس اگر بر دارد چنانکه اعضا را
در نهادن تمکین نباشد باطل بود **سیم** نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بر وی
جایز بود **چهارم** آنکه موضع ایستادن با موضع سجده برابر بود پس اگر بلندتر
بود یا فروتر زیاده از خشتی باطل بود **پنجم** آنکه اعضا را چنان بنهد که نهادن
بر وی صادق آید **ششم** در وی تسبیح گفتن و صورت تسبیح این بود که سبحان
ربی الاعلی و بحمده **هفتم** آرام یافتن بقدر تسبیح **هشتم** بعربی گفتن **نهم**
بجای خواندن **دهم** چنان خواند که خود بشنود اگر شنوا بود و اگر نه چنان خواند
که بتقدیری که شنوا بودی بشنیدی **یازدهم** سر بر داشتن از سجده **دوازدهم**
چون سر بر دارد بپای ایستد اگرچه اندک بود اما چون سر از سجده دوم بر دارد
بپای ایستادن واجب نبود **سیزدهم** آنکه بسیار نپاید پس اگر چندان بپاید که
از حد نماز گذارنده بیرون رود باطل بود **چهاردهم** آنکه تسبیح در هر سجده یکبار

واجب بود و زاید بر یک بار نیست و در تشهد نه چیز واجب بود اوّل نشستن
برای تشهد دوم آرامیدن بقدر تشهد سیم شهادتین گفتن چهارم صلوات
بر نبی دادن پنجم صلوات بر آل نبی فرستادن ششم بعربی خواندن هفتم
مراعات ترتیب و صورت وی چنین بود که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و در سلام نیز نه چیز واجب بود اوّل نشستن برای سلام دوم آرامیدن
بقدر سلام سیم یکی از دو عبارت گفتن و آن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
بود یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از این دو عبارت هر کدام را
اختیار کند روا بود و اگر هر دو را اختیار کند هم روا بود لیکن اوّلین را قصد
واجب کند و دومین را قصد سنت چهارم ترتیب نگاه داشتن میان کلمات
وی پنجم بعربی گفتن ششم پیاپی گفتن کلمات وی را هفتم بر این وجه که ذکر کرده
رعایت کردن پس اگر الف و لام را در سلام اسقاط کند یا رحمة الله را
رحمات الله گوید نماز باطل بود هشتم تاخیر کردن سلام از
تشهد نهم اوّلین از این دو عبارت را مخرج از نماز گردانیدن یعنی بیرون
آوردن از نماز و واجبست که تشهد و سلام را چنان خواند که خود بشنود
اگر شنوا بود و اگر نه چنان خواند که بتقدیری که شنوا بودی بشنیدی
و این است جمیع واجبات نماز پس اگر خواهی که بدانی که در هر رکعتی از نماز چند
چیز واجب است بدانکه در رکعت اوّل شصت و یک چیز واجبست زیرا که چون

و واجبات نیت را که آن هفت چیز است با واجبات تکبیر احرام که آن یازده
چیز است ضم کنی هژده شود و واجبات قرائت و قیام و رکوع و سجود را با اینها
ضم کنی شصت و یک باشد و در رکعت دوم چهل و چهار چیز واجب بود زیرا که واجبات
نیت و واجبات تکبیر احرام هژده که گذشت در حکم نیت که باقیست یعنی هژده
چیز است و چون هژده را از شصت و یک بیفکنی چهل و چهار باقی ماند پس اگر نماز دوگانه
بود واجبات تشهد و سلام که آن هژده چیز است با چهل و چهار ضم کنی شصت و دو
چیز شود چون این شصت و دو را با شصت و یک ضم کنی صد و بیست و سه چیز شود و چون
این شصت و دو را با شصت و یک ضم کنی صد و بیست و سه شود پس در نماز دوگانه
صد و بیست و سه چیز واجب بود و در رکعت سیم سی و نه چیز واجب بود زیرا که واجبات
نیت و تکبیر احرام از وی بیفتد و چون هژده را از شصت و یک بیفکنی از وی چهل و چهار
چیز باقی ماند و پنج چیز دیگر از واجبات سوره که بعد از الحمد بود بیفتد که آن تقدم الحمد
بر سوره است و قصد سوره و غیر عزیمت بودن سوره و عدم انتقال از سوره بسوره
دیگر اگر از نصف تجاوز کرده باشد و قصد کردن بسم الله برای سوره معینه از سوره
که در خواندن آن نماز فوت شود پس چون پنج را از چهل و چهار بیفکنی سی و نه باقی
ماند پس اگر نماز سه گانه بود واجبات تشهد اوّل را با آنچه در رکعت اوّل و دوم
بود ضم کنی صد و چهارده شود و واجبات تشهد ثانی و واجبات سلام و آنچه در رکعت
سیم بود ضم کنی پنجاه و هفت بود و این جمله اگر پنجاه و هفت بود با صد و چهارده ضم
کنی صد و هفتاد و یک شود پس در نماز سه گانه صد و هفتاد و یک چیز واجب بود و در



رکعت چهارم سی و نه چیز واجب بود زیرا که در واجبات نیت و تکبیر احرام چهار جزو است
بحکم نیت و چون هفده را در هشت ضرب کنی چهل و چهار باقی ماند و پنج چیز دیگر از
واجبات سوره که بعد از الحمد بود چون پنج را از چهل و چهار بیفکنی سی و نه باقی ماند
و چون این سی و نه را با آنچه در نماز سه گانه بود ضم کنی دویست و ده شود پس در
نماز چهارگانه دویست و ده چیز واجب بود پس در پنج نماز پنجگانه هشتصد و چهار
چیز واجب بود در حضر که هر مقارن نماز بود و هشتصد و هشت و سه چیز در نماز سفر
باب بیست و دوم در بیان احکام سهو و شک در نماز بدان که خلل و سهوی که در نماز واقع شود بر پنج نوع است
نوع اول آنکه واجب گرداند که نماز را از سر گیرند و آن بیست و یک چیز بود اول
ترک طهارت را باطل کند عمدا یا سهوا یا جهلا مگر در آب غصبی که اگر جاهل بود
بغصبیت آن وجه آن طهارت نماز که درست باشد دوم پشت بقبله نماز کردن
عمدا یا سهوا و چون وقت باقی بود یا نبود سیم روی باز راست و چپ قبله کردن عمدا
و وقت باقی بود یا نبود چهارم روی با راست و چپ قبله کردن سهوا اگر وقت باقی
بود اما اگر وقت باقی نبود اعاده واجب نبود پنجم فعل بسیار ازو دون عادت
کردن از نماز نبود ششم خارج بسیار از وی عادت هفتم آنکه نداند که چند رکعت
گذارده است هشتم شک در دو رکعت اولین از نماز چهارگانه نهم شک در
نماز دوگانه دهم شک در نماز سه گانه یازدهم نقصان کردن رکنی از ارکان نماز
و آن پنج بود نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و هر دو سجده دوازدهم زیاده
کردن رکنی از این ارکان الا قیام که اگر سجده زیاده کند یا نقصان نماز باطل بود

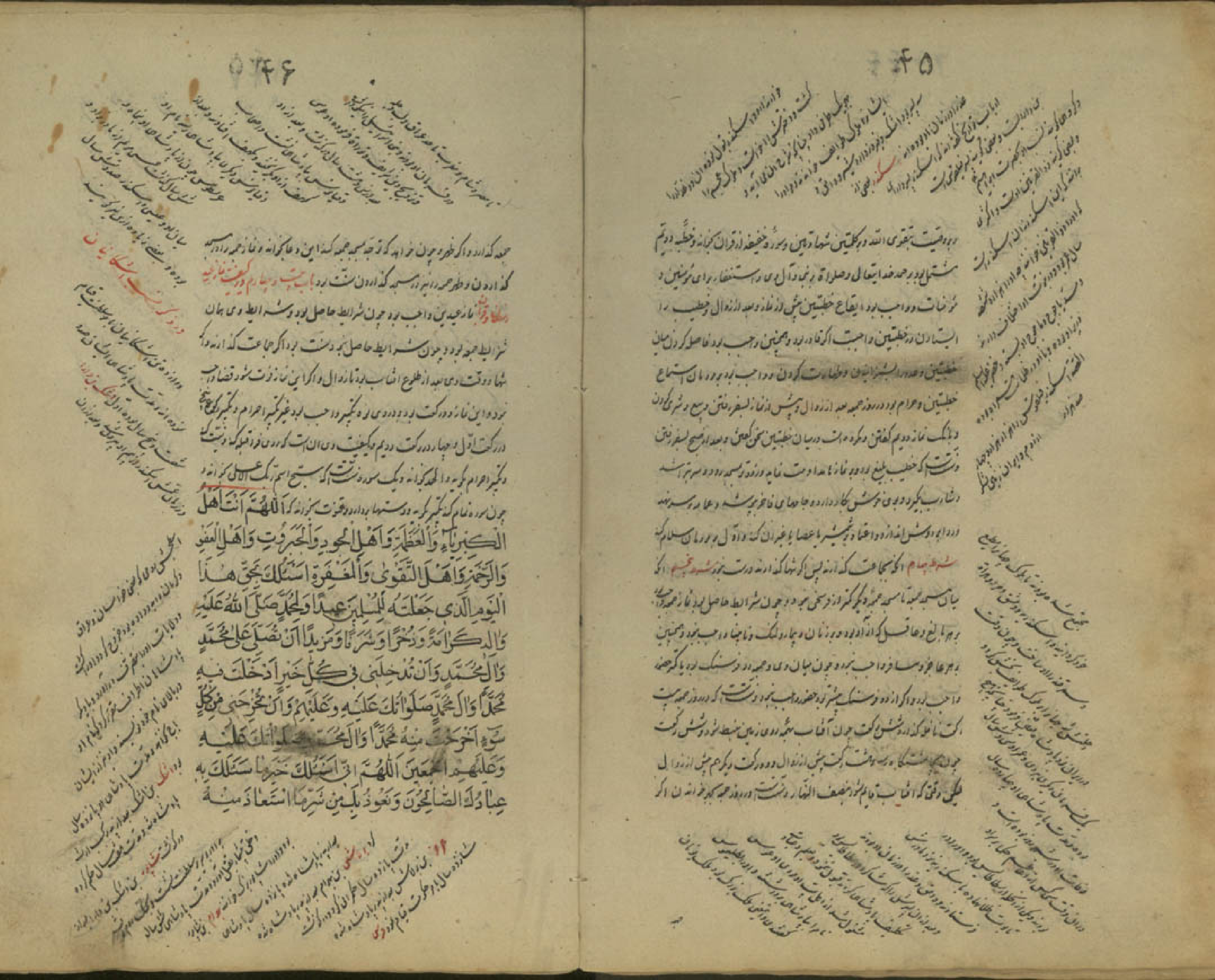
سیزدهم نقصان کردن یک رکعت یا بیشتر عمدا یا سهوا و یا زیاده تا آنکه فعلی کند که نماز
بآن باطل شود چهاردهم آنکه یک رکعت در نماز چهارگانه زیاده کند عمدا یا سهوا در آخر
رکعت چهارم بمقدار تشهد نشسته بود نماز درست بود پانزدهم آنکه در دو رکعت اولین
نداند که چند گذارده است شانزدهم آنکه دو سجده ترک کند و نداند که از یک رکعت
یا دو رکعت هفدهم آنکه نماز را پیش از وقت گذارد عمدا یا سهوا هژدهم آنکه نماز را
در مکان غصبی یا در مکان و لباس غصبی گذارد عمدا یا سهوا چون پیش از نماز عالم
بوده باشد بآن و نجاست بدن و نیز همین حکم بود نوزدهم علاقت رسیدن در
میان نماز چون از وقت بماند مقدمه طهارت و گذاردن یک رکعت بیستم دست
بستن بعد از تکبیر بیست و یکم سخن کردن عمدا به دو حرف یا بیشتر که از قرآن و دعا
نباشد بیست و دوم عمدا آنکه شرب کردن بیست و سیم عمدا قهقهه خنده بیست و چهارم
عمدا گریستن برای امور دنیا بیست و پنجم ترک واجب کردن که آن رکن نبود عمدا و عمدا
و جهل کردن جهر و اخفات که در آن جاهل معذور بود بیست و ششم ترک کردن رکن عمدا یا سهوا
بیست و هفتم عمدا از قبله گردیدن بیست و هشتم عمدا زیاده کردن واجب خواه رکن
و خواه غیر رکن بیست و نهم عمدا کف دستها بر هم نهادن و در میان دو زانو نگاه داشتن
در حال رکوع و آن را تطبیق خوانند سی ام عمدا مرد را پیش زن نماز کردن چون سجده او
مانع بود نوع دوم آنکه واجب گرداند که از تلافی کند یعنی اعاده یا به سجده سهو
و آن پنج موضع بود اول آنکه قرائت فراموش کند خواندن الحمد تا آنکه سوره برخواند
که الحمد برخواند آنکه سوره را باسر گیرد دوم آنکه رکوع فراموش کند و پیش از سجده

بازپس آید سیم اگر فراموش کند سجده را ترک کند و پیش از رکوع یاد کند باز پس آید چهارم
اگر ترک کند تشهد را و پیش از رکوع یاد کند باز پس آید و درین سجده واجب نبود که اول پنجم
اگر ترک کرده بود بجای آورد و اگر رکوع کند و درین موضع سجده سهو واجب بود
نوع ششم اگر تدارک آن واجب بود و سجده سهو و آن سه موضع بود اول اگر
ترک کند یک سجده را سهو دوم اگر ترک کند تشهد را سهو سیم اگر ترک کند
صلوات بر نبی و آل او را سهو و درین هر سه موضع باز پس نیاید تا اگر از محل ایشان
تجاوز کند واجب بود که اینها را قضا کند و دو سجده سهو کند و نه اگر دو سجده
سهو در پنج موضع دیگر واجب بود اول سلام دادن در غیر محل بفراموشی
دوم سخن کردن بفراموشی سیم شک کردن میان چهار و پنج چهارم بر خاستن
در موضع نشستن پنجم نشستن در موضع برخاستن و احوط آن است که اندرو
هر زیادتی و نقصانی که در نماز واقع شود که آن مبطل نماز نبود دو سجده سهو بود و واجب
و تسبیح در سجده سهو چنین بود بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و
رحمة الله و برکاته یا بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد
و نیت و تشهد و طهارت و استقبال قبله درین واجب بود و وقت قضا یای او
واجب بود نوع هفتم اگر نماز را حکم نبود یعنی هیچ حکمی نبود و آن بیست موضع بود
اول اگر فراموش کند قرائت را تا آنگه رکوع کند دوم اگر فراموش کند جهر و
اخفات را سیم اگر فراموش کند خواندن الحمد را تا آنگه رکوع کند چهارم اگر فراموش
کند سوره را تا آنگه رکوع کند پنجم اگر فراموش کند بار دیگر تسبیح رکوع را تا آنگه

سر برگیرد ششم اگر فراموش کند آرام یافتن در تسبیح رکوع را تا آنگه سر بر دارد
هفتم ... هشتم اگر تسبیح ... فراموش کند تا آنگه سر بر دارد
نهم اگر سجده کردن بر بعضی اعضا را فراموش کند تا آنگه سر بر دارد دهم
اگر تسبیح سجود اول را فراموش کند تا آنگه سر بر دارد یازدهم اگر آرام یافتن
بقدر تسبیح را فراموش کند تا آنگه سر بر دارد دوازدهم اگر نشست راست کردن را
فراموش کند در سجده اول تا آنگه بسجده دوم رود سیزدهم اگر چون نشست کند آرام یافتن را
فراموش کند در سجده اول تا آنگه بسجده دوم رود چهاردهم اگر تسبیح سجده دوم را
فراموش کند تا آنگه سر بر دارد پانزدهم اگر آرام یافتن بقدر تسبیح را فراموش
کند در سجده دوم تا آنگه سر بر دارد شانزدهم اگر شک کند در چیزی بعد از آنکه
از آن حال تجاوز کرده باشد مثل اگر شک کند در تکبیر احرام و وی در حال قرائت
باشد یا شک کند در قرائت و وی در حال رکوع بود یا شک کند در رکوع و وی در حال
سجود بود و وی برخاسته باشد برای رکعت دوم و سیم تا آخر نماز هفدهم
اگر سهو کند در سهو هیژدهم اگر سهو بسیار کند و آن عادت معلوم کرده نوزدهم
اگر امام سهو کند و ماموم عالم باشد بیستم اگر ماموم سهو کند و امام
عالم باشد درین مواضع تسبیح حکمی نباشد و درینجا هیچ لازم نیاید باب دوم
اگر واجب نماز احتیاط بود در نماز چهارگانه و آن دوازده موضع بود اول
شک کند میان دو و سه بعد از آنکه دو سجده کرده باشد دوم اگر شک کند میان
سه و چهار پیش از سجده یا بعد از دو سجده و درین صورت یعنی هر دو موضع بنا بر
بیشترینه و آنچه باقی مانده باشد تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط کند ایستاده یا

دو رکعت نشسته **سیم** اگر شک کند میان دو و چهار بعد از آنکه دو سجده کرده باشد
درین صورت بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز ایستاده کند و دو رکعت هم نشسته
چهارم اگر شک کند میان دو و سه و چهار بعد از آنکه دو سجده کرده بود درین صورت
بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط کند ایستاده و دو رکعت نشسته **پنجم** اگر شک کند
میان سه و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد **ششم** اگر شک کند میان دو و
پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد **هفتم** اگر شک کند میان دو و چهار
و پنج بعد از آنکه دو سجده کرده باشد و درین چهار صورت یک وجه آن است که
بنا بر کمتر نهد زیرا که یقین حاصل بود و وجه دیگر آن است که در سه صورت اول
ازین چهار مسئله نماز باطل بود و در صورت چهارم بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط
کند ایستاده و دو سجده سهو بکند **هشتم** اگر شک کند میان دو و سه و چهار و پنج
بعد از آنکه دو سجده کرده باشد درین صورت بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط
بکند ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو کند **نهم** اگر شک کند میان چهار
و پنج بعد از دو سجده درین صورت بنا بر چهار گذارد و دو سجده سهو کند و اگر پیش
از رکوع بود باقی مانده را تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط کند ایستاده یا دو رکعت
نشسته و اگر شک بعد از رکوع بود و پیش از سجود بقولی نماز باطل بود و قولی آنست
که حکم وی حکم وجه اول بود در مسئله دهم پس واجب بود که آنچه باقی مانده باشد
تمام کند و دو سجده سهو بکند **دهم** اگر شک کند میان سه و چهار و پنج درین صورت
یک وجه آن است که بنا بر کمتر نهد و نماز تمام کند و وجه دیگر آن است که بنا بر چهار نهد

و یک رکعت احتیاط کند ایستاده و دو سجده سهو کند **یازدهم** اگر شک فعلی کرده
نسیان کرده درین حال سه وجه بود وجه اول آنکه نماز باطل بود و وجه دوم آنکه بنا بر
کمتر نهد و وجه سیم آنکه حکم او چون حکم شک بود که تعلق کرده باشد برکعت پنجم در نماز
احتیاط طهارت و استقبال قبله و نیت و تکبیر احرام و قرائت حمد و تشهد
قیام و رکوع و سجود و تشهد و سلام و ادا و قضا و جمیع چیزها که در نماز معتبر بود
واجب بود **باب بیست و دوم در بیان کیفیت نماز زنان** بدانکه نماز زنان [illegible]
که در نماز در حال قیام هر دو پا را بهم نزدیک نهند و دست راست بر سینه راست نهند
و دست چپ بر سینه چپ و چون رکوع کنند دستها را بالاتر از زانو نهند تا بیک
خم نشوند و چون سجده کنند اول بنشینند و آنگاه سجده کنند و خود را بیک جای
جمع کنند و چون برخیزند بپشت خم نکنند و چون بتشهد بنشینند کف هر دو پای را
بر زمین نهند و هر دو ران بسینه نهند و قرائت در همه نمازها آهسته خوانند
و همچنین بانگ نماز و قامت را هم آهسته گویند و هر چه غیر اینها بود که گفته شد حکم مردان
و زنان یکسان بود **باب بیست و سیم در نماز جمعه و عیدین** بدانکه نماز جمعه دو رکعت بود و بدل
عوض نماز پیشین بود و وقت وی از زوال آفتاب بود تا آنگه سایه هر چیز مثل سایه
پیشینه شود و چون وقت این نماز بگذرد نماز پیشین واجب شود و نماز جمعه واجب
بود بر پنج شرط **شرط اول** آنکه سلطان عادل بود یا کسی که نصب کرده سلطان
عادل بود **شرط دوم** آنکه عدد حاصل بود و آن پنج نفر بود که یکی از ایشان امام بود
شرط سیم آنکه دو[ر]ی دو خطبه بود که یک خطبه اول مشتمل بود بر حمد و ثنای حق تعالی



و به وصیت بتقوی الله و بکلمتین شهادتین و سوره خفیفه از قرآن کردن و خطبه دوم
مشتمل بود بر حمد خدای تعالی و صلوات بر نبی و آل وی و استغفار برای مؤمنین و
مؤمنات و واجب بود ایقاع خطبتین پیش از نماز و بعد از زوال و خطیب را
ایستادن در خطبتین واجب اگر قادر بود و همچنین واجب بود فاصله کردن میان
خطبتین و بعضی [illegible] و طهارت کردن و واجب بود بر مأمومان استماع
خطبتین و حرام بود در روز جمعه بعد از زوال و پیش از نماز سفر نمودن و بیع و شری کردن
و بانگ نماز دوم گفتن و مکروه است در میان خطبتین سخن گفتن و بعد از صبح سفر نمودن
و سنت است که خطیب بلیغ بود و بر نماز مواظبت نماید و در روز جمعه به مسجد رود و سر تراشیده
و شارب بگیرد و [illegible] و جامه‌های فاخر پوشیده و عمامه بر سر نهد
[illegible] سلام کند

مسئله چهارم اگر جماعتی که [illegible] **مسئله پنجم** اگر
[illegible] و چون شرایط حاصل بود نماز جمعه
[illegible] واجب بود و همچنین
[illegible]
واجب بود و اگر [illegible] و سنت است که در روز جمعه
[illegible] و چون آفتاب [illegible]
[illegible] پیش از زوال [illegible]
[illegible] وقتی که آفتاب [illegible] نصف النهار و سنت است در روز جمعه [illegible] اگر

جمعه کرده‌اند و اگر ظهر و چون خواهد که [illegible] جمعه که این دعا کرده‌اند و نماز جمعه را ادا
کرده‌اند [illegible] و سنت بود **باب بیست و چهارم در کیفیت نماز عید**
مسئله اول نماز عیدین واجب بود چون شرایط حاصل بود و شرایط وی همان
شرایط جمعه بود و چون شرایط حاصل نبود سنت بود و اگر جماعت کرده‌اند و
[illegible] وقت وی بعد از طلوع آفتاب بود تا زوال و اگر این نماز فوت شود قضا واجب
نبود و این نماز دو رکعت بود [illegible] واجب بود غیر تکبیر احرام و تکبیر رکوع
در رکعت اول و چهار در رکعت دوم و کیفیت وی آن است که در رکعت اول بعد از
تکبیر احرام [illegible] الحمد کرده‌اند و یک سوره و سنت است که سبح اسم ربک الاعلی کرده‌اند و
چون سوره تمام کند تکبیر کند و [illegible] قنوت کنند که اللهم انت اهل

اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلك بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه واله والکرامة وذخرا وشرفا ومزیدا ان تصلی علی محمد وال محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وال محمد صلواتك علیه وعلیهم وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتك علیه وعلیهم اجمعین اللهم انی اسئلك خیر ما سئلك به عبادك الصالحون ونعوذ بك من شر ما استعاذ منه

عِبَادَكَ الْمُخْلَصُونَ پس تکبیر دوم گوید و در عقب وی همین قنوت یا قنوت دیگر
کرده بخواند تا پنج تکبیر و پنج قنوت تمام شود پس تکبیر رکوع گوید و سجده در رود و سجده
کند اگر برخیزد و در رکعت دوم الحمد بخواند و یک سوره و سنت است که سوره والشمس بود
و چون سوره تمام شود تکبیر گوید و دست بردارد و همان قنوت بخواند که در رکعت اول خواند
یا قنوت دیگر که داند بخواند و تکبیر گوید و قنوت بخواند تا چهار تکبیر و چهار قنوت تمام
شود پس تکبیر رکوع گوید و در رکوع رود و چون از رکوع فارغ شود بسجده رود و سجده کند
و تشهد بخواند و سلام باز دهد و صورت نماز عید قربان و رمضان یکسان است
و بدانکه در این هر دو عید خطبه بعد از نماز باید خواند و چون نماز تمام شود خطیب بر سر
رود و خطبه بخواند و سنت است که برای این نماز بصحرا روند و امام پای برهنه و با آرام دل
و با دوام تن ذکر گویان و در عید فطر پیش از آنکه بنماز روند افطار کنند و در عید اضحی بعد
از آنکه از نماز عود کنند و همچنین سنت بود تکبیر گفتن پس اگر فطر بود در عقب چهار نماز اول
وی نماز شام شب عید و آخر وی نماز عید و اگر اضحی بود در عقب پانزده نماز اگر در منا بود
و اگر در شهرهای دیگر در عقب ده نماز اول عقب نماز پیشین روز عید **باب پنجم در**
بیان نماز کسوف و خسوف و زلزله و آیات بدانکه چون آفتاب و ماه بگیرد یا زلزله آید یا باد
سخت جهد یا [illegible] سخت پدید آید که از آن خوف حاصل گردد واجب بود بر همه عاقلان
که دو رکعت نماز کنند که مشتمل بود بر ده رکوع و چهار سجده و کیفیت آن چنان بود
که اول روی بقبله کند و نیت چنانکه در باب نیات گفته شد بگوید و تکبیر احرام بگوید
و الحمد با یک سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد دیگر باره الحمد با یک

سوره بخواند و همچنین تا پنج رکوع تمام شود پس بسجده رود و دو سجده کند و برخیزد و تکبیر
پس قرائت کند و رکوع کند بترتیب اول همچنین تا پنج رکوع تمام شود پس بنشیند
و تشهد بخواند و سلام باز دهد و روا بود که در رکعت اول بعد از حمد بعضی از سوره
بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد حمد بخواند و سوره را از آنجا که گذاشته بود
و همچنین تا رکوع پنجم روا بود که یک سوره بخواند و در رکعت دوم همچنین جایز بود
ولیکن باید که چون برکوع پنجم رود سوره را تمام کرده باشد و سنت است که درین
نماز سورتهای دراز خوانند و در رکوع مساوی قیام درنگ کنند و در عقب هر
رکوع دعا بخوانند و اگر نماز تمام کنند و هنوز وقت باقی بود دیگر باره اعاده کنند و اول
وقت نماز گرفتن آفتاب و ماه وقتی بود که ابتدا بگرفتن کند و آخر وی وقتی
بود که ابتدا بگشادن کند و غیر وقت ایشان مدت آن چیز بود الا زلزله که
وقت وی مدت عمر بود پس اگر این نماز در وقت کند نیت ادا کند و اگر
در وقت غیر کند نیت قضا کند الا زلزله را که در جمیع اوقات نیت ادا کند
باب ششم در کیفیت نماز سفر و شرایط تقصیر بدانکه مسافر را تقصیر نماز چهار رکعتی واجب
بود و واجب بود که نماز چهار رکعتی را دو رکعت کند و چون شش شرط حاصل بود
شرط اول آنکه مسافت بود و آن هشت فرسنگ بود یا چهار فرسنگ چون قصد
کرده باشد روز رجوع کند و اگر قصد مقداری کند و نداند که آن مقدار مسافت باشد
و گواه نیز دیگر گواهی دهد نماز تمام باید کرد و فرسنگی سه میل بود و میلی چهار هزار ذراع
بود طول هر ذراعی بیست و چهار اصبع **شرط دوم** آنکه قصد مسافت کند پیش از



واجب بود که او ترتیب نگاه دارد نماز را که ظن وی غالب شود که تمام ادا
کرده است و اگر نمازهای بسیار از وی فوت شده باشد و نداند که عدد آن چیست
و متیقن نداند که آن کدام نمازهاست احتیاط آنست که فریضه کند و از روی ترتیب حاضر
بر می چندان قضا کند که ظن وی غالب شود که تمام ادا کرده است و اگر در حضر
نمازی از وی فوت شده باشد و هم در سفر اگر تقدیم و تاخیر اداها نه ترتیب رعایت
کردن واجب بود یعنی اگر حضری متقدم بود بر سفری واجب بود که اول حضری را
قضا کند و انگه سفری را و اگر سفری متقدم بود بر حضری اول سفری را قضا کند انگه حضری
و اگر تقدیم و تاخیر اداها نداند واجب بود که با هر نماز چهار رکعتی نمازی دو رکعتی دیگر هم
کند و بدین ترتیب چندان بگذارد که ظن وی غالب شود که تمام ادا کرده و اگر از وی
یک نماز فوت شده باشد از پنج نماز و نداند که کدام است پس اگر حاضر بود نماز بامداد
و نماز شام را قضا کند و چهار رکعت مطلق قضا کند یعنی عالی ذمتی نیت کند و اگر
مسافر بود دو رکعت مطلق قضا کند و اگر دو نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر
بود نماز بامداد و شام قضا کند و دو بار چهار رکعت مطلق قضا و اگر مسافر بود دو بار
دو رکعت مطلق قضا کند و اگر دو نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود نماز بامداد
و شام قضا کند و دو بار چهار رکعت مطلق قضا کند و اگر مسافر بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و اگر مشتبه بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و مغرب در میان این هر دو قضا کند و دو چهار رکعت مطلق قضا کند
و اگر سه نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود پنج نماز را بترتیب قضا کند یعنی

چنین

چنین و دیگر شام و خفتن و بامداد جمله را تعیین کند و اگر مسافر بود دو بار دو رکعت
مطلق قضا کند و نماز شام را پس قضا کند و اگر مشتبه بود آنچه در حضر گفته شده
قضا کند و دو بار دو رکعت دیگر تو به کند پیش از مغرب و یک دو رکعت دیگر بعد از مغرب
و جمله را تعیین کند و اگر چهار نماز از وی فوت شده باشد اگر حاضر بود پنج نماز را قضا
بترتیب بر می و جمله را تعیین کند و مسافر نیز چنین گفته و اگر مشتبه بود آنچه در
حضر گفته شد قضا کند و دو بار دو رکعت دیگر بعد از آن تو به کند پیش از مغرب
و یک دو رکعت دیگر بعد از مغرب جمله را تعیین کند و اگر نوافل رواتب فوت شود قضا
کردن سنت بود و اگر مرضی فوت شده باشد در قضای آن مبالغه نبود و لیکن سنت است
که بجای هر دو رکعت نمازی مدی از طعام تصدق دهد و اگر از این عاجز بود هر روز مدی
تصدق دهد **باب پنجم در بیان نماز خوف و گریختن** بدانکه چون از دشمن خوف
حاصل شود واجب بود که نماز چهار رکعتی را بقصر گزارد اگر چه در حضر بود یا در سفر
و کیفیت این نماز با انواع بود و با یک نوع که آنرا صلوة ذات الرقاع خوانند در اینجا
ذکر کنیم و آنکه صلوة ذات الرقاع موقوف بود بچهار شرط **شرط اول** آنکه دشمن
در غیر جهت قبله باشد **شرط دوم** آنکه در دشمن قوت باشد بحیثیتی که خوف بود
مسلمانان را بر در اینه **شرط سیم** آنکه مسلمانان بسیار باشند بحیثیتی که با
دشمن مقاومت توانند کرد **شرط چهارم** بجایه دو گروه محتاج نباشد
و کیفیت این نماز آنست که امام قوم خود را به دو گروه کند که گروهی اقتدا با امام
کنند و گروه دیگر در مقابل دشمن باشند پس امام با گروه اول یک رکعت بگذارد و

برای رکعت دوم برخیزد و قرائت را دراز بکشد تا این گروه که با وی اقتدا کرده‌اند
برخیزند و نیت انفراد کنند و نماز را تمام کنند و با موقف گروه دوم روند
و گروه دوم بیایند و اقتدا کنند و امام با ایشان رکعت دوم را بگزارد و
به تشهد بنشیند و تشهد را دراز بکشد تا اینها که با وی اقتدا کرده‌اند برخیزند
و نیت انفراد کنند و نماز را تمام کنند و با موقف گروه دوم روند و گروه
دوم بیایند و اقتدا کنند و امام با ایشان رکعت دوم را بگزارد و به تشهد
بنشیند و تشهد را دراز بکشد تا اینها که با وی اقتدا کرده‌اند برخیزند و رکعت دوم را
بگزارند و قرائت کنند و رکوع و سجود کنند و تشهد بخوانند پس امام با ایشان سلام
دهد و اگر نماز سه‌گانه بود امام با گروه اول دو رکعت بگزارد و با گروه دوم یک رکعت
و اگر عکس این کند روا بود و اگر خوف از این سخت‌تر بود و چنان بود که دشمن
نزدیک رسیده و مجال ممکن نبود که به دو گروه شوند و به این ترتیب نماز کنند اینجا نماز بحسب
الامکان بود و این نماز را نماز شدة الخوف گویند پس هر یک به انفراد از برای خود
نماز کنند و روی به قبله آرند اگر ممکن بود و اگر نه به قبله آوردن [illegible] روا دارند و اگر این نماز
سواره کنند در حال ضرورت و سجده و رکوع به اشارت کنند و اگر پیاده روند و در رکوع و
سجود باشند [illegible] و اگر از این صعب‌تر آید به تسبیح نماز کنند عوض هر رکعت
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر اما تکبیر احرام و تشهد
ساقط نشود و کسی که از سبع یا سیل یا از دشمن گریزد و نماز شدة الخوف کند
و کسی که در گل افتاده باشد یا در دریا غرق بود نماز باشارت کند او در اگر

ما خواهد تقصیر کند الا آنکه در سفر یا خوف بود **باب بیست و نهم در بیان نماز**
نذر و عهد و بیان کیفیت آن هر که نماز نذر کند و مکان و زمان و عدد رکعات
از آن تعیین کند وفای آن واجب بود بر آن کیفیت که نذر کرده باشد و اگر نذر کند
که نماز بگزارد و زمان و عدد رکعات از آن تعیین کرده باشد بر وی واجب بود
که دو رکعت نماز بگزارد بر حساب نماز یومیه در هر زمان و مکان که خواهد بود و اگر
زمان از آن تعیین کرده باشد رعایت آن واجب بود در هر مکان که خواهد و اگر
مکان از آن تعیین کرده باشد پس اگر آن مکان را فضل و مزیتی باشد رعایت آن واجب
در هر زمان که خواهد و اگر مکان را فضل و مزیتی نبود رعایت آن مکان واجب نبود
بلکه در هر مکان که خواهد آن نماز را بگزارد و اگر قید کند نذر را به هیئت صلوة مشروعه
چون صلوة علی و فاطمه و جعفر علیهم السلام و چون صلوة شب عید و فطر و صلوة
غدیر و صلوة شب نیمه شعبان و صلوة شب مبعث و غیر آن وفای آن واجب بود
بر همان کیفیت که شارع وضع کرده است از او اگر نماز شب را نذر کند مثلا هشت رکعت
واجب بود و کسی اگر قضای نماز فریضه بر ذمهٔ وی بود و او نذر کند که نماز [illegible] نذر
کند و هر چه در نماز یومیه شرط بود در نماز نذر نیز شرط بود مگر در وقت و حکم عهد و یمین
حکم نذر بود و بدانکه در نذر کننده شش چیز شرط بود **شرط اول** آنکه مکلف بود
پس اگر مجنون و صبی نذر کند درست نبود **شرط دوم** آنکه باختیار بود پس اگر مجبور
بود درست نبود **شرط سیم** آنکه بقصد بود و اگر [illegible] درست نبود و **شرط چهارم** آنکه
مسلمان بود پس اگر کافر باشد که نذر کند درست نباشد **شرط پنجم** آنکه او را

شوهر و پدر و مولی پس اگر زن بی اذن شوهر یا فرزند بی اذن پدر یا بنده بی اذن
مولی نذر کند درست نبود شرط ششم اگر قادر بود پس اگر عاجز بود و اگر نذر کرده [illegible]
درست نبود و صیغه نذر چنین بود که اگر خدای تعالی فرزندی روزی ما کند [illegible]
بر من است دو رکعت نماز قربة الی الله یا گوید اگر خدای تعالی شفا دهد بیمار مرا پس
خدای را بر من است دو رکعت نماز قربة الی الله و اگر زجر نفس بود چنین گوید که اگر
نماز فریضه ترک کنم مثلا خدای را بر من است دو رکعت نماز قربة الی الله و نذر و عهد
و یمین را لفظ گفتن شرط بود و همچنین قربة نیز شرط بود و صیغه عهد چنین بود که عهد
کردم با خدای که اگر بیمار مرا شفا دهد دو رکعت نماز بگذارم قربة الی الله و صیغه یمین چنین
بود که گوید بالله یا تالله یا والله که اگر خدای تعالی بیمار مرا شفا دهد دو رکعت نماز
بگذارم شکرا قربة الی الله تعالی

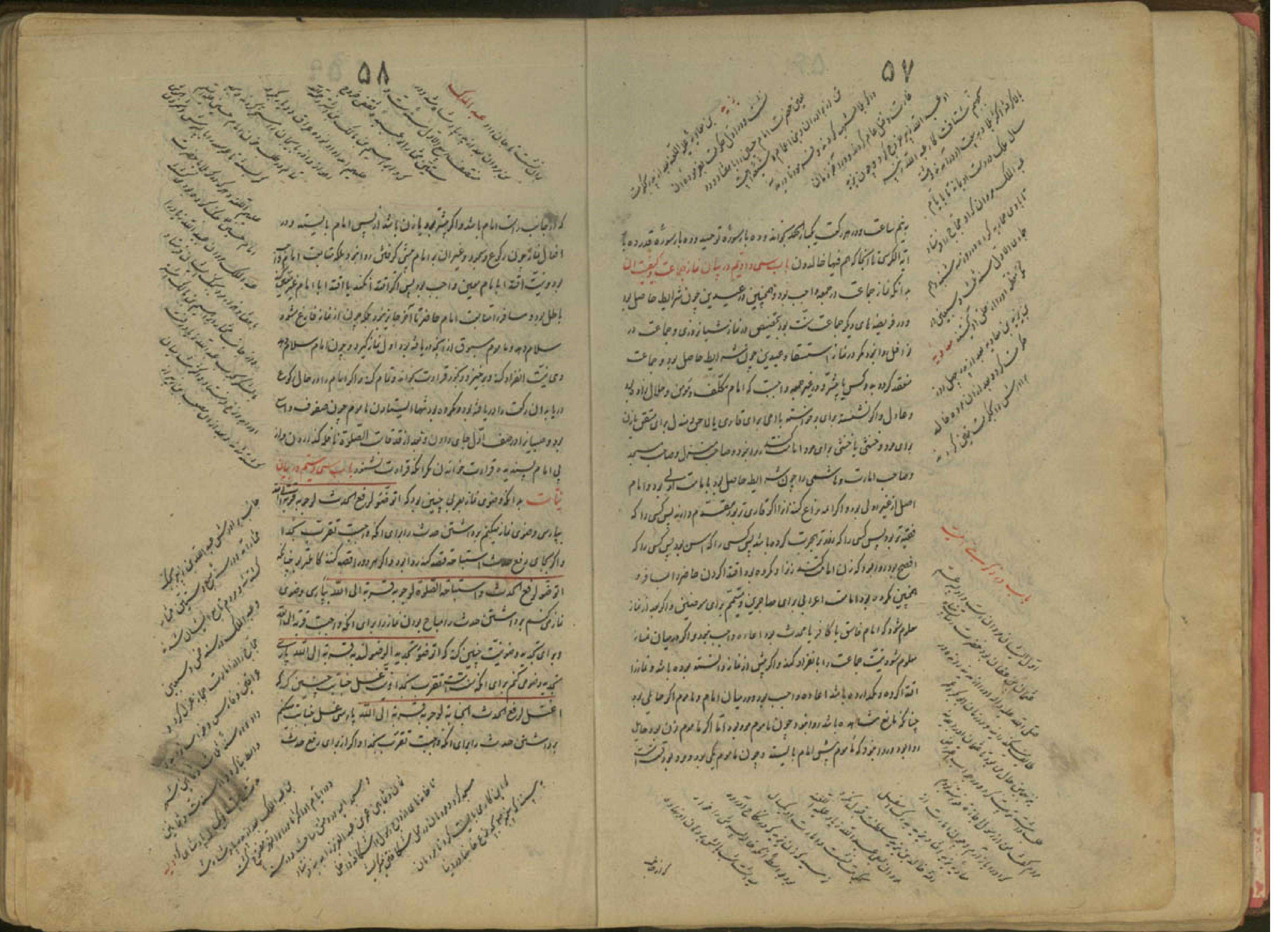
باب سی ام در بیان نماز استسقا و کیفیت آن

بدانکه چون باران کم باشد و آبها کم شود دو رکعت نماز استسقا کردن سنت بود و کیفیت
آن چون نماز عید بود الا آنکه در اینجا قنوت باید خواند که مشتمل بود بر طلب رحمت باران
و بسیار شدن آب و مردمان سه روز روزه دارند و روز جمعه یا دوشنبه به صحرا روند
و پای برهنه با مردم ذلیل و مردم پیران و اطفال و علما و زهاد بروند و طفلان شیر
خواره را از مادر جدا کنند تا گریه کنند و مردمان زاری کنند و گریه و زاری و تضرع کنند
و امام چون نماز تمام کند ردا را بگرداند و جانب راست بجانب چپ برد و یا جانب
راست برد و آنگاه روی به قبله آورد و آواز بلند صد بار بگوید سبحان الله آنگاه
روی بجانب چپ کند و صد بار بگوید لا اله الا الله و آنگاه روی بر مردمان کند و صد بار

بگوید الحمد لله و مردمان متابعت وی کنند پس خطیب برخیزد و خطبه بخواند و در سؤال
مبالغه کند پس اگر اجابت نشود سنت بود که دیگر بار روزه دارند و همین کیفیت اعاده
کنند

باب سی و یکم در بیان نماز ماه رمضان و کیفیت آن

بدانکه نافله ماه رمضان
هزار رکعت بود در هر شب بیست رکعت که هشت رکعت بعد از نماز شام و باقی
بعد از نماز خفتن و در هر شب از نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم که از لیالی قدر است
صد رکعت دیگر بگذارد و بیش از آن زیاده باید کردن و در ده آخرین هر شب ده رکعت
دیگر زیاده شود و اگر در لیالی قدر به صد رکعت اقتصار کند روا بود ولیکن در هر جمعه ده رکعت
دیگر باید کرد نماز علی و در عشیه همین جمعه که اول شب شنبه باشد بیست رکعت دیگر نماز فاطمه
علیها السلام و نماز علی صلوات الله علیه چهار رکعت بود هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعتی
یکبار الحمد بخواند و پنجاه بار قل هو الله احد و نماز جعفر بن ابی طالب علیهما السلام چهار رکعت
بود هر دو رکعت بیک سلام در رکعت اول الحمد بخواند و اذا زلزلت پانزده بار و چون
از [illegible] بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس رکوع کند و همین تسبیح ده بار
بگوید پس سجده کند و همین تسبیح ده بار بگوید پس سر بردارد و همین تسبیح ده بار
بگوید پس سجده دوم کند و همین تسبیح ده بار بگوید پس سر بردارد و همین تسبیح را
ده بار بگوید و در رکعتهای باقی نیز همچنین کند و در رکعت دوم الحمد بخواند و سوره والعادیات
و در رکعت سیم الحمد بخواند و سوره اذا جاء نصر و در رکعت چهارم الحمد بخواند و سوره توحید و نماز
شب عید فطر دو رکعت است در رکعت اول یکبار الحمد بخواند و هزار بار سوره توحید و در رکعت
دوم یکبار الحمد بخواند و یکبار سوره توحید و نماز روز عید غدیر دو رکعت بود پیش از زوال



یعنی ساعت ... هر رکعت یکبار الحمد بخواند و ده بار سوره توحید و ده بار سوره قدر و ده بار
آیة الکرسی تا آنجا که هم فیها خالدون **باب سی و دوم در بیان نماز جماعت و کیفیت آن**
بدانکه نماز جماعت در جمعه واجب بود و همچنین در عیدین چون شرایط حاصل بود
و در فریضه‌های دیگر جماعت سنت بود بخصیص در نماز شبانه‌روزی و جماعت در
نوافل روا نبود مگر در نماز استسقا و عیدین چون شرایط حاصل بود و جماعت
منعقد گردد به دو کس یا بیشتر و در غیر جمعه و واجبست که امام مکلف و مؤمن و حلال‌زاده بود
و عادل و اگر نشسته بود ... امامی برای قاری یا ...
برای مرد و خنثی یا خنثی برای مرد امامت ... روا نبود و صاحب منزل و صاحب مسجد
و صاحب امارت و هاشمی را چون شرایط حاصل بود به امامت اولی‌تر بود و امام
اصلی از غیر اولی بود و اگر امامان نزاع کنند آنرا که قاری‌تر بود مقدم دارند پس کسی را که
فقیه‌تر بود پس کسی را که زودتر هجرت کرده باشد پس کسی را که مسن‌تر بود پس کسی را که
افصح بود ... و ... امامت ... کرده بود اقتدا کردن حاضر را ... و
همچنین کرده بود امامت اعرابی برای مهاجرین و متیمم برای متوضی و اگر بعد از نماز
معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا محدث بود اعاده واجب نبود و اگر در میان نماز
معلوم شود نیت جماعت را با انفراد کند و اگر پیش از نماز دانسته بوده باشد و نماز را
اقتدا کرده ... باشد اعاده واجب بود و در میان امام و ماموم اگر حایلی بود
چنانکه مانع مشاهده باشد روا نبود و چون ماموم مرد بود ... اما اگر ماموم زن بود و حایل
روا بود و روا نبود که ماموم پیش امام بایستد و چون ماموم یکی بود ... بر دست راست

که از جانب راست امام باشد و اگر بیشتر بوده باشند از پس امام بایستند و در
افعال نماز چون رکوع و سجود و غیر آن بر امام پیشی گرفتن روا نبود و متابعت امام
بر وی واجب است ... امام چنین واجب بود پس اگر ... الحمد بخواند با امام ...
باطل بود و مسافر را متابعت امام حاضر تا آخر جایز نبود بلکه چون از نماز فارغ شود
سلام بدهد و ماموم مسبوق از آنچه دریافته بود اول نماز گیرد و چون امام سلام دهد
نیت انفراد کند و برخیزد و ... قرائت کند و تمام کند و اگر امام در حال رکوع
دریابد آن رکعت را دریافته بود ... ماموم چون صفوف ...
بود ... صف اول جای ... قد قامت الصلوة ...
پس امام بایستد ... قرائت ... **باب سی و سیم در بیان
نیات** بدانکه وضوی نماز ... چنین بود که ... لرفع الحدث ... قربة الی الله
یا برای وضوی نماز میکنم برداشتن حدث را برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و ... استباحت ... کند ...
الوضوء لرفع الحدث و استباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یا برای وضوی
نماز میکنم برداشتن حدث ... برای آنکه واجب است ...
... چنین ... الوضوء لندبه قربة الی الله یا ...
... وضو میکنم برای ... سنت ... تقرب بخدا و نیت غسل جنابت چنین ...
اغتسل لرفع الحدث ... لوجوبه قربة الی الله یا برای غسل جنابت میکنم
برداشتن حدث را برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر ... رفع حدث

استباحه قصد کند روا بود چنانکه اغتسل من الجنابة لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة
الی الله یعنی غسل از جنابت می کنم مباح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب کنم
و اگر کسی غسلهای واجب بود از جنابت و غیر جنابت چون حیض و نفاس نیت و
غیر آن نیت جنابت را مقدم دارد [illegible] غسلهای دیگر از وی ساقط شود بلکه اگر جنابت
مقدم نداده جنابت از وی ساقط گردد [illegible] بلکه برای هر یک جدا گانه غسل باید
کرد و کسی که غسل جنابت کند محتاج به وضو نبود بلکه بعد از غسل نماز روا بود
و جنابت وضو حاصل شود اما در غسلهای دیگر وضو واجب بود زن حایض را
چون خون منقطع شود و خواهد که غسل کند نیت چنین کند که اغتسل
لرفع الحدث لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل میکنم از حیض بر داشتن حدث را
برای آنکه واجبست تقرب کنم و اگر بجای رفع حدث استباحه قصد کند روا بود چنانکه
اغتسل من الحیض لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل حیض میکنم
مباح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب کنم و نیت غسل نفاس چون نیت
غسل حیض بود و مستحاضه نیت رفع حدث کند بلکه نیت استباحه کند چنانکه
اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل استحاضه میکنم
مباح بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب کنم و نیت غسل میت چنین کند
اغسل هذا المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی میشویم این مرده را برای آنکه
واجبست تقرب کنم و نیت وضوی وی چنین بود اوضئ هذا المیت لندبه
قربة الی الله یعنی وضو میدهم این مرده را برای آنکه سنتست تقرب کنم و نیت

کافور [illegible] چنین کند احنط هذا المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی کافور
می سایم این مرده را برای آنکه واجبست تقرب کنم و نیت تکفین این چنین کند
اکفن هذا المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی کفن می پوشانم این مرده را برای
آنکه واجبست تقرب کنم و مرده شوی چون از بر داشتن فارغ شود و خواهد که غسل کند
نیت چنین کند اغتسل لرفع حدث مس المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل میکنم
مرده را که بر داشتن حدث را برای آنکه واجبست تقرب کنم و اگر کسی دست یا بعضی
از اعضای خود بازی مرده [illegible] ناشسته [illegible] باشد وی نیز همین غسل کند و اگر کسی را
کشتن وی واجب شد بقصاص یا غیر قصاص [illegible] پیش از قتل
غسل مردگان کند نیت چنین کند اغتسل غسل الاموات لوجوبه قربة الی الله
یعنی می شویم خویشتن را شستن مردگان برای آنکه واجبست تقرب کنم و
نیت دفن مرده چنین کند ادفن هذا المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی
دفن می کنم این مرده را برای آنکه واجبست تقرب کنم و التحمید چنین کند که الحد هذا
المیت لندبه قربة الی الله یعنی در لحد می کنم این مرده را برای آنکه
سنتست تقرب کنم [illegible] و در غسلها که نیت بوضو نیت کند و چهار کس را
در وضو نیت رفع حدث نشاید کرد اول سلس البول یعنی که دایم ازو بول میرود
دوم مبطون سیم مستحاضه چهارم کسی که تیمم کند بدل وضو یا بدل غسل و اگر کسی
[illegible] یا مبطون یا مستحاضه جنب شود روا بود که در غسل نیت رفع حدث کند زیرا که نجاست
که از جنابت بود مرتفع می شود و بعد از غسل جنابت یک نماز روا کرد بلا آنکه وضو سازد

و برای باقی نمازها وضو باید ساخت نیت غسل روز جمعه چنین کند اغتسل غسل
یوم الجمعة لندبه قربة الی الله یعنی غسل روز جمعه می کنم برای آنکه سنت است تقرب
بخدا غسل روز غدیر چنین کند اغتسل غسل یوم الغدیر لندبه قربة الی الله یعنی
غسل روز غدیر می کنم برای آنکه سنت است قربة الی الله نیت تیمم که بدل از وضو باشد
اتیمم بدلا من الوضوء لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی تیمم می کنم
بدل از وضو مباح بودن نماز را برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر تیمم بدل از غسل
جنابت باشد چنین نیت کند که اتیمم بدلا من الغسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة
الی الله یعنی تیمم می کنم بدل از غسل مباح بودن نماز را برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و چون در مسجد الحرام یا مسجد نبی جنب شود و خواهد که تیمم کند و بیرون رود نیت
چنین کند اتیمم لاستباحة الخروج من هذا المسجد لوجوبه قربة الی الله یعنی
تیمم می کنم تا مباح بود مرا بیرون رفتن از مسجد برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و در تیمم سنت نیت چنین کند اتیمم لاستباحة الصلوة لندبه قربة الی الله
یعنی تیمم می کنم مباح بودن نماز را برای آنکه سنت است تقرب بخدا و نیت نماز
پیشین چنین کند اصلی فرض الظهر اداء لوجوبه قربة الی الله یعنی
نماز پیشین میگذارم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و آنکه نیت استحضار
جمیع افعال و کیفیات نماز واجب است بلا خلاف لیکن در کیفیت استحضار خلاف
کرده اند بعضی گفته اند که استحضار بقوت مدرکه باید کرد یعنی جمیع تفاصیل استحضار
افعال و کیفیات نماز است بقوت حافظه پس بر قول استحضار برای هر نماز

واجب بود یک یک بقوت مدرکه ادراک جمیع افعال و کیفیات کند و از اداء
و قوت حافظه مرتفع گرداند و نماز برای یاری دیگر که نماز که اداء چهار چیز اداء نماز قصد
اول قصد واجب اگر واجب بود و قصد سنت اگر سنت بود دوم قصد تعیین سیوم
قصد اداء اگر در وقت بود و قضا اگر در غیر وقت بود چهارم قصد قربة و قول الفراوی
بود در صورت استحضار در نیت بود چنین بود که اصلی فرض الظهر مثلا
بان اوجد القیام والنیة وتکبیرة الاحرام وقراءة الحمد
والسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره والسجود
علی سبعة اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع
الرأس منه وهکذا فی الرکعات الا انی اسقط
تکبیرة الاحرام مما عدا الاول واسقط من رکعتین
الاخیرتین وازید تشهدین بعد الثانیة والرابعة و
التسلیم واخفف فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله یعنی چنین
که فریضه نماز پیشین میگذارم بانکه بجا می آورم در وی قیام و نیت و تکبیر احرام
و خواندن الحمد با سوره و رکوع و بجا آوردن تسبیح در وی و برداشتن سر از رکوع
و بجا آوردن در وی سجده بر هفت اندام و بجا آوردن تسبیح در وی و تسبیح بجا آوردن
و سر برداشتن از وی و چنین کنم در باقی رکعات الا آنکه اسقاط کنم تکبیر احرام را
در غیر اول و اسقاط کنم در دو رکعت آخرین و زیاده کنم دو تشهد بعد از رکعت
دوم و سیوم زیاده کنم سلام را در آخر و آهسته خوانم جمیع قراءت را از برای آنکه واجب

تقرب بخدا و چون کوید اصلی ان تعالی و قصد کند انکه کوید ادا و لوجوبه قربة الی الله
نیت نماز دیکر چنین کند اصلی فرض العصر اداء لوجوبه قربة الی الله پارسی نماز دیکر
میکذارم ادا برای انکه واجبست تقرب بخدا نیت نماز شام اصلی فرض المغرب
اداء لوجوبه قربة الی الله پارسی نماز شام میکذارم ادا برای انکه واجبست
تقرب بخدا نیت نماز خفتن اصلی فرض العشاء الاخرة اداء لوجوبه قربة الی الله
پارسی نماز خفتن میکذارم ادا برای انکه واجبست تقرب بخدا نیت نماز بامداد
اصلی فرض الصبح اداء لوجوبه قربة الی الله پارسی نماز بامداد میکذارم
ادا برای انکه واجبست تقرب بخدا و اکر نیت نماز قضا بود در موضع ادا قضا کوید
و اکر نفس خود را باجاره داده باشد برای غیر نیت چنین کند که اصلی فرض الظهر
مثلا عن فلان لوجوبه علیه بالاصالة و علی بالاستیجار قضا قربة الی الله پارسی
نماز پیشین میکذارم مثلا از فلان بن فلان بنیابت او برای انکه واجبست بروی باصالت
و بر من باجاره قضا تقرب بخدا و اکر وجهی نکرفته باشد و تبرع کند در نیت چنین کند
اصلی فرض الظهر قضا عن لوجوبه علیه بالاصالة و ندبه علی قربة الی الله پارسی
نماز پیشین میکذارم مثلا قضا از فلان برای انکه بروی واجبست باصالت و سنتست
بر من تقرب بخدا و اکر نماز پدر و مادر قضا کند چون بر وی واجب بود نیت چنین کند
اصلی فرض الظهر مثلا قضا عن والدی لوجوبه قربة الی الله پارسی نماز پیشین
میکذارم مثلا از پدر خود برای انکه بروی واجبست تقرب بخدا و اکر نماز دیکر باشد
و اکر شام و اکر خفتن و اکر بامداد هم در نیت چنین کند که کفته شد لیکن سبب را قید کند

و نیت نماز احتیاط چنین کند اصلی رکعة او رکعتین لما سهوت من الفرض الظهر اداء
لوجوبه قربة الی الله پارسی یک رکعت نماز احتیاط میکذارم برای سهوی که کرده ام در
نماز پیشین یا دیکر یا خفتن ادا از برای انکه واجبست تقرب بخدا و نیت در سجده سهو
چنین کند اسجد سجدتی السهو لوجوبهما قربة الی الله پارسی دو سجده سهو میکنم
برای انکه واجبست تقرب بخدا نیت سجده عزیمت اسجد سجدة التلاوة لوجوبه قربة الی الله
پارسی سجده تلاوت قران میکنم برای انکه واجبست تقرب بخدا و چون خواهد خواندن
قران نیت کند چنین که اقرء القران لندبه قربة الی الله پارسی قران میخوانم برای
انکه سنتست تقرب بخدا نیت شنیدن قران چنین کند که استمع القران لندبه قربة
الی الله پارسی استماع قران میکنم برای انکه سنتست تقرب بخدا نیت شنیدن حدیث
پیغمبر یا امامان صلوات الله علیهم چنین کند استمع الحدیث لندبه قربة الی الله پارسی
استماع حدیث میکنم برای انکه سنتست تقرب بخدا نیت نماز جمعه اصلی فریضة الجمعة
مأموما لوجوبها قربة الی الله پارسی نماز جمعه میکذارم اقتدا باین امام برای انکه واجبست
تقرب بخدا نیت نماز عید اصلی صلوة عید الفطر او الاضحی لندبها قربة الی الله
پارسی نماز عید فطر یا اضحی میکذارم برای انکه سنتست تقرب بخدا و اکر شرائط حاصل
بود نیت وجوب کند نیت نماز زلزله اصلی صلوة الزلزلة لوجوبها قربة الی الله پارسی
نماز زلزله میکذارم ادا از برای انکه واجبست تقرب بخدا نیت نماز کرفتن افتاب
اصلی صلوة الکسوف اداء لوجوبه قربة الی الله پارسی نماز کسوف یا خسوف
میکذارم برای انکه واجبست تقرب بخدا نیت نماز باد و باران اصلی صلوة ... الریاح

اوج قربة الى الله پارسی نماز چاشتی بادیکلادم برای اکه واجب تقرب بکدا
نیت نماز بونه چنین که اصلی رکعتین صلاة الضحی على بانه قربة الى الله پارسی
دو رکعت نماز چاشت ادم قیلادی اکه واجب دن بونه تقرب بکدا و اکر عهده یا نذر
قصد عهد یا نذر دیبن کرک نیت تسبیح زهرا علیها السلم چنین که اسبح تسبیح الزهراء
لنه بقربة الى الله تسبیح زهرا الحکیم برای اکه نیت تقرب بکدا سی و چهار بار الله اکبر
بکوه و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله نیت نماز چنین اصلی
رکعتین من نافلة الزوال لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نافله زوال بکلادم برا
اکه نیت تقرب بکدا و همچنین نیت کنه دو دو رکعت دو رکعت که اوده نافله رکعت
که اوده بشود اکه فرض ظهر بکدا اوده و نیت عصر و شام و خفتن بهمان طریق ظهر کنه
نیت نماز وتیره اصلی رکعتی الوتیرة لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نماز وتیره
بکلادم برای اکه نیت تقرب بکدا و نیت نافله شب چنین که اصلی رکعتین من
نافلة اللیل لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نماز نافله شب بکلادم برای اکه
نیت تقرب بکدا و همچنین نیت کنه دو دو رکعت دو رکعت که تا یا شد رکعت تمام
نیت وتر چنین که اصلی رکعة الوتر لنه بها قربة الى الله پارسی یک رکعت نماز وتر بکلادم
برای اکه نیت تقرب بکدا و نیت نماز شفع چنین که اصلی رکعتی الشفع لنه بها قربة الى الله
پارسی دو رکعت نماز شفع بکلادم برای اکه نیت تقرب بکدا نیت ترجمه
کردن هفت تکبیر و سه دعا چنین که اوجه تسبیح تکبیرات سبعی ثلاثه او ترجیه
وحده منها تکبیرة الاحرام لنه بها قربة الى الله پارسی دوری ادام هفت تکبیر

که ده بیان الی سه دعا باشد یکی از اوشان تکبیر احرام بود برای اکه نیت تقرب بکدا
نیت بانک نماز و قامت چنین که اذن و اقیم لنه بها قربة الى الله پارسی بانک
نماز و قامت میکویم برای اکه نیت تقرب بکدا نیت ترتیب بانک نماز و قامت چنین که
ارتب الاذان والاقامة لوجوبه قربة الى الله پارسی ترتیب میکنم بانک نماز
و قامت را برای اکه واجب نفس است بکدا بانک نماز و قامت سنت بود لیکن ترتیب
در ایشان واجب بود نیت نماز شب پانزدهم شعبان چنین که اصلی رکعتین
من نافلة رمضان لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نماز نافله رمضان بکلادم
برای اکه نیت تقرب بکدا نیت نماز امیر المؤمنین صلواة الله علیه اصلی
رکعتی الصلاة علی لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نماز امیر المؤمنین علی
صلواة الله علیه بکلادم برای اکه نیت تقرب بکدا نیت نماز جعفر
اصلی رکعتین من صلاة جعفر لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نماز جعفر بکلادم
برای اکه نیت تقرب بکدا نماز هدیه اصلی رکعتی صلاة الهدیة لمحمد صلی الله
علیه و آله لنه بها قربة الى الله پارسی دو رکعت نماز هدیه بکلادم برای اکه
نیت تقرب بکدا نماز استخاره اصلی رکعتی صلاة الاستخارة لنه بها قربة
الى الله پارسی دو رکعت نماز استخاره بکلادم برای اکه نیت تقرب بکدا
و کیفیت استخاره چنین بود که بر سه رقعه بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله
العزیز الحکیم لفلان بن فلان افعل و بر سه رقعه دیکر بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم خیرة
من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلان لا تفعل و این شش رقعه را در زیر مصلی کنه و دو رکعت

نماز گذارد و در سلام باز ده ببرد و بعد از سلام سر به سجده نهد و سجده بکند و صد بار بگوید
استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس بنشیند و بگوید اللهم خر لی فی جمیع اموری
فی یسر و عافیة پس رقعه‌ها را از هم زند و یک یک بیرون آرد تا سه رقعه اگر
افعل باشد آن کار را اگر قصد کرده بود بکند و اگر هر سه رقعه لا تفعل باشد آن
کار را اگر قصد کرده بود نکند و اگر یکی افعل برآید و یکی لا تفعل همچنین یک یک بیرون آرد
تا پنج رقعه تمام شود و اکثر نظر کند اگر افعل بیشتر بود آن کار بکند و اگر لا تفعل بیشتر بود آن
کار را ترک کند و نیت نماز زیارت چنین کند اصلی رکعتی صلوة الزیارة لنه [?]
قربة الی الله یا دو رکعت نماز زیارت میگذارم برای آنکه سنت است تقرب بخدا
چون زکوة از مال بیرون کند نیت چنین کند اعزل هذا القدر عن زکوة مالی
کذا و کذا لوجوبه قربة الی الله یا جدا میکنم این قدر از زکوة مال خود چنین
و چنین برای آنکه واجب است تقرب بخدا و چون بمستحق رساند نیت چنین کند
اخرج او ادفع هذا القدر عن الزکوة الواجبة علی لوجوبه قربة الی الله یا
بیرون میکنم یا میدهم این قدر از زکوة که بر من واجب است تقرب بخدا و اگر زکوة فطر
باشد نیت چنین کند که اخرج او ادفع هذا القدر عن زکوة الفطر لوجوبه قربة
الی الله یا بیرون میکنم یا میدهم این قدر از زکوة فطر برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و نیت قضای زکوة فطر چنین کند اخرج او ادفع هذا القدر قضاء
عن زکوة الفطر لوجوبه قربة الی الله بیرون میکنم یا میدهم این قدر از زکوة فطر قضا برای
آنکه واجب است تقرب بخدا و نیت نایب و وکیل برای موکل چنین کند اخرج او ادفع

هذا القدر بالوکالة عن فلان من زکوة الفطر عن موکلی لوجوبه قربة الی الله
یا بیرون میکنم یا میدهم این قدر بوکالة از فلان از زکوة فطر برای آنکه بر وی
واجب است تقرب بخدا و نیت خمس چون از مال خود خواهد که بیرون کند حصه سادات
هاشمی را نیت چنین کند اعزل هذا القدر من الخمس الواجب من حصة السادات
الهاشمی لوجوبه قربة الی الله یا جدا میکنم این قدر از خمس واجب از حصه
سادات هاشمی برای آنکه واجب است تقرب بخدا و چون بمستحق رساند نیت چنین کند
ادفع هذا القدر من الخمس الواجب من حصة سادات الهاشمی لوجوبه قربة الی الله
یا میدهم این قدر از خمس واجب از حصه سادات هاشمی برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و اگر امام غایب بود حصه وی را از مال خود بیرون کند و نیت چنین کند اعزل
هذا القدر من حصة الامام من الخمس الواجب لوجوبه قربة الی الله یا جدا میکنم از
خمس واجب حصه امام برای آنکه واجب است تقرب بخدا و نیت روزه رمضان
در شب اول اصوم غدا من شهر رمضان من اوله الی آخره مع ایقاع [?]
لوجوبه قربة الی الله یا روزه ماه رمضان میدارم از اول تا آخر با [?]
آن برای آنکه واجب است تقرب بخدا شب اول چنین کند که گفته شد و بعد از آن هر شب
نیت چنین کند اصوم غدا من شهر رمضان لوجوبه قربة الی الله یا فردا
روزه ماه رمضان میدارم برای آنکه واجب است تقرب بخدا به آنکه سنت است اول شب
بود اگر خلل کند روزه باطل شود و نیت روزه دوم واجب بود اگر خلل کند روزه باطل شود
نیت قضای روزه اصوم غدا عن قضاء رمضان لوجوبه قربة الی الله یا

فردا روزه قضای رمضان میدارم برای آنکه واجبست نیت قضای روزه که
برای دیگری دارد اصوم غدا نیابة عن فلان من الصوم الواجب عن ... لوجوبه قربة الی الله
فردا روزه میدارم از آنچه در ذمه فلانست از روزه واجب از فلان چیز برای آنکه بر وی
واجبست نیت اگر از برای کسی که قضا بر او واجب بود چنین گوید اصوم
غدا قضاء عما فی ذمة فلان من الصوم الواجب عن ... لوجوبه علیه بالاصالة ووجوبه
علی قربة الی الله فردا روزه میدارم از آنچه در ذمه فلانست از روزه واجب
برای آنکه واجب بود بر او بالاصالت و بر من نیابت تقرب بخدا نیت افطار کردن
افطر من الصوم رمضان لوجوبه قربة الی الله میشکنم روزه رمضان را برای
آنکه واجبست تقرب بخدا نیت افطار سنت بود و افطار واجب بود روزه
که روزه وصال حرامست چون افطار فعل است چیزی ترک برای آن نیت آورده
واجب نیت غسل اغسل غسل الجمعة لندبه قربة الی الله غسل جمعه میکنم
برای آنکه واجبست تقرب بخدا اگر غسل سنت بود بسنت باید کرد نیت
سلام کردن بر مؤمن اسلم علی هذا المؤمن لندبه قربة الی الله سلام میکنم بر این مؤمن
برای آنکه سنتست تقرب بخدا نیت زیارت مؤمن ازور هذا المؤمن لندبه قربة الی الله
زیارت این مؤمن میکنم برای آنکه سنتست تقرب بخدا نیت نشستن در مجالس علما
و مواضع عبادات اجلس فی هذا المجلس او فی هذا الموضع لندبه قربة الی الله
می نشینم درین مجلس یا درین موضع برای آنکه سنتست تقرب بخدا نیت نظر کردن در روی
عالم انظر الی وجه هذا العالم لندبه قربة الی الله نظر میکنم در روی این عالم برای آنکه

سنتست تقرب بخدا نیت سعی کردن در حاجات مؤمن اسعی فی حاجة المؤمن لندبه
قربة الی الله سعی میکنم در حاجت مؤمن برای آنکه سنتست تقرب بخدا نیت روا کردن
حاجت مؤمن اقضی حاجة المؤمن لندبه قربة الی الله روا میکنم حاجت مؤمن را
برای آنکه سنتست تقرب بخدا **باب سی و چهارم در بیان زکوة مال و در زکوة فطره**
فصل دو فصل اول در بیان آن کس که زکوة بر وی واجب شود و زکوة واجب بود بر کسی
که درو پنج شرط حاصل بود **شرط اول** آنکه بالغ بود زیرا که بر طفل زکوة واجب نبود
شرط دویم آنکه عاقل بود زیرا که بر مجنون زکوة واجب نبود **شرط سیم** آنکه آزاد بود
زیرا که اگر بنده بود زکوة بر او واجب نبود **شرط چهارم** آنکه متمکن بود از تصرف در مال
خود زیرا که اگر مال غایب بود و یا تصرف آن مال ممکن نبود زکوة بر وی واجب نبود
شرط پنجم آنکه مالک یک نصاب بود زیرا که اگر مالک کم از نصاب بود بر وی زکوة
واجب نبود **فصل دویم** در بیان جنسی که زکوة در وی واجب بود و آن نه جنس است
اشتر و گاو و گوسفند و زر و سیم و خرما و مویز و گندم و جو **فصل سیم** در بیان زکوة اشتر
و گاو و گوسفند بدانکه زکوة درین سه جنس واجب بود چون چهار شرط حاصل بود
شرط اول آنکه نصاب تمام باشد **شرط دویم** آنکه سال بر وی تمام گذرد و آن دوازده
ماه بود و به هلال ماه دوازدهم زکوة واجب شود **شرط سیم** آنکه در تمام سال چرا
کننده بود **شرط چهارم** آنکه کار کننده نبود و اشتر را دوازده نصاب بود
اول پنج است و در وی یک گوسفند واجب بود و نصاب دوم ده است و در وی
دو گوسفند واجب و نصاب سیم پانزده است و در وی سه گوسفند واجب بود و نصاب

چهارم بیست است و در وی چهار گوسفند واجب شود و نصاب پنجم بیست و پنج است و در وی
پنج گوسفند واجب و نصاب ششم بیست و شش است و در وی یک اشتر ماده یکساله بود
که در دوم داخل شده باشد واجب بود و نصاب هفتم سی و پنج است و در وی
یک اشتر ماده دو ساله که در سیم داخل شده باشد واجب شود و نصاب هشتم چهل و شش
و در وی یک اشتر ماده سه ساله که در چهارم داخل شده باشد واجب بود و
نصاب نهم شصت و یک است و در وی یک اشتر ماده چهار ساله که در پنجم داخل
شده باشد واجب بود و نصاب دهم هفتاد و شش است و در وی دو اشتر ماده
سه ساله که در چهارم داخل شده باشد واجب شود و نصاب یازدهم صد و بیست
و یک است و در وی تخییر است اگر خواهد هر چهل را یک اشتر ماده دو ساله که در سیم داخل
شده باشد بدهد و هر چه از این بالاتر رود همه را همچنین دهد و میان دو نصاب را
چیزی واجب نشود و گاو را دو نصاب بود نصاب اول سی بود و در وی یک گوساله
یکساله واجب شود و گوسفند را پنج نصاب است نصاب اول چهل است و در
وی یک گوسفند واجب و نصاب دوم صد و بیست و یک بود و در وی دو گوسفند
واجب شود و نصاب سیم دویست و یک بود و در وی سه گوسفند واجب شود و نصاب
چهارم سیصد و یک بود و در وی چهار گوسفند واجب بود و چون نصاب پنجم رسد
که آن چهارصد است زکوة بر صد صد تعلق گیرد پس هر صد گوسفند را یک گوسفند واجب
شود و هر چند بالاتر رود همه را همچنین دهد و میان دو نصاب را چیزی واجب نبود
شرط چهارم در بیان زکوة زر و سیم زکوة زر و سیم واجب شود و چون زر

ایشان سه شرط حاصل بود **شرط اول** آنکه تمام سال بر ایشان بگذرد **شرط دوم**
آنکه مضروب باشد یعنی سکه حاصل **شرط سیم** آنکه نصاب بسر برد و نصاب زر دو
بود نصاب اول بیست دینار بود و در وی نیم دینار واجب بود و نصاب دوم
چهار دینار بود و در وی دو قیراط واجب بود و هر چند که از این بالاتر رود همه را
همچنین دهد و کمتر از بیست دینار را چیزی واجب نبود و همچنین کمتر از چهار دینار را
چیزی واجب نبود و نصاب سیم دو بود اول نصاب دویست درهم بود و در وی
پنج درهم واجب شود و نصاب دوم چهل درهم بود و در وی یک درهم واجب شود
و هر چه از این بالاتر رود همه را همچنین دهد و کمتر از دویست درهم را چیزی واجب نشود
و همچنین کمتر از چهل درهم را چیزی واجب نشود **فصل پنجم** در بیان زکوة غلات
بدانکه زکوة غلات واجب شود بدو شرط شرط اول آنکه نصاب بسر برد و نصاب
وی پنج وسق بود و هر وسقی شصت صاع بود و هر صاعی چهار مد بود و هر مدی دو رطل
و نیم بود بوزن عراق و هر رطلی نود و یک مثقال بود و هر مثقالی شصت و هشت
حبه جو چهار سبع جو بود از جوهای میانه و چون نصاب بسر برد پس اگر آب باران
یا آب جوی یا آب جو خورده باشد عشر بدهد و اگر بدلو و دولاب و غیر آن آب داده
باشد نیم عشر بدهد از آنکه مؤنت و جمیع خرجها بیرون کند و هر چه از نصاب
زیاده بود همه را بدین حساب باید دادن اگر چه اندک باشد **شرط دوم** آنکه در ملک
وی نمو کرده باشد یعنی در ملک وی بالیده بود و زیاده شده باشد پس اگر به بیع یا
بخشش یا میراث بوی نقل کرده باشد اگر بعد از بدو صلاح بوده باشد زکوة آن بر وی

واجب نبود و اگر بعض از وی بصلاح امده باشد زکوة ان بروی واجب بود و وقت
وجوب زکوة در غلات وقتی بود که بصلاح شود یعنی انگور غوره کرده باشد و خرما
زرد و سرخ شود و حبوب دانه سخت شود و وقت اخراج وقتی بود که مویز و خرما
بود و حبوب از کاه جدا کرده باشند فصل ششم در بیان اجناسی که زکوة
در ایشان سنت بود بدانکه در سه چیز زکوة سنت بود جنس اوّل در مال تجارت
چون سه شرط در وی حاصل بود شرط اوّل انکه سال بروی بگذرد شرط دوم
انکه در تمام سال بها یا بکمتر باشد طلب دارند یا زیاده از ان شرط سیم انکه چون
از ابتدا تا اخر قیمت ان بنصاب بود یا بیشتر و جنس دوم در اسبان
بود بدانکه زکوة در اسب سنت بود چون سه شرط حاصل بود شرط اوّل انکه سال بروی
بگذرد شرط دوم انکه در تمام سال چرا کننده بود شرط سیم انکه ماده بود پس اگر
اسب خوب بود در هر یک دو دینار سنت بود و اگر اسب کم بها بود یکدینار سنت بود و
جنس سیم هر چه از زمین بروید و بیرون آید از حبوبات غیر از چهار جنس که زکوة در ان
سنت بود بشرط انکه حاصل بود در ان نصاب ها شرایطی که در اجناس اربعه معتبر بود
وکیفیت اخراج نیز چون کیفیت اجناس اربعه بود فصل هفتم در بیان مستحقان
زکوة بدانکه مستحقان زکوة هشت صنف باشند اوّل و دوم فقرا و مساکین
و ایشان کسانی اند که ایشان را و عیال ایشان را قوت یکساله حاصل نبود و از تحصیل
ان عاجز باشند سیم عاملانند و ایشان کسانی اند که زکوة را جمع کنند
و بمستحق رسانند چهارم مؤلفة قلوبهند و ایشان کسانی اند که ایشان را استمالت

دل کنند و دهند برای جهاد اگر چه کافر باشند پنجم رقابند یعنی بندگان که ایشان را
کتابت کرده باشند و همچنین بندگان که در تحت شدت باشند ششم
غارمانند یعنی وام داران بشرط انکه وام از برای معصیت کرده باشند هفتم
فی سبیل الله اند و ان هر چیزی است که مصلحت مسلمانان بود یا تقرّب جستن بحضرت
خدای تعالی چون جهاد و حج و بنای مساجد و پل و رباط و غیر ان هشتم ابن السبیل
و ان کسانی اند که از شهر خود منقطع شده و نفقه نداشته باشند اگر چه در شهر خود مالدار باشند
و مهمان نیز از قسم ابن السبیل بود اما باید که سفر ایشان مباح باشد و در مستحقان ایمان
شرط بود و غیر مؤلفة قلوب اطفال مؤمنان را زکوة دادن روا بود و باید که مستحق
واجب النفقه نبود و باید که هاشمی نبود چون دهنده غیر هاشمی بود و لکن از جنس خود
اما اگر هاشمی هاشمی را زکوة دهد روا بود و همچنین اگر هاشمی از جنس متمکن نبود غیر
هاشمی را روا بود که زکوة بهاشمی دهد باب سی و پنجم در بیان زکوة فطر
بدانکه واجب است بر هر مکلف آزاد که وی مالک بود بر قوت یکساله خود و عیال
که چون ماه شوال شود اخراج کند از زکوة فطر یک صاع را از قوت غالب خود مثل گندم
و جو و خرما و مویز و برنج و شیر و کشک از خود و عیال خود از مسلمانان و کافر و آزاد
و بنده از خورد و بزرگ اگر چه متبرع عیال کرده باشد و مستحقان زکوة مال دهد
و اگر قیمت اینها دهد روا بود و افضل ان بود که این زکوة را با امام دهد تا وی بمستحقان
رساند و اگر امام غایب بود بفقیهی امینی از فقهای امامیه رساند تا وی بمستحق رساند
و روا نبود این زکوة را از شهر بیرون بردن چون مستحق موجود بود و چون مستحق رساند

نیت کردن واجب بود و کسی که فقیر و درویش بود که زکوة فطره اخراج کند و کفیف چنان
بود که یک صاع را نیت کند و بدست عیال خود دهد تا بمالیک بدست گیرند و درویشان
ستانند و بمستحقان رسانند **باب بیست و ششم در بیان خمس و غنیمت و وی** بر دو
دو فصل بود **فصل اول** در بیان چیزهایی که خمس در ایشان واجب بود و آن هفت چیز
بود **اول** غنیمتهایی که از کفار بگیرند **دویم** معادن یعنی کانها چون کان زر
و نقره و ارزیز و یاقوت و زبرجد و کحل و قیر و نفط و کبریت و غیر آن بعد از آنکه مونت
و خراج وی را بیرون کنند و قیمت وی به بیست دینار برسد **سیم** گنج یعنی چیزهایی که در
زمین مدفون شده باشد و در اباحت در شهر کافران یا در شهر مسلمانان و بر وی
سکه اسلام نبود و قیمت وی بیست دینار بود یا بیشتر **چهارم** هر چه از دریا بدر آید بغوص
مثل مروارید و عنبر و غیر آن چون قیمت آن یک دینار باشد یا بیشتر بعد از آنکه خرج وی
بیرون کنند **پنجم** آنچه فاضل بود از مونت قوت یکساله وی از ارباح تجارات
و صناعات و زراعات **ششم** زمینی که ذمی از مسلمان بخرد **هفتم** حلال
چون بحرام آمیخته شود و تمیز ممکن نبود و مقدار آن نداند و خداوند آن نشناسد **فصل دویم**
در تقسیم خمس و خمس را شش قسم کنند قسمی خدا را و قسمی رسول را و قسمی ذوی القربی را
و این هر سه قسم درین زمان حق امام زمان است و امام زمان محمد بن الحسن المهدی است علیه السلام
و قسمی فقیران هاشمی را و قسمی یتیمان هاشمی را و قسمی ابناء سبیل هاشمی را از طرف پدر
منسوب باشند و یتیم را فقر شرط بود و در ابن السبیل احتیاج در غربت بود و روا نبود که
خمس را نقل کنند از شهری بشهری دیگر چون در آن شهر مستحق موجود بود پس اگر نقل کند

ضامن باشد و اگر در آن شهر مستحق موجود نبود نقل روا بود و چون بمستحق رساند نیت واجب بود
پس آنچه حق این سه صنف است از هاشمیان بخود بایشان رساند و آنچه حق امام است
بامام رساند و اگر امام غایب بود آنرا نگاه دارد تا وقت ظهور وی یا به کسی که وی را
اهل خمس باشد بنیابت امام از مجتهد آن برساند بکسانی که محتاج باشند از هاشمیان
بوجه تتمه اگر بغیر از چنین کسی دهد ضامن بود **باب بیست و هفتم در بیان روزه و احکام**
و اقسام وی بدانکه درین باب چهار فصل بود **فصل اول** در بیان روزه و احکام
روزه و در شریعت باز ایستادن بود با نیت از چیزهای مخصوص و محل وی روز بود از
برآمدن صبح دویم تا فرو شدن آفتاب پس اگر روزه معین بود از قبل شارع
چون روزه رمضان یا معین بود بسبب نذر یا عهد یا سوگند در نیات احتیاج بتعیین
نبود بلکه نیت قربت کافی بود که اصوم غدا لوجوبه قربة الی الله یا بفارسی فردا روزه میدارم
برای آنکه واجب است قربة بخدا و اگر تعیین کند اکمل بود و اگر روزه معین نبود چون نذر غیر
معین و کفارات و غیر آن تعیین در نیت شرط بود که اصوم غدا اصوم النذر او صوم
کفارة رمضان مثلا لوجوبه قربة الی الله یا بفارسی فردا روزه نذر یا کفاره رمضان
میدارم برای آنکه واجب است تقرب بخدا و وقت نیت شب بود خواه در اول شب خواه
در آخر شب و اگر نیت فراموش کند تا زوال آنگه بیاد آورد و چون تناول نکرده وقتش
فوت نشود پس اگر رمضان بود یا نذر معین باشد نذر معین واجب بود که افطار
کند و لیکن آن روزه را قضا کند و در شب اول رمضان نیت واجب بود و روزه شک را
نیت واجب کردن واجب نبود بلکه نیت کند روزه از حساب شعبان دارد پس اگر

اتفاق افتد که روزه رمضان بود و روزه مجری بود و اگر شب نیت نکرده بود و روز معلوم شود
که روزه رمضان است واجب بود که تجدید نیت کند اگرچه بعد از زوال بود و ان روز روزه
ازوی مجری بود و اگر روزه سنت ... شب نیت افطار کند و در روز ظاهر شود که روز رمضانست
تا زوال اگر چیزی تناول نکرده باشد امساک واجب بود و روزه وی مجزی بود و اگر بعد
از زوال معلوم شود که روز رمضان است و وی چیزی تناول کرده باشد امساک واجب باشد
لیکن روزه را قضا کند **فصل دویم** در بیان چیزهای که صایم را از ان امساک کند
یعنی از ان باز ایستد و ان بر دو نوع بود نوع اول انکه امساک ان واجبست نوع دویم
انکه امساک ان سنت بود و ان نوع که امساک ان واجب بود بر دو قسم بود قسم اول
انکه اگر امساک نکند قضا و کفاره واجب شود **اول** چیز خوردن خواه ان چیز
از وی عادت خوردنی بود چون طعام و غیره خوردنی نبود چون سنگریزه و غیر ان
دویم اشامیدن خوردن آب و غیر ان **سیم** جماع کردن در قبل یا در دبر **چهارم**
منی آوردن **پنجم** اشامیدن غبار غلیظ بحلق تعمدی **ششم** باقی ماندن بجنابت
تا انکه صبح طلوع کند **هفتم** و اگر وی بخواب پیش از غسل بعد از دو بیدار شدن
تا انکه صبح طلوع کند قسم دویم انکه اگر امساک نکند قضا واجب بود بی کفاره
و ان هشت نوع بود **اول** انکه روزه را افطار کند بگمان انکه شب باقی است و بعد از ان
وی قادر باشد در مراعات کردن روز باشد **دویم** انکه غیری وی را خبر کند که شب
باقیست و وی بر مراعات ان قادر باشد و ترک مراعات کند و افطار کند
و روز باشد **سیم** انکه پیش از غروب افتاب افطار کند بسبب تاریکی که پیدا گردد در ...

انکه شب است و شب باشد **چهارم** انکه قبول کند قول غیری را که وی را گوید که شب در اوقات
و وی بر مراعات ان قادر بود و ترک مراعات کند و افطار کند **پنجم** و اگر وی بعد
بخواب پیش از غسل بعد از انکه بیدار شد تا انکه صبح طلوع کند **ششم** معدی کردن
هفتم آب در دهن که برای غسل و یکی فرو برد **هشتم** حقنه کردن بچیزی که مایع باشد
قسم سیم انکه امساک ان واجب بود لیکن اگر امساک نکند نه واجب قضا بود و نه
کفاره و ان پنج چیز بود **اول** امساک از کذب بر الله و رسول و الائمه علیهم **چهارم** امساک
از ارتماس یعنی سر زیر اب فرو بردن **پنجم** امساک از جمیع محرمات غیر محرماتی
که پیشتر ذکر کرده شد و ان نوع که ان سنت بود ده چیز بود **اول** داروی در بینی کردن
دویم سرمه کردن که در وی مشک یا صبر بود در چشم کشیدن **سیم** خون گرفتن بر وجهی که
ضعف پیدا کند **چهارم** در حمام رفتن بر وجهی که ضعف پیدا کند **پنجم** نرگس
و ریاحین بوییدن **ششم** حقنه که جامد بود و یا زنان ... **هفتم** جامه تر در پوشیدن
هشتم بوسه و ملاعبه و مباشرت کردن با زنان بشهوت **نهم** در آب نشستن زنان
و بدانکه کفاره بر چهار نوع بود که روزه واجب شود **اول** در رمضان **دویم** روزه معین
سیم در قضای رمضان که بعد از زوال بود افطار کند **چهارم** در روزه اعتکاف
چون واجب بود و غیر ان چهار نوع روزه را کفاره واجب بود **فصل سیم** در بیان
تقسیم روزه روزه بر چهار قسم بود **اول** روزه واجب **دویم** روزه سنت
سیم روزه مکروه **چهارم** روزه حرام و روزه واجب پنج بود **اول** روزه رمضان **دویم**
روزه کفاره **سیم** روزه دم متعه یعنی بدل هدی تمتع **چهارم** روزه نذر و شبه نذر چون

عید و یکی پنجم روزهٔ اعتکاف را جب و روزهٔ ماه رمضان واجب بود چون شش
شرط حاصل بود اوّل آنکه بالغ بود دویم آنکه عاقل بود سیم آنکه تن درست بود
چهارم آنکه مقیم بود یا در حکم مقیم پنجم آنکه خالی باشد از حیض ششم آنکه خالی
باشد از نفاس و علامت رمضان دیدن ماه بود یا گذشتن سی روز از شعبان
یا آنکه دو کس گواهی دهند که ماه را دیده‌اند و روزهٔ سنت بسیار بود اما آنکه مؤکد است
بشانزده قسم بود اوّل پنجشنبه و شنبه اوّل از هر ماهی دویم چهارشنبه اوّل در دهه
دویم سیم پنجشنبه آخر دههٔ آخر چهارم روز غدیر و آن هژدهم ذی الحجه بود پنجم
ششم روزهٔ مولد النبی علیه السلام و آن هفدهم ربیع الاول هفتم روز مبعث النبی و آن
بیست و هفتم رجب بود هشتم روزهٔ دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی القعده بود
نهم روزهٔ عاشورا دهم روز عرفه عید قربان یازدهم اوّل ماه ذی الحجه دوازدهم
اوّل ماه رجب سیزدهم تمام رجب چهاردهم تمام شعبان پانزدهم ایام البیض و آن
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماهی بود شانزدهم هر جمعه و پنجشنبه و روزهٔ مکروه
سه بود اوّل روزهٔ سنت در سفر داشتن دویم چون کسی را بطعام خوانند روزه
نگاه داشتن سیم روز عرفه عید قربان روزه داشتن کسی را که از طعام خوردن ضعیف
شود یا اوّل ماه ذی الحجه را شک کنند و روزهٔ حرام هفت بود اوّل روزهٔ عیدین
که آن عید رمضان و قربان است دویم ایام تشریق کسی را که در منا باشد و آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه بود سیم روزهٔ شک را بواجبی داشتن چهارم روزه
نذر معصیت پنجم روزهٔ صمت یعنی خاموشی و آن چنان بود که چیزی نخورد و لیکن

ششم روزهٔ وصال و آن چنان بود که بروزه بشب چیزی نخورد هفتم روزهٔ واجب
در حال مرض داشتن چون بروی زیان دارد هشتم روزهٔ واجب در سفر
داشتن مگر چهار نوع روزه داشتن در سفر روا بود اوّل روزهٔ نذر مقید یعنی در نذر
قید کرده باشد که در سفر و حضر بدارد دویم روزهٔ بدل هدی تمتع سیم روزهٔ بدنه
کسی که پیش از غروب آفتاب از عرفات بعمد بیرون رفته باشد چهارم روزهٔ کسی
که سفر وی از حضر بیشتر بود و آن کسی بود که ده روز در یک جا نیت اقامت نکند
چون مکاری و ملاح و غیر آن فصل چهارم در کفارات بدانکه کفاره بر چهار قسم
بود اوّل کفارهٔ مرتبه دویم کفارهٔ مخیره سیم کفارهٔ که هم مرتبه بود و هم مخیره
چهارم کفارهٔ جمع یعنی اگر سه کفاره واجب بود و کفارهٔ مرتبه بر سه چیز واجب
شود اوّل در قتل خطا یعنی کسی را بخطا بکشد بر وی واجب بود که بندهٔ آزاد کند
اگر از این عاجز بود شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را یک مد و اگر بنده نبود یکماه پیوسته
روزه دارد و دو ماه هر چیزی که گفتیم واجب شد دویم در ظهار یعنی کسی که زن خود را گفته باشد
که تو بر من چون پشت مادر منی کفارهٔ وی چون کفارهٔ قتل خطا بود سیم در قضاء ماه رمضان
که بعد از زوال افطار کرده باشد کفارهٔ وی آن است که ده مسکین را طعام دهد
هر مسکینی را یک مد پس اگر از این عاجز آید سه روز پیوسته روزه دارد و کفارهٔ مخیره در سه چیز واجب
شود اوّل در افطار کردن هر یک روز از روزهای رمضان بی عذری دویم در افطار نذر
معین عمدا بی عذری سیم در خلاف کردن نذر یا عهد خواه آن عهد و نذر روزه
بود و خواه در غیر روزه و کفارهٔ هر یک از اینها بنده آزاد کردن بود یا دو ماه پیوسته روزه داشتن

با شصت مسکین را طعام دادن هر مسکین را یکمد و کفارهٔ او هم مخیّر بود و هم مرتب
در یک چیز واجب شود و ان خلاف کردن سوکند بود یعنی سوکند خوردن بر فعلی یا ترک چیزی
و خلاف ان کند کفارهٔ وی ازاد کردن بنده بود یا ده مسکین را طعام کردن یا ده
مسکین را پوشانیدن پس اگر از اینها عاجز آید سه روز پیوسته روزه دارد و کفارهٔ جمع
در دو چیز واجب آید اول در کشتن مؤمن بعمد و ظلم دوم در افطار هر یک از روزه
رمضان بچیزی که ان حرام بود چون خمر و غیر ان کفارت وی

بنده ازاد کردن بود و دو ماه پیوسته
روزه داشتن و شصت مسکین را
طعام دادن
هر یکی را
مدی

حمد و سپاس پادشاهی را که مرغ الهامی مخلصان صید دام محبت اوست و شکر
بیقیاس شهنشاهی را که طوطی زبان شاکران پرورده شکرستان لطف و رحمت اوست
و درود نامحدود و تحف و تحایای نامعدود بر صاحب خطاب لولاک و باعث آفرینش انجم
و افلاک رسالت پناهی که براق همتش بیک چشم زدن از زمین باسمان رسیده و در
شهادت رسالتش انس و جان از وحش و طیر شنیده و بر وصی و جانشین و خلفای
دین او که مخصوص بکامله ... و از درد ... بجا که باز و کبوتر است بیت قضای
باز و کبوتر از قطع رسید کی گذشت از نها ... جایز است و بر آل معصوم عظام
کرام او که بیان حلال و حرام در احتیاط کافی ... اما بعد این رساله ایست مختصر در
بیان انواع حیوان و آداب صید و ذبح و کیفیت آن که حسب الاشاره العلیه حضرت
شاه دین پناه ملک خیل فلک بارگاه فریدون فر جمشید جاه خسرو خواقین بنیاد تاج بخش
سلاطین گردون ... نظم شهی که وقت سخا آفتاب گرمش ✿ ز آسمان زمین
سیم و زر فرو ریزد ✿ سحاب بحر کف ابر قطره باران ✿ بجای قطره باران گهر فرو ریزد
بهای قیمت او ... که عقاب در بال و پر فرو ریزد ماه آسمان جاه ایست
و لایت خورشید سپهر سلطنت و خلافت چراغ افروز خاندان ... منبع نبوت ...

محیی مراسم جد و سید المرسلین خلف الصدق ... الارضین السلطان ابن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان ابی المظفر طهماسب شاه الحسینی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین
بره و عدله و احسانه بنده ... بفضل الله تالیف نموده امید که بعز قبول پادشاهی
و منظور نظر کیمیا اثر شاهی گردد و این رساله مرتب بر سه باب و خاتمه است **باب اول** در بیان
انواع حیوانات بری و بحری و در بیان آنکه کدام حلال و کدام حرام است و در آن شش فصل است
فصل اول در بیان حیوانات بری و بحری و انسی غیر طایر است **فصل دویم** در بیان
حیوانات بری وحشی غیر طایر است **فصل سیم** در بیان حیوانات بحری غیر طایر است
فصل چهارم در بیان طیور بری و بحری که ... **فصل پنجم** در بیان حیواناتی که در اصل شرع حلال
و بسبب عارضی از عوارض حرام میشوند **فصل ششم** در بیان مسوخات و احوالی که با آنها
متعلق است **باب دویم** در بیان صید و احوالی که بآن متعلق است و آن مشتمل بر مقدمه
و پنج فصل است **مقدمه** در بیان آنکه مراد از صید در این باب چیست و بیان آنکه صید
کردن حیوانی که ... باشد جایز است **فصل اول** در بیان حلیت صیدی که بسگ ... کشته
باشد **فصل دویم** در بیان شرایط حلیت صیدی که بالتی همچون تیر و شمشیر و خنجر کشته شود
فصل سیم در بیان صید ... **فصل چهارم** در بیان مسایلی که بصید متعلق است
فصل پنجم در بیان اسباب تملک صید است **باب سیم** در بیان کیفیت تذکیه حیوانات
که در ... باشند و بیان احوالی که بآنها متعلق است و آن مشتمل بر مقدمه و سه فصل است
مقدمه در بیان تقسیم حیوانات بر رام و غیر رام است و بیان آنکه مراد از حیوان رام و
غیر رام چیست **فصل اول** در بیان کیفیت ذبح و نحر حیوانات رام است **فصل دویم**

در بیان مسایلی که بذبح و نحر تعلق است **فصل سیم** در بیان انکه از دو بچه که مانند گوسفند
و گاو باشد حرام و حلال یا مکروه و غیر مکروه چیست **خاتمه** در بیان انکه جمیع حیوانات
حرام در حالت اضطرار بمضطر مباح میشود این است مجمل انچه درین رساله بتفصیل مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی **باب اول** در بیان انواع حیوانات بری و بحری است و بیان
انکه کدام حلال و کدام حرام است و دران شش فصل است **فصل اول** در بیان انواع
حیوانات انسی بری غیر طایر است و پیش از شروع در مقصود میگوییم که حیوانات منقسم
میشوند به بری و بحری و حیوانات بری منقسم میشوند به انسی و وحشی و حیوانات بحری
بالتمام وحشی اند و هر یک ازین سه قسم طایرند یا غیر طایر و مقصود درین فصل بیان احوال
حیوانات بری انسی غیر طایر است و ان گوسفند و بز و گاو و گاومیش و اشتر و اسب و استر
و خر است و انها حلال اند لیکن اسب و استر و خر مکروه اند و جمیع علمای ما رضوان الله تعالی
علیهم برانند که کراهت استر و خر از کراهت اسب بیشتر است و در اینکه کراهت استر از
کراهت خر بیشتر است اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که کراهت استر از کراهت خر
بیشتر است و دلیل این بعضی انکه استر جمع کرده است میان کراهت اسب و خر و با وجود ان
از غیر جنس خود متولد شده است و بعضی دیگر گفته اند که کراهت استر کمتر است از کراهت خر
و دلیل این بعضی انکه استر در شکل و تن باسب شبیه تر است از خر است و کراهت اسب باجماع
کمتر از کراهت خر است پس کراهت استر نیز کمتر باشد از کراهت خر و پوشیده نماند
که در بعضی از روایات نهی از خوردن گوشت اسب و استر و خر امده است و حق ان است که ان
نهی برای کراهت و تنزیه است نه از برای منع و تحریم بسبب انکه از اهل بیت علیهم السلام

در روایات متکثره صحیحه در بیان حلیت ایشان وارد است و از جمله حیوانات انسی غیر طایر سگ
و گربه است و این هر دو حرام اند لیکن سگ نجس و گربه پاک است و در فروع این بحث دو مسئله
ذکر میکنیم **مسئله اول** اگر گوسفندی یا بزی جفت با سگی شود و حیوانی متولد شود پس اگر ان متولد
بصورت حیوان ماکول اللحم باشد چون گوسفند یا اهو پاک و حلال بود و اگر بصورت
حیوانی مجهول الحال باشد ان نیز پاک و حلال بود اگر گوییم که اصل در اشیا اباحت است
چنانکه در بعضی کتب فقهیه مذکور است و اگر گوییم که اصل در اشیا عدم اباحت است چنانکه از بعضی
دیگر فهم میشود ان پاک و حرام بود و اگر بصورت حیوانی پاک و غیر ماکول اللحم باشد چون گرگ
و روباه و ان نیز پاک و حرام بود و اگر بصورت سگ یا خوک باشد ان نجس و حرام بود بسبب
انکه احکام شرع تابع اطلاق اسم است چنانکه در بسیاری از کتب فقهیه مذکور است
مسئله دویم اگر سگی با گوسفندی جفت شود و حیوانی متولد شود پس اگر ان متولد بصورت
حیوانی ماکول اللحم باشد چون گوسفند و اهو ان پاک و حلال بود و اگر بصورت سگی
یا خوکی باشد ان نجس و حرام بود و اگر بصورت حیوانی پاک غیر ماکول اللحم باشد چون
گرگ و روباه ان پاک و حرام بود و اگر بصورت حیوانی مجهول الحال باشد لیکن ان
پاک بود و سخن در حلیت و حرمت ان بعینه است که در مسئله اول مذکور شد **مسئله سیم** اگر سگی
با خوکی جفت و حیوانی متولد شود و از سخن بعضی چنین فهم میشود که ان متولد در جمیع احوال
و همه صورتی که باشد نجس و حرام بود و درین سخن جای تامل است بسبب انکه ان متولد
اگر بصورت گوسفندی یا اهو بود باشد ظاهرا انکه احکام شرعی تابع اطلاق اسم است
میباید که ان پاک و حلال بود و لهذا اگر گوییم بعضی یا تصریح به نجاست و حرمت متولد از سگ

و خوک مطلق وارد شده است **فصل دوم** در بیان حیوانات بری و حشی غیر طایر است
و آن آهو و خر گور و گوسفند کوهی و بز کوهی و گاو کوهی است و اینها همه پاک و حلال‌اند
و شیر و ببر و پلنگ و یوز و گرگ و خرس و کفتار و شغال و روباه و خرگوش و دله
و سنجاب و کلاک و مانند اینها همه پاک و حرام‌اند و نجس از این حیوانات خوک است و آن
نجس و حرام است و جمیع حشرات نیز در حکم اینها باشد مثل مار و موش و عقرب و جعل و کیک
و مگس و وزغ و سوسمار و موش خانگی و خنفسا و ضب و سوسمار و لاک‌پشت و مانند اینها
همه پاک و حرام‌اند **فصل سیم** در بیان حیوانات بحری غیر طایر است بدانکه اکثر اقوال و اشهر
در باب آن است که از حیوانات بحری هر چه از جنس ماهی باشد پاک و حرام بود اگرچه مثل
نظیر آن که در خشکی باشد حلال بود مثل گاو دریائی و اسب دریائی که حرام‌اند و نظیر ایشان گاو و اسب
بری است حلال و هر چه از جنس ماهی باشد اگر فلس نداشته باشد نیز حرام بود و اگر فلس
دارد حلال بود خواه آن فلس کم باشد و خواه بسیار و خواه زایل شود و مجهول الشرط وقت
زایل شود هر گاه که در اول حال فلس داشته و بعد از آن زایل می‌شود و تفصیل احوال ماهی
در باب صید مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** در بیان طیور بری و بحری است
و آن ماکیان و خروس و کبوتر و کبک و دراج و تذرو و کلنگ و قاز و شترمرغ و بط و
مرغ آبی که اینها همه حلال و غیر کرده‌اند و فاخته و هدهد و حباری و قنبره و صرد و شقراق حلال
و مکروه‌اند و حرام است از طیور هر چه او را مخلب باشد یعنی چنگال باشد خواه با نیز چنگال
و کرکس و مجموع آن که در جستن باز و چرغ و شاهین و عقاب و باشه و خواه مجروح
نتواند که در جستن از کرکس و عقعق و زاغ و مانند آن و طاوس و طوطی و جغد و شب پره و مانند

در غراب کراهت و در روایت آمده است و ابن ادریس رحمه الله برد حکم حرمت کراهت
آن کرده است و در جمیع اقسام کلاغ اختلاف واقع است و اکثر علمای ما رضوان الله
تعالی علیهم گفته‌اند که کلاغ پیسه و کلاغ سیاه بزرگ که در کوه و ویرانه‌ها مسکن می‌سازد
و در بیرون حرام‌اند و این قول مشهور و معمول است و گروهی از ایشان نیز به حرمت زاغ
که منقار و پاهای سرخ دارد و در صحرا که زراعت کرده‌اند می‌نشیند و کلاغ سیاه کوچکی
که رنگ سیاهی او به رنگ خاکستری مایل است حکم کرده‌اند و جمعی از ایشان حضور جمادی
زمان که از خود در جمیع اقسام کلاغ اجتناب کنند و باید دانست که پرنده که نصی
یا نصی که بر تحلیل یا تحریم آن نباشد اگر بال زدن او بیشتر از بال زدن باشد آن حرام
اگر کمتر باشد یا مساوی حلال بود و همچنین باید دانست که هر مرغی که چینه‌دان یا سنگدان
یا انگشت در پس پا نداشته باشد آن حرام بود و هر مرغی که یکی از اینها داشته باشد حلال بود والله اعلم
فصل پنجم در بیان حیواناتی که در اصل شرع حلال‌اند و بسبب عارضی از عوارض
حرام می‌شوند **اول** حیوان جلال است و آن عبارت از حیوانی است که غذای او محض
نجاست آدمی کرده باشد مدتی که در آن مدت جلال گردد و پس اگر غذا نجاست
آدمی و غیر آدمی کند یا غذا محض نجاست آدمی کند کمتر از مدت جلل کرده باشد آن مکروه
باشد نه حرام و اکثر اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم تعیین و تبیین مدت جلل کرده
و صاحب تنقیح رحمه الله علیه گفته که مدت جلل عبارت از زمانی است که آن غذا گوشت
جزو عضوی از اعضای آن حیوان گردد و بعضی از محققین تقدیر و تعیین آن به کشیدن نرود
کرده‌اند و این معنی قریب به وقوع است چنانکه در رضاع محرم و دیگر آنکه اتفاق زمان و تعبیر

یک شبانه روزست یعنی زمان جلالی چیزی که شبانه روز باشد و چون این معنی دانسته شد بدانکه
حیوان جلال را مادامی که استبرا آنکنند حرام بود و استبرا عبارت از آنست که حیوان
جلال را از خوردن نجاسات آدمی بالکلیه منع کنند و خورش پاک بدو دهند آن مقداری از
زمان که حکم جلال از او زایل شود یا مقدار از زمان که شارع او را و بعضی از حیوانات
تعیین کرده است و آن در ناقه چهل روز بود و در ماده گاو بیست روز بود و بعضی گفته‌اند که
استبرای آن چهل روز بود همچون استبرای ناقه

سه روز بود و در ماهی یک شبانه روز بود و در غیر آنچه مذکور شد مدت تا ایام استبرا از جانب
شرع تعیین نشده است و مدت استبرای او آن مقدار از زمان بود که حکم جلال از او زایل شود و
او را در عرف و عادت جلال نگویند [illegible] حیوانیست که شیر سگ یا خوک خورده باشد
آن مقداری که بسبب آن شیر گوشت او بروید و هر حیوانی که موصوف باین صفت باشد
گوشت او و گوشت نسل او و شیر او و شیر نسل او حرام بود و اگر حیوانی یکبار یا دو بار شیر خوک یا سگ
خورده باشد لیکن گوشت او بسبب آن نروید حرام نبود اما مکروه باشد و شستن

با بعضی از اکل و خوردن و آنچه در شکم اوست و دیگر غیر آن حرام شود [illegible] اگر
علمای ما رضوان الله تعالی علیهم و ابن ادریس قدس سره تقویت کراهت آن کرده است
و بجا آورده است که این حکم و قوت آن که اللحم را بعد از خوردن خسیر بدو حلال گفته اما اگر

بعد از خوردن خسیر انتقدار از زمان بود که بعد از آن خسیر گوشت تحلیل شود و آنچه در شکم او است
آن نیز حلال بود والله تعالی اعلم سیم حیوانیست که انسان وطی کرده باشد خواه آن
انسان بالغ باشد و خواه غیر بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل و خواه از اهل انزال
شده و خواه نشده و خواه وطی از قبل کرده باشد و خواه از دبر و هر حیوانی که این فعل
با او واقع شود او و نسل او و شیر او و شیر نسل او حرام بود پس اگر آن حیوان که شرع حلال
باشد خوردن گوشت آن متعارف بود چون گوسفند و گاو واجب است که آن را بکشند
و بسوزانند و قیمتش از واطی بستانند اگر ملک او نباشد و بصاحب آن حیوان دهند
و اگر خوردن گوشت او متعارف نباشد بلکه مقصود از او سوار شدن و بار کشیدن
باشد چون اسب و استر او را بکشند اما قیمتش از واطی بستانند اگر ملک او نباشد و بصاحبش دهند
و آن حیوان را از آن بلد بجای دیگر برند و بفروشند و در قیمت آن اختلاف کرده‌اند و بعضی از
اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم گفته‌اند که باید تصدق کنند خواه این حیوان از واطی
و خواه نباشد و حضرت شیخ ابو القاسم قدس سره در شرایع گفته که مستند این قول را
ندانم و بعضی دیگر گفته‌اند که اگر واطی مالک آن حیوان نباشد قیمت از او در عوض آنچه
از او گرفته‌اند بدهند و اگر واطی مالک آن حیوان باشد قیمت از او باز دهند بقول اقوی
زیرا که اصل بقای ملکیت اوست بحال خود و حضرت شیخ ابو القاسم مغفور در کتاب مذکور
گفته که این قول اشبه است و اگر اتفاقا آن حیوان در گله باشد و بطریقی مشتبه شود آن گله را
دو نیم کنند و قرعه زنند و قرعه بنام آن نیمه که برآید باز آن نیمه را دو نیم کنند و قرعه زنند
همچنین تا یکی بماند پس اگر آن از قبیل گاو و گوسفند باشد او را بکشند و بسوزانند

فصل [illegible]

واگر از جنس اسب و شتر باشد از اهلی یا دیگر زنده و نفور شده وحشی در حقیقت آن وجهت
که مذکور شد و مباح است و شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی قدس الله روحه در کتاب
قواعد گفته که این حکم مخصوص به کبار ابل است و در طیور این حکم جاری نیست شیخ فخرالدین
رحمه الله اختیار جریان آن در طیور نموده است **چهارم** حیوانیست که در اصل خلقت
وحشی باشد مانند آهو و گورخر و کبک و دراج و کبوتر صحرایی و امثال آن و محرم [illegible]
بگیرد و بکشد آن حرام و نجس بود و اگر صید را از بیرون حرم تیر یا شمشیر زنند و بمیرد و بیرون
حرم در آید و بمیرد آن پاک و حلال بود و اگر صید را در بیرون حرم بگیرند و زنده ببرند به درون
حرم در آورند [illegible] و اگر او را بکشند جمهور علمای ما رضوان الله علیهم
گفته اند که حرام و نجس بود و اگر صیدی را که در حرم گرفته باشند رها کنند و [illegible] از حرم
بیرون آید و صید آن را او بگیرند و بکشند پاک و حلال بود و هم حیوان حلال را که محرم
بکشد یا در حرم یا در غیر حرم صید کند و بکشد آن حرام بود **پنجم** حیوانیست که آن را
نشان تیر سازند و چندان تیر زنند که هلاک شود یا آنکه او را در جایی حبس کنند تا آنکه
از گرسنگی و تشنگی بمیرد یا از جای بلندی بیفکنند یا او را [illegible] بر سلاح زنند و بمیرد آن
حرام بود و با جمله هر حیوانی که حلال باشد از آن طریقی که در شرع شریف مقرر باشد
نکشند آن نجس و حرام بود **فصل ششم** در بیان عدد مسوخات و احوالی که بآن
متعلق است بدانکه عدد مسوخات سیزده است میمون و خوک و گرگ و خرس و فیل
و جریث و [illegible] و سوسمار و خرگوش و خفاش و عقرب و [illegible] و عنکبوت و [illegible]
و موش و وزغ در خبر روایت شده و با جماع علمای ما رضوان الله علیهم مسوخات

حرامند و در آنکه مثل فیل و میمون و خرس قابل تذکیه اند یا قابل تذکیه نیستند اختلاف
کرده اند و کثیری از محققین گفته اند که قابل تذکیه اند باین معنی که بعد از تذکیه گوشت و پوست
ایشان طهارت خود باقیست و سبب مسخ کردن ایشان وجهی که در دعوات و غیره مذکور است
آن است که میمون و خوک فرقه از بنی اسرائیل بودند که مخالفت امر حق تعالی کردند با آنکه
شکار ماهی در روز شنبه بر بنی اسرائیل حرام بود و ماهیان در روز شنبه [illegible]
می آمدند و باز میرفتند فرقه از ایشان حیله برانگیختند باین وجه که جویها کندند چون ماهیان
در آن جویها میرفتند راه برگشتن بر ایشان می بستند و در غیر روز شنبه [illegible] شکار
میکردند و بدین سبب بعضی از آن فرقه میمون و بعضی خوک شدند و گرگ مردی بوده
دیوث [illegible] و خرس مخنث بوده که مردم را بخود میخوانده و بوده است دیگر از حاجیان
چیزی می دزدیده و فیل ملکی بوده زناکننده و بوده است دیگر لوطی بوده که از هیچ [illegible]
دری نمیکرده اند و بوده است دیگر مردی بود که چهارپایان را وطی میکرده و سوسمار و جریث
و [illegible] از ماهی فرقه بودند از بنی اسرائیل که چون مائده از آسمان بر عیسی
فرود آمد از آن انکار کردند و ایمان بآن نیاوردند بدین سبب بعضی سوسمار شدند و بعضی
و بعضی جریث شدند و در آب افتادند و خرگوش زنی بود که نسبت بشوهر خود خیانت میکرد
و از حیض غسل نمیکرد و خفاش مردی بود [illegible] و عقرب مردی بود بد زبان
که هر کس از زبان او سالم نبود و [illegible] مردی بود سخن چینی و وزغ [illegible]
که [illegible] و [illegible] بود که خرماهای مردم را [illegible] و عنکبوت زنی بود که
بود نسبت بشوهر خود خیانت میکرد و [illegible] حیوانی است که [illegible] در آب [illegible]

مردی در دو بخش چنین که در میان دو دستان دشمنی می افکند و مردش از فواسق غریبه است
و سبب مسخ او در ذکر آمده که راست و سهیل مردی بابت عشار بیمن و دو یک دستان در آن آب
مضایقه تمام می نمود و زهره زنی بود که نظر ای که پری فریفته شد و ده زنی دو ملک شد و قصه
ایشان میان خواص و عوام اشتهار تمام دارد و حق آن است که این قصه را صحت
ندارد و مراد از سهیل و زهره که از جمله مسوخات اند دو جانورند که در آب می باشند و در ذکری
مذکور است که محمد صدوق رضی الله تعالی عنه گفته که سهیل و زهره دو جانورند که در دریا
می باشند و این دو ستاره نیستند بلکه این دو ستاره را بنام ایشان نامیده اند
و باید دانست که مسوخات حقیقی بیش از سه روز زنده نمانده اند و در میان ایشان توالد
واقع نشده و نسل نداده و این جانورات را به سبیل مجاز مسوخات گویند بعلاقه
آنکه او بیان که به سبب قهر و غضب الهی مسخ شده اند بصورت ایشان کرده اند والله تعالی اعلم

باب دویم در بیان صید و احوالی که بآن تعلق است و آن مشتمل بر مقدمه و پنج
فصل است مقدمه بدانکه مراد صید در اینجا حیوانی است که در اصل خلقت وحشی
و سرکش و قابل تذکیه باشد و بقید اول از تعریف صید حیوانات انسی همچون گاو و اسب
بیرون میروند زیرا که در اصل خلقت وحشی و سرکش نیستند و بقید دوم حیوانات
وحشی که قابل تذکیه نیستند همچون خوک بیرون میروند و چون این سخن دانسته شد
بدانکه صید کردن جایز است بهر آلتی که باشد خواه آن آلت جانور باشد همچون باز
و چرغ و شاهین و سگ و یوزه خواه جانور نباشد چون تیر و شمشیر و نیزه و کمان
و گلوله تفنگ و دام و تله و غیر اینها از هرچه که گرفتن و کشتن صیدی بآن ممکن باشد

و هر صیدی که بواسطه یکی از این آلات بدست آید و حیوة او مستقر باشد ذبح او واجب بود
و اگر در ذبح آن اهمال نماید تا حیوة او غیر مستقر شود یا بمیرد آن حرام بود و اگر حیوة آن غیر
مستقر باشد یا بهلاکت رسیده باشد پس اگر آلت که بآن کشته سگ یا تیر و شمشیر یا نیزه
یا خنجر یا کارد باشد آن حلال بود بشرطی چند که تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و اگر باز و چرغ و شاهین و باشق و عقاب و کمان و گلوله تفنگ و دام و تله و مانند
اینها باشد آن صید حرام بود و حیوان غیر مستقر الحیوة آن است که حکم بمردن آن عاجلا
کنند و نظر باین کرده حیوان مستقر الحیوة آن است که حکم بمردن آن عاجلا نکنند لیکن اصحاب
رضوان الله تعالی علیهم از وی نشانی و عبارات مختلف تعبیر کرده اند اول آنکه حیوة او
یک روز یا نیم روز ممکن باشد دویم آنکه حیوة شب و یک روز یا بیشتر ممکن باشد سیم آنکه چشم
بهم نهد و یکبار یا دو بار بجنباند چهارم آنکه بعد از ذبح حرکت کند یا خون او از قفا
روان شود و بعضی از متاخرین گفته اند که تفسیر اخیر بهتر است فصل اول در بیان حلیت
صیدی که سگ او را کشته باشد و آن نوع است اول آنکه سگ معلم باشد
و سگ معلم آن است که چون او را بجهت صید بر انگیزند برود و چون از دویدن باز دارند
بایستد و این صورت در حالی است که صید را ندیده باشد لیکن اگر در حالی که صید را
دیده باشد منع نمایی از دویدن باز نمی ایستد و شرط سگ معلم آن است که چون صید را
بگیرد نگه دارد تا او برسی پس اگر خوردن صید را عادت و شعار خود کند آن سگ معلم نباشد
لیکن اگر خوردن خون صید را عادت و شعار خود کند معلم بودن آن مفترق نمی سازد دویم
آنکه شخصی که سگ را از پی صید روانه ساخته عاقل و مسلمان یا در حکم مسلمان باشد همچون صبی

حرز از اطفال مسلمانان پس اگر دیده شد یا ناصبی غیر ممیز باشد یا کافر حربی یا یهودی
یا ترسایی یا نصرانی یا ناصبی یا مشرکی از فرق باطل دیگر سگ را از پی صید بدواند
و آن را بگیرد و بکشد حرام بود **بدانکه** نصری آن است که حضرت امیرالمؤمنین علی را یا یکی
از فرزندان او را علیهم السلام خدای داند و ناصبی بر پنج تفسیر **اول** آنکه ناصبی خارجیست
که در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انچه خوارج میگویند می گفته باشد **دوم**
آنکه ناصبی آن است که یکی از ائمه معصومین صلوات و سلامه علیهم حرفی گفته باشد و بدگویی
که قدح در عدالت او کند **سیم** آنکه ناصبی آن است که چون فضیلت و منقبت یکی از
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بشنود انکار نماید **چهارم** ناصبی آن است که
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را از صحابه افضل از امیرالمؤمنین داند **پنجم** ناصبی
آن است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نص بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیده باشد
یا بتواتر یا بطریقی که معتقد صحت آن است باو رسیده باشد انکار نماید و حق آن است
که نصب بر جمیع این معانی صادق می آید بلی اگر کسی معتقد امامت غیر امیرالمؤمنین علیه السلام
باشد بسبب شبهه اجماع یا بمعنی ناصبی نبود و سید مرتضی علم الهدی و محمد بن ادریس
قدس الله سرهما اطلاق ناصبی بر غیر اثنی عشری کرده اند و جمیع انچه ذکر کردیم ترجمه
عبارات شیخ است با آنکه کلمی و توضیحی حضرت شیخ علی بن عبد العالی رحمه الله در حاشیه
شرایع گفته ناصبی آن است که دشمن اهل بیت علیهم السلام باشد و در شرح قواعد
گفته که ناصبی آن است که در دل خود نصب عداوت اهل بیت علیهم السلام یا عداوت
شیعیان ایشان از آن جهت که محب و تابع ایشانند کرده باشد والله اعلم **سیم** آنکه سگ را

بقصد

بقصد صید بدواند پس اگر سگ را بقصد صید دوانند و اتفاقا صیدی را بگیرد و بکشد
آن حرام بود بلی قصد صید معین لازم نیست بلکه اگر سگ را از پی گله آهو بدوانند هر کدام را که
بگیرد و بکشد حلال بود و همچنین اگر سگ را از پی آهوی معین بدوانند و در اثنای دویدن
آهوی دیگر را ببیند و آن آهو را بگذارد و از پی آن آهوی دیگر برود و بگیرد و بکشد حلال باشد
چهارم تسمیه است یعنی نام خدای بردن است بر وجه تعظیم در حالت ارسال سگ از پی
صید و مشهور تسمیه بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله است و اگر کسی الله تنها بگوید شیخ
ابی عبد الله شهید قدس الله روحه در دروس گفته که اقرب عدم اجزاست
و اگر کسی اللهم ارحمنی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید هم شیخ مغفور در کتاب
مذکور گفته که اقرب اجزاست و اگر کسی بغیر عربی نام خدای تعالی برد با وجود قدرت بر ادای
مثل آنکه بنام خدا یا خدای بزرگ است گوید در صحت آن میان علما خلاف است و بعضی
از محققین علما رضوان الله تعالی علیهم حکم جزم به اجزای صحت آن کرده اند و اگر کسی تسمیه را
عمدا ترک کند آن صید حرام بود و اگر فراموش کرده باشد حلال بود و اگر کسی وقت ارسال
سگ عمدا نام خدا نبرد و در وقت رسیدن سگ بصید و گرفتن آن نام خدا را
برد مجزی بودن آن دو قول است اول آنکه مجزی نیست دوم آنکه مجزی است و حضرت
شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی قدس الله روحه در قواعد گفته که اقرب عدم اجزاست
پنجم آنکه سگ صید را مجروح کند و اگر او را مجروح نکرده هلاک کند مثل آنکه بسبب خفه
سگ بمیرد یا آنکه بالای او جهیده او را خفه کند یا آنکه گلویش بگیرد و هلاک سازد آن صید
حرام بود **ششم** مردن صید است بسبب جراحت سگ پس اگر سگ صید را مجروح

که صید از آن از جای بلندی یا چیزی یا در آبی غرق شود و بسبب آن نیز حرام بود خواه سگ
بر سر او ایستاده باشد و خواه از او دور باشد بلی اگر پیش نظر شخص او را بکشد و آن شخص
اخبار آن کند آن حلال بود مگر اگر حیاتش غیر مستقر شده باشد که در آن هنگام حلال بود
هفتم اگر صید در حالت استقرار حیات از نظر دور اندازنده سگ غایب شود پس
اگر در چنین حالت از نظر او غایب شود و بعد از آن او را مرده یابد حرام بود خواه
سگ بر سر او ایستاده بود و خواه از او دور باشد بلی اگر پیش نظر شخص او را بکشد
و آن شخص اخبار کند حلال بود هشتم اگر چون به صید برسند و او را کشته یا در حکم
کشته یابند پس اگر با وجود رسیدن حیاتش مستقر باشد و بگذارند تا سگ او را بکشد
یا توقف در حال کنند چندانکه حیاتش غیر مستقر شود یا بمیرد آن حرام بود
و کشتن صید شود و صبر نمایند پس اگر بسبب جراحت سگ یا مانده شدن
و بکار نبودن آلت کشتن صید تا آنانی میسر نباشد و در این حالت سگ او را بکشد
تا او را بکشد آن حرام بود و باید دانست که بعضی گفته اند که یوز حکم سگ دارد
در هر صیدی اگر بکشد حلال بود بشرط تحقیق جمیع شرایط مذکوره والله تعالی اعلم

فصل دویم در بیان شرایط حلیت صیدی که به آلت حدیدی یعنی تیز کرده شده
مانند تیر و نیزه و شمشیر و خنجر و کارد و غیر آن کشته شود و آن ده است اول آنکه
آلت [illegible] باشد یعنی جراحت کردن صیدی بآن ممکن باشد مانند تیر و نیزه و شمشیر
و خنجر و کارد و امثال آن و غیر آن دویم قصد مجروح کردن صید است در حال زدن آن
پس اگر اتفاقا شمشیر از دست کسی بیفتد و صیدی بآن کشته شود آن حرام بود و بسبب آنکه

اصل قصد نیست و اگر کسی بقصد مجروح کردن صیدی تیغی در زیر خاک پنهان کند یا در هر
جای شمشیری یا خنجری بنشاند و صیدی بآن کشته شود حرام بود و بسبب آنکه قصد مجروح
کردن صید مقارن مجروح شدن صید نیست سیم آنکه مستعمل آلت عاقل و
مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون صبی ممیز از اطفال مسلمانان پس اگر مستعمل
آلت دیوانه یا طفل غیر ممیز باشد یا کافر ذمی یا یهودی یا نصرانی یا ترسایی یا ناصبی
یا منکر یکی از ضروریات دین باشد آن صید حرام بود چهارم قصد جنس صید است
پس اگر کسی تیری نه بقصد صید بیندازد و اتفاقا صیدی را بکشد آن حرام بود و اگر قصد خوک کند
و تیر او به آهویی خورد و کشته شود حرام باشد بسبب آنکه خوک از جنس صید نیست و اگر قصد
گرگ کند و تیر او به آهویی خورد و کشته شود آن حلال بود بسبب آنکه گرگ از جنس صید است
و اگر آهویی را گمان برد که خوک است و قصد آن کند و بعد از زدن آن تیر معلوم شود
که آهو است آن حرام بود و اگر آهویی را گمان برد که گرگ است و قصد آن کند و بعد از
زدن آن تیر معلوم شود که آهو است حلال بود بلی تعیین صید لازم نیست بلکه اگر صیدی معین را
قصد کند و تیر او بدیگری خورد و کشته شود آن حلال بود و اگر کسی قصد صیدی کند و دیگری قصد نکند
و اتفاقا هر دو در یک حالت صیدی را بزنند و کشته شود اگر تیر هر دو کارگر باشد یا تیر آنکه
قصد نکرده کارگر باشد و تیر آن کس که قصد کرده کارگر نباشد آن صید حرام بود و اگر تیر
قصد کننده کارگر باشد و تیر آنکس که قصد نکرده کارگر نباشد آن صید حلال بود پنجم
تسمیت یعنی نام خدای تعالی بردن است بر وجه تعظیم در حالت استعمال آلت پس اگر
کسی عمدا ترک تسمیه کند آن صید حرام بود و اگر فراموش کرده باشد حلال بود و صورت تسمیه و تفصیل

این در فصل سابق مذکور شد و واجب است که تسمیه از مستقلات صادر شود و اگر در غیر مستقل
الف صادر شود این صید حرام بود و اگر دو شخص صید را در یک حالت بزنند و یکی تمام
خدا تعالی بوده باشد و دیگری [illegible] باشد اگر تیر هر دو کارگر باشد یا تیر تمام بوده
کارگر باشد و تیر تمام [illegible] کارگر نباشد آن حلال بود **ششم** هرگاه صید است
سبب جراحت آلت و اگر اتفاقا به سبب دیگر بمیرد مثل آنکه از جای خود بیفتد یا در آب
غرق شود و به این سبب بمیرد حرام بود **هفتم** آنکه صید مجروح از نظر مستقلات در حالتی
که حیات او مستقر باشد غایب نشود پس اگر در چنین حالت از نظر او غایب شود و بعد
از آن او را مرده یابد آن صید حرام بود **هشتم** آنکه چون صید برسند او را کشته یا در حکم
کشته یابند پس اگر آن برسند و هنوز حیاتش مستقر باشد ذبح آن واجب بود و اگر در کشتن
او شتاب بکند و چندان توقف و اهمال نماید که آن صید بمیرد یا حیاتش غیر مستقر
شود حرام بود **نهم** آنکه غرض در کشتن صید صید و شکار باشد پس اگر به سبب [illegible]
یا مانند آن یا [illegible] که غرض کشتن او [illegible] باشد ذبح آن [illegible]
و اگر او را در چنین حالتی به تیر یا شمشیر هلاک کنند حرام بود **فصل سیم** در بیان صید
و ذبح ماهی و ملخ است بدانکه جایز است صید ماهی به دام و قلاب و چنگال و تیر
و نیزه و مانند آن و همچنین جایز است صید کردن آن به تیر و اگرچه آن زهر آلود و اگر [illegible] که
کشش [illegible] همچون خون و نجاست آدمی آمیخته کنند و [illegible] آن بیرون آوردن او است
از آب [illegible] یا باقی در حالتی که حیات او مستقر باشد و در و تسمیه و اسلام بیرون آورنده
شرط نیست پس اگر کافری او را از آب بیرون آورد حلال بود بشرط آنکه او را مسلمان

[illegible] بیند که او را [illegible] باشد و بعضی گفته اند که اگر کافری او را از آب بیرون آورد حرام بود اگر مسلمان
او را نگه داشته باشد و این قول مشهور و معمول است و چون ماهی از آب بجهد و بکنار
افتد اگر او را مسلمان فرا گیرد حلال بود و اگر او را مسلمان فرا نگیرد لیکن او را [illegible] مرده یابد
بعضی گفته اند حرام است و بعضی دیگر گفته اند که حلال است و حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر
حلی قدس الله روحه در قواعد و شیخ ابی عبد الله شهید در دروس حکم به تحریم آن کرده اند
و اگر ماهی در آب به چوب یا تیر یا چنگال زنند در حالت استقرار حیات او را از آب
بیرون آورند حلال بود و اگر در حالت عدم استقرار حیاتش او را از آب بیرون
آورند بعضی گفته اند که حلال است و بعضی دیگر گفته اند حرام است و حضرت شیخ جمال الدین
در قواعد و شیخ ابی عبد الله شهید در دروس گفته اند که اقرب تحریم است و هر ماهی را
که از آب بیرون آورند در حالت استقرار حیاتش پاره از او جدا کنند آن پاره حلال
اگرچه آن ماهی بعد از آن در آب افتد و بمیرد و اگر کسی دامی در آب [illegible] و ماهیان در دام
افتند و بعضی در آب بمیرند و بعضی دیگر نمیرند و بعد از بیرون آوردن از آب زنده با مرده
مشتبه [illegible] بعضی گفته اند که جمیع آن ماهیها حلال اند و بعضی دیگر گفته اند که حرام اند و گروهی
از محققین علمای ما رضوان الله تعالی علیهم ترجیح این قول کرده اند و وجه ترجیح آنکه اجتناب
از ماهی که حرام باشد واجب بود و این موقوف است بر اجتناب از جمیع آن ماهیها
پس اجتناب از جمیع آن ماهیها واجب بود و اگر ماهیها را بگیرند که حرام باشد
خون و نجاست آدمی [illegible] کنند آن حلال بود به این سبب حرام نشود و [illegible]
و اگر ملخ [illegible] یا باقی [illegible] تسمیه و اسلام فرا گیرنده لازم نبود و اگر در صحرا یا در

آب پیش از آنکه او را بگیرد بمیرد حرام بود و اگر کسی درپیشه بقصد برخاستن تیغ انکشی زند و تیغ
سوخته شده حرام بود و اگر از اصلاح در حالت برخاستن مشابه کرده باشد و اگر تیغ مستقل بر
بریدن باشد حلال بود و اگر مستقل نباشد حرام بود و استقلال به بریدن و عدم استقلال
ان به بریدن از عرف و عادت معلوم شود **فصل چهارم** در بیان مسایلی که بصید تعلق است
و ان چند مسئله است **مسئله اول** اگر سگی صیدی را بگیرد و صاحب سگ بوی رسد
و هنوز حیات ان صید مستقر باشد و الت ذبح چون کارد و خنجر و غیر ان نداشته باشد
و مهلت از دست او نیز تنگ باشد جمیل ان روایت از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده که سگ را بگذارد تا او را بکشد حلال بود و افضل المتاخرین محمد بن ادریس
قدس الله روحه تخطئه این روایت را قبول کرده و حکم بحرمت ان صید نموده بسبب
انکه ذبح این چنین صیدی واجب بود و سگ الت ذبح نباشد **مسئله دوم** اگر غیر
مسلمان سگ را تعلیم سازد بعضی گفته اند که صید ان سگ حرام بود و جمهور علما
رضوان الله علیهم گفته اند که حلال است و این قول حق است **مسئله سیم** جای گزیدن
سگ نجس بود و شیخ ابو جعفر طوسی رحمة الله علیه گفته که پاک است و شستن ان واجب
نیست بدلیل انکه شارع امر بخوردن ان بی تقیید بشستن کرده و اگر شستن ان واجب می بود
شارع ترک تقیید بان نمی کرد و درین سخن جای تامل است زیرا که محتملست که وجوب
شستن جای دهن سگ از جای دیگر معلوم شده باشد پس ترک تقیید مذکور دلالت
بر طهارت و عدم وجوب شستن ان نمی کند و دیگر محتملست که شارع تقیید ان کرده باشد
و نقل ان بما نرسیده باشد **مسئله چهارم** اگر سگان صیدی را پاره پاره کنند

و بمیرد یا حیات ان غیر مستقر شود جمیع ان پاره ها حلال باشد و بهیچ سبب حرام نشود و اگر بعد از
پاره کردن حیات ان پاره که سر در اوست مستقر باشد هر پاره که غیر ان باشد حرام بود و اگر با
وجود حیات مستقر ممتنع و سرکش نباشد بعد از انکه بذبح حلال شود و اگر سگ درین حالت
او را بکشد حرام بود **مسئله پنجم** اگر کسی تیر خود را بر صیدی بیندازد و او را بگیرد و بکشد
حرام بود بلی اگر کسی او را دیده بی باشد و نام خدای برده و او را بر صید
بیندازد و ان صید را بگیرد و بکشد حلال بود **مسئله ششم** اگر مسلمانی سگی را بر صیدی
بیندازد و کافر سگی دیگر را بر همان صید بیندازد و هر دو با هم ان صید را بگیرند و بکشند
ان حرام بود بلی اگر سگ ان مسلمان پیش از رسیدن سگ کافر حیات ان صید را غیر
مستقر کرده باشد درین هنگام حلال بود **مسئله هفتم** اگر صید را تیر زنند و بعد از ان
سگی او را بگیرد و بکشد اگر معلوم بود که حیات ان غیر مستقر کرده ان حلال بود و اگر معلوم بود که
حیات ان مستقر بوده و با وجود ان معلوم شود که ممتنع و سرکش بوده ان نیز حلال بود و اگر
معلوم شود که ان ممتنع و سرکش نبوده ان حرام بود و اگر معلوم نباشد که حیات ان مستقر بوده
یا نبوده ان صید حلال بود زیرا که حکم استصحاب اصل تقاضای امتناع و سرکشی او است
و چون ممتنع و سرکش بود سگ او را بگیرد و بکشد حلال بود **مسئله هشتم** هر صیدی را که بزخم
شمشیر یا پشت شمشیر یا چیزی دیگر از ان زنند و هلاک شود حلال بود خواه ان صید مجروح شده باشد
و خواه مجروح نشده باشد **مسئله نهم** اگر تیر پیکان داشته باشد و صیدی را بان زنند
حلال بود اگر چه تیر بپهنا بر او خورده باشد یا او را مجروح کرده باشد و اگر تیر پیکان نداشته
باشد لیکن سر او را تیز کرده باشند و بان تیر ان صیدی را مجروح کنند و بکشد حلال بود

واگر آن تیر نا صیدی را مجروح کند یا بپهنا باد خورد و بکشد آن حرام بود و اما تیر که وی تیزیست
نیز اگر پیکان داشته باشد و صیدی را بدان زنند و هلاک شود حلال بود خواه سر تیر باد خورده
باشد و خواه پهنای او و خواه او را مجروح کرده باشد و خواه مجروح نکرده باشد و اگر
پیکان نداشته باشد لیکن سر او را تیز کرده باشد و بدان تیر صیدی را مجروح کند و هلاک شود
حلال بود و اگر بپای صید را مجروح نکند و بپهنا باد خورد و بکشد حرام بود و هر تیر
که تیر بکار زنند و هلاک شود آن حرام بود خواه او را مجروح کرده باشد و خواه مجروح نکرده باشد
بسبب آنکه آن آلت محدد نبود و حکم چوب داده مسئله دهم اگر نیزه سنان داشته باشد
و صیدی را بدان کشته باشد حلال بود خواه او را بسنان نیزه زده باشد و خواه آن نیزه را
همچون چوب بر او زده باشد و خواه او را مجروح کرده و خواه مجروح نکرده باشد و اگر
سنان نداشته باشد لیکن سر او را تیز کرده باشد و بدان نیزه صیدی را مجروح کند و
هلاک شود حلال بود و اگر بان تیری زنند و مجروح کند یا همچو چوب آن نیزه را بر او زنند
و هلاک شود حرام بود مسئله یازدهم اگر تیر با استعانت باد صیدی را بکشد مثل آنکه اگر باد نبودی
باو نرسیدی یا آنکه او را بجانب صید مایل کرده و بدان بمرد حلال بود و همچنین است
حلال اگر تیر را بچیزی خورد و میل بجانب صید کند و او را هلاک سازد مسئله دوازدهم اگر تیر را
با گیتی را قصد مجروح کردن صید چند اندازد و باد خورد و هلاک شود حلال بود خواه او را
مجروح کند خواه نکند مسئله سیزدهم اگر صیدی را بچیزی از بیان برو زخم کند و ببرد و با حیات
او غیر مستقر شود آن هر دو نیمه حلال بود و اگر حیات آن نیمه که سر در وست مستقر باشد
و او را ذبح کند حلال بود و آن نیمه دیگر حرام بود خواه آن دو نیمه برابر باشند و خواه

یک بیش از دیگری باشد و شیخ ابی جعفر طوسی رحمه الله در کتاب مبسوط و خلاف گفته که اگر
آن هر دو نیمه برابر باشند حلال بود و اگر برابر نباشند اگر آن نیمه که سر در وست بزرگتر
حلال بود و الا حرام و بعضی از علما را درین مسئله اقوال دیگر است و ذکر آن درین مختصر مناسب نیست
مسئله چهاردهم اگر صیدی را بتیری و شمشیری که مغصوب باشد بزنند و هلاک شود آن صید حلال
بود لیکن زدن صید بآن تیر و شمشیر حرام بود مسئله پانزدهم اگر کسی قصد آهوی دیگر کند
و بیک تیر هر دو را بکشد یا آنکه تیر او بکوه گذرد و باز خورده و کشته شود آن آهو حلال بود
مسئله شانزدهم اگر مسلمانی و کافری صیدی را بتیر زنند یا مسلمان او را بتیر زند و کافر
بنیزه زند و بعضی ضرب ... و هلاک شود حرام بود خواه زمان ضرب ایشان متحد باشد
و خواه متحد نباشد و اگر ضرب مسلمان سابق باشد و حیات آن غیر مستقر شده باشد
آن حلال بود و اگر ضرب کافر سابق بود و حیات آن غیر مستقر شده یا حقیقت
حال معلوم نباشد آن حرام بود مسئله هفدهم اگر صید مجروح پیش از عدم استقرار حیات
او در آب افتد و هلاک شود و ... رحمه الله علیهم گفته اند که اگر سر او از آب
بیرون باشد حلال بود و افضل المتأخرین ابن ادریس قدس الله سره گفته که این سخن
صواب است بسبب آنکه خروج سر او از آب شرط نیست بلکه بسبب جراحت مرده است
نه بسبب آب فصل پنجم در بیان اسباب تملک صید است و آن مشتمل بر چند مسئلت
مسئله اول هر صیدی را که دست تصرف کسی بر او نباشد یا اثر تملک کسی برو ظاهر نباشد
مانند طوق یا خضاب که در گردن او باشد و اگر کسی او را با تیر یا شمشیر مثلا زند و خایف
کرد یعنی کشتن آن یا سلاح غیر باشد تملک او شود اگر چه در و تصرف نکرده باشد

والا از او دیگری بگیرد ملک او شود **مسئلهٔ دوم** اگر کسی در پی یا تیر یا بچه صید کردن بآن
مکان باشد در جائی بهند و در دو صیدی افتد ملک او نشود و اگر دیگری در آن در تصرف
غاصب بود و ملک او نشود **مسئلهٔ سیم** اگر کسی صیدی را بگیرد و بعد از آن رها کند از ملک
او بیرون نرود و همچنان ملک او باشد و بعضی از متاخرین تفصیل کرده اند و گفته اند که اگر
آن صید وحشی و سرکش شده باشد از ملکیت او بیرون رود و اگر وحشی و سرکش
شده باشد از ملکیت او بیرون نرود و تحقیق آن است که اگر از او قطع نظر کرده باشد
تصرف در او مباح باشد و اگر قطع نظر کرده باشد از ملکیت او بیرون نرود و تصرف
در او مباح باشد **مسئلهٔ چهارم** اگر صیدی را مجروح سازد و چنان شود که گشتن و
گرفتن او باسانی میسر باشد و بعد از آن دیگری او را مجروح سازد و چنان شود که
گرفتن و کشتن باسانی میسر باشد ملک دوم باشد و اول را در آن هیچ
حقی نباشد **مسئلهٔ پنجم** اگر صیدی را دو شخص بیکبار تیر زنند و تیر یکی کارگر باشد
و تیر دیگری کارگر نباشد ملک آن کس بود که تیر او کارگر باشد و اگر تیر هر دو کارگر
باشد یا تیر هیچکدام تنها کارگر نباشد لیکن تیر هر دو با هم کارگر باشد هر یکی را از آن
صید نیمی بود و اگر یقین دانند که تیر یکی کارگر است و شک در تیر آن یکی دیگر که کارگر
است اول را نیمی دهند و آن نیمی دیگر موقوف به تصالح است **مسئلهٔ ششم** اگر کسی
صیدی را زخمی زند و چنان شود که گرفتن و کشتن آن باسانی میسر باشد
ملک او شود و اگر با وجود این حال حیات او مستقر باشد و دیگری او را زخمی زند
و هلاک شود حرام بود زیرا که ذبح او در این حالت واجب بود و کشتن او بتیر ناشایسته

جایز

جایز نبود و ضامن قیمت آن باشد که ملک غیر را ضایع کرده است بلی اگر آن زخم اتفاقاً
در محل ذبح واقع شود و جمیع شرایط معتبره در ذبح متحقق شود حلال باشد و این کس
ضامن قیمت آن نباشد **مسئلهٔ هفتم** اگر کسی صیدی را زخمی زند و چنان شود که گرفتن و
کشتن آن باسانی میسر باشد و بعد از آن دیگری او را زخمی زند و حال مشتبه شود
که زخم اول را کسی زده است آن صید با این حیثیت ملک هر دو باشد در احتمال قرعه
نیز وارد و قرعه تمام هر که بنام او برآید ملک او بود **مسئلهٔ هشتم** اگر کبوتری یا قمری در خانهٔ کسی
آشیان سازد ملک او نشود و اگر دیگری او را بگیرد ملک او شود و همچنین است حال آن
که در کشتی کسی افتد و از او دیگری بگیرد **مسئلهٔ نهم** اگر کسی خانه بنا کند بآن قصد
که کبوتر در آن آشیان کند یا کشتی سازد که ماهی در آن افتد بعضی گفته اند که هر کبوتر که در
خانه آشیانه کند و هر ماهی که در آن کشتی افتد ملک صاحب آن خانه و کشتی باشد
و بعضی دیگر گفته اند که ملک ایشان نشوند و هر کس که ایشان را بگیرد ملک او شوند و کثیری از علما
با تقریب قول اول کرده اند و شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی قدس الله روحه
در قواعد حکم جزم کرده که هر کبوتری که در آن خانه آشیانه کند و هر ماهی که در آن کشتی
افتد ملک صاحب آن خانه و کشتی باشد **مسئلهٔ دهم** اگر کبوتری از برجی ببرجی دیگر رود
و صاحب آن برج او را بگیرد ملک او نشود و همچنان ملک صاحب برج اول باشد
و اگر با وجود علم بملکیت صاحب برج اول در او تصرف نمود حق آنست که غاصب
و گناهکار باشد **مسئلهٔ یازدهم** اگر کسی صیدی را در خانه کند و در آن خانه را ببندد یا او را
جای تنگی در آورد ملک او شود و بیرون او را بگیرد ملک او شود و بعضی از علما گفته اند

که ملک او شود و الله اعلم **مسئله دوم** اگر صید طیر بود که از بال و پا ممتنع و گریزان باشد
چون کبک و دراج و کسی بال او بشکند و بعد از آن دیگری پای او را بشکند بعضی گفته‌اند که ملک
که پای او را شکسته و بعضی دیگر گفته‌اند ملک آن کس بود که بال او را شکسته و بعضی دیگر گفته‌اند که مجموع اشتراک
ملک هر دو است زیرا که بسبب فعل او امتناع و گریز از او زایل شده است و شیخ
ابو القاسم قدس الله روحه در شرایع تقویت قول اول کرده است **مسئله سیوم** اگر صید در دام
یا در شبکه افتد و دام و شبکه را بدرد و بیرون رود اگر با وجود این حال گرفتن و کشتن آن آسان
میسر بود ملک صاحب دام و شبکه باشد و هر کس او را بگیرد ملک او باشد **مسئله چهارم** اگر کسی در
کشتی جهاند و در شب کشتی ... ماهی در کشتی افتد بعضی گفته‌اند که ملک او
شود و بعضی دیگر گفته‌اند که ملک او نشود و هر که او را بگیرد ملک او شود و بعضی از محققین علما گفته‌اند
که حکم اول اوجه است **مسئله پنجم** اگر کسی ماهی را از آب بیرون آورد و پاره‌ای از دست او بجهد و در آب
بار ملک او نبود و خواه آن ماهی در آب افتد ... **مسئله ششم** اگر کسی بر آب
یا کشتی نشسته باشد و ماهی در آب بجهد و در دام او افتد ملک او شود **مسئله هفتم** اگر کسی ماهی را
در آب به نیزه یا چنگال یا چوب بزند و چنان شود که گرفتن و بیرون آوردن آن از آب
آسان میسر باشد هر که او را بگیرد و از آب بیرون آورد ملک او شود و الله اعلم **باب سیوم**
در بیان تذکیه حیواناتی که رام باشند و آن مشتمل بر مقدمه و سه فصل است **مقدمه** بدان که حیوان
یا رام است یا غیر رام و مراد از حیوان رام آن است که گرفتن و کشتن آن آسان میسر باشد
خواه در اصل خلقت رام باشد چون گوسفند و گاو و ماکیان و خواه در اصل خلقت رام
نباشد چون آهو و گاو کوهی و کبک که در اصل خلقت رام نیستند لکن بسببی از اسباب

رام می‌شوند و تذکیه حیوان غیر رام در باب سابق مذکور شد و مقصود درین باب تذکیه
حیوان رام است چنانچه تفصیل آن کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل اول** در بیان تذکیه
حیوان رام است و آن ذبح یا نحر است و تذکیه اکثر حیوانات رام ذبح است و شرایط آن
ده است **اول** آنکه مذبوح حیوانی قابل تذکیه باشد خواه ماکول اللحم باشد چون گوسفند و
گاو و شتر و خواه ماکول اللحم نباشد چون شیر و پلنگ و خرگوش و ... و فایده ذبح در ماکول
اللحم حلیت خوردن و بقای طهارت گوشت و پوست است بعد از ذبح و در غیر ماکول اللحم
بقای طهارت گوشت و پوست است بعد از ذبح و در آنکه مسوخات قابل تذکیه اند یا
قابل نیستند دو قول است و اقوی نزد محققین علما قول آن است که چون فیل و خرس
و خرگوش و میمون قابل تذکیه اند و در حشرات که چون مار و موش و موش صحرائی باشند
دو قول است بعضی گفته‌اند که قابل تذکیه اند و دیگران گفته‌اند که قابل نیستند و حضرت شیخ جمال الدین مطهر
قدس الله روحه در قواعد گفته که اقرب است که قابل تذکیه نیستند و جمیع علما بر آنند
که حیوان نجس العین چون سگ و خوک قابل تذکیه نیستند و پوست ایشان اگر چه دباغت
دهند پاک نمی‌شود **دوم** آنکه ذابح واجب است که مسلمان یا در حکم مسلمان باشد
چون صبی ممیز از اطفال مسلمانان و اگر دیوانه ... لا یعقل نباشد ... لازم
می‌آید که ذبیحه طفل غیر ممیز و دیوانه لا یعقل حرام باشد زیرا که قصد ذبح و تسمیه
ایشان در نظر شارع معتبر نیست و همچنین لازم می‌آید که ذبیحه کافر ... و یهود و ترسا
و ناصبی و غیره ... از ضروریات دین حرام باشد بسبب آنکه ... کافر ...
و اگر چه بعضی از ... مسلمانی کنند و بعضی از علما رضوان الله علیهم گفته‌اند که ذبیحه

جهود و ترسا حلال است و این قول ضعیف است و معمول نیست و بعضی دیگر گفته‌اند که ذبیحهٔ مخالف
غیر ناصبی حرام است و اصح نزد اکثر اینست که ذبیحهٔ او حلال است و ذبیحهٔ خنثی و زن و
ولد الزنا و دو دست بریده و جنب و حایض باتفاق علمای ما حلال است سیم آنکه در
حالت قدرت و اختیار واجبست که آلت ذبح از آهن باشد مثل کارد و خنجر و شمشیر و اگر بذبح
حیوان مضطر شوند بسبب آنکه بیم موت و فوت آن باشد یا احتیاج تمام بگوشت آن افتد
و بجهت آوردن آلتی که از آهن باشد متعذر بود جایز است که از شیشه یا از سنگ و مانند
آن کرده ذبح کنند و اگر بدست آوردن اینها هم متعذر باشد بعضی از علمای ما گفته‌اند که جایز است
که بناخن و دندان او ذبح کنند خواه آن دندان و ناخن جدا و منفصل باشد و خواه متصل و بعضی دیگر
گفته‌اند که مطلقا جایز است و صاحب دروس قدس الله روحه گفته که قول اول اقوی است
چهارم تسمیه است یعنی نام خدا [illegible] بردن است بر وجه تعظیم و متعارف بسم الله یا الله اکبر
یا سبحان الله است و اگر گوید الله تنها که شیخ ابی عبد الله شهید قدس الله روحه
در دروس گفته که اقرب عدم اجزاست و اگر گوید اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آله
که شیخ [illegible] در کتاب مذکور گفته که اقرب اجزاست و اگر گوید بسم محمد یا بسم الله
و محمد که مجزی نباشد و اگر ذابح لال باشد زبان [illegible] بحسب [illegible] قصد ذبح [illegible]
در [illegible] تسمیه [illegible] و اگر کسی بغیر عربی نام خدا تعالی برد مثل آنکه بنام خدا یا خدای
بزرگ است که [illegible] محققین علمای ما رضوان الله تعالی علیهم حکم بصحت و اجزای آن کرده‌اند
و اگر کسی معتقد وجوب تسمیه باشد و عمدا ترک کند آن ذبیحه حرام بود و اگر نسیانا [illegible]
حلال بود پنجم استقبال قبله است بمحل ذبح [illegible] که اگر [illegible]

کارد بجانب قبله آورد و اگر شتر را بکشد سر [illegible] کارد یا خنجر بجانب قبله آورد و هرگاه که باختیار
ترک این شرط کند آن ذبیحه حرام بود و اگر از روی نسیان یا اضطرار باشد حلال بود و ذبیحه
حلال اگر ترک آن بسبب عدم علم بقبله باشد ششم بریدن اعضای اربعه است از گلو و آن مری است
که مجرای ماکول و مشروب است و حلقوم که مجرای نفس است و دو شاهرگ که یکی از جانب راست
و یکی از جانب چپ حلقوم واقع است و هرگاه که یکی از این چهار عضو یا بعضی از یکی [illegible]
با وجود امکان بریدن آن ذبیحه حرام بود و ظاهر کلام شیخ ابی جعفر طوسی رحمة الله علیه
در کتاب خلاف چنین مفهوم میشود که بریدن حلقوم تنها کافیست و این سخن ضعیف ظاهر است
هفتم قصد ذبح است پس اگر کارد از دست کسی بجهد و اتفاقا بمحل ذبح حیوانی واقع شود
و او را بکشد یا آنکه قصد ذبح کرده باشد حرام بود هشتم بودن مذبوح است بسبب ذبح پس
اگر کسی شروع در ذبح کند و در این حالت گرگ شکم او را پاره کند و [illegible] در شکم او [illegible]
[illegible] یا او را از جای بلند بیندازد [illegible] حرام بود نهم آنکه مذبوح بعد از
ذبح حرکت کند یا خون [illegible] از او بیرون آید پس اگر یکی از این دو وصف متحقق نشود
حرام بود و بعضی گفته‌اند که تحقق اجتماع این هر دو وصف واجبست و تحقق یکی از این دو
کافی در حلیت ذبیحه نیست و صحیح آن است که تحقق یکی از این دو وصف کافی است و اجتماع
هر دو با هم لازم نیست دهم تتابع قطع اعضای اربعه است پس اگر بعضی از این اعضا را
قطع کند و بعد از اندک زمانی باز در حال استقرار حیوة او قطع باقی اعضا کند آن حلال بود
و شیخ ابی عبد الله شهید قدس الله روحه گفته که اقرب آن است که مذبوح بدین کیفیت حرام
بود زیرا که قطع بعضی از اعضا محلل نیست و ذبح آن در حالت عدم استقرار حیوة او حکم ذبح [illegible]

داده اما نخجیری مخصوص نیز هست و آن بر دو طریق مقصود است یکی آنکه او را تیر باشد و جدا کرده
و سینهٔ او کشاده باشد و کمان‌های وحشی را بر نیفکنند پرنده را نگاه هر یک از وحشی‌های او را
از زدن تا سینه بیند و کارد یا خنجر را در کتف که در سینه است برنند و بکشند تا بمیرد
دوم آنکه او را پایان دارند و جدا کرده در سینهٔ او کشاده باشد و جدا کرده وحشی جدا کردند و کشته شد
و بر جنبه یا کشت الله الله تعالی بود و دارند و از تا سینه بیند چنانکه در پایان و دیگر است
الحاصل و در کتف که در سینه است کارد یا خنجر را زنند و بکشند تا بمیرد و این شبیه نحر است که بیشتر
شرایط ذبح در نحر نیز معتبر است مثل قاطع بودن و مسلمان بودن و آهن بودن آلت
نحر و در حالت اختیار استقبال قبله و قصد نحر و در کت ذبح بودن
متبدل **فصل دوم** در بیان مسائلی که بذبح و نحر متعلق است و آن دوازده مسئله است **مسئلهٔ اول**
آنکه ذبح کرده که در شکم باشد بچه‌ای که مادر او است بدو شرط حلال اول آنکه خلقت او تمام شده
و تمامی خلقت او آن است که موی و پشم نیز بر آید دوم آنکه روح او تعلق گرفته باشد
پس اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام بود و اگر روح با او تعلق گرفته باشد ذبح او واجب است
و بدون ذبح او کشته حرام بود و بعضی گفته‌اند اگر بعد از ذبح از شکم او بیرون آورده
و بچه را بیرون آورده و در زمان حیات او گنجایش ذبح آن نداشته باشد و بمیرد حلال بود و اگر
گنجایش ذبح داشته باشد و از ذبح کنند و بمیرد حرام بود و شیخ ابی عبدالله شهید قدس الله
روحه در دروس اعتبار شرط دوم نکرده گفته که بچه که مادر او است چون
خلقت او تمام شده باشد خواه روح با او تعلق گرفته باشد و اگر زنده از شکم
مادر بیرون آید و در زمان حیات او گنجایش ذبح داشته باشد ذبح آن واجب بود و اگر از ذبح

نکند حرام بود و اگر زمان حیات او گنجایش ذبح آن نداشته باشد اگر حیات او غیر مستقر
باشد حلال بود و اگر حیات او مستقر بود در دو روایت یکی حلت سبب آنکه چون
زمان حیات او گنجایش ذبح آن ندارد در حکم آن است که حیات او غیر مستقر بود دوم حرمت
سبب آنکه اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم مطلقا گفته‌اند که چون بچه زنده از شکم
مادر بیرون آید ذبح آن واجب بود **مسئلهٔ دوم** اگر بعد از ذبح یقین دانند که حیات او
غیر مستقر بوده آن حرام بود و اگر حال مشتبه شود و بعد از ذبح خون آید که حرکت دال
بر حیات او کرده یا خون معتدل از او روان شده صاحب شرایع قدس الله روحه گفته
که وجه تغلیب حرمت است بر حلیت **مسئلهٔ سوم** اگر در حالت ذبح پاره‌ای گوشت از مذبوح
جدا کنند آن بخش حرام بود و اگر بعد از ذبح باشد آن پاک و حلال بود و بعضی گفته‌اند
که اگر بعد از ذبح پیش از خنک شدن ذبیحه بواسطهٔ مفارقت روح باشد آن بخش هم
حرام بود و این قول ضعیف است و اگر حال مشتبه شود که پاره کردن در حالت ذبح یا بعد
از ذبح بوده احوط تغلیب حرمت است بر حلیت چنانکه در مسئلهٔ سابق مذکور شد **مسئلهٔ سیم**
هر حیوانی را که ذبح یا نحر بر وجهی که مذکور شد متعذر باشد بسبب آنکه وحشی در کش
شده باشد یا در چاهی افتاده باشد و او را در همین حالت نیزه یا شمشیر مجروح سازند
و هلاک شود حلال بود خواه آن جراحت در محل ذبح واقع شده باشد و خواه در غیر
محل ذبح واقع شده باشد **مسئلهٔ چهارم** جایز است که دو شخص یک کارد را مشترکا بگیرند
و این بر دو طریق متصور است اول آنکه شخصی بعضی از اعضای اربعه او را قطع کند و دیگری
هم در همین حالت بعضی دیگر را قطع کند دوم آنکه یکی بعضی از اعضای اربعه او را قطع کند

دیگری بعد از آنکه بعضی از اعضا را قطع کند یا آنکه فاصله در میان آید چنانچه اگر حیات او
غیر مستقر شود آن جایز نبود و ذبیحه در این حالت حرام بود **مسئله ششم** اگر سر گوسفند را بسملا
بعد از قطع اعضای اربعه او بی فاصله از تن جدا کنند اگر آن فعل بر سبیل عمد بوده آن فعل
حرام بوده و بعضی گفته‌اند که آن ذبیحه نیز حرام بود و اگر به سبب تیزی کارد یا سهو یا نسیان
باشد آن فعل و ذبیحه بی خلاف حلال بود **مسئله هفتم** اگر گوسفندی را از قفا سر ببرند
اگر پیش از آنکه حیوة او غیر مستقر شود اعضای اربعه او را قطع کنند حلال بود و اگر بعد از آنکه
حیوة او غیر مستقر شود قطع کنند حرام بود و اگر حال مشتبه شود و معلوم نباشد که آن قطع در
حال استقرار حیوة بوده یا در حال عدم استقرار حیوة او بوده محل تردد و اشتباه است
زیرا که استصحاب بقای حیاتش اقتضای حلیت آن می‌کند و توقف تذکیه بر تحقق تذکیه
اقتضای حرمت آن می‌کند و طریق احتیاط آن است که در چنین حالت از خوردن
گوشت چنین ذبیحه اجتناب کنند والله تعالی اعلم **مسئله هشتم** مشهور آن است که اگر ذبیحه
گوسفند یا بز باشد که در وقت ذبح یک پای او را ببندند و یک پای او را گشاده بگذارند و
پشم و موی او را دست بگیرند و اگر گاو یا گاومیش باشد چهار دست و پای او را
ببندند و دم او را گشاده بگذارند و اگر از جنس طیور باشد او را بعد از ذبح بگذارند تا طپیدن
و پای زدن **مسئله نهم** حرام است پوست کندن ذبیحه پیش از خنک شدن او به سبب مفارقت
روح و شیخ ابی جعفر طوسی رحمه الله علیه گفته که آن ذبیحه نیز حرام است و حضرت شیخ ابوالقاسم
در شرایع و شیخ جمال الدین در قواعد گفته‌اند که این فعل مکروه است نه حرام **مسئله دهم** مکروه است
که کارد را از گردن ذبیحه از بالای اعضای او [illegible] و کارد را [illegible] و قطع اعضا کنند

و بعضی از علما گفته‌اند که این فعل حرام است **مسئله یازدهم** ذبح حیوانات در شب [illegible] پیش از نماز
مکروه است مگر آنکه ضرورتی در ذبح شود و همچنین مکروه است که حیوانی را در برابر حیوانی دیگر بکشند
و گوشتی که در بازار مسلمانان بفروشند حلال است و تفحص از حال او واجب نیست مگر آنکه یقین بدانند
یا گمان داشته باشند که گوشت [illegible] باشد [illegible] خوردن آن حرام بود
لا ابن ادریس که [illegible] **فصل سیم** در بیان آنکه از ذبیحه حرام و حلال کرده و غیر کرده چیست بدانکه
علمای ما اتفاق کرده‌اند که حرام است از ذبیحه که چون گوسفند یا گاو باشد خون که بعد از ذبح
از محل ذبح بیرون آید و سپرز و قضیب و خصیتین و [illegible] که در [illegible] می‌باشد و [illegible]
کرده‌اند حرمت [illegible] که آن [illegible] و [illegible] حرام دانسته‌اند
سفید که در میان مهره پشت [illegible] جای است [illegible] و [illegible] است
الاشاع که در آن اصول المکشفات که متصل به نظام کف دست است و غده‌ها که از اجزای [illegible]
[illegible] و هر چه [illegible] و در بیان [illegible] و حضرت شیخ جمال
الدین بن مطهر حلی قدس الله روحه در قواعد [illegible] اینها کرده است و کلام حضرت شیخ
ابی عبدالله شهید قدس الله روحه در دروس نیز [illegible] است و [illegible] و [illegible]
و رگ و پی [illegible] و هر چه غیر اینها باشد حلال غیر مکروه است اگرچه [illegible]
و رگ که در میان دل [illegible] **فائده** در بیان آنکه جمیع حیوانات حرام در حال اضطرار
به مضطر مباح می‌شوند بدانکه آنچه پیش از این مذکور شد در حلالی و حرامی حیوانات حرام
حتی سگ و خوک به مضطر مباح می‌شوند و تحقیق این کلام اقتضا می‌کند [illegible] حال مضطر و قدر و
جنس آنچه به مضطر مباح می‌شود و بیان **مطلب اول** مضطر آن است که اگر تناول آنچه بر آن مضطر

[illegible]

شده است که خوف بیم فوت و تلف یا امراض داشته باشد یا بیم ماندن از همراهان
بسبب ضعف با وجود احتیاج همراهی ایشان یا بیم عجز از مداوی با وجود احتیاج بان و
بیم باشد از دشمن در خوردن علاج دو قول است یکی آنکه موجب اضطرار است دوم آنکه موجب
اضطرار نیست و حضرت شیخ جمال الدین بن مطهر حلی قدس الله روحه در قواعد گفته که اقرب
آن است که موجب اضطرار است و چون کسی بسبب یکی از اینها مضطر شود خوردن حرام باشد
و خوردن در حضر مباح نکرده واجب میشود بر تناول بر حرامی که دفع اضطرار او بان میشود
اگر خارج بر امام عادل یا قاطع الطریق نباشد تفصیل که بعد از این مذکور خواهد شد و در
مباح شدن محرمات بر مضطر انکه عاصی در سفر باشد دو قول است یکی اباحت دوم عدم
اباحت و بیشتر علمای ما بر آنند که تا از آن معصیت توبه نکند بر او محرمات در حالت اضطرار
مباح نمیشود و در توبه بر دو شخص از محرمات دو قول است یکی جواز توبه بر دو شخص و
دیگر عدم جواز و حضرت شیخ جمال الدین بن مطهر حلی قدس الله روحه در قواعد گفته
که اقرب جواز توبه بر دو شخص است و اگر در این حالت مضطر دیگر باو رسد و خود مضطر
و محتاج بان نباشد آن گوشت حرام را بدو دهد چه حفظ و حرمت او از دو فرشته مطلب دوم
و اگر مضطر خوردن آن قدر مباح است که زنده بماند و اگر بسبب هلاک شود خواه
و خواه سیر نشود و اگر سیر خوردن محتاج شود تا از رفیقان باز ماند با وجود احتیاج بر رفاقت
یا با ایشان رسد با وجود احتیاج رسیدن ایشان سیر خوردن واجب شود و وجه
آن حرام را برای حفظ نفس [illegible] یا عوض دیگر غیر حفظ نفس مطلب سیم در بیان
جنس محرمی که بر مضطر مباح میشود [illegible] جمیع محرمات بر مضطر مباح میشود الا آنچه خوردن [illegible]

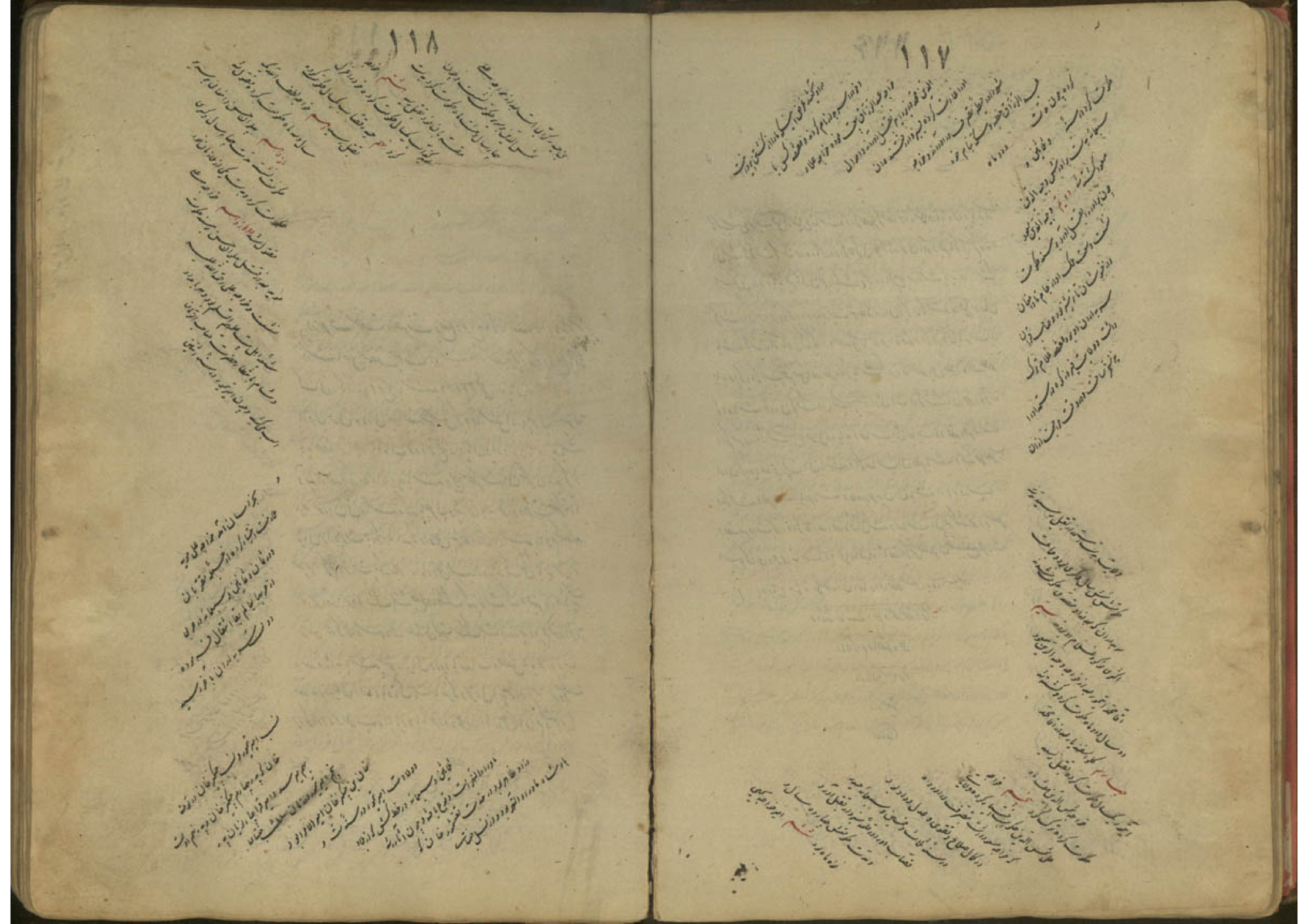
[illegible]

[illegible]

اگر گوسفند شریف قتل او مباح نباشد و اگر مضطر گوسفند مرده [illegible] مرده یابد اولی
آن است که گوشت گوسفند مرده را بخورد و اگر مأکول اللحم مرده چون آهو و غیر مأکول اللحم زنده
همچون روباه یابد غیر مأکول اللحم را بکشد و بخورد و اگر هیچ چیز بجز آدمی نیابد جایز است که از
گوشت ران خود ببرد و بخورد و جایز نیست شرعا که از ران دیگری کند الا قتل او مباح
باشد از گوشت او تناول کند کافر اصلی باشد و خواه مرتد و اگر جهودی یا ترسا یا
یا بر دیگری از کسب پیغمبر صلی الله علیه و آله یا کسی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
کرده باشد خوردن گوشت آن کس اولی باشد از گوشت آن جهود و ترسا
و اگر چیزی را که مشروع حلال بود یابد و صاحب آن غایب بود بقدر ضرورت
از آن بخورد و ضامن قیمت آن باشد و اگر صاحب آن حاضر باشد و بخشد فهو المطلوب
و اگر نبخشد و نفروشد یا بفروشد و قادر بر خریدن آن نباشد از او بزور بستاند
و بقدر ضرورت بخورد و اگر کار به انجامد و قتال کشد و صاحب آن چیز کشته شود بر مضطر
هیچ گناهی و حرجی نباشد و [illegible] اگر مضطر شود جمیع محرمات
بر او مباح میشود بلکه خوردن اینها برای حفظ نفس بر او واجب میشود

والله تعالی اعلم و الحمد لله ذی الجلال
و الاکرام و الصلوة علی
رسوله النبی محمد و آله الاعلام
[illegible]
[illegible]

[illegible]



در معرفت منفعت و مضرت و طبع و مزاج ماکولات و ادویه و غیره
در شناختن منفعت حبوب **نان سپید** از معده دیرتر گذرد و نفع او در
کسانی را که از اندام بی رنج باشند و مردم و لیکن زیان دارد **نان خشکار**
از وی خون سودائی خیزد بقدر [illegible] کرده حارش و چربی و شیرینی
باید خورد **نان فطیر** بادناک بود و قولنج را زیان دارد **نان تابه** دیر باشد
و دیر از معده گذرد **نان کاک** دیر باشد و دفع مضرت آن بحلوا باید کرد
نان جو خوردن تن را سرد کند با چربی و شیرینی باید خورد و قوت نطفه را
زیان دارد و پشت را بازگیرد با سرکه و روغن [illegible] او سینه را نرم کند
نخود گرم و تر است [illegible] با روغن بسیار و اندک نمک باید خورد
گاورس [illegible] سرد و خشک است طبع را خشک کند پوست کنده و شیر تازه باید
عدس در گرمی و سردی معتدل است خشک است در درجه دوم سودا افزاید
و معده را [illegible] باشد چشم را زیان دارد با سداب و فلفل باید خورد **لوبیا**
معده را زیان دارد و بادناک است با سرکه و خردل باید خورد **ماش** سرد و خشک است
دیر گوارد و [illegible] رطوبت را با زیره باید خورد و محرور را با روغن بادام و [illegible] **برنج**

گرم است در درجه اول و خشک است در درجه دوم با گوشت و روغن باید خورد
کنجد گرم و تر است معده را ضعیف کند و بوی دهان را ناخوش کند با سکنجبین
باید خورد **خشخاش** سرد و خشک است خواب آورد و [illegible] زکام [illegible]
اگر با سکنجبین خورند منفعت نماید **تخم کتان** گرم است و در تری و خشکی
معتدل است معده را زیان دارد و لیکن منی را زیاده کند اگر با سکنجبین خورند
سرفه که از رطوبت باشد سود دارد **باب در شناختن طبع و مزاج گوشتها و فوائد آن**
غذای تمام دهد و تن را گرم کند و از وی خون قوی خیزد و مردم محرور را [illegible]
[illegible] را [illegible] این خورند **گوشت بز** سخت [illegible] باشد و بیم آن باشد
که صرع تولد کند اگر جوان و فربه باشد مردم گرم مزاج را نیک باشد اما
تولد کند و طبع را لاغر گرداند اصلاح آن بنخود و پیاز و شلغم [illegible] کند **گوشت گاو**
غذای تمام دهد و خون غلیظ سودائی تولد کند اگر پیوسته خورند علت [illegible]
و سرطان و بیماریهای سودائی پدید آید و دفع مضرت آن بچربیهائی که
دفع سودا کند [illegible] **گوشت شتر** گرم و غلیظ بود
که [illegible] بیماریهای سرد بود چون درد پشت و عرق النسا موافق بود با نخود
و [illegible] و خردل خورند **گوشت آهو** از گوشتها [illegible] صید بهتر است [illegible]
مردم لاغر را [illegible] باید [illegible]
باشد با روغن [illegible] **گوشت خرگوش** [illegible] است [illegible] از وی خون
سودائی خیزد [illegible] باید کرد اگر خورند با فلفل و خردل خورند

از دل اغذا چهار اندک باشد گوشت [illegible] گرم و غلیظ باشد شور باشد آن که نخورد
و گوشت پخته باشند [illegible] و دارچینی کرده درد مفاصل را نافع باشد
و غذا [illegible] سودا [illegible] گوشت [illegible] گرم و غلیظ باشد و خون سودا [illegible]
خیزد و اصلاح آن چون اصلاح گوشت گاو است گوشت گاومیش غلیظ باشد
و ازو خون تولد کند با روغن شیرگت تازه بریان کنند گوشت [illegible]
غلیظ [illegible] و کرفس باید پخت گوشت کلنگ گرم باشد
[illegible] و کرفس و پودنه خوش کنند و اگر بریان کنند بجای آب بریان
باید کرد گوشت آن کبک لطیف است گوشت [illegible] چون گوشت بط غلیظ
باشد [illegible] و کرفس باید پخت گوشت کبوتر بچه گرم باشد
و خوردن [illegible] درد کرده و مردم قولنجی [illegible] نافع بود و گوشت
کبک [illegible] زیاده کند دماغ و چشم را زیان دارد
خاصه که بریان کرده باشند اگر از پس آن شربت خورند بخار آن باز دارد و
مردم گرم مزاج را [illegible] غوره و سماق باید خورد گوشت گنجشک [illegible]
[illegible] خشک باشد و غذای اندک دهد و [illegible] زیاده کند
شوربای آن مردم [illegible] نافع بود گوشت [illegible]
غذای نیک تولد کند و مردم محرور [illegible] پخته باید خورد و [illegible] روغن
بریان کرده [illegible] گوشت مرغ خانگی [illegible] غذای نیک دهد و فربه کند و
[illegible] روی را نیکو کند و آب پشت را زیاده کند خاصه مغز او

که خاصیت بسیار دارد [illegible] گوشت [illegible] اما مغز گرم [illegible]
دیر گوارد و قولنج را زیان دارد و خارش آرد و خون سودا انگیزد گوشت
[illegible] شبانروز در آب باید نهاد [illegible] که چون [illegible] چغندر با
[illegible] روغن گاو باید و از پس آن شربتی [illegible] گوشت بریان غذا
قوت تن را گرم کند و باه را زیاده کند [illegible] باید
خورد [illegible] و آب از عقب او نشاید خورد پاچه
غذای اندک دهد کسی را که استخوان شکسته باشد [illegible] باشد خوردن آن
سودا [illegible] و اسهال خون [illegible] نافع باشد بسیار خوردنش قولنج آورد
باشد که [illegible] خوردن جگر ازو خلطی غلیظ خیزد و جگر [illegible]
[illegible] آورد و لیکن [illegible] گرده [illegible]
[illegible] اصلاح آن [illegible] باشد شش [illegible]
[illegible] بریان کنند [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] مغز گاو [illegible] و پس از آن مغز گاو [illegible]
گوشتهای [illegible] باشد گوشت آن [illegible]
[illegible] خلطی غلیظ تولد کند [illegible] بلغم خیزد و خارش [illegible] بسیار
خوردنش [illegible] مطلق [illegible]
و آن غذای [illegible] مردم محرور [illegible]
با چیز ترش خورند روغن [illegible] گرم باشد

و صاحب قولنج را شاید خورد و اصلاح آن بجوز و سداب و سیر و روغن و نمکین
و زنجبیل بود و گرمی دماغ را گشاید و گوشت هیچ مرغ به دماغ چنانچه
و روغن گاو دنبه باید کرد فواره با مردم گرم مزاج موافق بود و قولنج را زیان دارد
سماق بادرنگ با هر چه کرد نزدیک است صفرا و خون را باز نشاند و طبع را خشک گرداند
اصلاح آن با انگبین و میوه‌های گرم باید کرد قرنفل زنجبیل غذای قوت
مرطوب را موافق بود خاصه که دارچینی کنند و محرور را اصلاح آن ترشی کند مویز
قوت بسیار دهد و تن را فربه کند و صاحب قولنج را زیان دارد با دارچینی و فلفل
و سکر بسیار خورند بریان غذای بسیار دهد و قوت دهد لیکن دیر گوارد و با ترشی
خورند کباب دیر گوارد و از پس آن در بریان آب سرد نشاید خورد آب
انجیر کامه با کامه گر معده را بد باشد و تشنگی آرد و گرمی فزاید لیکن
رطوبت را ببرد اندکی سرکه از او با صلاح آرد کرنب برگ آنچه کهن باشد
سبز را نافع بود و محرور را موافق باشد و سده بگشاید و رطوبت را نافع بود
بادنجان برگ آنچه کهن باشد شهوت طعام را بجنباند و برگ او خیار اولی باشد سیر برگ
مردم سرد مزاج را در زمستان موافق‌تر باشد بادروج رطوبت را شاید بدماغ
نیک بود و معده را نافع چغندر برگ حرارت مردم سرد مزاج را بنشاند اما دیر
معده گذرد شلغم برگ غلیظ بود و سیر و خردل او را لطیف کند بادنجان برگ صفرا را
بنشاند و سده بگشاید اسفاناخ کار او دو چندان است گرم و خشک باشد
هضم را از فم معده بزداید و دیگر آنکه درد زانو مردم مرطوب گرم تولد ریشی را

گذرد و با ناشتا موافق باشد آب دوغ معده را شیر و پنیر و گوشت شیر تازه
سده جگر را بگشاید و دق و یرقان و استسقا را سود دارد
و بول را براند نافع بود و اگر با شکر خورند هم نافع بود و تنگی نفس و درد سینه را
سودمند بود شیر اسب زنان را آبستن کند گرمی و خشکی حیض باز گرداند حیض را آورد
شیر بز سرفه و سل را نافع بود شیر خر سرفه و دق و ریش شانه و سل را نافع بود
شیر گوسفند سرفه و تنگی نفس را نافع بود و رنگ روی را نافع و حاصل کند دق را
فربه کند و اگر با شکر خورند سودمند بود و از بسیار خوردن شیر بهق و برص و ریش
پدید آید و غیر از شیر شتر دیگر شیرها عصب را زیان دارد و دندان و درد سر را زیان
دارد و تاریکی چشم و سنگ گرده آرد و شیر جوشانیده و سنگ تاب و آهن تاب
استعمال خونی را باز دارد و مقدار خوردن آن پنجاه درم است تا هشتاد درم
هر شیر با شکر خوردن نافع بود و از پس آن هیچ چیز نباید خورد که شیر تباه می‌شود
دوغ سرد و خشک است اگر مسکه از او جدا کنند تب دق را سود دارد و مرطوب را
با سداب و گشنیز و کرفس باید خورد ماست غلیظ باشد قولنج و مفاصل را
زیان دارد و اصلاح آن چون اصلاح دوغ باشد پنیر تر دیر گوارد
و تن را فربه کند و مرطوب را و قولنج را زیان دارد و بدان کس که در چشم درد باشد
نافع بود و اگر پنیر خشک را بریان کنند و گوزه طبع را خشک کند و در نمک
بعسل باید کرد قند مرطوب را زیان دارد و با عسل باید خورد روغن گاو آماسهای
گرم را بپزاند و نرم کند و جراحتهای آتش و سینه را نافع بود و عصب را نرم کند

ومعده را ضعیف کند و گرده را گرم کند و باه را برانگیزد و مهرات مسک طبع را
نرم گرداند و تن را فربه کند و داء الثعلب را سود دارد و اگر در چشم درد ... نافع بود
و مادهٔ نزله را ببرد و دانه ... را سود دهد باشد چون با مرهم روغن مالند
باب الالف ... منفعت ... [illegible] گشنیز ...
سده را بگشاید و ... گرم و در چشم ... نافع باشد ... و
سفیدی چشم را ببرد و معده را گرم کند و ... سودمند بود ... آب
او ... چند برگ ... نافع بود ...
و باد را بشکند ... نافع بود و ... پاک گرداند ...
... و بسیار خوردن آن صرع زاید ... و کرفس
... اگر با گلاب بپزند و با عسل ... ضیق النفس سودمند
و تخم آن بریان کرده باد و ورم ... نافع بود و اگر
... و قطران ... کنند گرم ...
... معده را ... نافع و قوت باه را بیفزاید
کشنیز سرد و خشک است آب آن با شیر ... در چشم ...
و هر اما سهای گرم را نافع بود و ... و بسیار خوردن آن
عقل را زیان دارد و خون ... بازدارد ... کردن ...
نافع بود و قوت باه را زیان دارد خشخاش گرم و خشک است معده را گرم
و طعام بگوارد و کرم شکم را بکشد و قوت باه را نافع بود ...

... نافع بود کبابه گرم و خشک است طعام را بگوارد و تن را گرم کند و قوت باه را
زیاده کند و درد سر آورد و برگ ... مضرت آن باز دارد کرنب ... سده را
بگشاید ... و بادهای ... آب آن ... نافع بود و ...
... نافع بود ... گرم و خشک است بادها را بشکند و معده را
قوی کند و سپرز را نافع بود و قولنج و ... را موافق باشد زنان را حیض
پدید آرد و باشد ... و شهوت جماع ببرد اسفناج
سرد و تر است سینه را نافع بود طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند و شهوت طعام را
ضعیف کند ... خرفه
سرد و تر است تشنگی بنشاند عصارهٔ آن خون ... باز دارد و ...
و ... برگ ... نافع بود و شهوت جماع ببرد
... اماسهای گرم ... نافع بود شبت گرم و خشک است
بادهای غلیظ را بشکند و شیر زنان ... و خواب آورد ...
... حبق گرم و خشک است ...
... و اماسهای ... در ... نافع بود و بسیار خوردن آن
درد سر آورد و ... با عسل ... نافع بود و دفع مضرت
او ... بادرنگبویه گرم و خشک است بیماریهای ...
سوداوی را نافع بود و بوی دهان را خوش کند و ... بادروج گرم و
خشک است بوی دهان را خوش کند و معده را زیان دارد و تخم آن ...

سودا آورد و آب ان در بینی چکانند خون آمدن از بینی بازدارد باب

اندر شناختن منفعت و مضرت بنجهای تره‌ها و دفع مضرت ان ترب گرم و ترست

تخم او را با انگبین بسرشند کلف و همه رنگها را ببرد و برگ پخته او سرفه کهن را

نافع بود و معده را بد باشد اگر پاره ترب بر کژدم نهند بمیرد و اگر کسی را که ترب

خورده باشد کژدم بگزد زیان ندارد شلغم گرم و ترست سینه را نرم کند

درشت و گرده را نرم کند اگر با گوشت پزند غذا بسیار دهد و منی را زیاده کند

ولیکن در معده دیر بماند باید که با گوشت فربه خورند تا لطیف شود پیاز

گرم و ترست و بادناک است درد سر آرد و طبع را نرم کند و منی را زیاده کند

و بسیار خوردن او عقل را زیان دارد و آب او حیض آرد و بانگ و شراب

بگزیدگی سگ دیوانه نهند نافع بود سیر گرم و خشکست معده را گرم کند

و بسته بگشاید و بادها را بشکند و قولنج و مرطوبان را نافع بود و گزیدن کژدم و هرچه

ازین نوع بود سودمند بود و کرم شکم را بکشد اگر بپزند قوت باه را سود دارد

و سرفه دیرینه را نافع بود و آواز را صاف کند اگر بر جای نهند ریش کند

و چشم را زیان دارد باب اندر شناختن نباتهای دشتی و منفعت

مضرت آن کاسنی سرد و خشکست آب او در چشم کنند روشنی بفزاید و حرارت را

بنشاند و اسهال صفراوی باز گیرد خاس این را در شهر جرجان زنجوک گویند

سرد و خشکست صفرا را بنشاند و طبع را خشک کند   کرم و زردانه است

رطوبتها را ببرد کلف و بهق را نافع بود و معده را نیک بود و بر بول بیرون کرده که

حشیشه کان تنها بکشند سود دارد حیوان کاز را ماده چوبه گویند مثانه را گرم کند و درد پشت

و عرق النسا را سود دارد و قوت باه بیفزاید کنگر در درجه دوم گرم معتدل است

عرق را خشک کند و سینه را پاک گرداند و ضیق النفس را سود دارد و قوت باه را

زیاده کند دفع مضرت ان بسکنجبین و غذاهای ترش کنند بابونه تخم

سبوس و خارش را ببرد و ورم از جمع ان باب گرم کرنه قی آرد

سرد و ترست معده را بد است و قولنج آورد بادیان گرم و خشک است

بسته را بگشاید و رطوبتها را بگدازد و آب او در چشم کنند روشن شود باب

از ایباسی کاکوبه همه بیماریهای جنبی را سود دارد و سرفه کهن را نافع بود

و درد دندان کاواک را بنشاند نعنا گرم و خشکست با برگ زیتون

بر بو خشک [illegible] کند نافع بود زیره گرم و خشکست بادها را بشکند و بسیار

خوردن آن رنگ روی را زرد کند جگر را نیک بود و بسته را بگشاید

گزیدن جنبنده‌ها را نافع بود عصاره او در چشم کنند روشنی بفزاید پودنه

گرم و خشکست و لطیف کند بسته‌ها را بگشاید [illegible] گرم و خشکست

بسته جگر را بگشاید و معده و جگر را گرم کند و تبهای بلغمی را سود دارد

و ادرار کند و حیض بیاورد و مفرح است و را قوت دهد گزیدن جانوران

زیان کار را نافع بود تاریکی چشم را که از رطوبت بود سودمند است کلف

طلا کنند از ان ببرد و فلفل گرم و خشکست و فلفل سفید قوی تر از فلفل

سیاه است و دار فلفل شکر فلفل است و خشکی او کمتر است بادهای غلیظ را

که در سینه و صدر و احوال باشد لطیف و مستاصل گرداند و عصبها و عضلها را
گرم کند زرنباد گرم و خشک است معده و جگر را نافع بود و در داروهای چشم
بکار آید و ورق را باز دارد و بوی دهان را خوش کند زنجبیل گرم و خشک است
پرورده او با انگبین حفظ را زیاده کند و رطوبتی که در نواحی حلق و سر باشد پاک کند
و تاریکی چشم که از رطوبت بود سود دارد و اگر در چشم کنند نافع بود و طعام گوارد
و جگر و معده را سودمند بود و قوت باه را زیاده کند چون برگزیدن جانوران
زبان کار نهند سود دارد زرنباد گرم و خشک است بوی دهان را
خوش کند قولنج و درد گرده را سود دارد و قوت باه را زیاده کند زعفران گرم
و خشک است اختثار را نافع بود و صداع را تحلیل کند و هیچ خلط را باری ندهد و خوردن
او رنگ روی را نیکو گرداند لیکن حواس را تیره کند و اگر در شراب کسی چند
درم خورد هلاک شود و خوردن و بوییدن او درد سر آرد و طلا کردن او درد سر را
ببرد و بیماریهای چشم را سودمند بود و مفرح است دل را قوت دهد معده و جگر را
قوی گرداند و قوت باه را زیاده کند با موم و روغن صلابت رحم و ریشهای
او را نافع بود خوردن آن سه درم مردم را از شادی و خنده بکشد سرکه
حرکت و در وی قوتی است سرد و گرم و قوت ... و چون بپزند سردی او
کمتر شود و در وی خشکی است که مر دارو را زیان دارد و اخلاط را لطیف کند
و بلغم را ببرد و صفرا را بنشاند و ریشهای پلید و گرد را بگذارد و که بسیار خورد
اعصاب را زیان دارد و چشم را ضعیف کند و بوی او درد سر گرم ...

خاصه با گلاب و روغن گل معده گرم و تر را نافع بود و شهوت طعام آورد
تخم اسپیدان مصرح است و از کتاب الرشاد گوید سود ... است و لطیف کننده
تنگی نفس را نافع بود خوردن او ... خاصه ... را نافع بود و اگر با انگبین و
با ... که طلا کنند پیرزن را که از درد معده و از زبان ... حیض باز دارد و که از ...
بیرون ... درم ... اسهال ... را باز دارد و چهار درم ...
و داء ... با عسل طلا کردن گزیدن جانوران را سود دارد ... گرم و خشک
و لطیف کننده و وجع مفاصل را نافع بود حیض باز دارد مضرت ... باز دارد بوی ...
را خوش کند ... با ... نافع بود و طعام بگوارد و ...
زیان دارد ... گرم ... تب ... بود ...
نافع بود ... صرع ... و ... غذاهای ... زرد رنگ روی را
... تخم ... و قوت باه را
زیاده کند اگر با عسل حل کرده در چشم کشند ... را نافع بود و ... گزدم
... را خوردن و طلا کردن نافع بود لیکن ... سیاه ... را
... گرم و خشک ... است و داغ کند و ریشهای ...
... با روغن ... عصبها طلا کنند ... که ...
... با روغن زیت بر ... کشند ...
... کند و ... ریشها ... نافع بود و مردم لاغر را اگر ... خورد
دفع مضرت او گوشت فربه و شیر ... باب دوم در منفعت و مضرت میوها

رطب گرم و ترست و افزاید خون غلیظ خیزد و درد چشم و حلق گرم و دندان را زیان دارد
دندان و گوشت بن دندان را تباه سازد و دانه حلق و سپرز را سده پدید آورد و
دفع مضرت او سکنجبین کند یا آب انار ترش یا آب غوره و بعد از خوردن
ان دهان را به سرکه و گلاب بشویند و مضمضه کنند و کسی را که احشا قوی باشد
و مزاج معتدل فربه کند و منی را زیاده کند و طبع را نرم دارد و معده را سست کند
انگور گرم و تر است و گرمی او باندازه شیرینی او باشد انچه رسیده باشد
افزاید خون نیک خیزد و تن را فربه کند و طبع را نرم دارد و تخم انگور را و نیک
کرباشد کسی را که باد در روده باشد او را با پوست خایه خورد و محرور دفع مضرت
او انار کند یا سکنجبین و قولنجی از عقب او گرمی خورد غوره سرد و خشک است
اب ان مردم صفرایی را سود دارد و مردم سرد مزاج و قولنجی را زیانست نخورد
گرم و خشک زود از معده بگذرد و طبع را نرم کند و ادرار کند و مثانه را
پاک کند و غذای او نیک باشد خاصه انچه رسیده باشد و پیران را موافق بود
معده را نیک بود و خالی از نفخ نبود محرور را تب آرد و تشنگی آرد و خون را و اخلاط
بسوزاند و از بسیار خوردن ان تشنگی خیزد و دفع مضرت ان همچون دفع مضرت
رطب باشد زردالو سرد و تر است معده را نیک نباشد و خلطی که از وی خیزد زود بد شود
و از بسیار خوردن او تبها خیزد و بهتر ان باشد که از پس طعام خورند گرم مزاجان را
موافق تر باشد صفرا را ساکن کند خشک او ... کند آب او تشنگی را نشاند
و ناشتی ... ان که از معده باشد زایل کند و روغن مغز او گرم و خشک

بواسیر را نافع بود و کسی را که نفخ باشد نشاید خورد شفتالو و شفترنگ سرد و
و تر است زبونی ... زود بگردد و تباه شود و انچه نیک رسیده باشد معده گرم را به باشد
و بوی و ... که از وی معده ... باشد خوش کند از عقب ان شراب ... نشاید خورد و دفع
مضرت ان همچون دفع مضرت زردالو کنند و غذا ده مزاج گرم و خشک را نیک باشد
اب برگ او بگوش چکانند کرم گوش را بکشد و روغن مغز او درد گوش و درد شقیقه را
نافع بود و شفترنگ طبع را نرم کند هر چه شیرین تر است دل گرم را سود دارد و خون را
صاف کند سیب سرد و تر است دل را قوت دهد اگر چه دیر گوارد و معده را قوت دهد
و طبع را خشک کند و بادناک بود و محرور را از وی مضرتی نبود خاصه اگر نه خام خورد
و گر سیب ترش فراوان آرد و مرطوب دفع مضرت او شراب قوی و
گوارشها کند امرود سرد و خشک است و امرود ترش لطیف تر است و خلطی که از او خیزد
به اخلاط سیب ... بادناک باشد و دیر از معده گذرد و قولنجی را بسیار زیان دارد و نیم
رسیده او ... و از پس ان ... طعام غلیظ ترش ... خورد دفع مضرت
ان شراب کهن ... گوشت ناخوردن محرور را
دفع برد و تشنگی نشاند به سرد و خشک است ... چوب او ...
ای ... اگر ده ... سرکه باشد طبع را خشک کند ... طبع را خشک کند
و دانه او ... و حلق را نرم کند ... تشنگی بنشاند
و قی باز دارد و ... معده را قوی گرداند و ادرار کند و بسیار
خوردن او ... عصبها آرد انار شیرین معتدل است در گرمی و تری سینه و حلق را

[illegible]

تنگ باشد و ازوی غذای ترش بد بود و لختی تشنگی آرد و انده معده گرم صفراوی را و دماغ
ترشش سرد و خشک است و قابض و لطیف معده و جگر گرم را نافع باشد شهوت
طعام زیاده کند و شهوت جماع ببرد و صفرا و تشنگی بنشاند و مردم سرد مزاج را
سخت زیان دارد و دفع مضرت آن زنجبیل پرورده کند و محرور اگر پیوسته
شراب خورد هیچ مضرتی از آن نرسد ترشی و ... ترنج شیرین گرم باشد و بادناک
معده را بیالاید و محرور را درد سر آرد و دفع مضرت آن سکنجبین باید کرد
و قوت ترشش کردار آخر قوت گوینده سرد و تر است و در وی قبضی هست صفرا نشاند
و طبع را نرم کند طعام آن بسیار اشتها باشد و سپیدی دهان را نافع بود و ...
دفع مضرت آن بجوارش ... که در پس آن هیچ ترشی نخورد خربزه سرد و تر است
سردی او کمتر باشد و آنچه تمام رسیده باشد لطیف بود و سردی او ... ماده
طعم او ... و آنچه شیرین باشد سردی او کمتر باشد و زود ... زود
بگشاید و ادرار کند ... و تخم او ... تر از گوشت او بود شیرین ... بود ... پاک کند
و تخم او ... و کلف ... ببرد و ... او ... ماده که از تخم آید
باز دارد و آنچه نیم خام باشد قی آورنده است خاصه ... او ... با شراب
قی را ... و خربزه پخته و نیم پخته کرده و شانه را ... اما ... را
رنج داشته باشد خربزه با نان ... و ... شیرین ...
زاست زود صفرا گردد دفع مضرت آن سکنجبین باید کرد و حرکتی آهسته کاکنج
سرد و خشک است تنگی نفس را که از حرارت بود نافع بود و ریش را که اندر مثانه و گرده

بول ... و خرنوب سرد و خشک است جگر گرم و آماس‌های گرم را نافع بود و سده
جگر را بگشاید و حیض باز دارد و حب القلقل ... گونه است بگوی از آنها ... کنه ...
و بهترین آن است که برگ آن سبز است و ثمره او زرد کدو سرد و تر است زود گوارد
و از وی غذای نیک آید اگر با گوشت پخته بهتر باشد تشنگی بنشاند و طبع را نرم
کند و اگر با سرکه پزند لطیف‌تر باشد و حرارت را تسکین دهد و قولنج و مرطوب را زیان
دارد دفع مضرت او بفلفل و خردل و آب ... و دارچینی کند بادنجان معده را
نیک ... و سر و چشم را ... باشد بسیار خوردن آن بواسیر و ... و بیماریهای سوداوی
تولد کند ... که مضرت او ... و چشم باز دارد و سده جگر و سپرز را
بگشاید و اگر از وی ... آب ... و روغن تازه بریان کنند ... مضرتها ...
... سرد است و در تری و خشکی معتدل است درد گرده و مثانه را ... نافع بود
و سینه را نافع بود و سینه را نرم کند زعرور سرد و خشک قولنج را ...
سودا ... دفع مضرت او ... زیتون آنچه نمک پرورده
باشد معده را قوت دهد و شهوت طعام پدید آورد اگر ... و ... خشکی آتش
... کند ... و ریش ... را پاک گرداند زیتون سیاه ... گشته
تنگی نفس ... دارد و برگ زیتون اگر ... باشد و عصاره او
ماده ... از چشم ... و غ ... باز دارد حب الآس تخم مورد است معده ... ...
و اسهال ... باز دارد ... و ... نارنج پوست او گرم و
خشک و گوشت او سرد و تر و ترش او سرد و خشک گوشت او دیر گوارد

[illegible]

وازوی خلط نفسی نزله کند دفع مضرت او عسل کند واز پس آن هیچ طعام نخورند
و بهتر است از طعام که او دفع بازدارد و معده را قوی کند و مفرح است و ترشش از حرارت
و صفرا و تشنگی نشاند اگر در چشم کشند زودی ... ابر دور ... سپید را
نشاید خورد و تخم او با زهره است بر چشم گذارند نافع بود ... را نافع است
سرد و تر است **خربزه** حال و نیکال خربزه شیرین نزدیک طبع او گرم کند اگر بسیار خوردن
او سستی ها نزله کند صفرا و بلغم ... از حلق و سینه را نرم کند معده و روده را
و منی را زیاده کند دفع مضرت او با نار ترش و مانند آن کنند **...** سرد و خشک است
صفرا نشاند معده را قوی نافع بود و اسهال صفرایی بازدارد **سماق** سرد
و خشک و قابض بود اما سماق گرم در چشمها نهند ... اماس ...
صفرا نشاند معده را دباغت کند و طبع را خشک گرداند و ...
باب ... معده و شکم ...
آمدن صفرا ... بازدارد **...** سرد و خشک طبع را خشک کند
و تشنگی نشاند و اسهال ... و صفرا بازدارد ... گرم ... نافع بود
و ... حرارت ... نافع بود **باب ... در ...**
منفعت و مضرت ... منفعت و مضرت ...
... **...** حرارت ... حرارت ... سینه و حلق را ...
... و ... ادرار ... گرداند ...
... سکنجبین ... و ... البول را

سرد است و گرده و ... را پاک کند و فربه کند و قوت باه را زیاده کند و طبع را نرم گرداند
و خلطهای عفن از مشام بیرون آورد ... اندر بهتر است
مضرت او ... و عرق ... بسیار بود اگر ... خورند ...
... نافع بود ... دفع مضرت آن سکنجبین ... **...** گرم و خشک
طبع را نرم دارد و ... صفرا ... اگر ... بهم کرده
با زهره است **...** گرم و خشک ... گرده و مثانه را ... و عسر البول را نافع بود
... سرد و غلیظ است و در معده دیر ماند ... با شکر خوردن ... رطب
عسل گرم و خشک ... و ... نافع بود ...
و علک الانباط ... محللات ... و ... مقدار یک مثقال با عسل خورند
اخلاط غلیظ را از سینه پاک کند و قوت باه را زیاده گرداند و ...
سخت لازم که **حب الصنوبر الکبار** که ... جلغوزه ... گرمی و تری ...
حب الصنوبر الصغار گرم و خشک است اما جلغوزه ... تن ...
که **...** سینه را نرم کند و معده را ... باه را زیاده ...
اگر ... شراب خورد ... بود **...** ... آن ...
تشنگی نشاند آنچه ... خشک هم ... **...**
... گرده ... گوشت ... اخبار ...
بسیار خوردن او به معده گران شود و دفع مضرت آن ... **...**

کرم و تر است درد پشت و درد سرین را نافع بود قوت باه را زیاده کند از معده
دیر گذرد و شکوفه نباید اورد و دفع کند پیران و مرطوبان را الوده بود و محرور دفع مضرت
او باب انار ترش کند و پوست او نگوارد باید تر باشد کل خوردن بهترین گلها که
مردم خورند گلی باشد که زود گذارد و در دهان نماند و لزج نباشد و ریگ ناک
نبود و اگر چنین گلی را بگل پرورند و از پس طعام مقداری کم خورند گرانی طعام را
از سر معده ببرد و قی باز دارد و هر گلی که بدین صفت نباشد زیان دارد و صاحب
سنگ مثانه را هیچ گل نشاید خورد و کسانی را که نحیف و زرد رنگ باشند
نیز نخورند و اگر کسی را این علت مستولی شود و بی گل طاقت نیارد داروها که دفع
گل خوردن کند باید خورد صفت آن بگیرند زیره ده درم و بادیان نانخواه از هر یکی
ده درم و دار چینی یک درم کوفته سفوف کنند باب اندر شناختن منفعت و مضرت شیرینیها
[illegible] انگبین عسل نزدیک است و در گرمی و تری معتدل است و هر چه کهن باشد
خشک تر باشد سینه را نرم کند و معده را نیک بود بگر صفرائی را عسل گرم و
خشک بود پیران و مرطوبان را الوده بود و محرور دفع مضرت آن بسکنجبین
و آب لیمو و انار ترش کند فانید گرم و تر است سرفه را نافع بود و طبع را نرم کند
و باد ها را معقد بود حلوا چاپیده [illegible] انچه از شکر و نشاسته سازند
سینه را نرم کند و غذا بسیار دهد معده را نیک باشد و انچه از انگبین سازند
و بخورند تشنگی حرارت دهد و رنگ سینه و حلق را نیک بود و لیکن نان او سده
زاید که دفع مضرت او بر دفع مضرت بازده کنند بسکنجبین لوزینه انچه

از شکر و مغز بادام و روغن بادام سازند محرور را موافق بود و دفع او بسکنجبین
و آب انار ترش باید کرد شکرینه که از شکر فانید کنند معتدل بود و بهترین حلواها
دفع مضرت آن بمیوه های ترش کنند خبیص دیر گوارد و هم سده باشد محرور را
پس آن ترشی باید خورد و صبرور را سازگار آید باب شناختن منفعت و مضرت روغنها
طبع را نرم دارد و معده و جگر و روده را نیک بود غذا دهد اسهال و طعمی را لازم و جگر روغنها موافق
تر باشد روغن زیت انچه از زیتون سبز گیرند سرد و خشک است غذا دهد اسهال از او
دارد و انچه از زیتون رسیده باشد معتدل تر باشد و انچه کهن باشد تیز و گرم است
روغن بادام معتدل است سرفه را نافع بود و درشتی سینه و مثانه را الوده بود و سده را
بگشاید اما معده را نیک نباشد و غذا دهد و اسهال از آن دارد روغن کنجد
غلیظ است و در گرمی معتدل است و معده را نیک نباشد و منفعت او از منفعت روغن
بادام روغن جوز دانه از روغن گاو لطیف تر است معده را زیان ندارد و اگر کهن
گردد درد ایشان را سود دارد روغن فستق لطیف تر از روغن کنجد باشد حلق و گرده را
نافع بود و سده را بگشاید و معده را نیک باشد باب در منفعت شراب روغن
بگوید شراب انگور خوردن حرارت غریزی را بیفزاید و طعام را نیک هضم کند
و خلطهای نامعتدل را معتدل گرداند و خون را پاکیزه و معتدل کند و رنگ روی
روشن گرداند و سیر کند و صفرا را که با خون آمیخته باشد با درار بیرون آرد
و بلغم خام فسرده را بگدازد و قوت روح را زیاده کند و خون را اندر تن گرم
گرداند و تندرستی نگاه دارد و کمالا از خلطهای بد بپرد و شهوت کلی را بیفزاید

و قولنج ابرا کند و این جمله آنگاه بود که باعتدال خورند و جالینوس می گوید
بادهای معده را بشکند و رگها را فراخ گرداند و بخار غلیظ را لطیف کند و بعرق برد
و خواب خوش آرد و بقراط می گوید هیچ خلط خام فسرده را اندر تن مردم
بنگذارد تا گشاده و بیرون نیارد و نفس را شادی دهد و حرارت تازه
گرداند و دل را قوی کند و لیقوبیدوس گوید که این همه منافع کسی را که زهر
داده باشند نافع بود خصوصا زهرهای سرد چون افیون و شوکران و
شراب قوی کژدم زده را سودمند بود و اگر کسی را شراب خوردن عادت باشد
و یکبارگی باز ایستد او را اندیشه ها و غمهای بی سبب او را پدید آید و هضم تباه شود
و مزاج سرد گردد و لاغر شود و حرارت غریزی اندک گردد و بیماریهای گران
زاید کند پس طریق آن بود که افراط نکنند و بکلی ترک نکنند تا این بیماریها
تولد کند. **باب در مضرت شراب** بباید دانست که منفعت شراب قوی آن شد که
باندازه خورند و چون از اندازه بگذرد حرارت غریزی را ضعیف گرداند و سبب
خلطهای بد اندر تن پراگنده شود خاصه در اندامهای شریف چون جگر و
معده و دماغ و استاد طبیبان ابقراط چنین گوید که از شراب خوردن
بسیار و شراب بد وسواس و اندیشه های بد و دیوانگی و کند فهمی و رای ناصواب
و فراموشکاری و نقصان خرد و تیرگی چشم و تباه شدن حواس و ترسیدن
در خواب و بیداری و سراسیمگی پدید آید و پدید آمدن این جمله بیماریها
و تیغ از افراط شراب پدید آید اما بیماریهای دیگر چون سکته و فالج و خناق

و لرزیدن و قرانیطس و برسام و تباهی مزاج و ضعف جگر و استسقا و درد سر و
درد دندان و ماسس گرم و درک نخاع پدید آید و بسیار باشد که شراب حرارت
غریزی را بکشد خاصه اگر مزاج شراب خواره در اصل گرم باشد او را از دو وجه
زیان دارد یکی آنکه حرارت غریزی را بکشد و از اعتدال بیرون برد و دوم آنکه
رطوبت اصلی را بگدازد و بزودی تحلیل کند از این جهت محرور را نباید که خورد
و ممزوج باید خورد. **باب در آنکه شراب چه کسانرا باید خورد و کدام را نباید و بچه وجه** بباید دانست
که کودکانرا شراب خوردن زیان دارد و مرد کودکی که مزاج او میل بسردی و ترشی دارد
کار اندک شاید که زیان ندارد و جالینوس می گوید که کودکانرا تا هژده سالگی
شراب نباید خورد از بهر آنکه بر آتش کودکی آتش افزوده شود که سبب غضب و نا
و بعد از آن نیز باندازه ممزوج باید خورد اما مردم جوان را طبع گرم و خشک باشد
و اندر بیشتر حالها صفرا ایشان غالب شود شراب ایشان را بیماریهای
صفراوی آرد و اگر مردم کهل شراب خورند ایشانرا موافق باشد و اگر کهل را
که مزاج او بسردی گرایست سودمند بود و مردم پیر را طبع سرد و خشک باشد
موافق ترین چیزی ایشانرا شراب باشد اگر باندازه خورند و بباید دانست که
هر فصل از فصلهای سال بر حکمی دیگرست و طبیبان شراب خوارگان بزرگ آن
نباشند اما شراب خوردن اندر اول بهار و میانه بهار چون بافراط نباشد
سودمند باشد و اخلاطی که اندر فصل زمستان پدید آمده باشد بگدازد و بیرون کند
و اندر آخر فصل بهار و اندر تابستان تا باول فصل خزان شراب نباید خورد خصوصا

شراب کهن را اگر شراب کهنه خورد ... در درد سخت زیان دارد و اگر اتّفاق خواهد خورد
باید ممزوج باید کرد و خانه را نم خنک باید داشتن و غذا از شیرهای موافق باید
خوردن و از مستی تمام پرهیز باید کردن و در فصل خزان اگر پیوسته خورند کمتر زیان
دارد و لکن سوده بود لیکن باید شراب کهنه باشد و صافی باید و چون ابتدا کنند
کرد طعامی موافق باید خورد و یک ساعت صبر کرد تا اثر آن طعام از معده بگذرد و کم شود
و باید که از همه چیزهای بد بوی و نفخ انگیز دور باشند و خوشدل باشد و سخت شراب
صافی زرد خوشتر باید خورد با آب ممزوج تا معده او را قبول کند و اندک اندک خورد تا
طبع با شراب بیاراید و اگر طبیعت را آب کمتر ممزوج کند و در شراب خوردن سخن
بسیار نباید گفت و حرکت بسیار نباید کرد و اندیشه کمتر باید کرد تا از مستی اول
بیرون نیاید نباید که آغاز دیگر باره خوردن کند که مضرت آن بسیار انگیزد و در مستی جماع
کردن زیان دارد زیرا که حرارت پراکنده شده باشد و اندامها سست شده بود
و هرگاه جماع کند حرکت بسیار باید کرد که بیم آن بود که حرارت همه از تن بیرون رود
و مخاطره باشد و ... خاصه که اندر تن فضول بسیار گرد آمده باشد و ...
گرانی ... و کم عقل باشد از بهر آنکه آب ... رقیق
و ... و کسی را اگر طبع و دماغ و مزاج گرم باشد زود مست شود و شراب خام
زود ... شود و ... کهنه ... که مستی آن پاینده ... و چون حرارت غریزی
ضعیف شود خمار ... علاج خمار با استفراغ باید کرد یا بقی کردن ...
دارد ... شراب نباید خورد و اگر بامداد شراب ... باز خورد

سخت موافق بود و خمار کمتر باشد و غذا اسفاناخ با عدس و غوره و انار را
موافق بود و شوربا هم موافق بود و طبیبان گفته‌اند که شراب خوردن بر چیزهای قابض
ترش نیک بود از بهر آنکه قبض شراب را اندر معده دیر بدارد و چون کسی خواهد که
دیر مست شود طبع را با سفیدباهای چرب نرم کند و گفته‌اند که روغن گاو ... مست
در شراب و قوت شراب را از معده و جگر باز دارد و چیزهای گرم نباید خورد و چیزهای
ترش و چیزهای تیز چون پنیر کهن نباید خورد و گرمابهای گرم و هوای گرم نشاید
رسیدن و از هواهای ناخوش حذر باید کرد و ... کسی که خواهد که دیر مست شود
شراب ... دانه بادام تلخ بخورد دیر مست شود و از بهر این کار بعضی ... کرده‌اند
بادام تلخ و تخم کرنب و بادام شیرین و سداب خشک و نمک ... همه را بکوبند
طبرزد و معجون سازند از شراب خوردن بکار دارند دیرتر مست شوند

باب اندر تدبیر آنکس که مست گردد از شراب اگر کسی شراب حریص باشد و خود خواهد و خود را از آن
باز دارد ... در ... از شراب ... بدهند تا شراب را ... کند و اگر
... و ... باید و اندر شراب ... بدهند تا کمتر شراب او ... کرد
و گفته‌اند که اگر ... آب ... بدهند و ... که آب ... شراب او شکسته گردد
و اگر خواهند که مست را هشیار کنند طریق آن است که قدری سرکه با آب ممزوج
کنند و بکار برند هشیار گردد و همچنین اگر دوغ ترش ... سرد کنند و بدهند تا بخورد
هشیار گردد و اگر خواهند که بوی شراب از دهان برطرف شود گشنیز خشک ... بخورد
و ... و تخم ... و برگ ... هرکدام که از این جمله را بخایند بوی شراب



باب در صفت مزاج شراب بباید دانست که شراب رقیق غذا اگر دهد اندک دهد و زود از
معده و جگر بیرون آید و زود تشنگی پدید آرد و زود بگذارد و شراب غلیظ تا
دیر گذرد و بعکس شراب رقیق و شراب معتدل فعل او نیز معتدل باشد شاید که
و محرور را شایسته بود و شراب زرد که تیز و لطیف باشد و شراب لعل کو
کمتر از شراب زرد باشد و هر چند لعل‌تر چنان گردد که تیز باشد و شراب
آتشی رنگ کو ده کمتر از همه شرابها باشد و شراب سیاه از آن کمتر
باشد و شراب خوشبوی را ریحانی گویند غذا دهد از خفقان و غشی را
نافع بود و درد معده را سودمند بود و شراب ناخوشبوی دماغ را زیان
دارد و خلطهای بد اندر تن گرد آرد و شرابی که مزه او [illegible] باشد
محرور را [illegible] و شراب شیرین مزه مزاج را گرم کند و جگر را سده آورد
و سپرز را بزرگ کند و مردم لاغر را فربه کند و شراب تلخ گرم باشد طعام
زود گوارد و اخلاطی که خام باشد لطیف کند و بیرون آرد و سده‌ها بگشاید
و تن را گرم کند محرور را درد سر آرد و مرطوب را شایسته بود و شراب ترش
قوی‌تر از تلخ باشد باد را بشکند و شراب ناخوش طعم سخت بد بود
همه مزاجها را زیان دارد و شراب در خم نیز بهتر باشد و شاید که خم شراب را
اندر زمین کنند و نه در جای نمناک و در جایی که باد بدانجا رسد شراب خام
زود [illegible] و [illegible] و شراب کهنه گرم و خشک بود بخار [illegible] دماغ را خشک کند
و حواس را تیره [illegible] باشد و معده را سود دارد و رطوبت دماغ

بود و شراب [illegible] را موافق بود و جوانان را و محرور [illegible] بهتر باشد خاصه
در فصل تابستان و شراب مویز را خشکی بود اگر آب [illegible]
[illegible] و آب [illegible] و شراب خرما گرم و نرم بود سینه را
نیک بود لیکن اندر جگر سده آرد و خون را [illegible] کند **باب اندر [illegible] شراب**
اگر [illegible] رسیده [illegible] شیرین‌تر بود قوی‌تر و بهتر باشد و چون [illegible] از خم [illegible]
پاره پاره کنند و در خم [illegible] و بگذارند تا بجوشد [illegible]
[illegible] خم [illegible] شراب
بهتر باشد [illegible] خاصه مردم [illegible] را [illegible] غایت [illegible]
[illegible] در خم [illegible] از آن [illegible] خوشبوی [illegible]
و چون در [illegible] پاره گلاب اندر [illegible] و [illegible]
و [illegible] تا آن [illegible] خشک [illegible] و [illegible] پس شراب [illegible]
باب در صفت [illegible] بباید دانست که [illegible] و دماغ [illegible] خواب [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] کثیف [illegible] بسیار
زیان دارد [illegible] خواب سخت زیان دارد [illegible] نافع بود و [illegible]
خون اندر تن غلیظ کند [illegible] بیماریهای صفرا را خواب نافع بود
و [illegible] مردم [illegible] خواب بسیار آید [illegible] خواب [illegible]
[illegible] بیماری بود و [illegible] خواب [illegible]

وحوکی در باه‌حقی واقع نشده باشد سخت زیان دارد و خواب روز بیماریهای
بلغمی آورد و همچنین خوابهای روز رنگ آورنده باشد و رنگ روی را تباه کند
و سپرز را بزرگ گرداند و شهوت طعام ضعیف کرده و برآسیل خفقان ساقط گرداند
و لاغری آورد و حرارت غریزی را ضعیف کند و خواب روز عوض خواب شب
باز نایستد و اگر کسی بخواب روز عادت کرده باشد یکبارگی ترک نباید کرد
و اگر کسی را خواب نیاید غلبه کاهو با دارچینی و داروی گرم بخورد خواب آورد
و چنین گویند که گشنیز با روغن و آب نیم گرم بر سر ریزد خواب آورد و همچنین
مالیدن بسیار و شراب ممزوج و آوازهای خوش و آوازهای آهسته چون آواز
آب و مانند آن خواب آورد **باب در طریق خفتن** سخت بلگدها به پهلوی راست
باید خفتن و در دام کرفتن و بعد از آن به پهلوی چپ باز گشتن شرعا بهتر
و برو خفتن زیان دارد اما بر رو خفتن طعام بهتر گوارد و بقفا باز خوابیدن طعامها
آسایش بیشتر باید لیکن در بسیار خفتن بیماریهای مشکل زاید چون فالج
و کار رس و سکته و خوابیدن بیماری پشت و درازی بیماری بود و تا طعام از سر
معده نگذرد نشاید خفتن و اگر بادی در شکم می جنبد تا آن باد تحلیل نپذیرد
خفتن مضرت دارد **باب اندر منفعت و مضرت عطرها** مشک چند نوع است
و گویند بهترین مشکها تبتی است اگر خواهند بدانند که مشک مغشوش نیست و چیزی
داخل آن نکرده‌اند بخایند و با آب دهان ترکنند و در خرقه گیرند و لفافه نهند
اگر بعد بیرون آید و هیچ نقل نماند مغشوش نباشد و اگر پاره مشک بر اخگر نهند

بر آتش نهند اگر بوی مشک خالص نباشد مغشوش باشد و طبع مشک گرم و خشک
در درجه سیم لطیف کننده است دماغ و دل سرد را قوت دهد و درد بعضی
دردهای چشم بکار آید و مصروع را درد سر آرد و سخت زیان دارد حرقت
اما آنچه بهتر است قیصوری است درخت کافور و درخت صندل بیشتر در یک بیشه
باشد و از تابش کافور آن است که از او بوی آفتاب جهد اگر کهنه بود کافور است
و اگر مغشوش است و کافور سرد و خشک خون از بینی باز دارد خاصه که با آب برد
در بینی چکانند معده و قوت مرد را زیان دارد و دل و دماغ گرم را نفع بود
در بی او بعد عطرها اغلب کند **عود** انواع عود بسیار است و بهترین همه مندلی است
که بر آتش بگدازد چون موم و بعد از آن قماری است از او نا شده با آتش باشد
گرم و خشک در دوم قبض است که اسهالی که از سردی باشد باز دارد
و دهن را قوت دهد خاصه معده را و رطوبتهای به و عفونت را از معده بیرون
برد و بادها را بشکند و درد پهلو را زایل کند و دماغ و جگر سرد را نافع بود
و سده جگر بگشاید **عنبر** بهترین انواع عنبر اشهب است که از دریای بحر
با حل افتد طبع او گرم و خشک است و لطیف بیماریهای سرد دماغی را نافع بود
و پیران را سودمند باشد **صندل** سرد و خشک ضعیفی معده و درد سر گرم را
سود دارد و صندل سرخ سردتر از صندل سفید است صندل را با گلاب سوده بر سینه نهند
خفقان را باز دارد و ورمهای محرقه را نافع بود **لادن** گرم و خشک و لطیف
و محلل علتهای جسم را سودمند بود و موی را سیاه و قوی گرداند و ریش را

نافع بود در دهان [illegible] و نوع دیگر نیز معروف است و از هند آرند و هرچه تازه‌تر بهتر است
بهتر است و آنچه سیاه بود بد باشد اگر در شراب تر کنند آن شراب مردم را
بگرداند و خفقان را نافع بود و فواق باز دارد و نفخ بنشاند [illegible]
سرد و تر است اما تبهای گرم را بنشاند و سینه را نرم کند سرفه و درد سر
گرم و خشک را نافع بود سوزش چشم و سوزش معده را زایل گرداند شراب او
ذات الجنب و حرقة البول و گرده گرم را سود دارد شاهسپرم سرد و تر است و [illegible]
و [illegible] خواب آورد و حرارت دماغ را بنشاند [illegible] آورد
و روغن او درد [illegible] را نافع بود [illegible] سود دارد خیری لطیف است
و میل گرمی دارد و خیری زرد معتدل است روغن او عصبها را سودمند بود گل قابض است
و سردی و خشکی غلبه دارد بوی او دماغ گرم را نافع بود و درد سر که از خون و
صفرا باشد زایل کند معده و جگر را سودمند بود اگر [illegible] سوزش معده را
نافع بود نیلوفر چون خشک است لیکن بوی او و خوردن او قوت [illegible]
زبان دارد [illegible] سفید [illegible] برگ او شراب پزند و [illegible] گرم
تحلیل کند بیخ او [illegible] آتش نهند نافع بود [illegible] بهق [illegible]
سرد [illegible] موافق بود گل او با روغن پرورند عصبها را قوت دهد و [illegible] مفرح دل را
قوت دهد و [illegible] آسمان گون [illegible] بیخ او [illegible]
گرم‌تر است حیض بگشاید و [illegible] اعضا را نافع بود سینه و درد پهلو را
سودمند بود [illegible] گرم و خشک [illegible] دماغ [illegible]

و آب برگ او [illegible] و عصاره برگ او با عسل [illegible]
و میوه او حرارت معده و جمله اعضا را [illegible] باشد یاسمین لطیف است گرمی و خشکی
دارد و دماغ [illegible] را نافع بود [illegible] نسرین [illegible]
نسرین گویند لطیف است و میل گرمی دارد حیض بگشاید [illegible]
سودمند بود و اگر بخورند [illegible] دماغ را قوی کند و تخم او [illegible]
او است شراب [illegible] معده و جگر [illegible] را نافع بود
شقایق النعمان لاله را گویند گرم و خشک است [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] خواب آورد و اگر [illegible] حیض بگشاید
[illegible] و آب آن [illegible] چشم [illegible]
سفیدی چشم [illegible] معتدل است [illegible]
[illegible] و سینه را نرم کند و بیخ او و تخم او بهق [illegible] پاک گرداند
[illegible] گرم و خشک است [illegible] دماغ بگشاید و صداع سرد [illegible]
[illegible] روغن بادام گرم و لطیف است عصبها را سودمند بود اگر
فتیله [illegible] رطوبت [illegible]
روغن سوسن گرم است و [illegible] عصبها و درد [illegible]
[illegible] روغن گل معتدل است سینه [illegible] عصبها را نافع بود
روغن یاسمین گرم است عصبها [illegible]
روغن خیری معتدل است [illegible] عصبها [illegible] روغن [illegible]

لطیف و گرم است بادها را که در سر باشد تحلیل کند و سده دماغ بگشاید
روغن سنبل گرم و قابض است اما بس گرمتر بود از بهار و او را بس زیان با
و ضعیف معده را که از سردی باشد نافع بود روغن خردل سستی عصبها و ضعف
مثانه و درد گرده و درد رحم و درد پشت و پهلو را که از سردی بود سود دهد بود
روغن تخم خشک و لطیف است خشکی و حرارت دماغ و شبه را زایل گرداند
روغن بید خشک بود از روغن بنفشه است خواب آورد و درد سر که از خشکی
و گرمی بود زایل گرداند روغن ... موی را قوی کند و دماغ گرم را نافع بود
گرم است و محلل ... او دست ... نافع بود و باید که ... روغن ... ...
عرق آورده است ... خوردن و مالیدن او ریش ظاهر و باطن را سود
بود و بواسیر امعا و مثانه را نافع بود و درد سر را که از گرمی باشد زایل کند
تمت الرساله

ن

حمد و سپاس و ثنای بی قیاس حضرت صانع حکیمی را که بر جبین خریطه آدم اولین
صباحا بید قدرت و قلم ارادت خط وجود عالم و صفحه شهود کاینات و
بمقتضای وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ لوای سروری او را بر خلایق
عالمیان از حیوان و پریان و ملائکه کرام برافراشت و صلواة زاکیه و تحیات
وافیه بر سید انبیا و ممدوح حضرت کبریا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر
آل و اولاد و امجاد او سید انام علیه و علیهم السلم اما بعد پوشیده نماند که
علم قیافه و فراست نزد جمیع خواص و عوام و انبیا و اولیا و حکما و علما علمیست
شریف و معرفتیست لطیف و دلیل عقلی و نقلی گفتی که قایم است بر شرف
علم قیافه و فراست آنست که حضرت رسالت پناه محمدی صلواة الرحمن علیه
فرموده که اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه
یعنی طلب دارید حاجت خویش را از مردم خوش صورت و دیگر آنکه فرموده
البرکة فی طوال امتی والحکمة والعظام فی وساط امتی
والفتنة والعداوة فی قصار امتی یعنی برکت در مردم بلند بالاست
و دانش و زیرکی در مردم میانه است و فتنه انگیزی و عداوت در مردم کوتاه است

و دیگر آنکه فرموده که کل اشقر ملعون یعنی هر کسی که روی او بسیار
سرخ باشد رانده است و موی زرد که بی سکون باشد لعنت کرده است و جمیع احادیث
مذکوره مثبت علم قیافه و فراست است و چون معلوم است که جمیع اکابر انبیا
و اکمل اولیا و فحول علما که سلاطین ممالک شریعت و طریقت و حقیقت
در صورت بشریت اند و انسان را ظاهریست و باطنی و جسمی و جانی و صورتی
و سیرتی و انسان عبارت از مجموع ظاهر و باطن خویش است و چون از صورت
ظاهر سیرت باطن استدلال توان نمود لایق دید که از معرفت صورت
و سیرت انسان سطری چند نوشته شود امید که موجب ترقیات ما شاء الله
وهو علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر موی نرم دلیل همت
عالیست موی خوره دلیل بی جرأتیست موی درشت دلیل شجاعت موی ملایم دلیل جبن و
رشک است موی بسیار بر سرکتف است موی بسیار بر پشت دلیل شهوت
موی بسیار بر گردن و شانه دلیل حماقت است و شجاعت موی بسیار بر سینه و شکم
دلیل بلادت و نادانیست موی اندک دلیل لطافت و زیرکیست رنگ سفید و سیاهی
دلیل خوی بسیار و شتاب زدگیست و دوربینی و زود خشمی رنگ زرد با سفیدی
دلیل خبث باطن است رنگ سرخ و سفید دلیل اعتدال در اخلاق حمیده است
رنگ سرخ و صافی دلیل حیا رنگ سبز سیاهی دلیل بازده و سیاهی دلیل دلیل حمق
و دلیل رنگ اسمر دلیل قناعت چشم ازرق که بر روی عروق و اعصاب است
دلیل نجاست و ناسازگاریست و چشمان تنگ دلیل خبث و نادانی چشمان بزرگ

[illegible] است پیشانی متوسط دلیل اعتدال در الفت و مروت ابرو [illegible] است
[illegible] میان پیشانی از جانب سر بجانب بینی دلیل غمناکی و غضب است
چین پیشانی از صدغ بصدغ دلیل بزرگیست [illegible] بسیار بر پیشانی دلیل [illegible] است
ابروی بسیار موی دلیل اندوه است ابروی دراز کشیده تا صدغ دلیل تکبر و لاف
زدن است ابروی کشیده دلیل حسن است باریکی سر ابرو که از جانب بینی است
دلیل [illegible] و فتنه انگیزیست سر ابرو که از جانب بینی پست و از جانب
صدغ بلند بود دلیل ابلهی و تکبر و لاف زدن است ابروی باریک دلیل
[illegible] و کاهلی است ابروی متوسط میان ستبری و باریکی [illegible]
دلیل اعتدال است در قبض و بسط چشم بسیار بزرگ دلیل کاهلیست چشم خرد دلیل
سبکساریست چشم متوسط دلیل وقار و شکر و حلم است چشم فرو رفته دلیل مکر و حیله
و خیانت است چشم بلند برجسته از روی دلیل بیشرمی و نادانیست چشم زدن بسیار
در سرعت دلیل کم فهمی [illegible] چشم زدن معتدل میان شتاب و درنگ
دلیل عقل است و زیرکی چشم بسیار سیاه دلیل [illegible] است چشم ازرق بسیار
مایل [illegible] چشم ازرق که سفیدی زند دلیل ترس و جبن است چشم [illegible]
غیر مفرط دلیل [illegible] چشمی که [illegible]
دلیل بیشرمی و مکر و حیله [illegible] دلیل [illegible]
و دلیری است چشم کبود مایل بزردی [illegible] دلیل بسیار [illegible] است
و نقطه های بسیار [illegible] چشمی که [illegible] باشد

طرقی باشد دلیل حسد و خبث و شر انگیزیست چشمی که مانند چشم گاو باشد
دلیل فتنه انگیزی و خونریزیست چشم سرخ غلیظ که [illegible] بالا مانند
چشم گاو دلیل نادانی و [illegible] و عقل است چشم شهلا بهترین چشمهاست
چشم سبز مانند فیروزه دلیل اوصاف ذمیمه است و چشم کبود مایل بزردی [illegible]
دلیل اوصاف ذمیمه است و اگر با وجود سبزی و کبودی نقطه های سرخ [illegible]
داشته باشد صاحب آن بدترین و مکارترین مردم باشد و چشمی که [illegible]
[illegible] چشم نشسته دلیل حماقت است چشم کوچک که زود حرکت کند و مژه بسیار
بهم زند دلیل صفات ناپسندیده است شکستن مژه و جنبیدن آن [illegible]
دلیل مکر و دروغ و حماقت چشم درشت لرزنده دلیل [illegible] است چشم زدن [illegible]
دلیل جبن و دیوانگی است چشم احول دلیل [illegible] است چشم اعور شوم است
اگر چه جمیع اعضا را دلیل بر اوصاف حمیده و ذمیمه باشد اما دلالت
چشم زیاده از عضوهای دیگر باشد بینی دراز و باریک دلیل سبکساری و
قلت عقل است بینی پهن دلیل شهوت پرستی است فراخی سوراخ بینی دلیل
حسد و غضب است بینی معتدل در بلندی و پستی و فراخی و تنگی دلیل صحت حواس
باطن است دهان فراخ دلیل شجاعت دهان تنگ دلیل جبن لب ستبر
دلیل حماقت است و طبع غلیظ لب باریک دلیل فهم و لطافت طبع سرخی لب
دلیل اوصاف حمیده است سفیدی لب دلیل اوصاف ذمیمه است [illegible]
دلیل ضعف تن است دندان بزرگ دلیل شر و فتنه انگیزیست دندان [illegible]

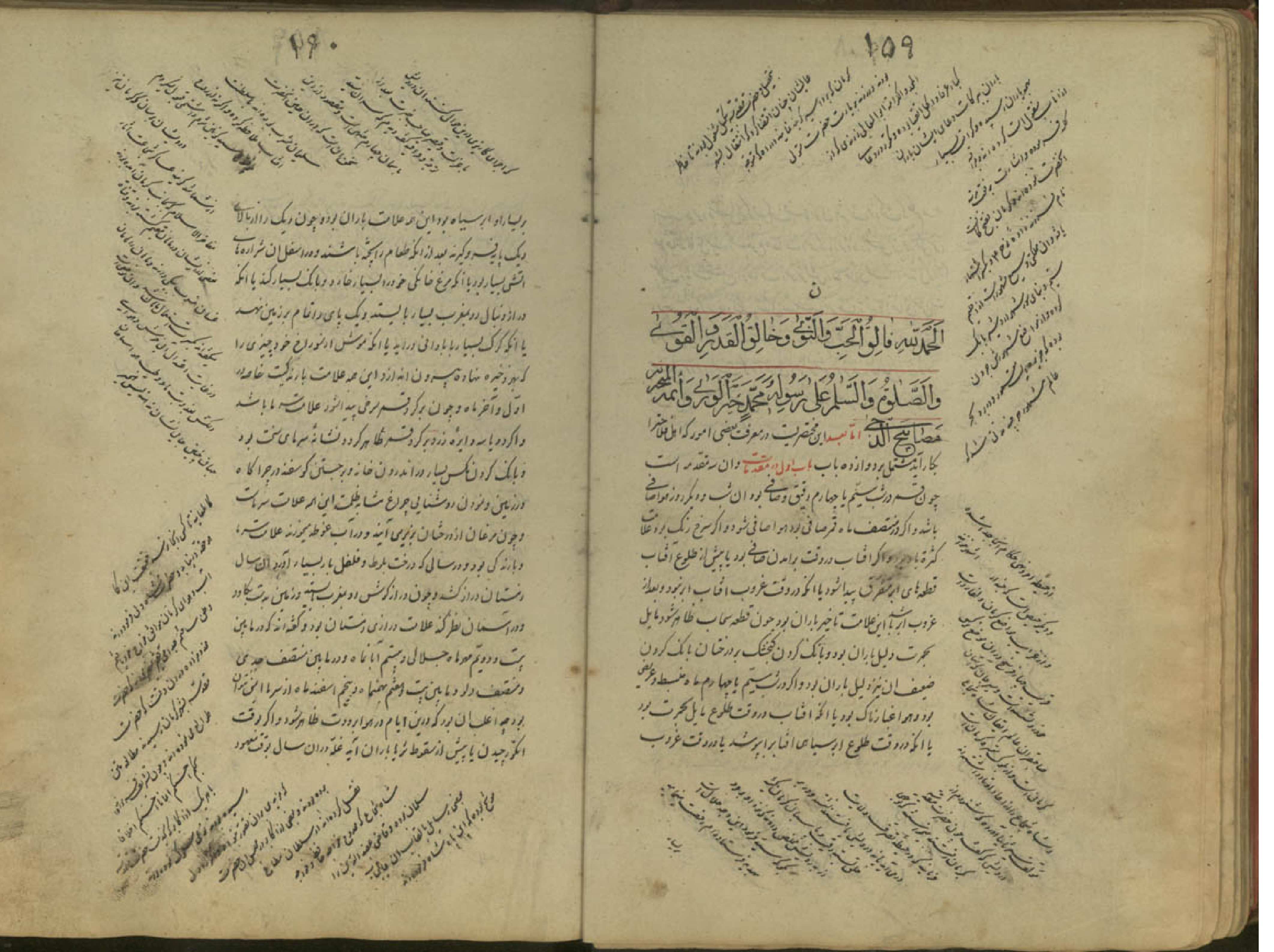
دلیل راست گفتن است و دندانهای کج نا هموار دلیل مکر و حیلت است باریک
سبکساری و قلت عقل دهن کوچک و فراخ دلیل کیاست و زیرکی است محاسن
گرد دلیل بلادت و وقار است محاسن بسیار دراز دلیل قلت عقل است محاسن تنگ
دلیل فهم و لطافت طبع است روی درشت دلیل اوصاف حمیده است روی پر گوشت دلیل
کاهلی و جاهلی است گوشت بسیار بر روی دلیل غلظت طبع است روی که اندکی
پر گوشت باشد دلیل تنگ دلی و فهم و اهتمام در کارها نمودن است روی بسیار
گرد دلیل جهل است روی بسیار دراز دلیل بی شرمی است روی بسیار بزرگ دلیل
کاهلی است روی بسیار خرد دلیل دنائت و سبکساری و چاپلوسی است
اعتدال روی در بزرگی و کوچکی و درازی و گردی و کم گوشتی و پر گوشتی
دلیل افعال پسندیده است روی کشاده دلیل خلق نکوست روی ترش دلیل
بد خلقی است روی ناهموار دلیل ناهمواری طبیعت است اما سی کنارهای روی
و امتلای شقیقه دلیل غضب و صدمت خو است گوش بزرگ دلیل ... و تیزی
و درازی عمرست گوش کوچک دلیل خساست طبع است گوش معتدل دلیل ...
[illegible] که مانند صورت ... دلیل عقل است صدق که مانند صورت ... کلان بود
دلیل خشم طبعی و غضب ذاتی است صدق که مانند صورت ... باشد
دلیل زیرکیست گردن دلیل ساده دلی و بیماری است ... و وقف ...
که غفلت ... زنند قد میانه دلیل حکمت و زیرکی است و اعتدال مزاج است و اعتدال
اوصاف طبعی قد کوتاه دلیل کینه گرفتن و عداوت و فتنه انگیزیست [illegible] دلیل

آواز باریک نرم دلیل جبن و خوف است آواز صاف در بلندی و پستی دلیل اخلاق
حمیده است آواز با اعتدال دلیل تکبر است سخن شتاب گفتن دلیل تیز فهمی و شتاب
زدگی است سخن زود زود گفتن دلیل شتاب زدگی و بد خلقی و غضب است
آواز خوش دلیل قلت عقل است آواز سطبر دلیل پر خوردن است گردن نرم دلیل
قوت فهم و لطافت طبع است گوشت سخت دلیل قوت و غلظت طبع است
و ضعف عقل گردن دراز دلیل حمق بلند است گردن کوتاه دلیل ضعف باطن است
خنده بسیار دلیل خفت است و خندیدن در کارهای مردم خنده بلند با مبالغه
دلیل بی شرمی و سفاهت است تبسم دلیل حیا و خلق نکوست دیر دیر سخن گفتن و حرکات
دیر دیر کردن دلیل فهم کند است سرعت در سخن و دیگر حرکات دلیل تیز فهمی است
گردن کوتاه دلیل مکر و خیانت است گردن دراز باریک دلیل جبن و حماقت است
گردن سطبر دلیل حماقت و غضب است شکم کوچک دلیل فهم و عقل است شکم
بزرگ دلیل کثرت نکاح است سینه باریک دلیل ضعف است پشت پهن دلیل کبر و قوت
تن و غضب است پشت خمیده دلیل خلق بد است پشت راست دلیل خلق نکوست
دلیل فسق و نطافت است کتف باریک دلیل قلت عقل است کتف معتدل دلیل
زیرکیست ساعد و ساق دراز دلیل عطا و کرم و حب جاه است ساعد و ساق کوتاه
دلیل خوف و شر انگیزیست ساعد و ساق معتدل در درازی و کوتاهی دلیل شجاعت
و شهامت است انگشت دراز دلیل فهم تیز است انگشت کوتاه دلیل فهم کند است کف و
انگشتان نرم دلیل عقل است [illegible] ... پسندیده است ...

معیوب و ناپسندیده نیست تا خصایل معتدل خویش یکسر را دلیل اوصاف حمیده دانست
و باید که صاحب قیافه در فراست احتیاط بلیغ در هر عضو خود واجب داند تا مغلطه
واقع نشود چرا که شاید که یک عضو دلیل بر حماقت بود و دوم عضو دلیل زیرکی باشد
آنجا حکم بعقل باید کرد چرا که دلیل حماقت باطل و دلیل عقل متفاوت یکی
دلیل بی معارض باقی ماند و بموجب نص ان الحسنات یذهبن السیئات
خاصیت خوبیه بود چنان طرف عقل شود و باقی دلیلها صور اشکال را
برین قیاس باید نمود و حضرت امیر سید علی همدانی در کتاب ذخیرة الملوک
آورده است که اگر شخصی کبود چشم سرخ موی باریک زنخ باشد و پیشانی
بسیار داشته باشد همچنان که از ما راضی هستند واجب است او نیز احتراز باید نمود و چون
محقق است که صور اشکال دلیل خصایل پسندیده و ناپسندیده است
باید که در هیئات و صورت خویش و اخوان و اقران و انصار و اعوان نگاه
کنند تا بدانند که هر کس را صنعت او و قابلیت چه کار است و اگر کسی را اخلاق
ذمیمه باشد بریاضت باخلاق حمیده مبدل توان کرد چنانکه آورده اند که افلاطون
صورت خود را نقش کرده بدست یکی از شاگردان نزد حکیم هند فرستاد و حکیم
استنباط اوصاف ذمیمه از آن صورت نمود آن شاگرد چون برگشت نزد
افلاطون از حکیم هند پرسید جواب داد که در علم قیافه وقوفی ندارد
و او را از این علم نصیبی نیست زیرا که اوصاف ذمیمه از صورت افلاطون استنباط
نمود که ما هرگز از حکیم ندیدیم و نشنیدیم افلاطون گفت آن صفات ذمیمه که حکیم هند

استنباط نموده بتفصیل باز گو پس گفت افلاطون اعتراف نمود گفت که حکیم هند در
علم قیافه کامل است مجموع صفات ذمیمه که باز نموده در نفس من بود لیکن من
بحکم ریاضت جمیع اوصاف ذمیمه خویش را باخلاق حمیده مبدل کرده ام
و بموجب آیه کریمه فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات تبدیل اخلاق ممکن است
که اگر ممکن نبودی دعوت انبیا و ارشاد اولیا عبث بودی و بنا برین مقدمات
بر جمیع مردم واجب است که بر اخلاق ذمیمه خویش وقوف حاصل کردن و در
تبدیل آن صفات سعی بلیغ بجای آورده باشند که حضرت حق جل شانه از فوق کرامت

کما هو مجید و الا لا مجاد



ن

الحمد لله فالق الحب والنوى وخالق القدر والقوى
والصلوة والسلم على رسوله محمد خير الورى وائمة الهدى
مصابیح الدجى اما بعد این مختصریست در معرفت بعضی امور که اهل فلاحت را
بکار آید مشتمل بر دوازده باب باب اول در مقدمات و آن بر نه مقدمه است
چون قمر در شب سیم یا چهارم رقیق و صافی بود آن شب و دیگر روز هوا صافی
باشد و اگر در منتصف ماه قمر صافی بود هوا صافی شود و اگر سرخ رنگ بود علامت
کثرت باد بود و اگر آفتاب در وقت بر آمدن صافی بود یا پیش از طلوع آفتاب
قطعهای ابر متفرق پیدا شود یا انکه در وقت غروب آفتاب ابر بود و بعد از
غروب ابر نباشد این علامات تاخیر باران بود چون قطعه سحاب ظاهر شود مایل
بحرکت دلیل باران بود و بانگ کردن گنجشک بر درختان بانگ کردن
ضعیف ان نیز دلیل باران بود و اگر در شب سیم یا چهارم ماه منبسط و عریض
بود و هوا غبارناک بود یا انکه آفتاب در وقت طلوع مایل بحرکت بود
یا انکه در وقت طلوع ابر سیاه آفتاب را بپوشد یا در وقت غروب

و بسیار او ابر سیاه بود این همه علامات باران بود و چون دیگ را از بالای
دیگ پایه برگیرند بعد از انکه طعام را پخته باشند و در اسفل آن شرارهای
آتش بسیار بود یا انکه مرغ خانگی خود را بسیار خاره و بانگ بسیار کند یا انکه
دراز دنبال در مغرب بسیار باشند و دیگ پای در تمام بر زمین نهند
یا انکه کرگس بسیار بامدادی در اید یا انکه موش از سوراخ خود چیزی را
که بهر ذخیره نهاده بیرون اندازد این همه علامات باران بود خاصه در
اول و آخر ماه و چون برگ درختها رنگی پدید آید علامت سرما باشد
و اگر دو پاره دایره زرد بر گرد قمر ظاهر گردد نشانه سرمای سخت بود
و بانگ کردن مگس بسیار در اندرون خانه و در جستن گوسفند در چراگاه
و در زمین و بود دن روشنایی چراغ شاید ظلمت این همه علامات سرما است
و چون مرغابان از درختان بزیر آیند و در آب غوطه میزنند علامت سرما
و باران کی بود و در سالی که درخت بلوط و فلفل بار بسیار آورد آن سال
زمستان دراز کشد و چون دراز کشش در مغرب بسته در زمین چسبد کم بود
و در آسمان نظر کن علامات درازی زمستان بود و گفته اند که در ما بین
بیست و دویم مهر ماه جلالی و هشتم آبان ماه و در ما بین منتصف جدی
و منتصف دلو و ما بین بیست و هشتم بهمن ماه و پنجم اسفند ماه از سرما ایمن توان
بود چه اعتدال بود که درین ایام در هوا روبت ظاهر شود و اگر وقت
انکه چیدن یا پیش از سقوط ثریا باران آید غله در آن سال برف [illegible] بود

رسد و اگر بعد از سقوط ثریا باران آید غله دیرتر رسد **فصل دویم در احکام ذوات**

الاذناب ان کوکبی است روشن از ذوات الاذناب که صورت جوزا

و اگر کوکب ذوات کوکبی از ان روشن تر نیست و درین تاریخ در سیزدهم

در ماه جلالی طلوع او بود و اگر در وقت طلوع او قمر در اسد باشد

دران سال ارزانی و فراخی نعمت بود لیکن حرب و خونریزی و قطع طریق

بسیار بود و اگر قمر در سنبله باشد باران بسیار آید و ملخ کان زیان کار بسیار شود

در دواب و بهایم ارزانی باشد و اگر قمر در میزان بود زلزله واقع شود و ملوک را

مصیبتها رسد و هوام و بهایم را هلاک بسیار واقع شود و گندم کمتر حاصل شود

و دیگر محصولات و میوه درختی بسیار بود و اگر قمر در عقرب بود در بعضی مواضع وبا

و طاعون پیدا شود و نیز جانوران مؤذیه بسیار هلاک شوند و اگر قمر در قوس

بود باران بسیار آید و نرخها گران شود و انگور را آفت رسد و مرغان بسیار

تلف شوند و اگر قمر در جدی باشد طعام و خوردنی بسیار باشد و اهل صلاح را

ضرر بسیار رسد و اگر قمر در دلو باشد پادشاهی جلیل القدر بمیرد یا سلطنت

از دست او بیرون رود و گندم را از ملخ آفت رسد و قحط و مرگ و مرض بسیار بود

و اگر قمر در حوت باشد باران بسیار آید و گندم و انگور بسیار حاصل شود

و اما بیماری بسیار بود و اگر قمر در حمل بود جانوران صحرایی بسیار باشد

و باران بی اندازه آید و گندم را آفت رسد و باقی مطعومات سلامت باشد

و اگر قمر در ثور بود بارانهای متعاقب بسیار آید و میوه بسیار بود و ملخ و جانوران

کمتر و محصولات میوه بسیار بود و اگر قمر در جوزا بود محصولات نیکو آید و

میوه ها بسیار بود و سلطنت یکی از ملوک زوال یابد **و بعد ازین** اول رعدی که از

شهری واقع شود بعضی از اهل احکام از ان اعتبار نهاده اند و گفته اند که اگر

دران وقت قمر در حمل بود حرب و قتال بظهور آید و ترس و بیم بر مردم

مستولی گردد و جلای وطن بسیار واقع شود و اگر قمر در ثور بود جو را

آفت رسد و سایر محصولات سلامت ماند و ملخ بسیار بود و زلزله بسیار واقع شود

و پادشاه مرفه الحال باشد و اگر قمر در جوزا باشد گندم را آفت رسد

و سایر اطعمه سلامت ماند و مردم متفرق الحال شوند و هلاک طعمه بسیار واقع شود

و اگر قمر در سرطان بود جو را آفت رسد و انگور کمتر باشد و دردها در شمال

بسیار شود و اگر قمر در اسد بود جو و انگور نیکو آید و در کوهستان جنگ

و حرب و فتنه بسیار بود و اگر قمر در سنبله باشد از ملخ آفت رسد و کشتیها

غرق شوند و دو پادشاه عظیم القدر محاربه کنند و مملکت هر دو از دولت آید و اگر

قمر در میزان بود جنگ و فتنه بسیار پدید آید و ماکولات و مطعومات

بسیار و ارزان باشد و اگر در عقرب بود قحط و گرسنگی شود و آفت

بر مرغان رسد و اگر قمر در قوس بود باران بسیار آید و رعیت پادشاه را

دشمن گیرند و از طرف خراسان پادشاهی ظهور کند که اکثر بلاد مسخر او شود

و اگر قمر در جدی بود میوه ها بسیار باشد و یکی از اعاظم ملوک فوت شود

و اگر قمر در دلو باشد نرخها گران شود و در بعضی دیار قتال عظیم شود و اگر قمر

درخت شاه که تم را النقصان رسد و وقت اکابر و اشراف بود و قبل از طلوع
بهپت و دیگر روز با نگاه از هر جنسی که داعیهٔ زراعت آن دارند در آن سال
در زمینی جداجدا زراعت کنند و از آب دهند و تربیت کنند تا سبز شود و
چون سبز طلوع کند ملاحظه کنند آنچه از آن مزروعات سبزتر باشد در آن سال
نیکو آید و آنچه زرد شود در آن سال نیکو نیاید مقدمه نهم در بیان بعضی امور از مزروعات
و درختان و غیره از منتصف فروردین ماه هلالی تا منتصف اردی‌بهشت ماه
رزها را آب دهند بکثرت و در وقتی که انگور رسیده باشند بکثرت دیگر نزد
آنکه بر آب کرده باشند یا بسیار آورده و درین ماه زمین رزها را بکنند خاصه
در ولایتی که آب گرم باشد تا نمی که در زمین مانده باشد متوجه عروق رز گردد
و از تبراب نگاه دارد و از منتصف اردی‌بهشت ماه زیادتی تاک را ببرند
و در اواخر این ماه تاکی که انگور نداشته باشد و زیاده بود چند از آن و انچه از آب
و دون سایر اشجار درین ماه بود سوای درخت انجیر که از اواخر این ماه آب بسیار
باید داد و از منتصف خرداد ماه تا منتصف تیر ماه دیگر باره زمین رزها بکنند
و در کندن مبالغه نکنند و بعضی زمین زدند و بیخ درخت را از خاک خالی
نکنند که حرارت آفتاب در عروق او تأثیر کند و از منتصف تیر ماه تا منتصف
خرداد ماه ملاحظه فضول تاک کنند هر یک که زیاده بود چند از آن ببرند و اگر
بیشتر دهد و اگر انگور بسیار بیرون آمده باشد و تاک نزار باشد انگور زیاده را
چند از آن و درین ماه درخت پیوند کنند و در اول شام بریده تا آب باشند

تا حرارتی که در روز به وی رسیده باشد ورت شده از آن شود و از منتصف مرداد ماه
تا منتصف شهریور ماه اهل فلاحت تاکی که چنین نشاندن خواهند بپای آن کنند
که درین ماه قبر در روغن بکه انداز و دوان تاک را بان روغن چرب کنند تا از حرارت و
برودت و باران بان ضرر نرسد و چون وقت تاک نشاندن شود آن تاک را
ببرند و بنشانند و از منتصف شهریور ماه تا منتصف مهر ماه تاک را
انبار دهند و بعضی بجای انبار خاک خشک با خاکستر دهند و درخت بادام و
انجیر را در اواخر این ماه نشانند و از اواخر این ماه تا اول ماه آینده که انگور پخته
تاک را ببرند و میوه‌هایی که در زمستان نگاه می‌دارند در اواخر این ماه
و اول ماه آینده بچینند و درین ماه زمین را شیار کنند و از منتصف مهر ماه تا
منتصف آبان ماه اگر باران آمده و تاک نشانند نیک آید و یکسال پیشتر آید
اما در اسفند ماه که تاک نشانند بار بیشتر آورد و از منتصف آبان ماه تا منتصف
آذر ماه در بعضی مواضع نیز تاک نشانند و درختهای دیگر که درین ماه نشانند زود
برسد و میوه نیز زود آورد و درختی که مقصود از او چوب باشد درین ماه بنشانند از آنکه
و از منتصف آذر ماه تا منتصف دی ماه اهل فلاحت فضول تاک را ببرند
و باید که در سه ساعت اول روز و در سه ساعت آخر روز ببرند تا از سرما ضرر نرسد
و درختی که درین ماه برای چوب قطع کنند بهتر بود و باید که قسم درخت الا مخل در
در اول روز و آخر روز ببرند تا چوب او محکمتر باشد و خوره اثر نکند و اگر درخت
رز و آلو و شفتالو درین ماه نشانند بهتر بود و اشجار غیر تاک که فضول او خواهند برید

در دیماه بپیوند نبات است اما در روزی بسته که هوا صافی بود و باد و بود و باد
شمال نباشد و از نصف دیماه تا نصف بهمن ماه تاک دو ساله و سه ساله را
بکنند و بموضعی دیگر نقل کنند و تاک یک ساله را نباید کند بجهة آنکه عروق او
ضعیف بود و اگر خواهند که در موضع دیگر سبز شود و درخت بود و سیب را
در دیماه نشانند و انار و درخت پسته چنانچه بعضی از بیخ شاخ اصل بان جدا کرده
و گل و ریشه را در دیماه نشانند و از نصف بهمن ماه تا نصف اسفندار ماه درخت
درخت زردالو بسیار باید داد و پیوند کردن بطریق نقب در دیماه بود و بیخ
قاعده که درخت را از بیخ ببرند چنانکه موازی یک وجب از زمین بالا که از آنجا
بیخ درخت را سوراخ کنند و شاخ درختی که پیوند او مطلوب بود در آن سوراخ
در آورند و محکم کنند و تاک سه ساله را افضل در دیماه قطع کنند و از درخت
پسته و آنچه بود رسانند و از نصف اسفندار ماه تا نصف فروردین ماه
درخت زیتون نشانند و فصل درخت زیتون را در دیماه ببرند و بعضی اشجار را
در آنجا پیوند کنند و در دیماه درخت انجیر را از موضعی بموضعی دیگر نقل کنند
و بعضی درخت انار در دیماه نشانند باب دویم در زراعت و در آنچه تعلق بآن دارد
در باب معرفت زمین زراعت و معرفت وزر و شناختن تخم و دانستن تخم
افکندن بیان خواهد شد در معرفت آنکه زمین آب نزدیک دارد باید زمین را
حفر کنند و دیگ رویین را به روغن که باشد چرب کنند و قدری پشم پاک
بشکل گروهه مدور کنند و اندک موی بگذارند و بعضی از آن گروهه را در آن

موم که از خرف دوند و در اندرون دیگ نهند چنانچه بدیگ متصل گردد پس دیگرا
سرنگون در آن حفره نهند و در خاکی که از آن حفره بیرون آورده باشند
از او بپوشانند و یک شب بگذارند و روز دیگر پیش از طلوع آفتاب آن دیگرا بر دارند
اگر آن پشم پر آب شده و دیگ نمناک بود دلیل آن است که آب در درست
معرفت زمین نیکو و بد چون باران بزمین آید و زمین از آن گشته و شق نشود دلیل نیکی
زمین است و اگر در آن زمین انواع گیاه رسته بود و قوی باشد آن نیز دلیل
نیکی زمین است و اگر گیاه باریک و رنگ و قد برد دلیل آن است که زمین بیمار است
و اگر گیاهها ضعیف باشد و رنگ قد برد و درهم پیچیده بود دلیل بدی زمین است
زمین دیگر زمین را بکنند دو گز یا سه گز پس قدری کلوخ از عمق آن بگیرند و در هاون
بسایند و در آب باران آغشته کنند چند آنکه آب او در آن بگذرد و بگذارند
تا آب صافی گردد و اگر طعم آن بحال خود باقی مانده باشد زمین نیک بود
و اگر آب شور شود زمین شوره بود و زمینی که خاک او از ابری به بود صالح زراعت
بود و زمینی که شوره بود در آن زمین هیچ درخت نیاید مگر درخت خرما و نی و گز
زمین دیگر زمین را بمقداری بکنند و همان خاک را در آن حفره بریزند اگر خاک
از آن حفره زیاد آید آن زمین نیک بود و اگر خاک آن حفره برابر شد
زمین میانه بود و اگر از آن حفره کم آید زمین بد بود و به آنکه چون در زمین
نمناک زراعت کنند نیک سبز شود باید دانست که تخم در زمین خشک بهتر سبز
شود و اگر در زمین خشک بکارند و نیک سبز شود از دو زمین نمناک باید کاشت

واگر در زمین بلند بکارند و نیک سبز شود از آن زمین پست باید گشت و اگر در زمین
پست بکارند و سبز شود در زمین بلند بکارند چه بعضی تخمها در بعضی زمینها بهتر سبز
میشود و گفته اند که گندم و باقلا و ماش را اگر در زمین خشک بکارند ضعیف بود
و کرم و یخ از آن ببرد و عدس و نخود و سایر حبوبات در زمین خشک و نمناک
هر دو میتوان کاشت و هر زمین که محصول آن نیک باید چون یک سال
در آن باقلا و مصری که آن را ترمس گویند بکارند بعد از آن هر چه در آن زمین
زراعت کنند نیک آید **معرفت بذر** باید که بذر کثیر الطول القامه باشد تا در وقت
شیار کردن بر ورزا و نیال سر فراز و قادرتر باشد و کسی که بیل و تیشه
و تبر کار بفرماید بیاید بالا باید و باید که گرفت .. او نازک نباشد
معرفت وقت زراعت بهترین اوقات زراعت وقتی است که آفتاب در آخر سنبله
باشد و زراعتی که در سنبله کنند در زمینی باید که نهایت هموار باشد چه آن زمین
نم نگاه میدارد و احتیاج بان نشود که زود آب دهند و بعضی گفته اند که
اولی آن است که در میزان زراعت کنند و در روزی که بارش بالای تخم در
زمین نباید باشد چه هر تخم که در آن وقت بکارند نیک سبز شود و باید تخمی
که زراعت خواهند کرد دفعه زراعت کنند بعضی در اول میزان زراعت کنند
و بعضی در وسط و بعضی در آخر تا اگر یکی را آفت رسد آن دیگری بسلامت ماند
و چون در سنبله اول ماه تخم بکارند بهتر بود و محصول بیشتر باشد **معرفت بذر** بهترین
تخم گندم آن است که رنگ او مایل بسرخی و زردی بود چرا که رنگ زرد و [illegible]

و درشت و محکم و خوش طعم بود و باید که باریک و لاغر نبود و تخم جو باید که
بزرگ و محکم و سفید باشد و نشاید که تخم گندم را بشویند و اگر گندم مغسول را
زراعت کنند دانه او باریک بود و کم حاصل شود و بهتر آن است که در وقت
درو کردن خوشه های غله که بزرگتر بود دانه در آن بود جمع کنند و جهت تخم نگاه دارند
چه هر تخم که بدین نوع بود دانه او بسیار حاصل گردد و هر تخم که کهنه باشد
زبون بود و تخم دو ساله میانه بود و سه ساله نیک و تخم چهار ساله بکارند که
کاورس دارزن و اگر تخم ماش و عدس و ملک را بسرگین گاو آلوده
بکارند زودتر سبز شود و بیشتر برسد و باقلا را یک شبانه روز در آب غشته کنند
و بعد از آن بکارند دانه های آن بزرگ شود و باید که در وقتی بکارند که ماه در
محاق باشد و اگر نخود را یک شبانه روز در آب نیم گرم غشته کنند و بعد از آن
بکارند دانه های آن بزرگ شود و اگر قدری تخم جو با آن زراعت کنند زودتر برسد
و ترمس را نه شبانه روز در آب غشته کنند و بعد از آن بکارند تا تلخی آن کمتر شود
و بعضی از اهل فلاحت گفته اند که اگر تخمی در دشت حاصل شده باشد در کوه
پایه بکارند و یا آنچه در کوه پایه حاصل شده باشد در دشت بکارند حاصل آن
بیشتر شود و نیکوتر آید و بعضی گفته اند که اگر سرگین کبوتر یا مرغ دیگر با تخم
مخلوط سازند هر تخم که برد حاصل آن بیشتر شود لیکن باید در زمین نمناک کارند
در زمین خشک نکارند تا تخم سوخته و بی حاصل نگردد و بعضی گفته اند که اگر او را
برگ غربال کنند که از آن سوراخ باشد هر جو [illegible] انگشت

دران رود و تخم از ان سوراخ بکند و انقدر ربع ان بسیار بود تخم پاشیدن باید
که مقدار یک شبر زمین گندم هفت دانه یا پنج دانه انداخته و زیاده از این نبود
و از جو هفت دانه تا نه دانه و از باقی حبوب چهار دانه و بعضی گفته اند که از نخود
دو و بلاد سردسیر تخم بیشتر باید پاشید چه گاه باشد که از سرما بعضی از دانها
تلف شود و گفته اند که کسی که تخم میپاشد احتیاط کند در وقت تخم پاشیدن
تخم بر شاخ گاو نیفتد چه اگر تخم بر شاخ گاو افتد محصول نیک نیاید و نانی
که از آرد این گندم بود در تنور نایستد معرفت سماد که انرا ابار گویند سرگین
همه مرغان جهت سماد و زراعت و درختان نیکست الا سرگین بط که نیکو نیست
و بهترین همه سرگین کبوترست و بهترین او در آنست روث دراز گوش [illegible] ان
سرگین اسب و استر و بهترین انها [illegible] است و از ان سه سرگین گاو و
سرگین خوک همه زراعتها و اشجار را خشک کند غیر از بادام و طلح که از ان نفع
بود و بهتر آنست با هر سمادی که مخلوط سازند نمک بود و شیافت نیک نباشد
یکسال درخت زیتون سماد دواب و [illegible] همه مرغان مخلوط
باید ساخت باب سیم در دفع بعضی حیوانات که ضرر بزراعات میرسانند
از جمله مضرت ملخ و غیره و سایر حیوانات دیگر که بزروعات و اشجار ضرر میرساند
ذکر ان در باب [illegible] خواهد آمد و اینجا بعضی امور دیگر از مضرات مذکور میشود
معرفت دفع آفات بر سبیل عموم چون برگ [illegible] و یا برگ [illegible] یا خطمی که در
خواهیش مخلوط سازند و در خانه نگاه دارند هیچ آفت بان تخم نرسد تا وقتی که

و زراعت خراب شود و چون استخوان فیل ریزه ریزه کنند و با تخم مخلوط سازند
یا از ادرار آب پیر ناشتا و ان آب در تخم پاشند و در آفتاب خشک کنند و بعد از ان
بکارند از آفت محفوظ ماند و اگر بیخ [illegible] در آب غلیظ کنند و ان آب را
بر تخم پاشند و جامه بر روی ان نهند تا تخم ان آب را نشف کند و بعد از ان زراعت
کنند از همه آفات محفوظ ماند و اگر صعتر [illegible] زنده در ظرفی
نهند و ان ظرف را در وسط زمین مزروع دفن کنند و یکساعت بگذارند و بعد از ان
بیرون آورند از آفتها محفوظ ماند معرفت گیاهی که انرا [illegible] گویند این گیاهیست
که در فالیزها بسیار پیدا شود و در زراعتها نیز بسیار روید خاصیت او آنست
که چون پیدا شود ان زراعت را خشک و فاسد کند بیخ خربزه را در میان ان
کشت زار فرو برند اطراف ان موضع از ان گیاه پاک شود و اگر چهار [illegible]
بر چهار پاره سفال آب ندیده بر ان موضع که [illegible]
و در چهار طرف ان موضع دفن کنند مضرت ان گیاه باز دارد و اگر چوبی
بید را در ان زمین گردانند تا پاک کند مضرت ان گیاه باز دارد
و بعضی گفته اند که هر تخمی که زراعت خواهند کرد چون مرغ خانگی بر ان تخم
نشسته باشند و بعد از ان زراعت کنند از ضرر ان گیاه ایمن باشد معرفت [illegible] گیاها
عصاره ورق [illegible] یا برگ [illegible] در ظرفی مخلوط سازند و یکشبانروز بگذارند
و بعد از ان بر بیخ هر گیاه که مضر بود طلا کنند ان گیاه ناچیز شود و اگر خواهند
که زمین از گیاه پاک شود در وقتی که آفتاب در جوزا باشد گیاه و خار زار را

ازبیخ برکنند و از اسپیان جمع کرده بگذارند تا وقتی که آفتاب بجدی آید
پس از او بگیرند و در مزرعه اندازند تا متعفن شود و دیگر گیاه در آن زمین سبز نشود
و اگر داس آرزه که بآن گیاه می‌زنند از پس سازند و از او خون تخش آب
گیاه و علف که از آن ببرند دیگر سبز نشود و بعضی گفته‌اند که پیش از طلوع شعری
بیخ درخت خار را از خاک خالی کنند و قیر و زفت با کبکر آمیخته بر آن طلا کنند
دیگر سبز نشود و گفته‌اند که وقتی که ماه در محاق باشد وقت طلوع سنبله یا جدی
هر گیاهی را که ببرند دیگر سبز نشود **در دفع تگرگ** چون زن حائض برهنه
وقت تگرگ کند برابر ابری که از آن تگرگ ببارد از آن موضع بموضع دیگر رود
و اگر آنکه دختر بکر خون اول حیض خود را بر آن کرده باشد در ظرفی نهند
در وسط زراعت یا وسط قریه دفن کنند در جایی که نم بآن نرسد آن موضع از
تگرگ محفوظ ماند و اگر مقعد از پشت خار پشت یا از پوست کفتار بر درخت
تاکی نهند که بهتر باشد از تگرگ محفوظ ماند و اگر آینه در برابر ابری که از آن تگرگ
ببارد نهند از تگرگ برطرف شود و اگر خوشه انگور سیاه بر استخوانی نهند
و آن استخوان را در میان کرم زمین فرو برند و همچنان بگذارند و دیگر برگیرند تگرگ
بآن کرم ضرر نرساند و اگر پوست کفتار را در گردی یا بامی گردانند و بعد از آن
از آن در در آورند آن ده یا آن باغ چاوند از تگرگ محفوظ ماند و اگر پوست گرگ
دشتی بگیرند و چهار پاره کنند و در چهار طرف قریه یا باغ دفن کنند از تگرگ
محفوظ ماند و اگر در زمین حفره بکنند و سنگ پشت زنده را در آن حفره نهند چنانکه

پشت او بر زمین رود آن موضع از تگرگ محفوظ ماند **در دفع سرما** و وقت خزانات
در حوالی باغات و مزروعات جمع کنند چون توده‌های خاک و در زمستان که
وهم سرما باشد آتش در آن توده‌ها زنند از زراعت از سرما محفوظ ماند و دود
سرما چون اشجار را آب دهند سرما اثر نکند و اگر توده یک روز باقلی بکارند و چون
باقلی برسد دانه از او بگیرند و برگ و اصل آن اسپیان بگذارند سرما در آن تصرف
نکند و اگر آرزه که بآن تاک می‌زنند به خرس آلوده کنند یا سیر کوفته بروغن
مخلوط ساخته آلوده کنند و یا هیچ کس نگرند و یا اگر آرزه را به کاو یا ضفدع
آلوده کنند از سرما محفوظ ماند **باب چهارم در مرتبه جمع کردن غلات** از وقت
درودن غله و جمع کردن و عمارت موضع غله و محافظت حبوب و آرد چون
گندم و امثال آن از زرد و سفید در نظر آید عمل درودن آن باشد و گفته‌اند که بجای
خشک شود درودن آن بهتر و هر مزروعی که در آن اندک سبزی باشد که برود بهتر
و خوش طعم‌تر باشد و کاه او حیوانات بهتر خورند خاصه جو و عدس و موضع
خرمن باید که در بلندی باشد تا باد بهتر در وی عمل کند و باید که خرمن نزدیک
خانه‌ها و قریه و زراعت و فالیز و باغ نباشد چه غبار خرمن اشجار را زیان دارد و
برگ درختان را زرد کند و اگر چه آن غبار را اصل اشجار اندازند نافع بود
و موضع خرمن را اول آب پاشند و سنگ و چوب از او برگیرند تا از مورچه
ایمن باشد و خاک نرم شود با خاکستر بیخته کرده اگر در خرمن بریزند تا مورچه از آن
نکند و باید که غله در ده و در خرمن چنان نهند که طرف خوشه بجانب شمال بود

و آن طرف دیگر که جانب جنوب باشد و زود خشک شود و بعضی گفته اند که طرف جنوب را
درز گیرند و آن طرف دیگر را بالا تا از خاک ایمن باشد و چون گندم بعد از آن
که پاک شود و دو روز در صحرا بگذارند و هر روز زیر و رو کنند تا از آفات محفوظ ماند
و در صحاح جیش آورده که حرارت آفتاب تا اثر کند محکم نقل کنند مبرد موضع غله
باید که خانهٔ غله از طویله دور باشد و از حمام هم دور باشد و در موضعی که دباغان
کار کنند و حمام و آتش خانه و مطبخ هم دور باشد و خاکی که از آن خانه پاک کنند
باید که پاک باشد و اگر عصارهٔ زیتون یا خاکستر بان مخلوط سازند از موش
و سایر حیوانات محفوظ ماند و باید که درون خانه روزنها باشد که جانب مشرق
و مغرب و شمال تا باد در آید و از جانب جنوب روزن نباشد زیرا که باد
که از جانب جنوب آید گرم است و حرارت غله را مضرت است مبرد محافظ گندم کاه
با برگ انار یا خاکستر چوب بلوط با گندم مخلوط سازند و در هر صد من یکمن از همه
آفات محفوظ ماند و اگر گندم را در خوشه بگذارند مدتی مدید بماند و خراب نشود
و گفته اند اگر جاورس را در خوشه صد سال بگذارند ضایع نشود و بعضی از دهاقین
جای بکنند گشاده و از قرآن بگذارند ربع کاه بر کنند و از آنکه کوب کنند
پس گندم در آن ریزند چنانکه یک ربع از دیوار چاه دور بود و بالای گندم
دیوار بکاه بگیرند پس روی از آن گل محکم کنند خراب نشود و گاه باشد که گندم
سیاه رنگ بود و طعم آن متغیر باید چون در بیاورند از خانه که گندم خواهند کرد
چند از آن ازین آفات محفوظ ماند خاکستر هر چوب که باشد با گندم مخلوط سازند

از آفات محفوظ ماند و همچنین پرده یا بستان از دو طرف سیفه گرفته اند اگر فیه
آن در میان جو رنگی شود از آفات محفوظ ماند و گفته اند که اگر سیر را کنجد در میان
انبار جو پنهان کنند از آفات سالم ماند مبرد محافظ عدس و ماش و باقلا چون یکی از این
حبوب را در ظرفی کنند که در آن روغن بوده باشد یا چیزی از آن اندا جرب کنند
و خاکستر بر آن پاشند از آفات سالم ماند و اگر آب دریا یا آب دیگر که تلخ باشد
بر آن قلیل پاشند و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن در ظرف کنند از همه آفات
محفوظ ماند و بعضی گفته اند که این حبوب را در موضعی که هوا خاک باشد بر زمین تنگ کنند
تا اندک نمی بان رسد بعد از آن همچنان تنک در ظرفی کنند سالم ماند مبرد محافظ آرد
چوب را قطعه قطعه کنند و در میان آرد پنهان کنند از هر جنس که باشد از آفت
محفوظ ماند و اگر زیره و نمک نرم کرده با آرد مخلوط سازند هیچ آفت بان نرسد منفعت خمیر
اگر زرده و انبه خمیر کنند نان خوش طعم و نرم بود و اگر مویز را بکوبند و در آب کنند
و بعد از آن بیفشارند و از آن آب خمیر کنند نان خوش طعم شود و از احتیاج
بخمیر مایه نباشد و اگر شیرهٔ انگور بگیرند یا دو روز بگذارند تا جوش کند و از کف
آن آرد جاورس خمیر کنند و از آن قطعه قطعه خشک کنند و چنان نگاه دارند که هرگاه
بان رسد و در سفر قطعه قطعه از آن در آب گرم حل کنند و آرد از آن خمیر کنند احتیاج
بخمیر مایه نباشد و نانی که از این خمیر پزند باید در وقت دهد باب چهارم در معرفت درختها
و درختها که متعلق باشد بدان در این باب احکام درختها و احوال آن بر سبیل
اجمال مذکور خواهد شد و احوال هر یک بر سبیل تفصیل در ابواب دیگر خواهد آمد

انشاء الله تعالی وقت درخت نشاندن باید که زمان خریف است خاصه در موضعی که آب
کم باشد و بعضی از درختان نشاندن در اول خریف است و انتهاء آن وقت سقوط برگها
و بعضی گفته‌اند که وقت درخت نشاندن از نیمه میزان است تا اواخر عقرب و اگر درین
زمان میسر نشود در آخر حوت و اوایل حمل درخت توان نشاندن و گفته‌اند که
درختی که در خزان نشانند اصول و عروق آن زیاده از درختی شود که در بهار نشانند
و در وقت درخت نشاندن باید که قمر در محاق باشد یا تحت الارض چه درخت
که درین وقت نشانند بار بیشتر آورد و بسیار بلند نشود و هر درخت که در زیادتی قمر
نشانند و ماه در فوق الارض بود بسیار بلند شود و بار کمتر آورد معرفت اشجاری که از تخم
باستعمال حاصل شود پسته و بادام و جوز و شفتالو و خوخ و زردالو و ... و نارنج و
هر از تخم سبز نشود و این اشجار که از تخم سبز شوند بهتر آن بود که از آن موضع نقل
و بموضع دیگر برند و سیب و امرود که از شاخ نشانند سبز شود اما شاخ از آن
درخت بزرگ باید گرفت بود چنانکه از بیخ درخت پاره با آن شاخ همراه شود
و چون بدین طریق نشانند سبز شود و بهتر آن باشد که از آن موضع بجای دیگر نقل کنند
و آنچه از عروق درخت میروید بادام است و سیب و امرود و به و سنجد و توت و
... و نارنج و انجار و انجیر چون در موضعی نشانند اولی آن بود که از آنجا نقل کنند
و بعضی اشجار را باید برید و آنچه از درخت بریده بان ماند مثل توت و زیتون
و انگور و انار و به و آنچه از تخم بروید و از عروق ... و آلو و بادام و امرود و پسته
و ... در ترتیب نهال آنچه در خزان نشانده باشند چنان حال کرده‌اند و هر

بیخ نهالها را پای از آن محکم کنند و از آب دادن آن غافل نباشند و هر وقت که زمین
او خشک شود از آب دهند و فضول از اصل آن یا از موضع غیر مناسب رسته باشد آن را
قطع کنند و آهن بان نرسانند چه نهال تا دو سال بزرگ و آهن بدو نباید رسانید
و الا ضعیف شود و اگر مایل بکجی شود ستونی زنند تا راست شود و در وقت میوه دادن
در آخر عقرب سماد دهند و سماد نزدیک باصل درخت باید داد در معرفت کیفیت نقل
درخت میوه نقل کردن بموضع دیگر آن میوه را بعد از آنکه رسیده باشد بچینند و در
سایه و بر خاکستر گذارند تا خشک شود پس برگیرند و بموضعی دیگر که خواهند نقل کنند
و آب دهند تا سبز شود تا آن نهال و درخت بزرگ شود بموضع دیگر نقل کنند و اگر انجار
میوه آن باین نوع نقل توان کرد اما درخت زیتون این نوع نیست چه اگر تخم او را
در غیر موضع او نشانند بر نیاورد اما اگر درخت بزرگ خواهند که بموضعی نقل کنند
اول آن موضع را حفره کنند سه ذراع در طول و عرض و عمق پس بعضی از شاخهای
آن درخت را ببرند تا سبک شود پس اصل آن درخت را بیرون آورند و آهن
بعروق آن نرسانند و او را چنان ببرند که عروق او در زمین کشیده نشود
و بیاورند و در حفره نهند و ملاحظه کنند که شاخهای او در کدام جانب نشسته بود
مغرب بوده بهمان طریق بنشانند و شاخهای عروق او را چنان راست سازند
که بهم پیچیده نشود و قدری سرگین در آن حفره کنند و همان خاک را بجای خود کنند
و آن درخت را از سه جانب ستون زنند تا از باد متحرک نشود و سوراخی بر آب در دو
طرف اصل آن درخت نهند و ته آن سوراخ را سوراخ کنند تا آب را او ترشح کند و چون

و چون آب کم شود و بنشانند تا دو ماه و بعد از ان بطریقی که پیشتر آب میداده آب دهند
و چون خواهند که درخت خشک گشته را باز در عرس کنند و بجای خود نشانند باید
همچنان ان عرس را دو و مان نگاه دارند و شاخهای ان درخت را ببرند ان بگیرند
درخت خشک شود و اگر درخت را بیخ کنند و چوب کرمی تراشیده در ان [illegible]
و بستند چنانچه از ان طرف بیرون آید خشک شود و اگر بیخ زمین در آتش [illegible]
و در چند موضع در بیخ ان درخت فرو برند خشک شود و اگر بیخ درخت خالی کنند چنانکه
عروق ان برهنه شود و شاخ کهنه کنند نشوند و میان عروق درخت را [illegible]
خشک شود و اگر خواهند که آفت از درخت دور شود گرد درخت را بکنند حفره کنند
به وجهی که ما بین حفره و درخت [illegible] مانده باشد و آن حفره را از بول آدمی
مملو کنند چنانچه [illegible] بعد از ان از این بول [illegible] قدری بر شاخ
و برگ ان پاشند از آفت سالم ماند و اگر عصاره [illegible] در بیخ درخت ریزند
سالم ماند و اگر بیخ درخت را به سرگین گاو آلوده کنند و اگر بیخ درخت را حفر کرده
از [illegible] سرگین کبوتر بیالایند از کرم و آفات سالم ماند و اگر [illegible] در بیخ بنشانند
هیچ آفت به وی نرسد و اگر [illegible] و در ظرف آب نهند و سر او [illegible]
و ده روز در آفتاب نهند و از ان آب [illegible] روز متعاقب بر درخت پاشند از همه آفات
سالم ماند و در هر سال اگر [illegible] چنین کنند و اگر قدری سرگین [illegible] با بول
کنند و ان سرگین را از بول [illegible] کنند و ان را بر درخت پاشند همین عمل کند
و اگر خواهند که بار درخت زیاده شود سرگین [illegible] کنند و در بیخ [illegible] درخت

ماند [illegible] آورد و اگر عصاره برگ باقلا بر درخت مالند همین عمل کند و اگر درخت
بار نیاورد و شخصی تبری برداشته و دیگری بر میان زده به [illegible] قصد برید جانب درخت رود
که درخت را ببرد [illegible] و دیگری [illegible] رعایت کند و گوید این درخت را [illegible]
آید و بار خواهد آورد [illegible] خدا تعالی در سال آینده بار آورد و این تجربه معلوم شده
و اگر خواهند که بار درخت نریزد در میان غلاف گیاهی چند که در ان سیاه گرد
دارد و چون ان دانه با غلاف مخلوط شود [illegible] تاریکی چشم آورد [illegible]
چون از ان گیاه [illegible] حلقه [illegible] سازند و در شاخ [illegible] ان درخت بندند
میوه ان ساقط نشود و اگر [illegible] طلایی [illegible] بر درخت آویزند بار ان
سلامت ماند و اگر طوقی از سرب سازند و [illegible] درخت گردانند در موضعی که درخت
از زمین جدا میشود هیچ میوه از ان درخت نیفتد و اگر زمین بیخ درخت را [illegible]
و ان بیخ که [illegible] باشد شق کنند و سنگی [illegible] در شق ان نهند
و بعد از ان خاک بر ان ریزند میوه ان درخت سالم ماند و اگر کاه باقلا را
[illegible] آب کنند و بعد از ان گرد اگرد درخت را [illegible] حفر کنند [illegible]
بار [illegible] از ان آب در [illegible] ریزند و [illegible] تکرار کنند بار ان درخت ساقط
نشود و اگر سنگی که سوراخ اصلی داشته باشد بر ان درخت بندند همین خاصیت
دارد و اگر بر رقعه این کلمات نویسند کن شجرة [illegible] علی [illegible] ما
مطعم طیبها ولا تسقط عنها ورقها وما نظرت به من ثمرتها
ادرك وسلم بر ان درخت بندند همین عمل کند [illegible]

چون منافع این درخت بسیار است ذکر آنها در باب علیحده بیان شده و
این باب مبنی بر دو فصل است فصل اول در آنچه تعلق بتاک دارد و درین فصل طرق
غرس تاک و چیزها که تعلق بآن دارد و طریق پروردن آن مذکور میشود و
صلاحیت زمینی که این درخت قوی آن نشاندن اول زمین را یکذرع حفر کنند
و در اسفل آن حفره قدری خاک بردارند و ظرفی از آب باران پر کنند و آن
خاک را در آنجا ریزند و بشورانند و بگذارند تا صاف شود پس اگر طعم و بوی آن
بحال خود مانده باشد آن زمین نیک بوده الا فلا و وقت نشاندن تاک بعضی
از اواخر حوت گفته اند در محلی که وزیدن باد دو بود و بعضی در وقتی که درختان ابتدا
شکوفه کنند و بعضی در آن وقتی که انگور چیده باشند و بهترین اوقات که
تاک نشانند وقت خزان است خاصه در موضعی که آب کم باشد چه سبب نم
زمستان عروق او در زمین راسخ شود و بعضی گفته اند که از اول ماه تا نیمه ماه
تاک میتوان نشاند و بعضی گفته اند که در دو روز اول ماه و در دو روز آخر ماه باید
نشانید و بهتر آن است که در دو روز آخر نشانند و درین دو روز باید که شاخ از
چند درخت نشانده شده و در وقت نشاندن باید که قمر در تحت الارض باشد
و تاکی که از جهت نشاندن خواهند برید باید که بهی و درشت و سبک نباشد
و بندهای آن دور از یکدیگر نباشد و چنان باید برید که قدری از تاک سال گذشته
با او بود و از اعلی و اسفل آن بود و باید که کرم زده نباشد و بسیار قدیم هم نباشد
که بار کمتر آورد و بهتر آن باشد که در وقت انگور درختان نشان کنند که کدام بهتر

بار آورده و چون بریده شوند بپوشند که باد در او عمل نکند و همان زمان بنشانند و اگر
همان زمان میسر نشود از او بپیچند تا کی فرو برند و اگر ظرف سفالین پیدا کنند
و قدری خاک تاک در اسفل آن کنند و در آن ظرف نهند و خاک بر آن ریزند
بهتر بود و اگر از شهری بشهری برند باید که پیاز عنصل در آن کنند و با خاک آمیخته بر آن
طلا کنند یکی دو پاره بستر نگاه دارند و چون خواهند بنشانند یکشبانروز در آب
نهند و بعد از آن بنشانند و چون تاک بریده در زیر خاک کنند چندان نگذارند که
سبز شود چه اگر سبز شده نشانند اغلب خشک شود و باید که حفره کم از دو گز نباشد
و اگر زمین تاک بود کمتر از یک گز نبود چه اگر کمتر بود زود خشک شود و باد گرم او را
و آفتاب در اصل او تاثیر کند و باید که طرف تاک را بسرگین تازه گاو آلوده کنند
تا از کرم محفوظ ماند و اگر قدری از عفونت و ضرط بکار برند و چون تاک در حفره نهند
در آن ریزند سالم ماند و بار بسیار آورد و بعضی گاه بکرد و گاه عدس و گاه ماش
و گاه باقلا با هم آمیخته در حفره ریزند از بهر آنکه نگاه دارد و بعضی بول آدمی
در آن حفره ریزند و بعضی یک کف باقلای بریان کرده در آن ریزند و بعضی نقل
انگور که از آن شیره گرفته باشند در آنجا ریزند و اگر تاک سفید بود نقل انگور سیاه
و اگر تاک سیاه بود نقل انگور سفید در پهلوی اصل تاک سنگی بحجم مشتی نهند
پس خاک تاک در آن حفره ریزند با سرگین خشک آمیخته تا بیخ آن از کرم محفوظ
ماند و زود سبز شود و سنگ او را در تابستان خنک دارد و زود تشنه نشود و بعضی
بیخ تاک را بروغن قطران آلوده کنند تا از کرم و عفونت محفوظ ماند و باید که دو

حفره دو تاک اندازند یکی قوی و دیگری ضعیف و اگر هر دو سبز شوند ضعیف را بکنند
و قوی را بگذارند و دو قوی نشانند که زمین از قوت آن عاجز آید و اگر تاک
بسیار نشانند که از آنجا بموضع دیگر نقل کنند یک تاک پیش نهند و باید که وقت
بند از تاک در بندازیمن بود و اگر تاک از موضعی بموضعی نقل کنند تا در بود که پیش از زوال
بار آورد و هر تاک که قوی و محکم نباشد بعد از دو ساعت اول روز نقل کنند
و آنچه قوی و محکم باشد بعد از سه ساعت اول روز نقل کنند و شاخهای زیاده از آن
قطع کنند و غیر از شاخ اصلی چیزی باقی نگذارند و آهن بان نرسانند و باید که
حفره این تاک زیاده از نیم گز نباشد و باید که از دو دست دور سازند تا کمال آب
دهند چه بسیاری آب از مضرات و بعضی از دو تا قیمین نزدیک درخت تاک
حفره طولانی بکنند چنانچه عمق آن یک ذرع باشد و تاکی که دراز تاکهای آن
درخت در آن حفره در آورند و وسط آن تاک را در بین حفره در زیر خاک کنند و
دو طرف او را از حفره بیرون گذارند تا از عروق خود آب خورد و هم از اصل
درخت و در دو روز سبز و چیز آورد و بعد از یک سال یا دو سال اگر خواهند
اصل او را از تاک اول قطع کنند و اگر خواهند همچنان بگذارند و اگر خواهند انگور
بی دانه شود تاک را آنقدر که در زمین خواهند کرد شق کنند چنانچه شیشهای آن
بحال خود باشد و آن مغز که در جوف آن بود بیرون آورند چنانچه اصل چوب
تاک خراشیده نشود پس آن تاک شق کرده را با بردی بهم بندند و از گل بندند
و لسه کهنه گاو تازه آلوده کنند و بنشانند انگور این تاک بی دانه بود و اگر خواهند

عسل یا شیره و این تاک را بدان آلوده کنند عوض سرگین گاو شق آن دو دو بر
منقسم شود و بعضی اول شق این تاک قدری رب عنب که تیز باشد بریزند و بعد از آن
از آلوخ بر بندند و بنشانند و هر هشت روز قدری رب عنب یا عصیر با آب مخلوط ساخته
در بیخ آن ریزند تا آن وقت که سبز شود و اگر خواهند که از یک تاک سه نوع انگور
بیرون آید سه تاک از سه درخت مختلف بگیرند و هر یک را شق کنند و دو جهة
که چشمهای تاک و مغز آن خراب نشود بعد از آن یک نصف از این هر سه تاک
باهم ترکیب کنند چنانچه جانب سه همه یا بیرون باشد و از آلوخ بر بندند
و شق از آن سرگین تازه گاو آلوده کنند و بعد از آن بگل پاک خالص آلوده
و بنشانند چنانکه یک گز در زیر خاک باشد و یک ذرع در بیرون و در هر روز
آب بر اصل آن بپاشند تا وقتی که سبز شود چون انگور بیرون آید به سه لون
مختلف باشد و اگر خواهند که انگور خاصیت دیگر و بوی دیگر دهد چون تاک را شق کنند
و مغز آن بیرون آورند بنوعی که معلوم شد قدری تریاک بجای مغز او کنند و دو
قطعه را بروی یکدیگر نهند و بپوشانند درخت به پیچند و آن طرف که در زمین خواهند
بتریاک آلوده کنند و بنشانند و هر هفت روز قدری تریاق در آب حل کرده در بیخ
آن تاک ریزند تا وقتی که سبز شود چون انگور بیار آید آن انگور و عصیر و دوشاب
و سرکه آن و مویز آن همه شفا باشد از زهرها جانوران و اگر برگ این
تاک را بر گزیدن جانوران نهند نافع بود و اگر چوب او را زم کنند و بجای
گاو یا روغن گاو مخلوط سازند و بر گزیدگی جانوران نهند نافع بود و جوف تاک را

بعد از آنکه مغز او را بیرون آورده باشند پر دارو سمسم کنند و جمعی همین طریق
انگور ان دو موضع از آن انگور حاصل شود هر یک سمسم بود و اگر مشک با آب حل کنند
و در جوف تاک کنند بعوض مغز او و بطریق مذکور جمعی انگور ان دو موضع از آن
انگور حاصل شود بوی مشک دهد و اگر خواهند که انگور پیشتر رسیده بود ... شش
بسوزانند و در ظرفی کنند و قدری آب اضافه کنند و از آن بشورانند تا تیره شود
و در آن وقت که تاک می‌برند طرف تاک که بریده شود بدان بیالایند سال
آینده انگور زودتر رسد و اگر بوره و ثفل انگور با هم بکوبند و در وقت تاک
نشاندن قدری از آن در بیخ تاک بریزند انگور آن زودتر رسد و اگر خواهند
که انگور دیرتر رسد گل انگور را بچینند و بگذارند که متعفن شود در بیخ تاک بریزند
بعوض سماد سال دیگر انگور دیرتر آورد و طریق بریدن فضول تاک چنانست
که شاخهای باریک از اطراف و جانب اصل ببرند و هر کدام از اینها که انگور
نداشته باشند بدست قطع کنند و آهن بدان نرسانند و فضول تاک را زود قطع
باید کرد و بعضی از اهل فلاحت فضول آنچه قوی باشد قطع کنند و همچنان
بگذارند و وقت تاک بریدن ما بین اول دلو و حوت است و بعضی تاک را آن وقت
می‌برند که انگور چیده باشند و برگ ریز بود و این اولی است چه تاک قوت
می‌گیرد و انگور آینده قوی‌تر می‌شود و در بهار تاک بریدن پیش از آنکه انگور بیرون
آید تاک را ضعیف می‌کند و بعضی گفته‌اند بریدن در خزان بهتر بود اما از هر تاک
آن قدر که از فضول آن باید برید چهار دانگ در خزان ببرند و دو دانگ بگذارند

تا در بهار ببرند و بتجربه آنکه سرهای شاخ در زمستان گاه باشد که در آن موضع بریده از گزند
و برگ و چشمه آن خشک گشته و از آنکه بدان تاک برنه غایت ... باید و تاک
بریدن در وقت نقصان قمر ماه باید و بهتر آن بود که ماه در محاق بود

فصل دوم در نشاندن درخت زیتون درخت زیتون بموجب نص قرآن درخت مبارک است
و از تجربه گفته‌اند که کسی که درخت زیتون می‌نشاند و محافظت می‌نماید باید که
پرهیزکار باشد تا آن درخت بار بسیار آورد و اگر بخلاف این باشد بار کم آورد
و در بعضی بلاد روم که در کار اکثر ایشان قلم تکلیف رفته فرموده‌اند که زیتون نشانند
و از آن خیر و برکت بسیار بینند غرس نهال زیتون در زمینی که صالح آن باشد
چون گرما و تابستان با آخر رسیده و در دی بگذرانند نهاد و تغییر دادن درخت پیدا شد
درخت زیتون نشانند و بهترین غرس آن ما بین اول عقرب و ما بین اول
قوس است و در بعضی بلاد در بهار درخت زیتون نشانند و زمین آن زمینی باید
که سنگهای آن بسیار بود و زمین سفید و بی گیاه بود و بسیار خشک و نمناک نباشد
و نشاید که در زمین شوره و در زمینی که خاک سرخ باشد نشانند و زمینی که نمناک
نباشد و باد بر آن بسیار کار نکند و بسیار گرم بود مناسب زیتون نیست و زمین
آن چون بلندتر بود بهتر باشد و زمین را از هر گیاه پاک کنند پس حفره کنند
و یک سال آن حفره را بگذارند تا نیک خشک شود هر گاه که این چنین کنند آن درخت
زود بار آید و اگر تعجیل بود مدت دو ماه هر روز قدری گیاه خشک و نی در آن
حفره بسوزانند تا نیک خشک شود و عمق حفره ده ذراع یا سه ذراع باید و نهال زیتون

باید که هر سال ورثت برند و هر درخت جوان که هر سال بار آورد ببرند و بعضی گفته‌اند
که او را چنان نشانند که تمام در زیر خاک باشد و بعضی چنان نشانند که بعضی در
زمین باشد و آنچه بهین نوع نشانند باید که جانب شرقی و غربی او را ملاحظه کنند
که هر عرق که درخت حاصل بوده برگی داشته و آنچه در فصل بهار یا زمان باران
نشانده شده باشد هر روز دو بار یا سه بار آب باید داد و دو چوب از دو طرف آن
فرو برند و او را بر چوب ببندند تا باد زحمت ندهد و چون آن حفره را پر خاک
کرده باشند او را نگاه دارند تا محکم شود و بعد از آن او را [illegible] گشته
و چون شاخ زیتون [illegible] باید که [illegible] چنانچه درخت بالا نرود و بعضی
روز [illegible] بعد از آن نشانند والله اعلم [illegible] کم [illegible] باید
در بیخ شاخ که در زمین خواهد بود [illegible] تازه کاه آلوده کنند در آن
حفره [illegible] و خاک پر سازند و درخت زیتون [illegible] سالی [illegible] یا ده سال
[illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] دو سال و هر سه [illegible] و [illegible] نافع است
[illegible] آدمی که آن [illegible] و اگر خواهند که بار زیتون زیاده شود
ساق درخت زیتون [illegible] سوراخ کنند و در [illegible] درخت زیتون بسیار بار
[illegible] آورد که غلظ آن [illegible] سوراخ باشد و [illegible] از طرفی [illegible] سوراخ
[illegible] چنانچه از طرف دیگر [illegible] تمام گشته تا محکم شود پس
شاخهای مقابل درخت از جانبین ببرند چنانچه از [illegible] درخت [illegible] شود
پس هر دو طرف [illegible] بالا بند و [illegible] از آن درخت بار بسیار آورد و در این عمل

طبخ کرده باشد و اگر بیخ درخت زیتون بکنند تا عروق آن پیدا شود و عصاره ورق زیتون
صحرائی یا عصاره [illegible] در آن حفره ریزند چهار نوبت بدین طریق چنانچه ما بین هر دو
نوبت ده روز باشد آن درخت بار بسیار آورد و اگر چند دانه باقلا که در آن کرم
حاصل شده باشد در اسفل حفره زیتون کنند و بعد از آن حفره را [illegible]
پر سازند ثمره آن درخت ساقط نشود و اگر در وقتی که باد تند آید ثمره درخت زیتون
بچینند و بعد از آن نقل شاخها را ببرند و در سال آینده بار بیشتر از [illegible]
سلام شده والله اعلم **باب ششم در غرس سایر اشجار** درین باب آنچه مخصوص است
غرس بعضی اشجار مشهوره و احوالی که تعلق بهر یک دارد مذکور میشود **درخت سیب**
او را در بهار نشانند و هم در خریف و بهترین مواضع جهة این درخت موضعی است
که در تابستان هوای آن خنک باشد و باد بسیار آید و اگر چهار غصن در بیخ درخت
سیب نشانند آن درخت از کرم محفوظ ماند و اگر سرگین خوک در طرفی کنند
و بول آدمی که ده [illegible] و بعد از آن در بیخ درخت سیب ریزند
کرم درخت برطرف شود و اگر بیخ درخت از خاک خالی کنند و عروق او را به درد
شراب کهنه چاله بند و بخاک پر سازند سیب آن درخت شیرین شود و اگر سرگین
[illegible] که تر باشد در آب [illegible] کنند و یک [illegible] از آن آب در بیخ درخت
سیب ریزند [illegible] روز در وقتی که در آن درخت [illegible] کند و اگر بیخ درخت یا بیخ
شاخهای آن [illegible] کاه آلوده کنند سیب آن درخت از کرم محفوظ ماند
و در بیخ درخت سیب نزدیک بروی زمین کرمی پیدا شود که پوست درخت را خورد

و درخت را خشک می‌کند و از ضرر آن ایمن گاو و چاه لایه ازان کرم محفوظ ماند
و اگر در سالی چهار نوبت بیخ درخت سیب را بول آدمی کنند چنانچه بگسترم بریزند
فرود آید رنگ آن سیب سرخ شود و اگر با درخت شفتالو این عمل کنند همین عمل کند
و چون سیب و شفتالو بر درخت محکم شود و در وقت رنگ درخت بعضی بزمین فرود برند
و شاخی که در جوف آن درخت باشد بر ریسمان ببندند تا نزدیک زمین برسد
و بر آن میخ بندند و سبوی آب در زیر آن نهند چنانچه حرارت آفتاب در آن
اثر کند و حرارت سیب و شفتالو رسد نیک بود درخت انجیر از او ربیع و خزان
همه وقت می‌نشانند و از بعضی اهل فلاحت منقول است که او در جوزا می‌نشانند
و از او در موضعی باید نشاند که سایه نبود و آفتاب در وقت تمام کند و در گل را آب دهد
زمانی بماند که نشانند که بسیاری آب از او زیان دارد و شاخ انجیر را اگر خواهند نشانند
سه روز از اصل جدا کرده در تنک آب بگذارند و بعد از آن بنشانند و اگر سرگین
گاو آلوده کنند و بنشانند بهتر بود و بعضی در اصل نهال دو بیضه یا سه بیضه نهند با بسیار
آرد و اگر شاخ انجیر را سرگون نشانند چنانچه فرع شاخ در حفره بود درخت
بسیار بلند شود و میوه آن بسیار بود و بعضی از تخم انجیر نهال بار آورده اند با طریق
که انجیر را در دوشاب غلطانیده اند و بعد از آن دو شبانه روز دیگر از او در میان آب
بمالیده اند و آب تازه ریخته پس آن تخم را با سرگین گاو در آمیخته اند و از لیف
شکل ریسمان چیزی ساخته و آن تخم و سرگین گاو را بر آن آلوده و بخور مستطیل
زمین کنده که عمق آن یک شبر بود و آن ریسمان را در آن نهر نهاده و بر خاک کرده و در

لطف آب داده و همچنان که گذشته تا بلندی آن یک ذراع شود و پس از آن موضع دیگر
دیگر نقل کنند و چون بلندی آن سه ذراع شده اگر خواسته اند باز نقل کرده اند
و اگر دو سه شاخ از انجیر که هر یک از درختی بود و لون آن مختلف بود یکجا از لیفی
و بهم در یک حفره بنشانند و بیخ از آن بخاک کنند و بار و نشو و آب داده بنه
و چون سبز شود و بیخ سبز شده را پهلوی هم آورند و محکم بهم بندند و یک از آن تا بهم
متصل شود پس اگر خواهند همچنان بگذارند و اگر خواهند در دیگر زمین بنشانند و در موضعی
دیگر نقل کنند چون آن درخت بار آورد با الوان مختلف بود و گفته اند که اگر بطرف
شاخ انجیر که در زمین خواهد بود چیزی بنویسند چون بار آید بر انجیر آن کتابت
ظاهر شود و اگر بهار عسل در بیخ درخت نشانند آن درخت و میوه آن از کرم سالم ماند
و اگر در بیخ درخت بار در میوه کرم پدید آید بیخ درخت را از خاک خالی کنند چنانچه عروق آن
ظاهر شود و بطرف شود و اگر عروق درخت انجیر را بشاخ درخت آلوده کنند انجیر آن درخت
ساقط نشود و اگر سرگین کبوتر و فلفل و روغن کنند و بهم بیامیزند و انجیر خام را بآن
بیالایند زود پخته شود و اگر بیخ درخت را از خاک خالی کنند و نمک سوده در آن ریزند
زود پخته شود و ساقط نشود درخت انار بهترین زمینی که در آن انار نشانند زمینی باشد
که خنک بود و نمناک نباشد و زمان نشاندن آن بهار است بوقتی که نزدیک بشکفتن
رسیده باشد و گفته اند درخت انار و درخت مورد را بهم قربتی است چون نزدیک
یکدیگر واقع شود بار بسیار آورد و درخت انار که ضعیف بود در زمستان سرما زود در او
اثر کند از آن برگ کهنه و ساقهای درخت که در پیچیده تا از سرما محفوظ ماند و دیگر

خاکستر حمام باب مخلوط سازند و هر چند روز قدری از این آب در پای درخت انار
ریزند و اثر آن رنگین دارد و وقتی که انار برسد برگ کند و دو شاخ که در درخت انار
سفید رنگ افشان کرده اند رخت نکرده اند و اگر وقت نشاندن درخت که داکرده آن نهال را در
حوض سنگ بکشند یا پیاز عنصل در بیخ آن درخت بنشانند یا آن درخت را سرکه آن
نشانند چنانچه فروع شاخ در حفره بود انار آن شق نشود و اگر نهال انار را که بنشانند
مقداری که از آن شق کنند و مغز او بیرون آورند و از او طرح باز بهم بندند و بگل
پاک بیالایند و بنشانند چنانچه از شق آن مقدار سه انگشت به درون زمین باشد
و چون سبز شود آنچه بالای شق بود ببرند و آب دهند چون ببار آید آن انار دانه بی هسته
بود و اگر بیخ انار را ترش بود از خاک خالی کنند و عروق او را سرگین خوک آلوده
کنند و بگل آدمی بر آن ریزند انار او شیرین شود درخت بادام از [illegible]
تا اول چله زمستان بادام توان نشاند و بهترین مواضع که در آن بادام نشانند
گرم است و بعضی از دهاقین بادامی نشانند که از عروق درخت بود و بعضی
شاخ درخت بادام شکسته چنانچه و بنشانند و بعضی بادام مغز نشانند
بدین طریق که دوشاب و آب در ظرفی کنند با قدری عسل پس سه شبانه روز بادام
در آن آب خیسانده کنند و بعد از آن بنشانند و ظرف باریکی از [illegible] کنند
و اگر بادام بشکنند و دانه او را بیرون آورند و از مغز آن بر آن دانه آنچه خواهند
نقش کنند باز بپوشند و بعد از آن دانه را بجای خود نهند و بطوح گل حکم ببندند و قدری
سرگین خوک و خاک بهم بیامیزند و در آن حفره بریزند و آن بادام را در آن حفره بنشانند

چون از درخت ببار آید در مغز هر بادامی آن نقش ظاهر شود و اگر پای درخت بادام
بیخ از خاک خالی کنند تا عروق آن ظاهر شود پس سرگین خوک در آن بگذارند و در آن
ریزند و بعد از آن خاک از آن پر کنند و در هر سال [illegible] چنین کنند آن بادام [illegible]
درخت جوز وقت نشاندن درخت جوز همان وقت درخت بادام است و زمین آن
زمین خشک و سرد سیر است و چون خواهند که جوز بنشانند جوز را پنج شبانه روز در
[illegible] غسیل کنند یا در بول کودک نابالغ و بعد از آن بنشانند چون ببار آید پوست
جوز تنک بود و در وقت نشاندن ملاحظه کنند که آن جانب که متصل درخت بود
در بالا باشد و اگر نهال جوز برکنند و بموضع دیگر نقل کنند تا سه نوبت زود
ثمر بار آید و اگر درخت جوز که بار داده باشد بیخ او را [illegible]
کنند چنانچه از دیگر طرف بیرون آید و میخی [illegible] پوست جوز تنک شود
[illegible]
[illegible] باشند از درخت جوز [illegible]
[illegible] باید که عروق درخت جوز را در هر سال یکبار خاکستر کنند و خاکستر
بر شاخهای او پاشند و اگر جوز را چنان بشکنند که مغز آن درست بیرون
آید و [illegible] قدری پشم زده بپیچند یا در برگ چنار تا از مورچه و باقی حیوانات
ایمن بود و بعد از آن بنشانند و چون بار آورد پوست آن بغایت تنک باشد
و بعضی مردم بادام و هر دانه که مغز دارد بدین طریق نشانند پوست آن [illegible]
درخت فستق فستق بزرگ که شکافته باشد دانه را که پشم زده بپیچند و دانه را بنشانند

چنانکه شاخ آن بجانب بالا بود و بعد از آن آب دهند و گفته‌اند که پسته و بادام و درختان
یکدیگر را و چون نزدیک یکدیگر نشانند بار بیشتر آورد درخت شفتالو شفتالو را در زمینی
نمناک باید نشاند یا در موضعی که بر آب دادن آن قادر باشند پیوند چند
بیشتر خورد و کمتر شود و آن را در اول بهار باید نشاند و اگر در پیوند درخت شفتالو گل
سرخ نشانند آن شفتالو سرخ شود و چون درخت شفتالو بار بسیار آورد
پیش از آنکه برسد از آن تنک کنند باقی بزرگ شود درخت امرود آنچه از شاخ آن
خواهد نشانند و گفته‌اند و اگر بیرون آورد چنانکه از اصل چوب او چیزی با شاخ باشد
شود و بیخ آن شاخ را بهم تنند و از آن بلوغ بچسبند و سرگین گاو خالص بالاش
و نشانند و گفته‌اند که زمین آن خشک شود تا وقتی که برگ آن بیرون آید و هر چه
باین نوع تربیت کنند امرود آن نازکتر شود درخت انجیر شاخ سبز را اگر خواهند
نشانند باید بشکنند چنانکه از درخت که جدا شود قدری پوست درخت بان متصل باشد
و از آن میان شاخ درخت جدا کنند و آهن بان نرسانند که البته خطا شود
درخت خرما بهترین زمینها که بجهة نخل باشد زمینی است که شور باشد مقدار دو گز
آن زمین را حفر کنند و پر خاک و روث دواب کنند و قدری نمک در آن
حفره ریزند پس دانه خرما در آب کنند دو شبانه روز و بعد دفن کنند طولانی
و هر دو [illegible] در زیر خاک و روث پنهان کنند چنانکه شکمهای آن بجانب
ته آن حفره باشد و سر با دیگر بجانب مشرق و هر روز از آب دهند تا سبز شود
و بعد از دو سال اگر خواهند از آن موضع نقل کنند و اگر نه همانجا درخت خرما

بعمل آید تمام است هر سال که بگذرد پایان او از خاک خالی کنند و قدری نمک
در آن ریزند و اگر بجای نمک دو درم آب که برند ریزند خرما خوش طعم گردد و گفته‌اند ایضاً
اصناف گل را بعضی الفت است چون در جوار هم باشند بار بیشتر دهند و چون درخت
خرمای ماده را قدری از شکوفهٔ درخت نر زنند بار آورد درخت نارنج از دانه و خرمن
نشانند یا در اول بهار در موضعی گرم باید و در موضعی که باد جنوب بسیار آید و باد
شمال از آن ضرر بسیار رساند و از آنچه از دانه‌ها برآرند نشانند و در زمستان
از ابر که و یونجه پوشانند و اگر نارنج را گچ اندود کنند و همچنان بر درخت باشد
همه زمستان تازه بماند و در آن نشتر شود درخت سیب زمینی که در آن قصب
نشانند باید که بار در آن کار کنند و کیاه و خشیش در آن زمین بسیار بود و باشد
و عمق حفرهٔ آن یک شبر زده باشد و قدری سرگین گاو در آن حفره کنند
و بسیار نزدیک یکدیگر نشانند و آنچه از آن بروی زمین باشد باید که زیاده
از دو سه نباشد و گفته‌اند که او را در بهار نشانند و اگر در زمین سرد سیر زده باشد
در خزان باید نشاند درخت [illegible] تخم سرو را با جو بکارند و پرورند تا بالیده شود و بعد از آن
بموضعی که خواهند نقل کنند درخت گل چند شاخ از درخت او از بیخ برکنند
و محکم بهم بندند و چنان نشانند که بعضی از شاخها با بیخ در زیر خاک بود
و چون این نوع نشانند بوی آن بهتر باشد و بعضی شاخ گل را پیوند و قطعه
کنند و بهم بندند و نشانند و بعضی تخم گل بکارند و اگر در حفره که شاخ یا تخم گل
در آن می‌نشانند قدری سیر کنند چنانکه متصل بآن شاخ یا بآن تخم بود گلهای رخت

وقریب بهفت ماه باقی ماند و اگر غنچهٔ گل چنانکه بر درخت است با آب برگ ریزند الود
کنند مدتی گل آن باقی ماند و اگر غنچهٔ گل در شکفتن باشد در میان جو سبز
که نو رسته باشد نهند مدتی باند و گفته اند که اگر درخت گل را در تابستان
هر روز دو نوبت آب دهند در خزان و اول زمستان گل دهد [illegible]
بیخ نرگس را در زمستان بر کنند و از راه سطح بیاویزند چنانچه هر دو بجانب زمین باشد
و دو روز بان رسد پس در دو شراب اندازند چنانکه در دو بر روی آن بایستد اگر
اگر آن سفید بود ارغوانی شود و اگر در وقتی که غنچه بکمال رسیده [illegible] از روی
زمین برند و محل قطع را بقیر آلوده کنند و در کوزه نهند و سر کوزه را بگل محکم
کنند و از او در زمین پنهان کنند تا یکسال ازه باشد چون خواهند که بیرون
آورند در آفتاب نهند آن گل شکفته گردد باب ششم در پیوند اشجار هر درخت
که پوست غلیظ دارد چون درخت انجیر یعنی از چوب گز یا چوب دیگر که محکم باشد
میخی بسازند و بان میخ پوست او را سوراخ کنند چنانکه با اصل چوب آن درخت
رسد پس میخ را بیرون آورند و شاخ از درختی که پیوند خواهند کرد بان سوراخ
در آورند و از [illegible] محکم ببندند و بگل پاک کرده آن پیوند را پالایند و از بالای آن
کوزه پر آب بیاویزند که ته آن کوزه سوراخ داشته باشد و آب از آن قطره قطره
بر آن می چکیده باشد تا وقتی که آن پیوند بگیرد و اگر پوست آن درخت تنک
بوده باشد چوب او را بان میخ سوراخ کنند تا وقتی که بمغز چوب رسد
پس شاخ پیوند را بان سوراخ در آورند پیش از آنکه باد و باران کار کنند و ببندند [illegible]

که مذکور شد و در بگل گیرند و کوزه بیاویزند و در [illegible] دیگر که پوست آن نهایت
تنک است چوب آن درخت را سوراخ کنند چنانچه بجانب دیگر بود و در وسط درخت
رسد و اگر خواهند سوراخ را از دو جانب نا رسانند و بعد از آن شاخ
پیوند را بان سوراخ در آورند چنانکه از جانب دیگر بیرون آید و سر آن دو شاخ
ببندند و بگل گیرند چون پیوند بان الایند باید که سفید بود که اگر سرخ بود از او خشک گردد
و شاخ پیوند را باره تیز باید برید و باید که پیوند دو شعبه یا سه شعبه بوده باشد
و غلظ آن بقدر غلظ یک اصبع بوده باشد و سوراخ درخت بهمان اندازه
باید و باید که پیوند از شاخی بگیرند که بار آن بیشتر بود و دو سه سال پیشتر بود و اگر
چه شاخ یک ساله بهتر گیرد اما بار او کمتر باشد و هر شاخ پیوند که در سوراخ
خواهد بود تر باشد به بستن محکم و پیوند کردن در وقتی که باد شمال می آید نیک
نیست بلکه وقتی باید که باد جنوب آید و شاخی که بجهت پیوند در نقصان ماه
باید برید و اگر باران بر پیوند آید نافع بود اگر آنجا که پوست درخت [illegible] پیوند
شده باشد غلیظ بود باران زیان دارد و بهترین اوقات که پیوند کردن
آن زمان است که ثریا بامدادی طلوع کرده باشد و حرارت تابستان کم شده
و گفته اند که اول بهار آن است که [illegible] در روز برابر بود تا [illegible] زمانی که ثریا
بامدادی طلوع کرده باشد طریقهٔ این پیوند طرق چند است و در این زمان پیوند می
دیگر کنند که آن آسان تر است و طریق آن مشهور است [illegible]
شاخ انجیر در درخت شاه توت و در درخت سیب بر درخت امرود پیوند می شود

واین اشجار را با یکدیگر الفت بود و هم پیوند بهتر توان کرد و لیکن در پیوند کردن پشت
این درختها را سوراخ باید کرد و عوض کوب او نباید رسانید و چوب درخت
امرود را که پیوند سوراخ توان کرد و چون شاخ امرود را در درخت نارنج
پیوند کنند میوه آن سرخ بود و اگر شاخ سیب را با امرود پیوند کنند سیب نهایت
شیرین و بزرگ شود و اگر شاخ سیب را با آلو پیوند کنند سیب آن سرخ باشد و شاخ
جوز را با درخت دیگر پیوند نتوان کرد و شفتالو را با بادام و آلو و امرود و سیب هم
پیوند توان کرد و همه اشجار با درخت به الفت دارند و پیوند او با همه بسیار بود
نارنج را با سیب پیوند توان کرد و اگر نارنج را با توت پیوند کنند رنگ نارنج
سرخ بود و بعضی گفته‌اند امرود را با نارنج الفت بود و درخت زیتون را با تاک
الفت تمام است و فستق را با درخت حبة الخضرا پیوند توان کرد و با [illegible]
هر شاخ که محکم باشد از شاخهای درخت تاک شاخ تاک دیگر را با او پیوند
باید کرد و بعد از آن بگل آلوده کنند تا از باد محفوظ ماند و شاخ پیوند را باید
بست تا نشکند و بعضی بیخ تاک را از خاک خالی کنند تا میان بیخ را سوراخ
کنند و شاخ پیوند را به آن سوراخ در آورند پس آن موضع را پر خاک کنند
و بعضی بیخ درخت را در روی زمین سوراخ کنند و شاخ پیوند را به آن سوراخ درآورند
و این نوع بهتر است و شاخ پیوند اگر از بالای درخت خواهد بود کم از یک گز باید
و اگر در بعضی درخت پیوند خواهند باید که دو ذرع باشد و شاخ یک [illegible]
پیوند بهتر گردد و در پیوند تاک ملاحظه باید کرد که شاخ پیوند را همان لحظه پیوند کنند

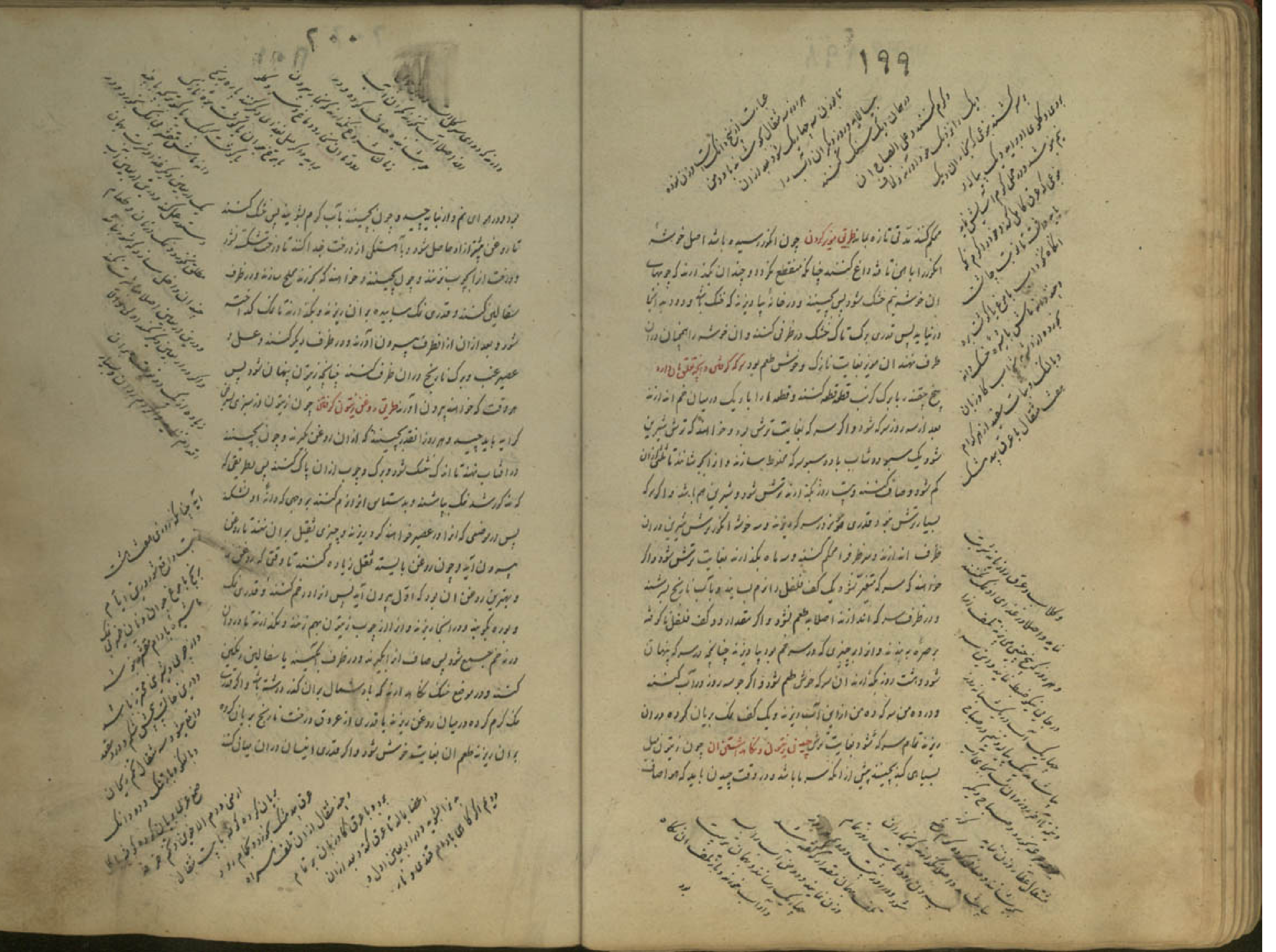
بگل قدری سرگین گاو یا گل خالص بر طرف اسفل آن بپالایند و از اوراق جامه
ببندند و خاک نمناک بر آن بریزند و یک هفته یا ده روز آنچنان بگذارند و بعد از آن پیوند
کنند چه اگر فی الحال پیوند کنند زود خشک شود و پیوندی که از اصل درخت بر
دود تر بار آید و قدر غلظ شاخ پیوند باید که بقدر غلظ ابهام بود و فضله‌های
زیاده دیگر آن که بر اطراف شاخ پیوند بود با کارد تیز باید برید و آنچه از شاخ
پیوند در سوراخ خواهد بود بقدر سه اصبع تراشند بطریق قلم چنانکه
مغز آن ظاهر شود و سوراخ آن درخت که در آن پیوند خواهند کرد باید که
زیاده از جای شاخ تراشیده نباشد و قدری خاکستر با خاک نرم
بر مقام پیوند بریزند تا اگر فرجه مانده باشد پر شود پس از آن برغ یا ریسمان
ببندند و قدری گل خالص با سرگین گاو مخلوط ساخته بر آن بمالند
و هر روز در وقت غروب آفتاب قدری آب بر آن پاشند تا آن
وقت که بگیرد و چون سبز شود بقدر چهار اصبع بالا دهد ریسمان با جای
دیگر ببندند تا نشکند و چون استحکام پیدا کند ریسمان را باز کنند
و شاخ پیوند را در محلی باید برید که ماه در محاق باشد و بعضی پیوند تاک را
در بهار کنند و بعضی در آن وقت که انگور چیده باشند و گاه بود که
تاک را با درخت سیب پیوند کنند بآن طریق که چون نزدیک هم باشند
درخت سیب را سوراخ کنند و شاخ تاک را به آن سوراخ در آورند
چنانچه از آن طرف بیرون آید و آن شاخ را همچنان بگذارند تا

غلط آن بر نیفتد که تمام آن سوراخ گرفته شود و بعد از دو سال بیخ آن
تاک را جدا سازند و بار آن تاک از تاکهای دیگر بیشتر باشد و باید که در بهار
شاخهای سیب را جدا قطع نکنند تا پیوند قوی شود طریق پیوند کردن زیتون
هر درخت که پوست آن غلیظ بود سوراخ کنند چنانچه پوست آن [illegible]
و شاخ درخت زیتون را بآن پیوند کنند اگر پوست تنک بود آن درخت را
سوراخ کنند و بعد از آن شاخ زیتون را بآن پیوند سازند و در پیوند درخت
زیتون آنچه گذشت آویز نیز روی که مذکور شد و در زیتون زیاده اهتمام
چو اگر تابستان نیل نداد و بعضی در اسفل درخت سوراخ کنند در روی زمین
و آن بهتر است طریق پیوند کردن شفتالو شاخ شفتالو را بر درخت بادام و درخت
پیوند توان کرد بآن طریق که آن درخت را بیخ که بن سوراخ کنند و
باقی عمل بطریقی قبل که مذکور شد و بعضی شفتالو را بر درخت بید پیوند کنند
و چنان باشد که در موضع نهال بید نشانند و بعد از آن دانهٔ شفتالو را بیخ
آن نهال بکارند و چون شفتالو سبز شود نهال که در شاخ بید را بخی
سازند و بعد آن شاخ در زیر خاک محکم کنند تا بیخ آن شاخ بپوسد پس
و بعد آن خاک را شق کنند و سر نهال شفتالو را از آن شق بگذرانند
و آن شق را به ریسمان یا برگ از قصب یا قطن بالزق محکم ببندند و گل
خالص بر بالا نهند و کوزهٔ آب بر بالای آن جا ویزند در تمام تابستان
پس در بهار آینده بیخ درخت شفتالو را از روی زمین قطع کنند تا آن درخت

بید آب خورد و چون بار آورد شفتالوی از آن درآید باشد و تجربه معلوم شده
پیوند سیب درخت سیب را بر درخت امرود پیوند توان کرد بطریقی که معلوم شده
بعضی گفته اند اگر شاخ سیب را بر درخت نارنج یا درخت انار پیوند کنند در
سالی دو نوبت بار آورد طریق پیوند امرود او را بر درخت سیب و به پیوند توان
کرد بآن طریق که بیخ که سوراخ کنند یا پوست از آن شق سازند و یا بطریقی
که گذشت عمل کنند پیوند انجیر انجیر را بر توت و چنار پیوند توان کرد هم
در بهار و هم در تابستان و هم در خزان اما در فصل زمستان از او پیوند
نتوان کرد پیوند انار انار را بر درخت مورد پیوند توان کرد و بر درخت
بید نیز گفته اند و بهیچ درخت دیگر درخت انار را پیوند نتوان کرد و بعضی گفته اند
نارنج را بر انار پیوند توان کرد پیوند بادام بادام را بر درختی که پیوند کنند در موسم
خزان باید کرد و چون خواهند که او را بر درختی پیوند کنند شاخ پیوند از شاخهایی
باید برید که از بیخ درخت جسته باشد تا بگیرد پیوند جوز نهال جوز دو سه ساله یا
سه ساله بکنند و [illegible] که نزدیک روی زمین است پیوند از آنجا دیگر
و بعد از آن او را بر درخت جوز دیگر پیوند کنند و اگر دو درخت جوز در جوار
یکدیگر باشند و شاخهای آن یکدیگر نزدیک باشد از او پیوند توان کرد
بطریقی که گذشت پیوند نارنج نارنج را اگر بطریق سوراخ بر درخت دیگر پیوند کنند
بگیرد و اگر پوست آن درخت را سوراخ کنند و شاخ نارنج را بدان پیوند
کنند بگیرد و اگر نارنج را بر درخت انار بطریق شق پیوند کنند بگیرد و نارنج

ان سرخ رنگ شود **باب نهم در معرفه چیدن و نگاه داشتن میوه‌ها** درین باب بعضی چیزها
که از بعضی میوه‌ها کرده شد مذکور خواهد شد پس اول در باب **چیدن انگور** چون وقت
چیدن آن شود پایین درخت را به ریگ خشک کنند و شاخ انگور را با خوشه
محکم کرده‌اند چنانچه خوشه از ریگ رسته و متصل به آن شود و از روی ریگ
و گیاه بپوشند نوعی که اگر باران بر آن بیارد و از آنجا تر آید باید که
آن انگور تا بهار تازه بماند و اگر ظرف سفالین در پای درخت تاک نهند
و شاخ تاک را با آن انگور در آن ظرف نهند و آن ظرف را حلوه به زمین
نهند و سر آن ظرف را به خاشاک یا چیزی دیگر محکم کنند آن انگور تازه
بماند و اگر خوشه انگور را که زه نهند و انگور زه را به درخت بندند و سر کوزه را
بگل محکم کنند آن انگور تا بهار تا بهار تازه بماند اما در انگور چیدن
احتیاط تمام باید کرد که پیش از وقت چیده نشود که اگر پیش از وقت
چیده شود سرما در آن تاک زود اثر کند و در سال آینده بار کمتر آرد
و وقت چیدن انگور آن زمان است که تخم او سیاه شود و چون تخم
او سبز باشد وقت نباشد اگرچه شیرین باشد و چون دانه انگور بفشارد
تخم او پاک بیرون آید و دانه انگور چیزی بآن همراه نباشد وقت
چیدن انگور بود و اگر دانه آن غایت محکم باشد محل چیدن اوست
و در وقت چیدن انگور باید که قمر در سرطان باشد یا در اسد یا جوزا
یا عقرب یا جدی یا دلو و اگر ناقص النور بود بهتر و تحت الارض [illegible]

اما طریق نگاه داشتن انگور چنان است که در روزی که هوا صاف باشد بچینند
و تا چهار ساعت از روز بگذرد در شروع در چیدن نکنند و هنوز چهار ساعت
باقی مانده باشد که ترک کنند و خوشه انگور را که در آفتاب نه نهند و چون
بچینند مراد که نرم باشد و بیم آن باشد که فاسد شود جدا کنند و از آنجا
جاروب که خوشه‌ها بهم متصل نشود و بعضی اصل خوشه‌ها را از خوشه‌ها در قیر پالایند
تا تمام زمستان تازه بماند و اگر خواهند که انگور را در زمین نگه کنند اول قدری
قدری کاه را با قلا یا کاه عدس یا جو بروی زمین تنک کنند و انگور را بر روی
آن بچینند و بعضی اندرون ظرفی را به قیر بپالایند و در آنجا چوبی که پاره پاره
باشند با آن کاه عدس مخلوط سازند و یک رتبه انگور می‌نهند و این نوع تا ده رده
بر آن می‌پاشند و رتبه دیگر می‌نهند تا ظرف پر شود و بعضی خوشه انگور را نمک آب
که با خمر مخلوط بود بر کشند و بعد از آن بروی کاه چینند و بعضی انگور را در خانه‌ای
که در آن خانه گندم بود و غبار گندم بر آن رسد آن را تازه نگاه دارند و بعضی آب
باران را جوش دهند تا ثلثی از آن برود و انگور در ظرف بچینند یا ظرف را گل کنند
و چون خشک شود خوشه انگور را در آن ظرف می‌نهند و سر او را بگل محکم می‌کنند
آن انگور تازه می‌ماند و شیرین‌تر می‌شود و آن آب بسیاری از امراض را نفع دهد
و اگر چوب به رسته خم نهند و انگور را بر آن چوب بسته نه در خم آویزند چنانچه
بخم نرسد و سر آن خم را بپوشند آن انگور تمام زمستان تازه بماند و بعضی
گفته‌اند که اگر انگور را همان لحظه که بچینند در ظرف سفالین نو نهند و سر او را بگل



محکم کنند مدتی تازه بماند **طریق مویز کردن** چون انگور رسیده باشد اصل خوشه
انگور را با این تا شه داغ کنند چنانکه منقطع نگردد و چندان بگذارند که چون آب
آن خوشه تمام خشک شود پس بچینند و در خانه بیاویزند که خشک شود و در دیه آنجا
در نیاید پس قدری برگ تاک خشک در ظرفی کنند و آن خوشه را همچنان در آن
ظرف نهند آن مویز بغایت نازک و خوش طعم بود **سرکه کردن و تحقیق آن**
پنج [illegible] با برگ کرفس قطعه قطعه کنند و قطعه‌ها را با ریگ در میان خم اندازند
بعد از سه روز سرکه شود و اگر سرکه بغایت ترش بود و خواهند که ترش شیرین
شود یک سبو دوشاب با ده سبو سرکه مخلوط سازند و از آن [illegible] تا تلخی آن
کم شود و صاف کنند و بیست روز بگذارند ترش شود و شیرین هم باشد و اگر سرکه
بسیار ترش بود قدری مویز در سرکه بریزند و سه خوشه انگور ترش شیرین در آن
ظرف اندازند و سر ظرف را محکم کنند و سه ماه بگذارند بغایت ترش شود و اگر
خواهند که سرکه تغیر نشود یک کف فلفل را در هم [illegible] و با آب نارنج [illegible]
در ظرف سرکه اندازند اصلاح طعم شود و اگر مقدار دو کف فلفل [illegible]
بر سرکه بریزند و از در چیزی که در سرکه خم بود بیاویزند چنانچه در سرکه پنهان
شود و هشت روز بگذارند آن سرکه خوش طعم شود و اگر چه سه روز در آفتاب گذارند
و در ده من سرکه ده من از آب انگور بریزند و یک کف نمک بریان کرده در آن
بریزند تمام سرکه شود بغایت ترش **پختن زیتون و نگاه داشتن آن** چون زیتون بسیار
بسیار بچینند پیش از آنکه سیاه شده باشد و در وقت چیدن باید که هوا صاف

بود و در آن هم دارها بچینند و چون بچینند با آب گرم بشویند پس خشک کنند
تا روغن بهتر از او حاصل شود و با آهستگی از درخت جدا کنند تا درخت خشک نشود
و درخت را با چوب نزنند و چون بچینند و خواهند که [illegible] سازند در ظرف
سفالین کنند و قدری نمک سابیده بر آن بریزند و بگذارند تا نمک که آمیخته
شود و بعد از آن از آن ظرف بیرون آورند و در ظرف دیگر کنند و عسل و
عصیر عنب و برگ نارنج در آن ظرف کنند چنانچه زیتون پنهان شود پس
هر وقت که خواهند بیرون آورند **طریق روغن زیتون گرفتن** چون زیتون از سبزی به سیاهی
گراید باید چید و هر روز آنقدر بچینند که از آن روغن بگیرند و چون بچینند
در آفتاب نهند تا اندکی خشک شود و برگ و چوب از آن پاک کنند پس بطریقی که
کنجد کوفته شود نمک بپاشند و به دستاس از دو دم کنند به وجهی که دانه او شکسته
پس در وضعی که از او عصیر خواهند گرد بریزند و چیزی ثقیل بر آن نهند تا روغن
بیرون آید و چون روغن باستد ثقل زیاده کنند تا وقتی که روغن به [illegible]
و بهترین روغن آن بود که اول بیرون آید پس از او در خم کنند و قدری نمک
و بوره بکوبند و در آن بریزند و از او از چوب زیتون بهم زنند و بگذارند تا [illegible]
در خم جمع شود پس صاف از او بگیرند و در ظرف آبگینه یا سفالین و گلین
کنند و در موضع خشک نگاه دارند که باد شمال بر آن گذرد و اگر خواهند
نمک گرم کرده در میان روغن بریزند یا قدری از عروق درخت نارنج بریان کرده
بر آن ریزند طعم آن بغایت خوش شود و اگر قدری انیسان در آن میان کنند

طعم آن تیز نشود و اگر طعم آن تیز شده باشد هر پنجاه من را ده من خالص اضافه کنند
و ده مثقال افیون و در آن اندازند نیک شود و اگر بد بوی بود قدری چوب برگ
پاره پاره کنند با قدری نمک در خرقهٔ کتان بسته در میان آن اندازند و رها
بگذارند پس بیرون آورند و روغن را در ظرف دیگر کنند خوشبوی شود و اگر نان
جو خشک با هم وزن آن نمک بریان کرده بکوبند و در خرقهٔ کتان بسته در آن اندازند
نیک شود و اگر خشت پخته را در آتش نهند تا بغایت گرم شود و در میان روغن اندازند
بوی بد از آن زایل شود و اگر حبة الخضرا و جوز و بادام و کنجد هر دو را بهم کوبند
و در روغن آن بکشند منفعت آن چون منفعت روغن زیتون بود طریق نگاه داشتن سیب
نگاه داشتن سیب بی‌بدل نگاه داشتن انگور است در جمیع امور و اگر سیب را در روز
که بکمال رسیده باشد بچینند و بگل خالص بیالایند و در سایه خشک کنند و برگ
انار بر روی زمین بپاشند و از ایشان روی بچینند تا مدتی تازه بماند و اگر او را
در برگ جوز بپیچند و بگچ بیندایند و در آفتاب نهند تا گچ خشک شود تازه بماند و اگر او را
در ظرفی نهند که در آن درد شراب بود تازه بماند طریق محافظت امرود ظرف او را
بقیر آلوده کنند مدتی تازه بماند و اگر شیرهٔ انگور که خود بخود برون آمده باشد
از انگوری که بر بالای یکدیگر ریخته باشند در ظرفی کنند و امرود در آن ظرف
اندازند بسیار بماند و اگر تراشهٔ (?) چوب که تازه بریده باشند بر زمین بپاشند
و امرود را در آن روی نهند چنانچه از یکدیگر جدا باشند مدتی بماند و اگر یکان یکان را
چوب برگ جوز بکوبند همین عمل کنند محافظت به و اگر به را در عصیر اندازند تازه

بماند و اگر او را در ظرفی نهند و با ظرف در خم شراب آویزند تازه بماند و اگر او را در
تراشهٔ چوب نهند مدتی بماند و اگر به را در برگ انجیر بپیچند و با گل پاک که با موی مخلوط باشد
بیالایند و در آفتاب نهند تا گل خشک شود مدتی تازه بماند و سیب را بر این چنین نگاه
توان داشت و به را در خانه که میوهٔ دیگر باشد خاصه انگور نگاه نباید داشت
بسبب آنکه بوی او جمیع میوه‌ها را تباه کند محافظت انار انار را در ظرف سفال
نو کنند و آن ظرف را پر از عصیر انگور شیرین کنند چنانچه از بالای آن بگذرد پس
سر ظرف را بگل محکم کنند و بگذارند مدتی بماند انار را بچینند و با عسل و سفال (?) او را
بقیر که گداخته باشد بیالایند و علف بگرد او در آورند و در ریسمان بپیچند و بگچ بیندایند
تا سال دیگر تازه بماند و اگر در وقت چیدن در نمک آب فرو برند و در آفتاب نهند
تا خشک شود مدتی تازه بماند و در وقت خوردن باید شست و اگر انار را در
کوزهٔ سفالین نو نهند و سر کوزه را بگچ محکم کنند و در موضعی نهند که نم نباشد
بسیار بماند محافظت نارنج اگر نارنج را بگچ مطلق بسایند و بنهند مدتی تازه بماند
و اگر در ارزن (?) و جو پنهان کنند مدتی تازه بماند و طعم او بهتر شود محافظت شاه‌توت
او را در ظرف قلعی (?) کنند مدتی بماند و طعم او متغیر نشود و اگر آن ظرف پر شود باید
که ظرف در برف نهند تا سرد (?) محافظت انجیر انجیر را با چوب آن بچینند و در ظرف
زجاج یا ظرف دیگر که قیراندود (?) داشته باشد انجیر را با چوب خودش بچینند
و در ظرف کنند و سر آن ظرف را بموم محکم کنند و آن ظرف را در خم شراب نهند
چنانچه شراب فرو گیرد تازه بماند و اگر انجیر را با عسل آلوده کنند و در ظرفی نهند



محفوظ ماند و اگر خواهند بقول را در آب . در ان چوب را باید غرس کنند تا آب
خلل مخلوط سازند از کرمان و مرغان محفوظ ماند و اگر تخم خربزه را با گل خنک
سرد و در آب کنند پس زرع کنند از ان خربزه بوی گل آید و اگر از با عسل
و اگر از با عسل غرس کنند سه شبانروز و بعد از ان زرع کنند از کرم محفوظ
ماند و باید که زن حایض اصلا بفالیز در نیاید که برگ ان پژمرده شود و گلها
ان بریزد و چون سر خربزه را چوبی بندند و ان چوب را در میان فالیز تا تره
زار زمین ... خربزه و بقول بسیار بار آورد و اگر خواهند که خربزه با
خیار با که ولی تخم باشند چون شاخ ان قوی یک گز شود نزدیک ان
حفره بکنند و بنا کی بپوشند چنانچه ... بخاک شود چون یک گز دیگر
برود همین عمل کنند سه مرتبه چون معلوم شود که ان شاخ را عروق در زمین
پیدا شده هر سه موضع را قطع کنند پس ثلث آخر که ان سر شاخ بود انچه
انچه بیرون کنند از او دانه جا شد و اگر خواهند درخت که در بزرگ شود و نقشها
برگ وظاهر شود ظرفی از گل بسازند و در اندرون ان نقش کنند یا چیزها
بنویسند که و چون خورد بود در ان ظرف نهند و ان که در بزرگ شود تا پر
ظرف گردد ان نقش بر ان ظاهر باشد و اگر درخت خار قدیمی پیدا
کنند در حوالی ان حفره که سه ذرع عمق ان باشد بکنند یک ذرع ... چند
یک کس مربع دران توانند نشست پس میان ان بیخ خاک را بچوب کرنیق کنند
... که دو دانه از تخم کدو با تخم خربزه در ان گنبد دران شق باید که دیگر

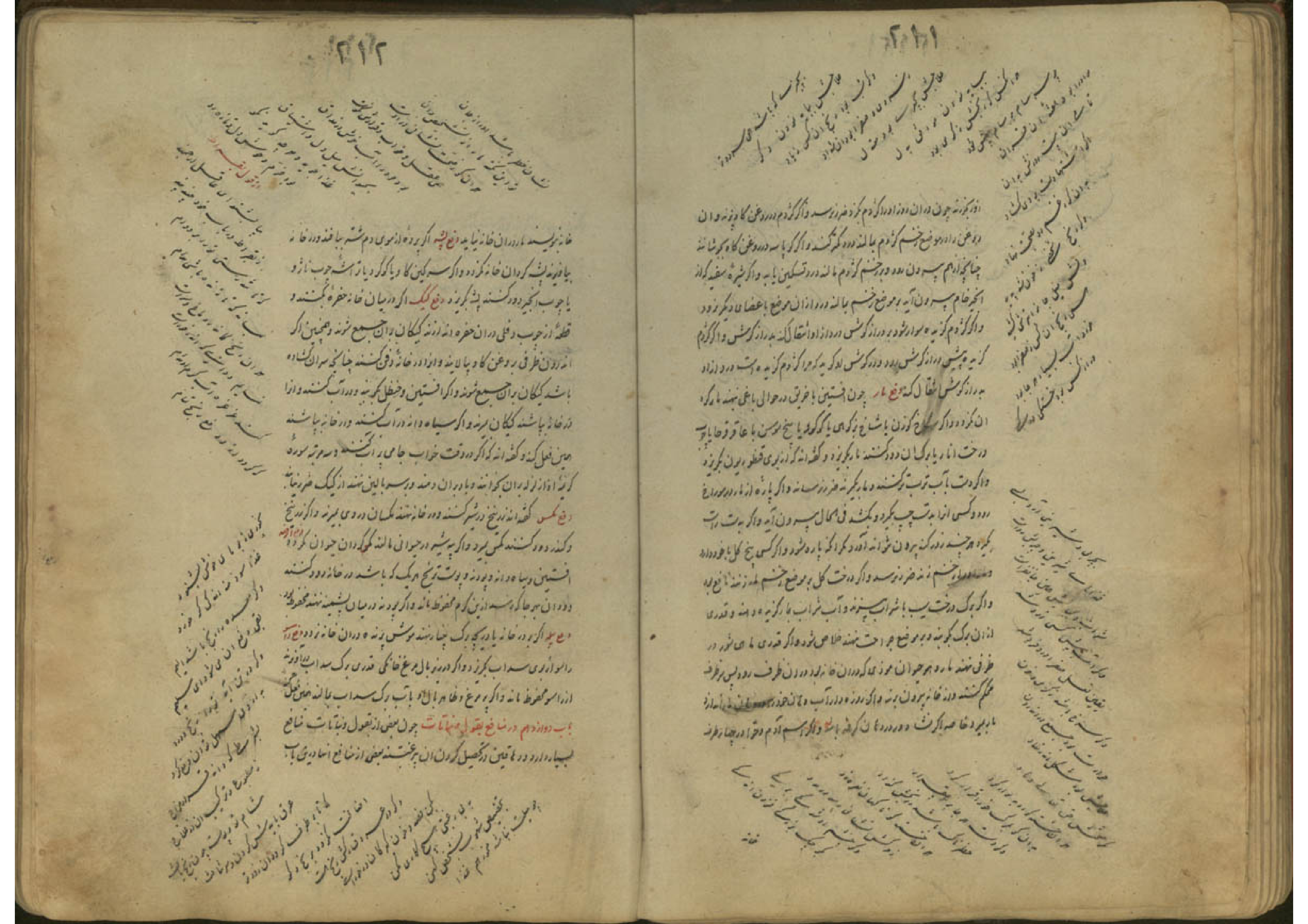
ظرف نهند پس دو دانه در ان شق نهند و اندکی خاک در سر ان شق بریزند و بگذارند
تا سبز شود و چون سبز شد انچه اسفل از ان شق بود بر خاک نشا کنند و هر چند
بلند تر شود ان حفره را پر خاک کنند تا وقتی که بروی زمین برسد پس این اصل
شود که هر سال سبز شود و بار آورد و از ان احتیاج باب شود و اگر در زمین حفره کنند
چنان که عمق ان دو ذراع بود و اسفل از ابر گیاه خشک کنند با کاه و مقدار
یک ذرع که باقی ماند پر خاک کنند و تخم کدو در میان ان خاک بنشانند و آب دهند
و در هر ماه یکبار بیشتر احتیاج باب نبود و اگر تخم کدو و خیار سبز کرده بنشانند
که دو خیار ریزه کم شود و اگر خواهند که حقه بزرگ شود حوالی ان از خاک خالی
کنند چنانچه ظاهر شود و از اسب کهنه تازه گداخته کنند و بر خاک کنند
پس انچه بروی زمین باشد بکارد و شق کنند یا سفال یا سنگی نقد در ان شق
در ان شق نهند نبات بزرگ شود و اگر خاک شوره بابوره چابریزند و یکدیگر بند و برگ
... ریزند بیخ ... در هر دو روز یکبار نبات طعم ان نیک شود و اگر خاکستر در
بیخ او بریزند از کرم محفوظ ماند و زمینی که در ان ... نشانند باید که شوره زار بود
و چون تخم ... چهار سال شود از ان شلجم حاصل شود و چون تخم این شلجم
زرع کنند ... شود و زمینی که در ان ... نشانند اگر خاک ان سفید بود ...
و اگر خواهند که ... شیرین شود از او دو شبانروز در شیر و عسل آغشته کنند
و بعد از ان بنشانند و اگر خواهند که برگ کاهو سفید باشد در سه روز هر روز
یکبار ... خشک بر برگ او بریزند و اگر کاهو را بکشند و در موضع دیگر

بخیسانند و آب دهند چون طول آن بکشد شود خاک از حوالی آن دور کنند تا اصل
آن ظاهر شود پس کهن تازه کاو و جا بانید و دوره بر خاک کنند و آب دهند و
بگذارند تا سر از زیر خاک بیرون کند و مقدار سه انگشت بلند شود پس از آن
موضع که از او بالا آمده شق کنند و سفالی بمقدار شق در آن میان نهند
کاهو بلند شود و بر روی زمین پهن شود و برگ او بزرگ شود و اگر تخم تره در عسل یا
در شیره بوزه که شیرین باشد اغشته کنند و بعد از آن زراعت کنند آن تره شیرین شود
و اگر در وقت کاشتن کرفس به انگشت ابهام و سبابه و وسطی قدری تخم
برگیرند و در خرقه بندند و در حفره نهند و خاک بر آن کنند آن کرفس غایت
قوی و بزرگ شود و اگر حوالی کرفس را از خاک خالی کنند و کاه در آن ریزند
و خاک بر آن ریز کنند و آب دهند کرفس غایت قوی گردد و زمینی که در آن
کرفس و کتان کارند [illegible] که رنگ آمیز [illegible] و چون تخم کنند تا باشند [illegible]
بکرند و بعد از [illegible] آب دهند غایت نیک آید **باب یازدهم در دفع حیوانات موذیه**
و آنچه بدان نسبت دارد و بعضی حیوانات عادت دارند اشیا را ضرر رسانند
و دفع اینها و بعضی دیگر اگرچه ضرر رسانند بغایت ذکر اینها می‌شود **طریق دفع ملخ**
شاخ جب گاو ماده را بسوزانند یا سر کهن گاو ملخ بگریزد و اگر بعضی از ملخ
بسوزانند دیگران بگریزند و دور جا دهند و دوم درختی است که از او دهمت گویند
و اطبا بار آن درخت را حب الغار گویند چون شاخی از آن درخت در موضع
بنهند ملخ بر آن جمع شوند و بچیزی دیگر ضرر نرسانند و اگر از پوست خایت

غربال بزرگ سازند و تخم که از آن غربال بگذرد از آفت ملخ محفوظ ماند
و اگر ترمس در حنظل در آب بجوشانند و آن آب را در زرع یا بر درخت پاشند
از ملخ سالم ماند و اگر ملخ در درخت باشد و این آب بپاشند همه فرو ریزند و اگر
[illegible] پرنده را از [illegible] بر درخت بندند ملخ از آن موضع برود و اگر کنند تا
بادنجان یا قطران [illegible] در آب کنند و بر زراعت پاشند از ملخ محفوظ ماند
و گفته اند چون ملخ [illegible] اهل آن موضع همه در خانهای خود پنهان شوند
از آن موضع برود و اگر ملخ پرنده باشد که [illegible] کنند و آب در آن
اندازند ملخ از آن آب [illegible] گرفت **دفع غنجه** چون چوب تاک را در شبانروز
در آب کنند [illegible] آن آب را در درخت یا زراعت پاشند غنجه
از آن بگریزد و اگر غنج را با شبت و تخم آن در آب بجوشانند و آن آب را
خشک کرده در درخت پاشند [illegible] محفوظ ماند و اگر حنظل بکوبند و یک
شبانروز در آب کنند و [illegible] یا تخمی که خواهند کشت
در آن آب بخیسانند و بعد از آن بکارند از غنج و باقی کرمها محفوظ ماند و اگر آن را
بسیار پالایند و تاک را از آن [illegible] بسیار کم شود و دیگر [illegible]
آن تاک از کرم [illegible] محفوظ ماند و اگر [illegible] بیاویزند [illegible] چوب که
در آن [illegible] باشند [illegible] از کرم محفوظ ماند و اگر خاکستر چوب
انجیر را در بیخ درخت تاک کنند کرم از نزدیک آن درخت نرود **دفع جانوران**
از حیوانات [illegible] محفوظ [illegible] از [illegible] و جمیع کرمها محفوظ ماند و اگر

گر با حنظل در آب آغشته و تخم هر سبزی که باشد در آن آب غرقه کنند و بعد از آن
زراعت کنند از آفت مرغان و جانوران محفوظ ماند و اگر با قلاده در سبزه در دو تا
پشه گرد آن نگردد و اگر انبه که بان فضله اشیا بدو زنند پیر جا بمالند تا اگر سبزه
در چند موضع متفرق بدان درخت بسته مرغان گرد آن درخت نگردند و اگر گرد
بستان افروز و شاخی از آن بکوبند و آب آن و تخم پاشند پس گیاه ها
از موش و مور و مرغ محفوظ ماند و اگر چند سرطان بگیرند و در ظرف آب
اندازند و یک هفته بگذارند تا بپوسد و آن آب به هر جای که … در حوالی اشجار
و زراعت پاشند مرغان ضرر نرسانند و اگر خردل بر سه طرف بستان کارند
محفوظ ماند و اگر قرد و کبریت … محفوظ سازند و دود کنند کرم ظاهر و باطن
درخت از دود آن بمیرند **دفع مورچه** در سوراخ مور اگر قطران بمالند مور بیرون
نیاید و اگر بیرون آمده باشد درآید و در سوراخ نرود و اگر سنگ …
با سوراخ مور نهند بگریزند و اگر گوگرد و پودنه در سوراخ مور کنند بمیرند و اگر خاک
گور از خانه بیرون کرده باشد با گوگرد … که جا بزنند و در خانه مور دود کنند بگریزند
ماند و اگر نرگس و کبریت را نرم بکوبند و با … و با روغن کنند محفوظ سازند
بیخ درخت تاک و جز آن بمالند مور گرد آن نگردد و اگر افیون را … که
کنجد … محفوظ سازند و اصل درختان تا کرا بان طلا کنند
مور گرد آن نگردد و اگر بیخ حنظل دود کنند موری که در دو … بمیرد و اگر
بیخ درخت را … طلا کنند مور … و اگر …

و پودنه با هم بکوبند و … زنند و آب آن در خانه مور … ریزند و … شوند
و اگر خاک نرم و خاکستر گرد … در زمین ریزند موران بگریزند … آمد و اگر نوره
بگیرند … آلوده … زمین نهند مور … بان نرساند **دفع موش** چون حنظل
و مرداسنگ نرم کوفته با نان خشک بیامیزند و در سوراخ موش کنند چون بوی
آن بشنوند یکدیگر را بکشند و اگر سوهش آهن با خمیر بیامیزند چون موش بخورد بمیرد
بذر البنج و پیاز عنصل و بیخ کرنب و خبث الحدید موش را بکشد و اگر موش را
خصی کنند یا دم ببرند و رها کنند موشان دیگر بگریزند و اگر زهره گاو در
آب کنند و تخمی که زراعت خواهند کرد بان آب تر کنند موش صحرایی و
غیره گرد آن محصول نگردند **دفع زنبور** اگر روغن زیتون بر درخت طلا کنند
زنبور گرد آن نگردد و اگر شاخ انگور که ببرند به … بمالند از زنبور محفوظ ماند
و از دود گوگرد … بگریزند و اگر عصاره خطمی با … در بدن مالند زنبور
ضرر نرساند و بعضی گفته اند که اگر عصاره خطمی … دوست …
… بگذارند تا خشک شود زنبور … **دفع کژدم**
چون کژدم را با آتش بسوزانند هر کژدم که بوی آن بشنود بگریزد و اگر قطعه از
ترب بر سوراخ کژدم نهند بیرون نیاید و اگر آب ترب با آب …
… کژدم باشد … و اگر … با آب ترب …
… کژدم … و اگر فندق …
با خود نگاه دارند از زخم کژدم ایمن باشد و اگر دو مثقال پیاز عنصل …



ود بگزند چون در ان دود اورا کژدم نگزد و ضرر نرسد و اگر کژدم در روغن گاو بزنند و ان
روغن را در موضع زخم کژدم بمالند درد کم کند و اگر کژ پا سه در روغن گاو بکوبانند
چنانچه از هم بپاشد و در زخم کژدم مالند درد تسکین یابد و اگر شیره سفید کوفته
انجیر خام بسرشند و بر موضع زخم بمالند درد از ان موضع با عضاء دیگر رود
و اگر کژدم گزیده سوار شود بر دراز گوش درد از او انتقال کند به دراز گوش و اگر کژدم
گزیده پیش دراز گوش رود و در گوش او بگوید که مرا کژدم گزیده است درد از او
به دراز گوش انتقال کند **دفع مار** چون افسنتین با خرق در حوالی باغی نهند مار گرد
ان نگردد و اگر شاخ گوزن یا شاخ بزکوهی یا کوکرد یا بیخ سوسن یا عاقرقرحا یا چوب
درخت انار یا برگ ان دود کنند مار بگریزد و گفته اند که [illegible] بگریزد
و اگر دست با آب ترب تر کنند و مار بگیرند ضرر نرساند و اگر پاره از مار در سوراخ
رود و کسی انرا بدست چپ بگیرد و بکشد فی الحال بیرون آید و اگر بدست راست
بگیرد هر چند زور کنند بیرون نتواند آمد مگر انکه پاره شود و اگر کسی بیخ گل با خود دارد
[illegible] چشم [illegible] ضرر نرسد و اگر درخت گل بر موضع زخم [illegible] زنند نافع بود
و اگر برگ درخت سیب با شراب بسرشند و آب شراب مارگزیده دهند و قدری
از ان برگ بکوبند و بر موضع جراحت نهند خلاص شود و اگر قدری ماهی شور در
ظرفی نهند مار و هر حیوان موذی که در ان خانه بود در ان ظرف رود و بس [illegible]
محکم کنند و از خانه بیرون برند و اگر [illegible] در آب [illegible]
[illegible] خاصه اگر [illegible] و اگر [illegible] آدم [illegible] چهار [illegible]

خانه نرسند [illegible] در ان خانه نیاید **دفع پشه** اگر پرده از موی دم شتر بیافکنند در خانه
نیاید و اگر [illegible] در ان خانه کنند و اگر سرگین گاو یا گوگرد یا زاج یا چوب [illegible]
یا چوب انجیر دود کنند پشه بگریزد **دفع کیک** اگر در میان خانه حفره بکنند و
قطعه از چوب دفلی در ان حفره نهند کیکان بر ان جمع شوند و همچنین اگر
اندرون ظرفی روغن گاو بمالند و در [illegible] خانه دفن کنند چنانکه سر ان گشاده
باشد کیکان بر ان جمع شوند و اگر افسنتین و حنظل بکوبند و در آب کنند و در ان
در خانه پاشند کیکان بگریزند و اگر سیاه دانه در آب کنند و در خانه بپاشند
همین فعل کند و گفته اند که اگر در وقت خواب جامه را [illegible]
[illegible] در ان [illegible] بالین نهند از کیک ضرر نیابد
دفع مگس گفته اند [illegible] کنند و در خانه نهند مگسان [illegible] بمیرند و اگر [illegible]
[illegible] دود کنند مگس بمیرد و اگر [illegible] در حیوانی مالند مگس گرد ان حیوان نگردد
افسنتین و سیاه دانه [illegible] و پوست بیخ [illegible] که باشد در خانه دود کنند
دود ان هر جا که رسد از [illegible] کرم محفوظ ماند و اگر [illegible] در میان [illegible] نهند محفوظ
دفع بید اگر پرده خانه یا [illegible] نهند [illegible] و در ان خانه [illegible] **دفع** [illegible]
[illegible] سداب بگریزد و اگر [illegible] قدری برگ سداب [illegible]
[illegible] محفوظ ماند و اگر [illegible] با آب برگ سداب بمالند [illegible]
باب دوازدهم در منافع بقول و نباتات چون بعضی از بقول و نباتات منافع
بسیار دارد [illegible] در تحصیل کردن ان [illegible] بعضی از منافع [illegible] باب

[illegible]

آورده میشود کاهو بلغم را قطع می کند و شهوت طعام پیدا کند و چون با سرکه خورند
صفرا نشانند و اگر او را بپزند و با روغن گل بخورند ... را سود دارد و آب ان درد
اندرون را زایل گرداند و اگر تخم او را بکوبند و با آب گرم بخورند گزیدن عقرب را سود دارد
درد سینه را زایل کند و خواب آورد و اگر برگ کاهو در زیر بالین نهند و در پی
بیمار با برگ ان بشویند او را خواب بسیار آید و بسیار خوردن ان روشنایی
چشم آورد و ... کاهو را سود دارد و ... چون ناشتا خورند از مضرت ... [illegible]
مختلف ایمن شوند و اگر کسی را احتلام بسیار واقع شود کاهو را با آب خشک کرده با یخ
و اگر او را ... کاهو سه برگ یا پنج برگ بگیرند و در زیر بالین بیمار نهند یا پنج برگ از
اسفل ان بگیرند و در زیر ... پای بیمار در زیر جامه خواب نهند چنانکه او را خبر نباشد
خواب آورد کاسنی برگ تازه کاسنی را چون با سرکه خورند صفرا را نشانند
و اگر بکوبند و بر سینه طلا کنند درد دل را سود دارد و درد جگر و اورام را سود دارد
و اگر کسی در ماه ... نظر کند و در ان وقت برگ ... خورد که در ان ماه کاسنی ...
آب بگذارد از درد ... ان ایمن باشد کندنا چون کندنا خواهند خورد باید که اول
قدری زیره خورند بوی کندنا را ... و اگر بکوبند و بر گزیدگی جانوران نهند
نافع بود و اگر او را پاره پاره کنند و با عسل و روغن گل ... بکوبند ...
سینه و حلق ... زایل کند و بسیار خوردن ان چشم را زیان دارد و اگر آب او را
با عسل و آب خالص برابر بجوشانند و بکوبند از گزندگی جانوران ایمن باشند
و اگر ... در گوش چکانند درد گوش را زایل کند و اگر آب ... [illegible]

و ... بگیرند و در چشم کند شبکوری را زایل کند تره تیزک اگر تره تیزک خورند
باید که از عقب ان شراب خورند و اگر خشک باشد بکوبند و با شراب خورند کرم شکم
بیرون آورد و ... بود و اگر عصاره برگ ان در زهره گاو با هم بیامیزند و در
... جراحات نهند یا طلا کنند زایل شود و اگر عصاره ... تخم ان ...
... بیامیزند و در کلف طلا کنند زایل شود و اگر اتفاقا کسی ... خورده
باشد و ... با چیزی دیگر ... بسیار ... و اگر ده روز
پیاپی تره تیزک خورد و آب ... کرفس خوردن
ان باه را قوت دهد و نشاط آورد و اگر زن مرضعه کرفس خورد شیر او کم شود
و بسیار خوردن ... و اگر تخم کرفس را ... شراب
... در جگر و معده ... و اگر ... آب بجوشانند و ...
سنگ مثانه ... شفا یابد خردل که او را ... و اگر تخم او را با
... بکوبند و با شراب بخورند کرم شکم ... و اگر تخم خردل با شیر گاو ...
درد شکم ... سود دارد و اگر تخم او را ...
... صباح ... و قوت جماع ... و اگر تخم خردل
با عسل بکوبند ... و اگر با عسل ... طلا کنند نافع بود
و اگر عصاره او را ... موی ...
عصاره او را در گوش چکانند درد گوش را زایل کند حبق که او را ...
... اگر بکوبند و بر جراحت نهند زود بهتر شود و اگر خواهند که ...

بسته شود قدری از ان در شیر زنان ... بحال خود باشد و بسیار خوردن ان نشاط
و قوت باه بیفزاید و برگ خشک او بگیرند و بیایند بخورند طعام هضم کند و اگر بکوبند
در چشم نهند درد را تسکین دهد **شبت** تخم و عصاره او هر دو نفخ را تحلیل کند
و بسیار خوردن ان چشم را تاریک کند **سداب** اگر چند برگ سداب بهم بپزند
در او گوش بچکانند و کسی که درد سر ... باشد سود بود و اگر عصاره برگ
سداب بشیر زنان برابر مخلوط سازند نور بصر زیاده کند و اگر کسی کرم کدو دارد
چند روز بر سداب مداومت نماید شفا یابد و اگر زن حامله پانزده روز هر روز
چهار مثقال با خاییه بخورد از اسقاط محفوظ ماند و دفع ضرر مار و کژدم کند
و اگر عصاره برگ سداب با شراب و روغن گل برابر بجوشانند و در گوش چکانند
درد زایل کند **خطمی** اگر برگ او بپزند و قدری روغن گاو اضافه کنند در سینه
و حلق مالند گرفتگی را فایده دهد و اگر برگ او را با روغن گاو بجوشانند و ناشتا
بخورند تلیین طبیعت کند و اگر با برگ درخت بید بکوبند و آب ان بخورند اسهال
و مروی را مفید بود و چون بر جراحت نهند زود مندمل شود و اگر بیخ خطمی با پیاز
دق کنند با روغن گاو و ضماد ... گزیدگی جانوران هلاک کننده درد زایل کند
و اگر برگ خطمی صحرائی بکوبند و آب ان بنوشد گزیده را دهند شفا یابد و اگر عصاره
برگ خطمی صحرائی با قدری عسل و روغن گاو بنوشانند و صاحب ذات الجنب
بخورد شفا یابد و اگر زن در وقت زاییدن آب برگ خطمی و روغن بابونه
بخورد بالله آسان بزاید **کرنب** اگر نیم پخته کنند و بخورند تلیین طبیعت کند

و اگر روغن جوز بنگ بپزند طبیعت قبض کند و اگر بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و در جراحت
کنند و ... نهند سود دارد و اگر عصاره برگ کرنب با مثل ان عسل آب ...
بیامیزند و بخورند دفع زهرها کند و اگر صاحب یرقان و درد سپرز چهل شب هر شب
نیم کاسه عصاره کرنب با شراب بخورد شفا یابد و اگر برگ کرنب را ... خام
بهم مالند و کسی که جرب داشته باشد بر خود مالد شفا یابد و اگر قدری زاک یمانی
مخلوط سازند و بر آبله و جرب مالند سود دارد و خاکستر بیخ کرنب با ... تخم مرغ
بر سوختگی آتش طلا کنند سود دارد و اگر عصاره کرنب با ... روغن کنجد بیامیزند
و غرغره کنند قلاع و درد حلق را مفید بود و اگر عصاره کرنب را گرم کرده بر سر
بریزند درد گوش را زایل کند و اگر تخم کرنب و برگ او بکوبند و بر گزیدگی سگ دیوانه
سود دارد و اگر بر سپرز طلا کنند زایل کند و اگر پیش از شراب بخورند مست نشوند **چغندر**
اگر او را با روغن گاو بپزند و در صباح ناشتا بخورند ... و جراحات را مفید
بود و اگر آب برگ چغندر ... و اگر عصاره برگ او را
با موم ... بر ورم نهند زایل شود و اگر همین مرهم بر برص و بهق طلا کنند نافع بود
ترب اگر ترب را بپزند و با عسل بخورند سرفه و سینه را سود دارد و اگر تخم ترب
بریان کرده با عسل بخورند سرفه ... زایل کند و منی بیفزاید و اگر زن شیرده بخورد
شیرش زیاده شود و از ترب خام آروغ بگیرد و گفته اند هر که ترب خام ناشتا بخورد
سنگ ... و آب ترب و تخم ان زهر جانوران از بدن بیرون کند و اگر
صاحب استسقا ... روز بروز ناشتا آب ترب با شراب بخورد شفا یابد و اگر

با عسل و آب گرم بخورند قی آورد و تب ربع را دفع کند و اگر کسی را درد ... باشد
چند روز روی در آب برگ ... بخورند بهتر شود و اگر تب را چند روز بدهد ... شب
طلا کنند موی برآرد و چون بعد از طعام بخورد بادها را بشکند [illegible] اگر ... را
بکوبند و با عسل بخورند ... هر جراحتی که ... باشد طلا کنند سود دارد و اگر
با سرکه ترش ... و بر کلف طلا کنند ... و چند ... زایل
کنند زایل شود و اگر ... طلا کنند موی برآرد و اگر ... بر جای ...
مداوت نماید سود دارد سپرز اگر سپرز را سوخته ... با عسل ... طلا کنند
سود دارد و اگر سپرز را ... و با روغن ... طلا کنند درد زایل کند
و صاحب استسقا چون بخورد سود دارد و ... مفاصل را ... زایل کند
زبان دارد و اگر ... خورند ... این ... و اگر ...
... بعد ... سپرز را با ... سود دارد و ...
و مضرت ... و اگر بعد از خوردن ... چند ... زایل
شود و اگر ... و الله اعلم فائده در پرورش و نگاه داشتن کبوتر
... که ... نگاه ... و خانه ... کنند
... و ... که ... آواز کبوتر ...
... که اگر ... باشند ... از ...
... کبوتر ... در ...
... کبوتر ... و ...

عدس و تخم ... که در میان جو و گندم باشد و بعضی گویند که ... را از همه
دوستر دارد و باید که کبوتر بسیار ... که ... بسیار ... و ... دیگر
... و اگر ... باشد ... بهتر باشد و ...
باید که ... باشد و در ... طاقها باشد که در آن بچه نهند و در
پیش طاق ... که بر آن نشینند و بعضی چهار ستون ... و کبوتر
بر آنجا ... تا ... و ... باید که قدری آب
در خانه ایشان باشد تا ... آب ... و باید که در کبوترخانه ... بسیار
... کبوتران ... و گاه گاه ... تا ...
... در خانه ایشان را ... پاک باید کرد و چون خواهند که کبوتر بچه
... کبوتر بچه و کبوتر جوان ... کبوتر ... که ... بچه داشته باشد
... زیاده ... زوج ... زیاده ... الفت گیرند
... کبوتر ... بر چهار طرف آن اسم آدم و حوا بنویسند تا از ...
... باشند و بعضی گفته‌اند ... ایشان نفرت دارند و ... و اگر
... سیاه ... و اگر کبوتر ... کبوتران ...
آن ... با ... الفت گیرند و ... خانه ایشان ... و اگر ...
... کبوتر بسیار ... جمع شوند و اگر ... و عسل ... و ...
... کبوتر ... خانه الفت گیرند و اگر ...
... باشند ... کبوتر خانه ... آن ... خانه الفت گیرند و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی ... محمد و آله اجمعین

ق

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
این رساله‌ایست منتخب از کتاب ینبوع در شناختن طبایع ادویه و بعضی از مصالحات
و غیره بباید دانست که از ادویه هرچه تر باشد سفید آن سرد است و سیاه آن گرم و
هرچه خشک باشد سفید آن گرم است و سیاه آن تر و آنچه بوی تیز قوی دارد گرم است
و آنچه بوی ندارد و با آن مذاقی ملموس نبود دلیل برودت است و تلخی با کثافت و تیزی با
لطافت و کثافت همه دلیل گرمی است و عفوصت با کثافت و حموضت دلیل برودت است
و شیرینی با کثافت و چربی با لطافت دلیل اعتدال میان گرمی و سردی است و طعم قابض
با تفاهت میان لطافت و کثافت دلیل برودت است و از این دلایل اقوی طعم است
بعد از آن روایح بعد از آن الوان **فصل** در ذکر بعضی ادویه مفرده که در یک درجه یا دو
درجه یا سه درجه یا چهار درجه گرم یا سرد و یا تر یا خشک است **ادویه حاره در درجه اول**
بادرنجبویه افسنتین ... [illegible] ... خردل و [illegible]
[illegible] ... بنفشه ... [illegible]
[illegible] ... **ادویه حاره در درجه دوم** ...

انیسون جعده ... [illegible] ... اسپیغول ...
کرفس ... [illegible] ... شبت ... [illegible]
فاریقون ... حب الفلفل حب الزم حبه الخضراء ... [illegible]
ترب ... [illegible] ... قرنفل ... قاقله ... [illegible]
بادروج **ادویه حاره در درجه سیم** ... حب البلسان ... [illegible]
قیصوم ... [illegible] ... سعد قسط ... [illegible]
اقحوان ... [illegible] ... افتیمون
کرفس ... [illegible] ... زنجبیل ... زعفران کبریت
دارچینی ... [illegible]
خولنجان ... [illegible]
ادویه حاره در درجه چهارم ... [illegible] ... فلفل
... **ادویه بارده در درجه اول** ... [illegible]
... **ادویه بارده در درجه دوم** ... [illegible]
... [illegible]
... **ادویه بارده در درجه سیم** کشنیز ... [illegible]
... **ادویه بارده در درجه چهارم** ... افیون
... **ادویه رطبه در درجه اول** ... [illegible]
... **ادویه رطبه در درجه دوم** ترنجبین ... [illegible]

عصا الراعی مشمش زوفا تر ادویه که ... درجه دوم حسن ... ادویه ... درجه چهارم
غیر موجوده ادویه باب ... درجه اول لب از خرفه ... حب ... زعفران اشنه بادرنج
... حب الخضرا ... سیاوشان ادویه ... درجه دوم ... کاو زبان ... بس
... سقز ... صندل ... کندر ... رحاص ... کثیرا ... درونج ... بقول
... فلفل ... جوز ... ورد ... بادرنجبویه حب البان ... بلیلج ... الاخوین
... حب البلسان ... کبابه ... اقحوان ... اسارون
... البان ... فستق ادویه ... درجه سوم
... ایرسا ... افیون ... فستق ... قیصوم ... درونج
قسط ... جوز ... زوفا ... خشک ... زراوند ... فراسیون ...
سماق زرنباد ... شیطرج ... کبریت ... مرزنگوش ... کرفس ... مشک ادویه
درجه چهارم ... فلفل ... خردل ادویه ... ابهل
... الاترج ... اسطوخودوس ... حب البان اقحوان ... ورق
... بنطوم ... اطفار الطیب دهن البان ... خشک ...
... زراوند ... قسط ... خوف ... کاو ... بس
... فودنج ... شیطرج ... بستانی ... عاقرقرحا
... ادویه حلابات ... کاو ... زراوند ... اکلیل الملک
... جوز ... سیاوشان ... اقحوان ...
... اسارون ... اقحوان ... ادویه ... اسس ... البحر

... البیض ... فاریقون ... رنگ ... نرگس ... العصفور
... ادویه ... حرارت ... فاریقون قرن الایل اسس
حب الاترج ... زنجبیل ... فستق ... ناخواه خام ... مرزنگوش
کاو ... افیون حب البلسان ... کبریت ... زرنباد ... درونج ... خراطین
... ادویه که ... البان ... بس
... عسل ... کبریت نطرون سرطان نهری
... ادویه ... ادویه ... کبد ... اس ... خاص
الاترج ... اظفار الطیب ابریشم خام ... طباشیر دارچینی زعفران
... رنگ ... لسان العصافیر ادویه ... اشنه اظفار الطیب
حب البلسان جوز ... دارچینی ... مصطکی ... قرنفل ...
ادویه که ... دوم ... از ... الاترج ... بلیلج اظفار الطیب
... جوز ... دارچینی ... زرنباد ... طباشیر ...
... مصطکی ... شیطرج ... نعناع ... سعد ...
... سماق ... عنبر ... فلفل ... قرط ... ادویه که ...
... بقله الحمقا ... بذر ... تخم ... بنج ...
... حب الصنوبر ... ابریشم ...
ادویه که ... اتش ... کاو ... قشر ...
بس ... الورد ... دم الاخوین ... حصرم

الطرفا طرا ثیث طلی کردن که یا کرده کافور کسفره سان بحمل لحیة التیس وعصاره
مصطکی نشاع بنی ثابت سه شبابیس محرق منخول بخل جل جزالرد عفص سخ البلوط
علی قطرین شاده شلکامی ونب بحمل زره الورد ادویه که قوت بارده
انه از زوت اشنان نمک مرد اسنگ توبال مس زنگار صدف سوخته خاکستر
کرکت خارپشت ادویه که حرارت ... اصل حب البان زفت کل مختوم
وی نمک ادر ساعسل رامح ادویه که ... کلناد انه صمغ الاجاص
از زوت اسفنج جعده ورق البلوط دم الاخوین زفت زرد ونه کم ل لسان الحمل
لحیة التیس ... ادویه مخصوصه اعراض بدن اگر با روغن گل دربر انه
صداع گرم را نافع بود ... آب آن با روغن گل صداع احتراقی را نافع است
... ضماد آن با گلاب صداع گرم را نافع بود ... بو بیدن و ضماد کردن آن
صداع گرم را نافع بود و اگر بنفشه دبا ... با هم بپزند و آب آن بر سر ریزند صداع
گرم را ببرد بنفشه یعنی بید مشک صداع از صفرا و از بخارات گرم ... طلا کردن
آب برگ بید بر صداع گرم را نافع بود خلاف طلا کردن آب ... با روغن گل
صداع احتراقی را نافع بود خل ضماد آن با آب و گلاب و ... کافور صداع
گرم را ببرد صداع صفراوی را نافع بود بو بیدن تنها یا با صندل و گلاب طلا
کردن و اگر هر روز دو جو با آب کاهو در بینی چکانند حرارت دماغ را و صداع را
بالکل قطع کند و خواب خوش آرد وجهة صداع گرم با سرکه و روغن گل بیش
... طلا کنند کافور ... که و اگر با آب گشنیز تر و گلاب و برگ

و ضماد رشته خار گسنه صداع گرم را نافع بود ... الورد مسکن صداع گرم است
بو بیدن و طلا کردن و بر سر ریختن ادویه صداع بارد صداع کهنه را نافع بود ابرسا
بحران صداع و درد گوش را نافع بود بارده ... ونشف و حملت وعاقر قرحا
و جند بیدستر و جوز السرو و تعقید این ادویه مجموعا و مفردا صداع سرد را
ببرد افیون جالینوس گوید درد سر کهنه و ... را نافع بود حب البلسان درد سر
حادث از بلغم و ریاح غلیظ را نافع بود حب الغار چون کوبند ... و ضماد
کنند بر کف صداع بارد و شقیقه بارده و هر مرض بارد که در سر بود ...
صداع بارد و شقیقه بارده را نافع بود جندبیدستر چون با روغن خیری طلا کنند صداع
بارد و شقیقه بارده را ببرد زنجبیل با روغن گل و سرکه درد سر کهنه ببرد ... طلا
کردن بر پیشانی صداع بارد ببرد و چون بکشند در سر ... صداع
... کننده و بان تحلیل کننده صداع کهنه ببرد شقایق ... آن صداعی
که از اخلاط بارده حادث شود ببرد و اگر در روغن گرم ... و زنگوش
حل کننده و تحلیل کننده هر مرض که از بلغم غلیظ و از ریاح ... پیدا آن
حادث شود ببرد ادویه که تقویت دماغ کند املج بلادر فندق گوشت تذرو بالنگ
سیب گوشت مرغ گوشت دراج ... زنجبیل سنبل قرنفل عود عنبر
... گلاب مشک بو کردن و بو کردن بهار به بهار سیب بهار امرود و بهار
بادام بو کردن و خوردن معجون ... مقوی دماغ است ادویه مخصوصه
بچشم ... رطوبت از ریشها ... چشم بکند و ... چشم کند

اثمد اگر در چشم کنند آب رفتن از چشم باز دارد و کثرت زیاده کند و جهت
چشم نگاه دارد اسفیداج قروح و بثور چشم را نافع است اشق اگر قدری در چشم
بدان مالند جرب چشم و سفیدی و تاریکی ببرد اصل السوس سفوده و بیخته
که عصاره ثمره آن در چشم کنند طرفه ببرد و سحوق خشک آن همین عمل کند
و کثرت زاید ببرد افیون با شیر زنان در چشم کشیدن تسکین درد کند
انیسون چون در چشم کنند سبل کهن ببرد انزروت اگر با سفیده تخم مرغ یا با شیر
سحق کنند و در چشم کنند درد چشم را نافع بود و چکیدن رمص که در چشم آید
و آب از چشم باز دارد باقلا چون با آرد جو و عسل بپزند و بر جفای
چشم نهند نافع بود بسته سوخته در چشم کشیدن چشم را قوت دهد
و آب رفتن باز دارد و کثرت زیاده کند و اثر بثرها زایل کند بیاز
آب آن در چشم کشیدن نزول و بیاض و حکه را نافع بود و جلای چشم و قوت
باصره دهد بندق سوخته چون با زیت بریان بسر طفل ازرق طلا کنند
ازرقی ببرد و سیاه گرداند و موی بر سیاه کند بزر الصبیان چون در خرقه بسته
با عسل بپزند نافع بود جهت سفیدی دو دانه و ریش و درد و تاریکی چشم ببرد بیا
درد چشم را نافع بود و منع فضول که در عروق چشم بود از نفوذ در طبقات
کند خاصه منول آن و قوت چشم نگاه دارد انجبار بیخ آن با عسل در چشم کنند
[illegible] نافع بود بلسان در درد چشم [illegible] و روز چشم چکانیدن و [illegible] در چشم صفرا
و بر چشم طلا کردن نافع بود و [illegible] لیکن [illegible] کند بوره در چشم

کشیدن روشنایی بیفزاید و تاریکی زایل کند اگر سر آن همچنان با پوست
و سحق کنند و در چشم کنند تاریکی و شبکوری را ببرد حنا از خواص آن است
که اگر در ابتدا از آمدن آب ببرگ سپید و کف پا طلا کنند منع آمدن آب از چشم کند دارفلفل
چون در میان جگر بزنند و جگر بریان کنند خوردن آن جگر آب منفصل
از آن در حین برشته شدن در چشم کشیدن تاریکی چشم ببرد و شبکوری زایل کند
دم الضفدع اگر موی زیاده که در چشم باشد بکنند و بر موضع آن طلا کنند دیگر نروید
خاصه چون ضفدع سبز کوچک باشد [illegible] روشنی چشم بیفزاید خاصه صمغ آن و آب
آن چون خشک کنند و با کحل جهت روشنایی چشم غایت نافع بود و صمغ آن جهت
منع نزول در [illegible] نزول نافع بود و آب [illegible] و کف [illegible]
عسل و سلیخ در چشم کنند نافع نزول بود و روشنایی بیفزاید [illegible] آب [illegible]
[illegible] کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کنند روشنایی بیفزاید و هرچه
کهنه تر شود بهتر بود زنجبیل در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم ببرد سماق چون
در گلاب خیسانند و از آن در چشم کنند ابتدا [illegible] را نافع بود حدقه را
قوت دهد و نقیع آن در چشم کشیدن سلاق و سرخی چشم و خارش آن را
زایل کند و اگر ده درم سماق در [illegible] ده درم آب بپزند تا آب قوت آن
بگیرد و بعد از آن خرقه پاک در آن آب [illegible] و بر چشمی که جرب و اکله
و سلاق باشد نهند غایت نافع و مجرب است و اگر در چشم [illegible] چکانند
چون چشم سرخ شده باشد ایمن شود از آمدن آب در چشم و منع مواد از چشم

نهایت کال نافع بود سنبل تره بردیانه سندروس چون با ماء العسل در چشم چکانند
جلای تمام بخشد شادنج ریشهای چشم را بغایت نافع است خصوص [illegible]
تخم مرغ و چون با شیر زن در چشم کنند درد چشم و ریزش اشک را نافع است
و چون با اقاقیا شیاف سازند و در چشم کشند اعلال چشم و جرب را نافع بود
و صحت نگاه دارد شعر چون موی بسوزانند و جلا کنند با مروارید سنگ بر چشمی
که جرب و خارش و [illegible] طلا کنند ساکن گرداند و مفید بود شقایق النعمان
عصاره آن مفید است چشم زایل کند خاصه در چشم حیوان و چون [illegible] آب آن
رقیق شود قوت چشم دهد و چون آب آن در چشم کنند حدقه را سیاه گرداند
و منع نزول [illegible] اگر [illegible] تاریکی چشم و شکوری که از رطوبت حادث شود
زایل کند و اگر [illegible] با عسل و شکر بپرورند و هر شب مثقالی بخورند از نزول ایمن گردد
ادویه مختصه گوش ابهل اگر با روغن کنجد در ظرف آهنی بزنند [illegible]
و در گوش چکانند کری را زایل کند افسنتین اگر با روغن بادام بزنند و این روغن
با [illegible] زهره بز در گوش چکانند بادها را تحلیل کند و گوش را از جراحت
پاک کند و کری را نافع بود افیون اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند
درد گوش ببرد انیسون اگر سحق کرده با روغن گل در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود انزروت اگر فتیله بصل بپالایند و در انزروت مسحوق گردانند و در گوش
نهند که از آن ریم آید نفع دهد و اگر انزروت [illegible] الکتان [illegible]
و [illegible] فتیله بصل آلوده در آن [illegible] بهتر بود بصل اگر آب پیاز در گوش چکانند

طنین را نافع بود و گرانی ببرد برق با آب خلط کرده در گوش چکانند
درد گوش ببرد و باد گوش [illegible] و رطوبتی که از گوش آید هم را نافع بود و اگر با [illegible]
بیامیزند و در گوش چکانند چرک گوش بیرون آورد و پاک گرداند و اگر با شراب
در گوش چکانند کری ببرد و چون با روغن بنفشه سحق کرده در گوش چکانند
کرم گوش را نافع بود بابونه اگر در گوش چکانند اورام حاره [illegible]
تسکین دهد خطمی چون با سرکه طلا کنند ورم و اورام بن گوش و درد [illegible]
تسکین دهد [illegible] خلاف آب ورق بید بغایت نافع بود [illegible] اگر [illegible]
[illegible] تا روغن از آن بیرون آید و آن روغن را در گوشی که جانور در آن
رفته باشد ریزند جانور در حال بیرون آید باذن الله تعالی [illegible]
اگر [illegible] بکوبانند و در گوش چکانند و بدان مداومت نمایند کری که از [illegible] آید
ببرد [illegible] بیخ آن چون بر آتش نهند رطوبتی که در سوختن از آن بیرون آید
اگر در گوش چکانند کری که از طول ایام [illegible] حادث شود ببرد و اگر عصاره
ورق آن نیم گرم در گوش چکانند ورم گوش تحلیل کند ذهب اگر [illegible]
[illegible] قثاء الحمار فتیله با آب آن [illegible]
و [illegible] انزروت و نبات مصری و افیون سوده کرده و در گوش نهند [illegible]
[illegible] قسط اگر [illegible]
و روغن گل [illegible] گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند و اگر آب [illegible]
بگیرند و با روغن گل بکوبانند و نیم گرم در گوش چکانند کری [illegible] ببرد و مجرب است

باقلا چون با آرد جو و عسل بپزند و ادام کنند آماس را نافع بود ادویهٔ بوی
و شستن دندان اشنان از غسل دادن پوست بیخ زرشک است چون بکوبند
و به آب طبیخ آن مضمضه کنند زایل کند قلاع را از هر ماده که باشد و در
دهان هر که باشد اترج پوست آن چون در دهان نگاه دارند بوی دهان را
خوش کند آس اگر آب آن بگیرند و با سرکه و گلاب دهن را بدان
بشویند و مضمضه کنند درد دندان ساکن شود و اگر پوست بیخ آن با زرد چوبه
و عاقرقرحا و زرنیخ زرد و پوست تشم و دروخطی و ورق تشم کوفته با سرکه
بجوشانند و در بن دندان گیرند صباح بن دندان سست شده باشد محکم کند
و خبث و زرداوه در بن دندان گیرند اصل الکبر پوست آن جهت درد دندان
که از سردی بود نافع است و چون بسرکه بپزند و دهان مضمضه کنند یا تنها یا با
دهان غرغره کنند همچنین نافع کند افیون اگر سحق کرده در سوراخ
دندان که سبب آن عفونت بن دندان باشد بنهند باقلا آرد آن چون
در آب بپزند و با روغن بادام و قند بخورند خشونت حلق را نافع بود
اگر با قطران بخور کنند در سبب دندان که کرم داشته باشد کرم را بکشد و بیندازد
زفت عاقرقرحا ورم حلق را نافع بود و ورق آن خناق و ورم دهان را نافع بود ثوم
خوردن سیر خام یا پخته یا بریان کرده حلق را صافی کند و علق از حلق بیرون
آورد و چون کوفته بر دندان خورده نهند درد ساکن کند جاوشیر اگر مقدار
عدسی در بن دندان گیرند یا بر بن دندان طلا کنند درد دندان را در ساعت

ساکن کند خردل دارویی که چه که اگر کسی را درد دندان دائمی باشد که با ورم بود
چون سحق کرده بر دندان نهند عجائب بیند و اگر سحق کرده در آب آن در دندان
چکانند درد زایل کند جون چون جوبه آن مضمضه کنند دندان محکم کند و گنده دهان
زایل گرداند خاصه چون هر بامداد درد ورم ناشتا خورند او از اعصابی که
دلب چون پوست چنار با سرکه بپزند و به آن مضمضه کنند نافع بود جهت درد
دندان عاقرقرحا چون با سرکه بپزند و به آن مضمضه کنند جهت درد دندان نافع است
قرنفل بوی دهان خوش کند و قوت بن دندان دهد و حرارت دهان [illegible]
و قوت دندان دهد ادویهٔ سینه انجبار بیخ آن را سحق کرده با روغن گاو بیخ آن را
عسل بیخ آن را با هم بسرشته لعوق کنند نافع بود اشق اگر با ماء الشعیر خلط کنند
و بیاشامند ربو و تنگی نفس را نافع بود باقلا سرفه و سینه را نافع بود
اگر آرد آن رقیق بپزند و با روغن بادام و قند بخورند بندق اگر سحق کرده با ماء العسل
بیاشامند سرفهٔ کهن را نافع بود ثوم سرفه را که از رطوبت و بلغم سرد بود
سود دهد و علامت این [illegible] آن بود که چون آن سرفه چنان بود که قی کند با بلغم
لزج [illegible] بیرون آید و بعد از آن ساکن گردد ترنجبین سرفه را نافع بود و
سینه را نرم کند و اگر تر و خشک هر دو خشونت سینه و قصبهٔ شش را [illegible] نافع بود
ثوم پخته یا بریان کرده یا خام خوردن سرفهٔ کهن را که از سردی بود نافع بود
جاوشیر بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و سرفهٔ کهن از خلط غلیظ لزج
منفی [illegible] حب الصنوبر چون دو درم از مغز وی با شکر بخورند و بابنات حب

سازند یا لعاب اسپغول و روغن بادام کوفته سرفه گرم را نافع بود [illegible]
سینه را پاک کند و سرفه کهن را نافع بود **[illegible]** موافق قصبه شش است و سرفه را
نافع است **[illegible]** لعوق آن با عسل جهت خون که از شش آید نافع است و با شکر
سرفه خشک را نافع بود **بنفشه** سرفه را که از گرمی و خشکی بود نافع است
و سینه و حلق را نافع بود و ورم کرده **شکر** با آب گرم آشامیدن و ادرار
بان کردن سرفه را زایل کند و آواز بگشاید و زکام را سود دهد و سینه و شش را
نیک بود و ورم کرده و موافق محرور و مبرود بود **[illegible]** سرفه کهن را نافع بود و
ادرار [illegible] آشامیدن **ادویه معده** اسطوخودوس
معده را از اخلاط پاک کند اگر [illegible] با یک جزو [illegible] بیخ کرفس
با عسل [illegible] جهت سردی معده و خلطهای [illegible] نیک بود **آس** مقوی
معده بود و تخم آن تشنگی بنشاند و قی باز دارد **[illegible]** اگر [illegible] خورده
قی کند و [illegible] در معده [illegible] بسته بود چون [illegible] نافع بود **[illegible]**
اگر کوفته با سرکه [illegible] غثیان بنشاند [illegible] **[illegible]** قی باز دارد
و غثیان ساکن کند و فم معده گرم را قوت دهد و عصاره وی خاصه [illegible]
بپزند و با عسل [illegible] جهت [illegible] که در معده بود نافع بود **[illegible]** [illegible]
[illegible] تشنگی بنشاند و قطع قی کند و غثیان صفراوی بنشاند و خمار
دفع کند [illegible] خوردن بود **[illegible]** [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] آشامیدن قی آورد **[illegible]** هضم طعام کند و درد معده و نفخ [illegible]

سردی بود ببرد و قوت معده دهد و چون با مصطکی بپزند و آب آن کوفته
فواق زایل کند **سفرجل** یعنی به مقوی معده و مشهی و قاطع قی و دافع خمار بود
سماق مقوی معده و مشهی و دافع [illegible] قی بود و غثیان صفراوی بود
کسی را که هیچ در معده قرار نگیرد و هر چه خورد قی کند سماق در [illegible]
[illegible] آب سرد بخورد قی باز دارد **کندر** مقوی معده ضعیف است
اگر [illegible] در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را ببرد و هضم طعام
کند و باد [illegible] **[illegible]** قی آورد [illegible] چون با آب گرم و سکنجبین
با عسل بیاشامند **نعناع** موافق معده بود خوردن و ضماد کردن درد معده را
زایل کند و قاطع قی بلغمی باشد و چون با عود و مصطکی [illegible] فواق زایل
کند **[illegible]** قطع [illegible] که در معده بود بکند و تسکین [illegible] و هاضم طعام بود و غثیان را
عظیم نیکو بود و تسکین معده کند **ادویه سپرز** [illegible] صلابت سپرز [illegible] و چون
بر آن طلا کنند و اگر مقداری [illegible] با سرکه بکوبند ورم سپرز [illegible] **اصل الکبر**
جهت سپرز [illegible] با سرکه خوردن و با سرکه و عسل طلا کردن
و افتیمون و اکلیل الملک و افسنتین و تخم خربزه مفرد و مرکب بخوردن و طلا کرد
اورام و صلابت سپرز را نافع بود **انجیر خشک** شراب آن [illegible] سپرز [illegible]
و چون [illegible] که [illegible] و بعد از آن [illegible] سپرز ضماد
کنند نافع بود و اگر [illegible] در سرکه خیسانند و بکوبند سپرز را
[illegible] و ضماد کردن [illegible] نافع بود و چون [illegible] سپرز [illegible]

... نافع بود و ... و ... که شده دوا نافع باشد ادویه قولنج اسهل

تخم ان جهة قولنجی که سخت بود و دوای ان نبرد نافع بود چون کوفته با شراب
لبن بسشند و حبها سازند بقدار نخودی و یک حب ازان استعمال کنند و در عصیر
ان آب کرم کرده ادمی در ان جو شانیده باشند یا نشانه قوم دود
دوده را نافع بود و قولنج را السوداء را حب القرطم اگر سه درم کوفته بیاشامند قولنج
بگشاید خرنوب چون پنج درم سحق کرده با اب کرم بیاشامند طبیعت براند و
قولنج بگشاید و بادی که در روده بود تحلیل کند و حب القرع بیرون آورد و
نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید خطمی سه درم ازان چون
بیاشامند قولنج السوداء زود غاریقون اگر با نمک جهة سده سر استعمال کنند
قولنج سفلی و بلغمی و جمیع اقسام ان الا الا ... بگشاید روغن گل سرخ
و روغن بابونه و روغن زنبق و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش جمله
قولنج و ریاح غلیظ را نافع بود ادویه مخرجات دود بنجاسف چون
عسل بیاشامند کرم ها بکشد و حب القرع بیرون آورد برنج کابلی هیچ دوا
بان نرسد شربتی دو درم با شیر تازه جهة حب القرع نافع است سقمونیا شریف که
که بکوبد ازان با دو جزو ترنجبین با شیر تازه بیاشامند کرم بزرگ و خرد بیرون
آورد و مجربست سعتر چون بپزند و آب ان بیاشامند کرم بکشد و حب القرع
بیرون آورد ... جمیل که ان کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد ... چون
یک مثقال بر ناف طلا کنند کرم بکشد ادویه مقعدیه اگر دانه ان ...

بواسیر را نافع بود بادنجان گل ان در سایه خشک کنند و تخم کنند طلا نافع
جهة بواسیر و اگر گل ان با نجیر ان روغن بادام تلخ بیامیزند و روغن نفط طلا کنند
بواسیر زایل کند بزر الکتان چون سوخته و سحق کرده بر ریش مقعد افشانند خشک
کند و جهة تشقاق معده نیک جوز السرو اگر بکوشانند و در آب ان نشینند
مقعدی که بیرون آمده باشد نافع سورنجان تخمی که بیاید از خاصیت
عجیب است درد بواسیر را حتی چون نیم درم ازان سحق کرده بروغن گاو کرسف
لبن بسشند و به پنبه پاره بگیرد بر کرنه در دو ... نافع بود و مقعد ... بسیم بود
نافع خاصه بواسیر را اعظم مجرب بود و عرق ان خضاد کردن ادویه دفع
ابو ... اگر بپزند و بیاشامند و بیاشامند سنگ کرده و مثانه بریزند ... انیس
برفتن کردن نافع بود و قلادم استیشن را نافع بود و قطع او را در دول کند با ...
جهة ... فتق را نافع بود بزر قطونا پنج درم سوده با اب ان خمیر کنند و
بگشایند و ... بگذارند انگاه بر فتق ضماد کنند نافع بود فیل ده درم آب ان بیاشامند
بیاشامند سنگ بزرگ و خورد که در مثانه بود بریزاند و مجربست و اگر ... بریزد
وانه ... با ... گنجشک و چهار درم تخم شلغم در ان نهند و ... بیاشامند
و در خمیر گیرند و در میان آتش نرم پزند و ... سه روز بیاشامند
سنگ بریزاند و بغایت مجربست برگ سدر بر فتق ضماد کردن نافع بود حنظل
سنگ کرده و مثانه بریزاند و بول براند و منفع کرده و مثانه بود و بر فتق ضماد کردن
نافع بود با آب و ... روزه ... ... درد کرده و مثانه را سوده و سنگ کرده

و شانه و علاء الدوله با شیره تخم خیار زه ... و قصه شانه و گردن ... دل ... جاه کشته
برون آورد باذن الله تعالی

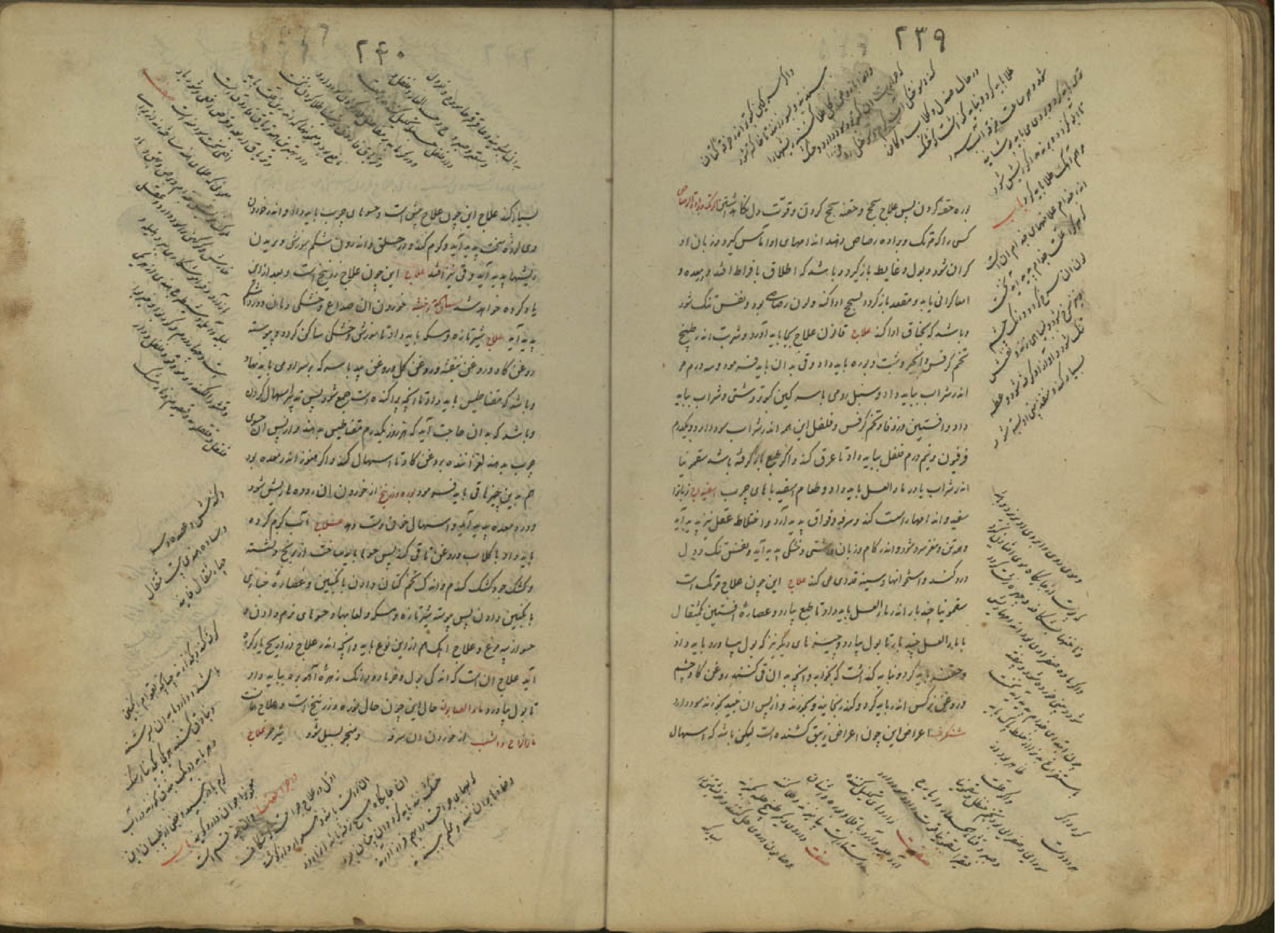
ن

این رساله مشتملست بر چند فصل **فصل اول** اندر احتیاط کردن از زهرها و یاد کردن
انواع زهرها و علاج آن و یاد کردن داروهای زهرناک معدنی و نباتی و حیوانی و این
چند بابست **فصل دویم** اندر گزیدن ماران و جانوران زهرناک و تدبیر داروهای جمله آن
و این نیز چند بابست **فصل سیم** اندر گزیدن مردم و گزیدن سگ و گرگ و جانوران
و این نیز چند بابست **فصل چهارم** اندر گزیدن حشرات و این فصل نیز مشتملست بر چند
باب اندر احتیاط کردن از آنچه از زهر بترسند کسانی که از دیوان کار ... ترسند و آنکه بجای که
گمان باشند حاضر نشوند و اگر ضرورت افتد که ... حاضر باید شد که زودتر زهرها
یابد و اگر طعام بسیار خورده باشند تکثیف قوت آن طعام رسد و زود ... و اگر
بسیل ... معجون مثرودیطوس و تریاق الطین و مانند آن خورده شود ...
و تخم شلغم خورده ... و انجیر و فندق و انجیر خشک ...
... و شراب خوردن درین باب
سودمند است **باب** اندر یاد کردن زهرها بطریق کلی زهرها دو نوع است

... مضرت او از کیفیت است و دیگر آنکه گوهر آن ضد گوهر مردم بود و آنچه مضرت او
از کیفیت است چهار گونه است یکی داروی خورنده بود چون ... بحری دویم آنکه داروی
بود گرم و سوزاننده چون فرفیون سیم آنکه داروی بود سرد و افسرانده چون
افیون چهارم آنکه داروی بود که چون اندر تن ... گوهرش آن است
بگیرد چون ... و آنچه که گوهر او ضد گوهر مردم باشد چون بیش است و چون
قرون السنبل و چون الاطل و چون مرارة النمر و آنچه ازین نوع است بیشترین
زهرهاست و بعضی زهرهاست که بعضو ... مضرت آن بر یک عضو آید
چون ... که مضرت آن ... بحری که مضرت آن در شش بود
باب اندر علاج زهرها اصل اندرین باب آن است که چون تجسس ... کنند
که زهر خورده اند در حال قی کنند پیش از آن که قوت آن اندر تن پراکنده شود
آب نیم گرم و روغن شیره بیامیزند و قی می کنند چند آنکه توانند و اگر طبیخ شبت
... آب و روغن ... بهتر بود و چون قی تمام شود شیر تازه خورند
بسیار تا مضرت زهر بشکند و اگر بیشتر قی افتد نیک باشد و این آب و روغن که ...
قی خورند بسیار باید خورد و اگر طعام هم خورند بسیار باید خورد تا اگر قی نیفتد بسیار
باز ... و اگر طبیخ ... با روغن گاو ... زهر ...
... شیر خورند ... بهتر باشد و طبیخ بزر الکتان ...
و شراب شیرین ... که ... مضرت آن ...
... حقنه باید کرد و اگر ... قی باید کرد

دهم تا بر اسهال و در جان بیم باید داد و اگر در حال تریاق الطین دهند بهتر
بقی دفع کند و قومی گفته اند چندی بر خرسی اند در حال بباید داد که زهر را دفع کند و در
و چهار درم بوره و یکدرم بوره در شراب شیرین سوده و در سرشته اند و اگر حرارت
عظیم پدید آید آب یخ و روغن گل باید داد و بعد از آن قی فرمودن و باید
گذاشت که در خواب رود و چهار اعضا درم گاه معلوم شود که زهر از که درم جنس است
علاج در خوردن آن کشنده چنانکه چون بدانند که زهر از جنس زهرهای
تیز است چیزهای که قی بشیر و مسکه و پالوده و دوغ و روغن بادام کرده سرشته
با روغن گاو و هر چیزی که تیزی او را بشکند و اگر بدانند که زهرهای گرم کشنده
و در افسرده اند است علاج با شیر سرد و گلاب و کافور و آب کشنیز تر و لعاب
اسبغول و عصاره خرفه و عصاره کاهو کشنده سرد کرده با اعضاء
رسید خواری کند از طلق و مانند آن و دوغ کاه سرد کرده بید داده و اگر
بدانند که از جنس زهرهای مخدر کشنده و افسرده است چون افیون و مانند آن
علاج تریاق بزرگ و دواء المسک کشنده اند در شراب گرم کرده و سیر کوفته و مانند
شراب انجیره و اگر بدانند که از جنس زهرهاست که گرمی دارند ضد گرم او است
چون پیش علاج بزرو دو بطرسن و تریاق و دواء المسک و با زهرهای از خورده کشنده
در شراب بدهند و دهان او خوش کنند قسم صد
بمالند و باد از آن او بدهند گشنه در خواب شود
دست کرده باب اندر یاد کردن داروها که مضرت زهرها دفع کند و داروی

که با زهرها برابری کند و گفته اند که قوت آن به اول رسد تریاق بزرگ است و مثرودیطوس
و گل مختوم تریاق الطین و تریاق اربعه و گفته اند که تخم سرو در این باب نظیر
نیست و برگ انگدان و بیخ او از هر دو یکدرم خایم و سیح ارمنی دو درم با انگبین
سرشته با آب سیب بدهد دو درم غاریقون اندر شراب بدهند و خیاری و
تخم او و برگ او نافع است و دارچینی و مغز خرکوش با دو وقیه جل التخم
و یک مثقال جند بیدستر با دو وقیه روغن زیت و آب خنک معصور و حلبه
و طبیخ حده و طبیخ بیاارس و تخم درخت سکبینج نافع است صفت داروی
ترکیب تخم درخت سکبینج نافع است و جند بیدستر و برگ نی از هر یکی یک جزو
تخم حنظل سه بار جند بیدستر قی بزرگ و گوشت قدید را که تریاکی قوی دارد
برای دفع مضرت زهرها صفت داروی دیگر بگیرند برگ سداب خشک بیست
جزو مغز جوز بیست بار کرده دو جزو نمک درست پنج جزو انجیر خشک پنج جزو همه را
بکوبند و لیرسشته صفت داروی دیگر مغز جوز شش درم سداب هر یکی
یکدرم انجیر چند انگه داروها را بان سرشته شربتی برابر جوزی صفت
تریاق الطین گل مختوم حب الغار برابر بکوبند و بروغن گاو بمالند و با انگبین سرشته
باب اندر داروها که با گاز سنگ است چون
کشنده است علاج آن علاج است ازیبق اندر است
علاج او از قانون زهرها بجا باید آورد قی فرمودن
ماء العسل دادن و سه درم در شراب حل کردن و دادن و ماء العسل



درد حقنه کردن پس علاج قولنج و حقنه قولنج کردن و قوت دل نگاه داشتن [illegible]

کسی را اگر مرتک و براده رصاص دهند اندر امعای او را ماسک گردد و زبان او

گران شود و بول و غایط باز گیرد و باشد که اطلاق با فراط افتد و معده و

امعا را آن باید و مقعد باز گردد و بسیج ادا کند و لون رصاصی بود و نفس تنگ شود

و باشد که خناق ادا کند علاج فادزهر علاج یکبار باید آورد و شربت اندر طبیخ

تخم کرفس و انجره داشت و براده باید داد و [illegible] باید [illegible] درم و

اندر شراب باید داد و سنبل رومی [illegible] و شراب باید

داد و افسنتین [illegible] و تخم کرفس و فلفل این همه اندر شراب [illegible] درم

و فرفیون و نیم درم فلفل باید داد تا عرق کند و اگر طبع باز گرفته باشد سقمونیا

اندر شراب یا در ماء العسل باید داد و طعام اسفیدباج [illegible] چرب [illegible]

سفیداج اندر امعا [illegible] کند و مرغه و فواق پدید آرد و اختلاط عقل نیز پدید آید

و عرق و مغز سرد شود و اندام کام و زبان درشتی و خشکی پدید آید و نفس تنگ و دل

درد کند و استخوانها و سینه [illegible] کند علاج این چون علاج مرتک است

سقمونیا چند بار اندر ماء العسل باید داد تا طبع [illegible] و عصاره افسنتین یک مثقال

با ماء العسل چند بار تا بول [illegible] و چیزهای دیگر نیز که بول [illegible] باید داد

و حقنه باید کرد [illegible] روغن گاو [illegible]

و روغن نرگس اندر [illegible] باید [illegible] و از پس آن [illegible]

شنگرف اعراض این چون اعراض زیبق کشته است لیکن باشد که اسهال

بسیار کند علاج این چون علاج [illegible] است و شوربای چرب باید داد و اندر خوردن

[illegible] سخت پدید آید و ورم کند [illegible] حلق [illegible] شکم [illegible]

[illegible] پدید آید و قی نیز افتد علاج این چون علاج زرنیخ است و بعد از آن

یاد کرده خواهد شد [illegible] خوردن آن صداع و خشکی دهان و درد شکم

پدید آید علاج شیر تازه و سکنجبین باید داد تا [illegible] و خشکی ساکن گردد و [illegible]

روغن گاو و روغن بنفشه و روغن گل و روغن [illegible] باید داد

و باشد که مغناطیس باید داد تا [illegible] جمع شود پس [illegible] اسهال کردن

و باشد که به آن حاجت آید که [illegible] مغناطیس [illegible] و از پس آن [illegible]

چرب [illegible] روغن گاو [illegible] استعمال کند و اگر [illegible] اندر معده بود

هم [illegible] باید [illegible] از خوردن آن [illegible] شود

درد معده پدید آید و اسهال خون [illegible] علاج آب گرم کرده

باید داد با گلاب و روغن تا قی کند [illegible]

[illegible] سکنجبین و عصاره [illegible]

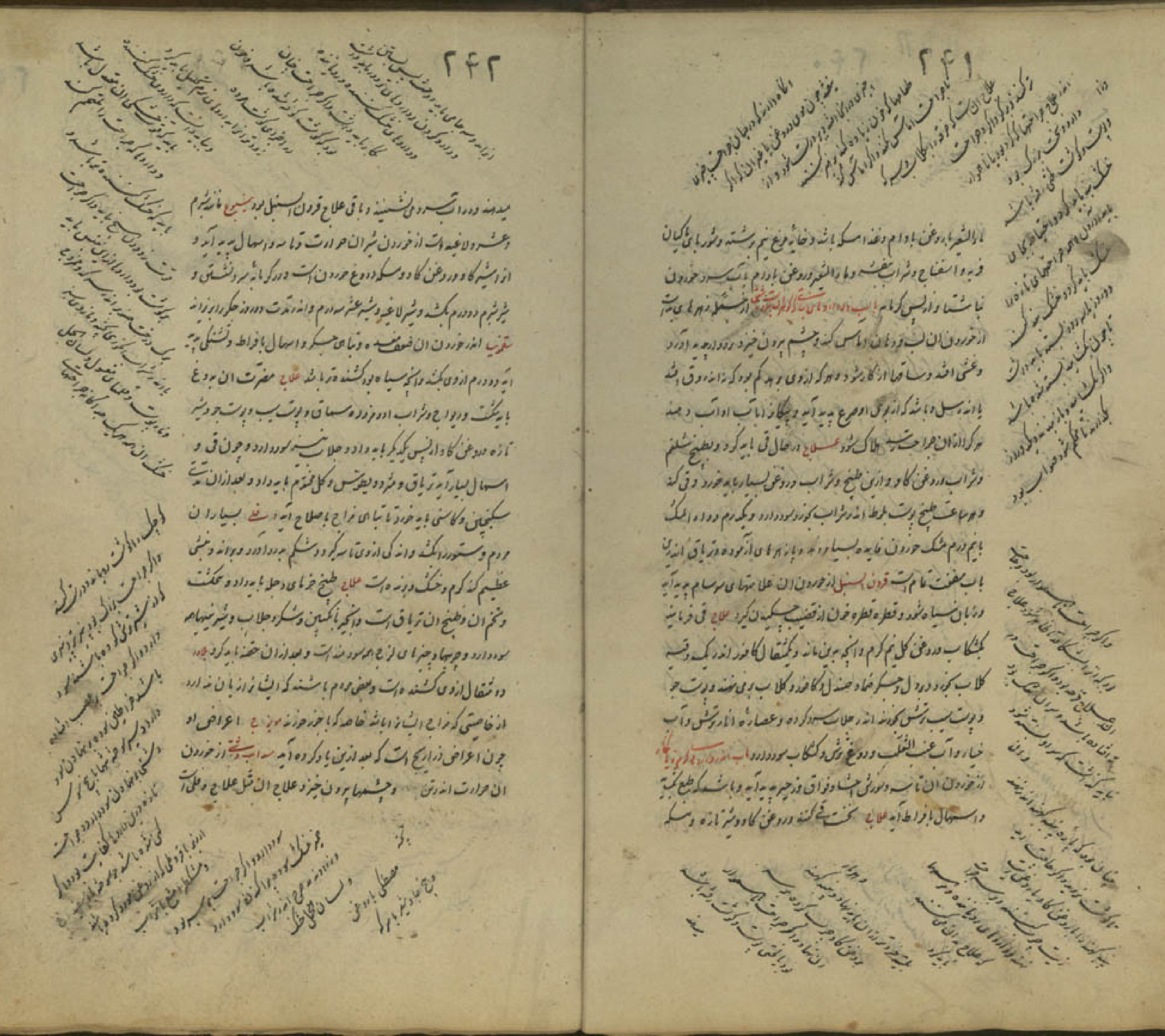
با سکنجبین [illegible] شیر تازه و سکنجبین [illegible] و حریرهای نرم دادن

[illegible] و علاج [illegible] علاج زرنیخ یاد کرده

آید علاج آن است که [illegible] زهره [illegible] باید داد

تا بول [illegible] ماء العسل حال این چون حال [illegible] زرنیخ است و علاج [illegible]

[illegible] از خوردن آن [illegible] شود [illegible] نیز [illegible] علاج



ماء الشعیر با روغن بادام و غذا اسفیدبا باشد و خایه نیم برشته و شوربای [illegible]
فربه و اسفناج و شراب بنفشه و ماء الشعیر و روغن بادام [illegible] سود دارد خوردن
نباشد و از پس گرما باب اندر [illegible] از [illegible]
از خوردن آن لب و دهان و اماس کند و چشم بیرون جهد و درد [illegible]
و غشی افتد و [illegible] که از وی [illegible] کم بود که [illegible]
باید [illegible] باشد که از وی [illegible] پدید آید [illegible]
[illegible] هلاک شود علاج در حال قی باید کرد و بطبیخ شلغم
و شراب و روغن گاو و از پس طبیخ و شراب و روغن بسیار باید خورد و قی کند
[illegible] طبیخ [illegible] اندر شراب کهنه سود دارد و [illegible]
بادام [illegible] خوردن فایده بسیار دهد [illegible] و تریاق اندرین
باب منفعت تمام است قرون السنبل از خوردن آن [illegible] سرسام پدید آید
و زبان سیاه شود و قطره قطره خون از قضیب چکیدن گیرد علاج قی فرمایند
بگلاب و روغن گل [illegible] گرم و آنچه [illegible] و [illegible] مثقال [illegible]
گلاب [illegible] و [illegible] گلاب [illegible]
و [illegible] سود دارد [illegible] و [illegible]
[illegible] و آب [illegible] و روغن [illegible] و گلاب سود دارد باب اندر [illegible]
از خوردن آن [illegible] پدید آید و [illegible] طبع [illegible]
و اسهال با فراط آید علاج [illegible] روغن گاو و شیر تازه و [illegible]

[illegible] درد است [illegible] و باقی علاج قرون السنبل بود [illegible] مازریون
[illegible] از خوردن شیر آن حرارت [illegible] و اسهال پدید آید و
از [illegible] گاو و روغن گاو و [illegible] خوردن است [illegible]
[illegible] بکشد و [illegible] و ماند [illegible]
[illegible] اندر خوردن آن ضعف [illegible] و اسهال با فراط و تشنگی پدید
آید [illegible] علاج مضرت آن [illegible]
باید [illegible] و شراب [illegible] و [illegible]
تازه و روغن گاو از پس [illegible] باید داد و جلاب [illegible] سود دارد و چون قی و
اسهال بسیار آید تریاق و [illegible] باید داد و بعد از آن [illegible]
سکنجبین [illegible] باید خورد تا [illegible] مزاج با صلاح آید [illegible] بسیار از آن
[illegible] و [illegible] اندر [illegible] سود دارد و [illegible]
عظیم که گرم و خشک [illegible] علاج طبیخ [illegible] باید داد و [illegible]
و تخم آن و طبیخ آن تریاق است و آنچه با [illegible] و [illegible] جلاب و شیر [illegible]
سود دارد و [illegible] ازین [illegible] سود [illegible] است و بعد از آن [illegible] باید کرد [illegible]
ده مثقال از وی [illegible] است و [illegible] باشند که [illegible] زبان [illegible]
از خاصیتی که [illegible] باشد [illegible] اعراض او
چون اعراض [illegible] است که [illegible] یاد کرده آید [illegible] از خوردن
آن حرارت اندر تن [illegible] و چشمها بیرون جهد علاج آن [illegible] علاج [illegible]

نخست قی باید کرد کنش و خربق سفید و عرط زرد تا و عصاره فقاع و بکار روغن اندر تنور
و غار یعنی سیاه و تربد زرد این همه داروهایست که استفراغ آورد و باشد که چندان
قی آورد که دفع نتوان کرد و خناق کند و باشد که اسهال آورد و اگر زیاده از
حاجت خورند دوا بیهوش کند و قوت بشد و عرق سرد آورد خاصه خربق سفید
علاج اگر بپسندد که ماده بجانب بالا جنبانیده است و دفع نتوان کرد و خناق کند
حقنه باید کرد و ماده از بالا فرو کشیده و شیر و مسکه و روغن گاو بسیار دادن خربق سیاه
اگر زیاده خورند باسهال افراط افتد و گلو گیرد و درد شکم بگیرد علاج نخست قوت
او را بروغن گاو و مسکه و مانند آن بجای کشت و زیره و زیتون و سنبل و حب
[illegible] باید گرفت برابر و دو درم باید خورد و پاینده و نمک گرم کرده بر شکم
باید نهاد و خوردنیهای چرب و نبید شیرین خورند و شیر و سکنجبین سرد نیز باشد
کرم دانه تغدا و دو درم خارش اندر تن افکند و بیاماساند و بکشد علاج آن علاج
فرفیون است دوا چون بیشتر خورند بکشد و علاج وی قی است و اسهال شیر و مسکه
و روغن گاو خورند کلمه بکند و بند بگیرد و گیاه که بنگ فشرده باشد زیانکار
عظیم است علاج وی قی کردن است و طبع نرم کردن و اسفیدباهای چرب خوردن
حب [illegible] از خوردن آن تشنگی و سرسام پدید آید و گلو بگیرد و اندرون بکشد خاصه
آنچه سیاه و کهنه بود علاج قی باید کرد و آب کشت و بستان و شراب کرده با
سکنجبین پس ترشی ترنج و لیمو و شراب انار و روغن گاو و میوه های ترش خورند
و شیر خورده بود [illegible] درد شکم و درد سینه و خون بشکم اندر آورد علاج آن شیر [illegible]

این تاب کرده دهند و زرده تخم مرغ و منقلبانها و مانند آن خانق الذئب و خانق النمر
قبض اندر کام و زبان و دهان و حلق و قصه تنگی پدید آید و زبان بسته شود و اندر [illegible]
وی بوی دوا آید و اختلاج اندر جای کرش پدید آید و باد اندر شکم افتد علاج اول
قی باید کردن پس حقنه کردن [illegible] و شکر [illegible] و اسپیول و [illegible]
و شیح ارمنی و کافیطوس [illegible] دهند باید و روغن بلسان [illegible] درم اندر
نبیذ و [illegible] آب کرده باشند با زر و نیم گرم کرده و درد وی افکند
و خبث الحدید و شیر باید که زن [illegible] دارد آذریون که ازان [illegible]
برگ او چنانچه [illegible] درد و سوزش زبان [illegible] علاج آن چون علاج
زهره است [illegible] زیانکار است زبان بیاماسد و معده و روده تا درد کند
وزان [illegible] علاج آن چون علاج [illegible] روغن [illegible]
آبی اندر وی جوشانیده سود دارد [illegible] خوردن آن [illegible] گرم کند و
خناق ترکند و صداع سخت پدید آید علاج رگ باید زد و طبع نرم کردن
و فقاع سرد و دوغ ترش سرد کرده و آب میوه ها و قرص کافور باید داد
[illegible] مضرت او چون مضرت عفص است و لیکن این [illegible] زیاده باشد علاج چون
علاج عفص است [illegible] مضرت آن چون مضرت عفص است و علاج همچنانست
خاصه رب میوه ها چون رب غوره و ریباج و سیب ترش [illegible] مضرت آن
غشی آورد و عرق سرد [illegible] علاج آن [illegible] و عسل [illegible]
باید خورد و اسفیدبا چرب باید خورد و قی باید کرد [illegible] زیانکار [illegible] افیون



خدر کننده و افزاینده است فواق آرد و تاریکی چشم و تنگی نفس و گرانی زبان
و گرانی خواب و خارش اندر پوست پدید آید و چشمها فرو رود و پس که زرد پیچه
و عرق سرد آید و هلاک کند و دوم از وی زود بکشد علاج تریاق باید داد
و مثرودیطوس پس از آنکه قی کرده باشند به روغن و آب نیم گرم و نمک و دوده
و سکنگبین و ماءالعسل باکره و تریاق است و سکنجبین و جندبیدستر و فلفل یا
یا با سکنگبین و جوز و سیر و جوز بر روغن بکشت صفت تریاق خاصه
او را بگیرند انگزد و ابهل و جندبیدستر و فلفل و استارات کوبند و با انگبین بسرشته
شربتی برابر جوزی و شراب کهن بسیار دارد خاصه با دارچینی و عطسه باید آورد و
که است که در خواب رود و موی او را باید کند خاصه موی صدغ و رود غشها کم
قوی را روغن قسط اندر اندامها باید مالید و جندبیدستر جبابه باید بوید و در آب زن
گرم می باید نشست بنج استرخاء اعضا و تاریکی چشم و تنگی نفس آرد و عقل
پریشان کند علاج در حال ماءالعسل باید داد و شیر گاو و شیر کرنجه و حب الصنوبر
با بیخ نیکو نقل کردن و شراب شیرین و جبح انجیر و خردل و سیر و پیاز و ترب و هر
آنچه گرم بود داد و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق افیون که یاد کرده
هم نافع است شوکران مضرت او آن است که خناق کند و دوار و پاسه شود
و چشم تاریک شود و پس تشنج و خناق صعب آرد آنگه علاج نخست اسهال باید آورد
و حقنه کند و هر ساعت شراب صرف دادن و شیر گاو دادن با افسنتین و فلفل
با شراب و جندبیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و حب الغار و تریاق الطین

نافع بود و روغن بادام شیرین و معده و شکم نشد فطر الشهبا خوردن آن زنگ روی
تیره شود و زبان خشک گردد و فواق و قی و خون زدگی کند و اسهال پدید آید
علاج آن قی باید کرد و شیر خورد و شیر تازه باید داد و با ماءالعسل و شیر تازه و افیون و سپید
روغن خالص نافع بود و بادام تلخ نیز نافع است بزرقطونا هر که بسیار خورد قوتش کم شود
و آتشش سرد شود و غثیان کرده و نفس تنگ شود و ماسه پدید آید علاج آن چون علاج
گشنیز است فطر پارسی سماروغ گویند و آن دو جنس است یکی کشنده است و دیگر بد آن
هر یک بسیار خوردن آن مضرت دارد و آن جنس بد بسیار است یا سبز و مضرت
او آن است که خناق کند و معده را تبه کند و درد و قرقره و عرق سرد آورد و پس بکشد
علاج قی باید کرد بطبیخ ترب و بوره و بر معده چیزهای گرم نهادن چون ارزن گرم
کرده و خاکستر چوب و از سکنجبین باید داد و آنگاه تریاق دیت و انبرود و تریاق
وی است و بوره و انگبین تریاق او است و بویهای گرم چون فلفل و کمون سحق کرده
داده و بیر مسنی این چوبی است که آن را علاج نباشد و جراحات آن سخت
باشد و حال کسی که از آن بسیار خورد و گوشت کرده و شتاب
اندر شراب صرف مضرت آن دفع کند و گویند نجات او هم تریاق آن است
باب شانزدهم اندر زهرهای جانوران زهرهای جانوران بعضی آن است که گزیدگی آن زیانکار است و بعضی
آن است که یک اندام از وی زیانکار است و بعضی آن است که رطوبتی
از وی زیانکار است و بعضی آن است که هیچ مضرت نیست لیکن به
عارضی زیانکار شود اما آنچه گزیدن وی و خوردن او زیانکار است چون ضفدع که در دشت

باو وارد و چون درد ریح و در سبب بحری و در کیسه عارض زبان لگار شود و چون گرفت
بر بیان است که از او پوشیده گری و ماهی سیاه شده و شیرگاه و معده بفشرده دارو ریح
تیز است و کشنده و درد پدید آید از دهان تا زبان شانه و در ریش کند و قضیب و
و حوالی آن بیاماسد و بول خون کرده و پاره‌های گوشت در اسهال پدید آید و
زبانگاه تر بیان بود که وقت بر آمدن شور یا گردد علاج قی فرماید و انه دارو و ماء الفتی
بوره و داکر باشد و قی مداوم فرماید و اگر از جهت شانه فصد باسلیق فرماید صواب است
و در نسیان کرچه بارها کرده باشند شیر تازه بدهند و لعاب بذر قطونا و تخم خرفه
و مسکه حقنه کنند بگلاب و خطمی و بعد تخم مرغ و لعاب تخم کتان و دو ادویه
فاتر باید نشاند و دارو حلیل روغن گل بیاید چکانید و گفته‌اند روغن آبی خوردن تریاق
آن است و داماس که از او می زیر کند از جو دارا و اصل رشته خار کند وانه گره
شوند و در پس کرما بجوی چرب دهند و بر آن قی فرماید تا آنچه مانده باشد
پاک شود و طعام شوربای زعفران فرماید داد ارنب البحری و آن زکی است و بحر را
داده باشند نفس تنگ کرده و چشم سرخ شود و سرفه خشک آید و خون از گلو بر آید
و بول با نگیره و درد کرده خیزد و علامت آن است که اگر ماهی ببینند بترسد و از زبان
او بوی طعم ماهی آید و اگر از این خلاصی یابند پیشتری اقه علاج شیر بز و
و شیر زنان [illegible] بدهند سود دارد و ختائی و خطمی و [illegible] بیان کرده
و سرطان نهری بگیرد و طبخ آن و گوشتان سود دارد و علامت خلاص وی آن است
که ماهی تر زنده خورد و از آن نترسد و غایت بیان کرده و خون او بود نه چو [illegible]

و خون نیط و بول آماس کهن گشته این همه سود دارد و چون این تیرها گرد بجای ساید
از خون سیاه و سقز جاوه و غاریقون و روب سوسن و کبر از هر یکی برابر شبی یکدرم
با انگبین تریاق الاوقه کرنش آن قاتل است و علاج آن چون علاج دارو ریح است
مهره نوعی است از موش و تپشی و از انواع آن نوعی است که از او اسال ماند که نیه
هر چه به آن ماند کشنده است علاج قی باید کرد پس حقنه کردن و تریاق بزرگ دادن
و مثرودیطوس و مانند آن و شبت تازه و انغیه با این چرب باید داد ضفدع
سبز و دریای سرخ چون از او کرانه زنگ روی تیره کرده و تن آماس گیرد
و نفس تنگ شود و اسهال زرد کند و باشد که قی کند و منی برانداز و اگر سلامتی
یابد دندانها بیفتد علاج قی باید کرد با آب گرم و روغن زیت و شراب سیاه
و ریاضت کنند و عرق آرند و دوا [illegible] دوا المسک و هر چه در علاج استسقا بود
سود دارد و مقعد [illegible] شراب سود دارد [illegible] این از جمله [illegible]
قاتل است غشی آرد و کم باشد که علاج پذیرد علاج هر ساعت به روغن گاو
قی باید کرد و تریاق افعی و مثرودیطوس و پادزهر حیوانی آزموده و دوا المسک و کاوه
و غشی افتد [illegible] بچه باشد با انگبین مسکه باید داد و دوا شفا
و شراب ریحانی [illegible] فرماید [illegible] قی [illegible]
و [illegible] دهان [illegible] چشم علامت [illegible] پدید آید و اگر [illegible] ساعت
[illegible] امید خلاصی باشد علاج او هم قی است و تریاقی که خاصه او است
صفت آن تریاق کل مختوم و حب الغار از هر یکی یک جزو [illegible] چهار

جزو تخم سداب ده درم از هر یکی یک جزو با انگبین سرشته شربتی بوزن بادامی خوردن و برسته
داروی قی فرمایند و در اب زن کو ددی بچه باشند می شاید **کره**
کره چوب صنوبر بود گویا است زهرناک از خوردن ان زبان پا ماسد و درد معده
و دوار و دو غشی و دواید و درد همه تن بورش پدید اید علاج ان علاج ذراریح است
عرق الذهب رنگ روی سبز شود و پا ماسد و همه تن عرق کنه اید خاصه از بغل
علاج ان است که سرکین انه دبا شراب دهند پس قی فرمایند و همه تن او بروغن
کاو بمالند و نمک کرم بسر او می نهند و انجیر خشک باید داد با مسک و حیطان
وزق کل المار بمقدار یک عدس از وی با پس از کشد علاج ان است که روغن
کاو بدهند با حیطانای رومی و دو ارچینی و تدبیر لطیف کنند و روغنهای خوشبوی
میمالند و پنیر مایه خرگوش دادن علاج ان است **شیر** تباه شده و از طرف
ترشی که نشتن جنبانی رسیده باشد بر گشتن و غشی و بجشی فم معده اورد و باشد
که بفسد کند و بکشد **علاج** قی کردن است با ماء العسل و شراب صرف خوردن
با فلافلی و روغن ناردین کرده بر فم معده طلا کردن اگر دوسیند
رنگ روی سبز دو نبض ضعیف گرده و قوت ساقط گردد و درد ... پدید اید و اگر در معده بفسد و همه تن سبز شود و اعراض خناق پدید اید و اگر در
شانه بفسرد هم از این نوع اعراض پدید اید علاج ان ده تخم معصفر است اندر اب
کرم کداخته و دهند سود دارد و اگر ممکن بود که قی کند با انگبین و عصاره کرفس سخت
نیک باشد **صفت** داروی خاصه بگیرند کل مختوم هفت درم پنیر مایه خرگوش

سی و شش درم پنیر مایه اهو دو درم حیطانا چهار درم زراوند مدحرج چهار درم تخم
سداب دشتی چهار درم انگوزه چهار درم با انگبین سرشته شربتی برابر جوزی
باب کرم واگر داروها از تنگنا بیاید شکافت و خون فسرده بیرون کردن واگر
شیر اندر معده بفسرده از پنیر مایه ای بشود به بیرون اید که در سرکه با گلاب تجه و تنها
خوردن سود دارد و پنج درم بوره خشک در حال اندازد اید و پنیر مایه خرگوش سخت
سود مند است از نیم مثقال تا یک مثقال بقی یا با اسهال دفع کند **تره** کرب
بوی کذشته باشد اعراض او همچون اعراض قطر باشد خاصه اگر جاب
ناک نمانده باشد و باشد که مضرت ان بعد از یک روز یا دو روز ظاهر شود و
قی باید کرد و علاج قطر کردن **اشد ریان** که از تنور بر ارند و بپوشند و کوشت تباه
شده و هر کوشت که از تنور بر ارند شاید پوشیده با بخار از وی بوده و انچه بپوشند
سخت به باشد خوردن ان تا سه روز پیضه اید و باشد که یکروز بیهوشی
بیفکند و بکشد علاج سخت قی باید کرد پس مسهل و طریس در شراب ریحانی
باید داد با عصاره ای و سخت و اگر میخ ... علاج ان کردن و کل مختوم سخت
نیک است **باب اندر یاد کردن داروها که زهر جانوران زهرناک را دفع کند** شیر لا عرفه کوزن است
در سته که زهر افعی در سخت نافع است و در دانی که افعی ورودی افتاده باشد
که زهر هر جانوران نافع است و مقدار دو مثقال بخم ترنج ضد همه زهرهاست
و ترنج سخت و بیخ انکدان با زهر است از برای زهرها و حب البان و روغن بلبان
و جوز با نجیر و فندق و حیطان و جاوشیر نارزاوند و شکوفه خرزهره و برک او

نافع است و ذره درخت حار را منفعت تمام است و درد چشم نافع است و سرگین بز
سوخته ضماد کردن و خوردن و کاشم و ادرون و سیر و فلفل و طبیخ پودنه گرمی
ضماد کردن و درس و قیصوم و قسط و ... و غاریقون هر یکیست و طبیخ سرطان
نهری و خون سنگ پشت و بزرد و عجی نافع است صفت معجون سفید
افیون ده درم از هر یکی یک درم فلفل یک درم و تخم بنج زراوند طویل و بیخ زراوند
گرد از هر یکی سه درم جند بیدستر و زنجبیل و شونیز از هر یکی یک درم شونیز پنج درم
حلتیت سه درم سداب دو درم جرجیر بکوبند و کف برداشته صاف کرده
شربتی یک مثقال اندر شراب بکوبد دواء الطین المختوم که پیشتر یاد کرده نافع است
صفت تریاقی که منفعت آن عام است که زهر همه جانوران زهرناک را
و دردهای زیانکار را بگیرد تخم شونیز و تخم جرجیر بستنه زوفا ... از هر یکی
ده درم حلتیت و زراوند گرد از هر یکی یک درم فلفل سفید ده درم از هر یکی نیم درم
با انگبین سرشته شربتی برابر باقلای رومی اندر شراب بدهند
معجون ورق حب الغار ... خشک و تخم شلغم دشتی فلفل سفید فلفل سیاه
دار فلفل بیخ و افیون و قطراسالیون اسارون و زیره و ... از هر یکی
چهار درم سنبل و تفاح الاذخر از هر یکی شش درم با انگبین سرشته و شربتی
برابر باقلای رومی باب اندر طلا ها انچه بر گزیدگی جانوران طلا کنند
نفط سفید است با نفط ازرق و سیر ... و روغن گاو و جند بیدستر و روغن زیت
عصاره گشنیز تر ... عصاره پودنه جویباری ...

با بول سوده و روغ خایه خروس سفید که زنده و سینه او را شکافته و بر آن موضع
نهند ساعت دیگری بنهند تا بسر که و نمک یا زهره گاو و خاکستر چوب انجیر
و چوب رز و سرگین بز همه گزیدگی جانوران را سوده ... صفت داروی
نافع خردل و سرکه و دانگ با آب حار برن طلا کنند دیگر زفت جوشانیده
با نمک طلا کردن سوده است گزیدگی افعی را سوده و آب دریا را گرم کرده
نطول نیک است باب اندر داروها که برتن طلا کنند تا جانوران دور باشند مغز
فلوس خیار با سرکه و روغن زیت که اخذ و ذریعه اندر روغن زیت حل کرده و برگ
تازه صنوبر که اندر روغن زیت بپخته و جوشانیده اندر تن مالیده ... سوده اندر
و همه حشرات و جانوران زهرناک از وی دور شوند باب اندر
داروها که در خانه بگیرند و دود کنند و از دیگ ... حشرات بگریزند
و سیر ... و انچه دود کنند چوب انار است و بیخ نرگس و موی ...
گوزن و سم ... و اطلاق جانوران و مقل و انگژد و سکبینج و برگ غار
و حب الغار همه حشرات از وی دود ایشان بگریزند و پودنه و ... اندر خانه
بگسترند حشرات از آنجا بگریزند و از وی قطران ... بگریزند و داگ افیون
بسوزند نیک بود و شونیز ... و سم گوزن ... دود کنند
... حشرات ... و پودنه و ... و برگ غار و ...
بگسترند حشرات دور شوند و طاوس و لقلق و مرغابی سفید و گوزن و خارپشت
... اندر خانه داشتن همه جانوران ... باب اندر داروها که نفع ... خورق ...

و اگر رها کنند اندر موی بهره کنند و بخبند و حالی الم ملک را برکشد و حالی ادب
رگ و بلک و شغال را بکشد بادام تلخ و دبه را بکشد خرزهره و برگ سپند هیاهم
بکشد باب اندر دوا کردن حشرات و دور کردن مار و سوسن کردن و تلخ و نرگس
و عاقر قرحا و گوگرد و دود کردن مار را بگریزاند و خردل اسفند بکشد و اگر به مگس رها
بنهند از او دور شوند و دانه در آب حل کنند و در خانه بپاشند مار از آن بگریزند
و آب و مان و در دواء نهند مار اگر مار گشته برد خاصه اگر کژدم ... و دارو دانگ
ودر وان کژدم اگر پوست ترب برکژدم نهند بمیرد و آب ترب و آب برگ
ترب بر کژدم پاشند بمیرد و برگ بادروج و آب او همچنین و آب دان
دوده دارد که فراخ او گرم بود کژدم را بکشد و اگر پاره ترب بر سوراخ او نهند
بیرون نیاید دفع کیک اگر حنظل در آب کنند و در خانه بپراکنند کیکان بمیرند
و بگریزند و طبیخ غورب و طبیخ علیق همچنین بود و اگر خون بز گشن در زمین کنند
کیکان از آنجا جمع شوند و اگر به خارپشت به چوبی طلا کنند کیکان بر آنجا جمع شوند
و از دود گوگرد و برگ خرزهره بگریزند دفع پشه سوسن چوب صنوبر و دارشیشعان
دود کنند پشه بگریزد و اگر قلقدیس در دود کنند با شونیز دود کنند همچنین بود
و بهتر این بود که این جمع کنند و از دو برگ مورد خشک بگریزند و اگر سرو
کوهی با گوگرد و مقل و سرگین گاو و اسفند بسوزند و برگ سرو و چوب سرو
در میان جامه خواب بنهند پشه بگریزد و اگر طبیخ شونیز با طبیخ هزار اسفند اندر
خانه پراکنند و کته بود دارد دفع مگس از ...ی بسازد بگریزد دفع ... و دود بنک

دفع ... البلخ سپیدین و تلخ اوب که از انجل الداد کرند بر ینگ ذمت بکشد
در عفران این همه موش را بکشد و می گویند که موش خصی کنند یا د شال سپید
یا پوست باز کنند و رها کنند موشان بگریزند دفع مور بود سوراخ وی بگیرند عقاقیر
بنهند و قطران سپیدین و اگر زهره گاو در خانه اندازند یا زفت یا انگژد بگریزند
و اگر مور را دود کنند دیگران بگریزند دفع مگس از تلخ دانه شیر کنند و بنهند مگس آن
اندر وی بمیرد و از دود کردن مغز و دانه و دو کردن کند بمیرند و از دو طبیخ خربق
سیاه بمیرند دفع زنبور از دود کردن سیر و نیوار بگریزند و اگر عصاره حنظل
و عصاره خیار زهر در زیت در جوشانند مالند زنبور گرد آن نگردد دفع غوک
از دود برگ خیار بگریزند دفع عنکبوت که از او جانوری ارضه گویند در خانه که چوبها
ارضه بپاشند و اگر انه را جا در خانه نبود و ارضه بمیرد دفع ملخ که از او
جانوری نرگس گویند فستق و شونیز و بوره جو چار پوست تلخ دود کردن
جانوران را دور کند دفع بگاه دارد باب اندر احوال ماران و علاج ایشان علما که احوال طبیعت
ماران ورد و دانسته اند گویند ماران سه طبقه اند طبقه آن است که زهر آن تیز است
و پیش از نه ساعت مهلت نه دهد این نوع ماران را اصم گویند علاج کردن
ایشان خوان ... که زهر آن عضو را جدا کنند یا داغی قوی کنند و دوم طبقه
ماری است که از او ملک ماران گویند و بر سر او نشان است چون تاجی و در از او دو
جهت پاره بر سر او تیز باشد و چشمها سرخ و رنگ او سیاهی و زردی زند
و بر ان او نشیند ... او از دو گشته است و اگر بر آب زند سوار هلاک شود



و مار دیگرست بدین قوت او را او گشنه است و در درازی او یک گز تمام است
و مار دیگرست که برنگ برنج خشک است نیز گشنه است و مار دیگرست که گاه در آب و
گاه در خشکی گردد او همین باشد در سه ساعت بکشد و طبقه دیگرست از ماران
که [illegible] بسیارست و بعضی را [illegible] بسیار تیزست و بعضی را [illegible] بسیار تیز نباشد
و بیشتر علاج چنین باشد و افعی و ثعبان از این جمله اند و مار [illegible] سخت چنانچه
و علامات افعی که بدان دانست که از گزیدگی نگاه او نشان و درد آن چنانچه
و اماس سرخ و گرم در او ظاهر چنین آید و [illegible] برآید چنانکه از زخم تحلیل آتش
پس نیز شود و دهان خشک گردد و عرق سرد گیرد و از بینی و دندانها خون آمدن
گیرد و بیشتر در سه روز هلاک کند و باشد که [illegible] علاجهای چنین
آن است که شیر و شراب بسیار دهند و تریاق افعی دهند و اگر شیر حاضر نباشد
کندنا و پیاز با سیر که بجای آن باشد و گفته اند اگر در حال قضیب گزیدن
بریان کرده بخورند سود دارد صفت تریاق خاصه بگیرند افیون و فلفل
چهار درم قشر الرزاونه المدحرج یک استار [illegible] درم شراب شیرین بسرشند
شربتی برابر جوزی و روغن گاو بسیار دهند خاصه روغن گاو و لیکن بدین علاج
باید او را حرکت [illegible] نگاه نگاه عرق کند و از پس آن چنانچه
خورش جوجه و پیه [illegible] و با شراب ممزوج دهند و گفته اند
اگر کسی پیازی بکاید و آب آن بگیرد و ثفل آن ضماد کند خلاص یابد و
طبیخ [illegible] خوردن [illegible] سود دارد [illegible]

خورش [illegible] و عصاره برگ سیب و عصاره
[illegible] مقدار چهار درم و عصاره [illegible] سود دارد
صفت ضماد [illegible] اصل [illegible] الکرسنه
چهار آمیخته [illegible] ضماد کنند سود دارد [illegible]
اماس کند و نوعی از ماران هست که چون کسی را بگزد خون از مسام [illegible]
تا بحدی که اگر ریشی درست شده باشد دیگر باره خون از آن بگشاید [illegible]
و گوشت نیز خون آید و این ماران همرنگ ریگ باشند و منقوط باشند بنقطه های سیاه
و سفید و این مار خوردتر از افعی باشد که سرخ بود یا سفید و یا سیاه و در سر ایشان خطها
باشد علاج همچون علاج افعی است قی متواتر کردن و شراب بسیار خوردن و [illegible]
خوردن و بعد از قی نان و ماهی خورده بر آتش کباب کرده و [illegible] تخم ترب سود دارد
دانه و شراب [illegible] ضماد کردن سود دارد و دیگر مار [illegible] است که چون کسی را
بگزد [illegible] و حرارت اندر شکم افتد و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود [illegible]
[illegible] سیاه بود [illegible] غلیظ و این مار در شام
[illegible] بسیار بود علاج پس از آنکه تدبیر مشترک کرده باشند روغن بسیار
باید خورد و قی کردن و حقنه کردن و داروهایی که ادرار بول کند دادن چون طبیخ
کرفس [illegible] و مانند آن و دیگر مار [illegible] باریک و
کوتاه بود [illegible] علاج او از علاجهای
مشترک علاج افعی است دیگرست که [illegible] در جایی باشد [illegible]



کنه شربتی دو مثقال ابا بادروس سخت سود دارد و طعام جاهای لطیف

[illegible] آرنده است باید داد و آبی که خورند باید که آبی باشد که آهن تاب باشد

و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد و اگر حال [illegible] اول بدیم داغ کنند

سخت سود باشد و داغ بزرگ باید کرد که قوت آن قوی تر از دواهاست و [illegible]

که از پس [illegible] داغ کنند و [illegible] و با داغ [illegible] به بود [illegible]

صفت دارویی نافع که بگیرند خولنجان [illegible] حب الصنوبر [illegible] دو درم [illegible]

و [illegible] شش درم [illegible] و حب الغار [illegible] و تخم سداب وحشی

از هر یکی دو درم سخت [illegible] بسرشند پس با انگبین [illegible] شربتی چند [illegible]

و [illegible] این همه [illegible] شراب [illegible]

باب [illegible] تمام است خوردن و ضماد کردن [illegible] هیچ دارد و چون [illegible]

و [illegible] سخت نافع است و اگر [illegible] سخت سود دارد [illegible]

اگر [illegible] سنگ [illegible] بسیار [illegible]

سخت [illegible] صفت آن [illegible] پاک کرده [illegible]

[illegible] زعفران و سنبل و قرنفل و فلفل [illegible] از هر یک [illegible] همه را به آب

بسرشند و [illegible] از هر یکی دو دانگ [illegible] شربت [illegible]

اندر [illegible] و [illegible]

باب اندر گزیدن [illegible] جراحت [illegible]

است [illegible] که [illegible] جراحت [illegible] کنند پس جراحت را

و [illegible] کشنده باب اندر گزیدن گربه و [illegible] که از گزیدن گربه درد [illegible] صعب

تر [illegible] و آن موضع سبز شود [illegible] باید نهاد و ضماد پودنه نیک بود و پودنه خوردن

سود دارد و ضماد [illegible] نیز [illegible] سود دارد باب اندر گزیدن

بوزینه سخت ضمادهای [illegible] نهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و انگبین

و [illegible] و بادام تلخ و انجیر و ضماد بادیان و انگبین سود دارد [illegible] سنگ که [illegible]

اندر آب [illegible] و [illegible] انگبین جراحت [illegible] باب

اندر گزیدن [illegible] چون [illegible] پیاز و [illegible] ضماد کردن

و انجیر خام با آرد [illegible] سود دارد و گوشت [illegible] نهادن در حال

[illegible] باب در گزیدن حیوانی که او را [illegible] گویند حیوانی است

که [illegible] خاکستر رنگ و دهان او سخت دراز و فراخ است گزیدن او درد

سختی [illegible]

[illegible] نهاد و [illegible] معلوم است [illegible]

سکنجبین ضماد کردن سود دارد و اگر [illegible] نباشد عاقرقرحا [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] ضماد کنند [illegible]

[illegible] با شراب [illegible] شراب [illegible] سخت سود دارد

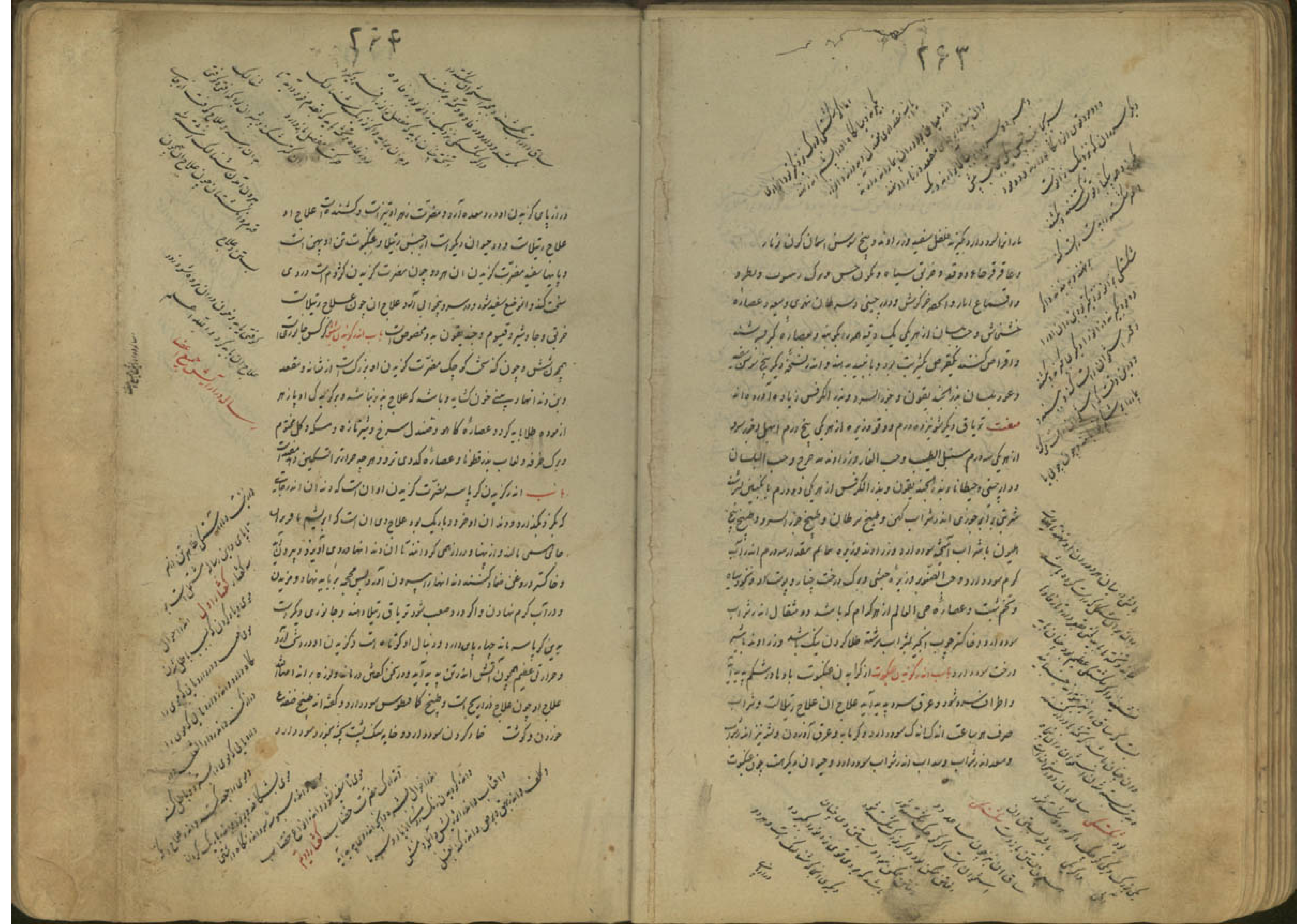
باب اندر گزیدن کژدم [illegible] بزرگ تر باشد [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] کژدم [illegible] بسیار باشد

[illegible] کژدم [illegible] است

وجایگاه زخم او سبز شود و اماس سخت پدید آید و باشد که لرزه و اختلاط عقل
پدید آید و وقت افتد و استرخا و دق هم پدید آید و باشد که بندها هم بشکند چنانکه
از یکدیگر جدا شوند گرفت و این علامات بد بود **علاج** نخست بمحجمه جذب باید کرد
پس بنمک و کاورس تکمید کردن و تریاق بزرگ و مثرودیطوس سخت نافع است
و گفته اند اگر برابر کنجدی جیتی (؟) بدهند در حال درد ساکن شود و سیر کوفته با شراب
خوردن سود دارد **صفت** تریاقی سودمند بگیرند سیر و جوز از هر یکی بگیرد و برگ
سداب خشک و انگژد و مر از هر یکی نیم جزو همه را با انجیر در آب آغشته نرم شده
فرشته (؟) شربتی سه درم اندر شراب **صفت** تریاقی دیگر بگیرند بیخ حنظل
و کرفس و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرحشقوق را استعمال است شربتی
کودکی را دو دانگ و بالغ را یکدرم و این تریاق عسکری از آزموده است و سخت
نافع است و انشان (؟) و سیر کوفته و بچه بروغن گاو سرشته و دو مثقال که زنند
بسیار سودمند است اگر افیون و بزر البنج را استعمال است با انگبین سرشته
بدهند سود دارد و از داروهای مالیدنی و بمال خورش طلا کردن نیک است
و برشس زنده را شکافتن و بر این موضع نهادن سخت آزموده است و شیر
انجیر خام و خنده سه شیر و طلا سخت نیک است و اشخار انداخته که طلا کردن نیکست
[illegible] گندم کوفته با سرکه کهن گرم نیک و با دروغ نه حال درد و اشانه دارد
ملح الجبل درین باب دارو بکار نافع نیست و دوزنگوش خشک نافع است
سعتر گرم کرده و چکانیدن سود دارد **باب** اندر گزیدن جراره

جراره کژدمی است [illegible] بوکی انگدان و بیز بستان و کمران
بسیار بود و دنبال می کشد و چون بگزد درد او سخت باشد لیکن روز دیگر یا سیم
تا سه پدید آید و باشد که به یرقان منجر شود و زبان پاماسد و بول خون شود
و شکم باد گیرد و هلاک گردد و در اول حال تغافل نشاید کرد که زخم او سخت
بد است **علاج** نخست به جذب زهر باید کرد و بهترین آن است که پس از علاج
داغ کنند و شربت آب کاهو و طرثوث و گلاب فرمایند و دارو عسکری
که درباب گذشته یاد کرده اند سخت نیک است و اگر خفقان پدید آید دوغ گاو
با قرص کافور سود دارد و اگر بول خون شود فصد باید کرد و اگر شکم باد گیرد
حقنه باید کرد و اگر زبان پاماسد رگ زیر زبان زدن و صورت چشم را
نگل (؟) از [illegible] که طلا باید کرد **باب اندر گزیدن رتیلا** رتیلا جانوری است مثل عنکبوت
و گروهی [illegible] و بعضی گفته اند شش نوع است و بعضی گفته اند دوازده
نوع است بعضی سرخ است و بعضی سیاه [illegible] و بعضی زرد است و موی ناک
و جای گزیدن رتیلا پاماسد و با خارش بود و بعضی گفته اند اماس گزیدن
او سخت به خورشه (؟) باشد و گزیده تن سرد شود و لرزه پدید آید و درد دل خیزد و
استفراغ و عرق سرد پدید آید و بصر [illegible] زود بکشد **علاج** نخست
طریق جذب زهر از جراحت بجا باید آورد و آب شور گرم نطول کردن و
تریاقها که اندر علاج کژدم زده یاد کرده اند دادن و گرمابه و قی نافع
بود و هر ساعت گرمابه باید بود **صفت** تریاقی که گزیده رتیلا را خاصه



ماء انار بود و داروی دیگر نیم مثقال سقمونیا و زراوند و بیخ کرفس [illegible]

و عاقر قرحا و دوقو و غاریقون سیاه و نیکوتر جنس [illegible]

و قسط و [illegible] و زراوند و جنطیانا و [illegible]

[illegible] و حب بلسان از هر یکی [illegible]

[illegible]

و [illegible] بلسان و بزر الکرفس [illegible]

معجون تریاق دیگر [illegible] از هر یکی پنج درم [illegible]

از هر یکی سه درم سنبل الطیب و حب الغار و زراوند مدحرج و حب البلسان

و دار چینی و جنطیانا و [illegible] و بزر الکرفس از هر یکی دو درم [illegible]

[illegible]

باب اندر [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج او

علاج زحیلات [illegible] از جنس زحیلا و [illegible]

و با [illegible] معترت [illegible]

[illegible] علاج ان چون علاج زحیلات

[illegible] باب اندر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب اندر [illegible]

[illegible]

باب اندر آنکه چون عوامها آنکه چون او سلیم باشد اندر عمری خالی نیست دروا

چه پرآید و ساعتی چاره‌اند و تنگ و سرکه و برگ نه کی او طلا کنند کفایت بود

باب اندر زخم انواع زنبور و از عقرب و اماس

[illegible] پاره گوشت بره فربه فربه گرفته و آب و نمک بقدر حاجت داخل دیگ
کنند و گوشت را کف گیرند و آن گوشت که نیم پخته بود از یاد دهم [illegible] گرفته و شیر [illegible]
پس بیرون آرند و در نیم روغن که نیم صاف برشته کنند و مقدار یک چارک پیاز
حلقه حلقه [illegible] اندازند و [illegible] و از آب گوشت قدری بگیرند تا هم گوشت
و پیاز روغن اندازند و کماج یک [illegible] در جای دیگر جوش نیند هم [illegible] اندازند و بقدر
حاجت کشنیز [illegible] اندازند و دو عدد قلیه بزنند و [illegible] یک نیم گردکان [illegible]
روی کشنیز بیفشانند و آتش زیاده نکنند و [illegible] تا چند
خورده جوش زنند پس بقدر حاجت سیر کوبند و بانمک آب [illegible] اندازند و نعناع
[illegible] اندازند و سردم کنند و [illegible] پاره چند بادنجان دراز [illegible]
یک انگشت ببرند و سه کاره چهار جانب تا پایین و پهلوی او چند جا سه کاره
فرو برند و در نمک آب [illegible] نهند و بعضی را چون پیاز درشت حلقه کنند و در نمک آب
[illegible] نهند که تلخی از [illegible] بیرون آرند و با کف گیر بزرگ [illegible]
[illegible] در روغن برشته کنند پس قیمه و کوفته [illegible] در میان روغن برشته کنند
با پیاز و [illegible] و ادویه گرم شربت [illegible] تا گوشت و پیاز و کوفته و روغن اندازند
و کشنیز [illegible] پیاز حلقه حلقه [illegible] و نعناع خشک داخل کنند
و اول قدری کشنیز با آب [illegible] بزنند و [illegible] جای آن [illegible] و بادنجان
و باز کشنیز با آب [illegible] بادنجان و [illegible] برشته [illegible] قیمه چند [illegible]
و از کشنیز و ادویه گرم [illegible] و باز قیمه در بالای او بیفشانند و قدری نعناع

خشک با روغن و قیمه دستور کرده گذارده در چینی بریزند و مانند نقطه و قطره در چند جا بچینند و
قدری زعفران با روغن قیمه حل کرده بر سر انگشت بر روی ماست مالند نوعی دیگر
بیاورند بادنجان چند عدد ببرند و نگاه داروغ کنند و ساعتی در نمک آب بخیسانند
و بعد از آن بیرون آورند و در آب شیرین بشویند و بکوبانند تا پخته شود و نرم و بیرون
آورند و در میان آتش بالایند تا آنکه جسم او مانده باشد بچکد و بکلی روغن
صاف در دیگ داغ کنند و بعد از آن او را داغ کنند و یک یک بادنجان را در او
انداخته بریزند و بیرون آورند و ساعتی بگذارند که زیادتی بچکد و چون سرد شود در میان روغن
اندازند و در بشقاب کنند و در چینی نهند و قیمه و کشک با ماست چکیده و سیر و نعناع
داخل کنند صفت قیمه کده بیاورند گوشت فربه بکلی نمی از او [illegible] کنند و روغن داغ بریزند
و در میان روغن بریزند و پیاز و گوشت قیمه داخل کنند و شوربا دهند و دارچینی و
ادویه گرم چند اندازند و پیش از آن باید پیاز سرخ کرده باشند و چون رسیده و پاک گشته
و نعناع کوفته را در سر پنجه در نمک آب کوفته شده و بیرون آورند و بگذارند
که آب او برود و روغن کرده بریان کنند و در میان قیمه داخل کنند یا که در آن
[illegible] و پاک بشویند و در میان قیمه چند اندازند که باب روغن قیمه [illegible] کشیده
سیر کوفته با ماست چکیده و نعناع در روی او مرغ بریزند و چند قطره نیز جا بجا بگذارند
و نعناع خشک با روغن قیمه در روی ماست بریزند خوب باشد [illegible]
صفت [illegible] بیاورند که لخته جوان [illegible] و [illegible]
و شسته و بیرون آورند و استخوان [illegible] بیرون آورند و زیادتی گوشت [illegible]

پشت تازه و بیرون آورند و آب کاه بیرون آورند و پاک بشویند و نمک بزنند تا بریان [illegible]
و دیگر که برنج در بریان خواهند پخت بقدر حاجت آب بریزند و سر گوشت را پاک
بشویند و در دیگ کنند و نمک چند اندازند و کف بگیرند و سه مثقال دارچینی و یک چهار یک
پیاز چند اندازند تا هم مزه شود و تمام لیمو اندازند و چهار من برنج را [illegible] بشویند و در دیگ کنند
و اگر که زعفران خواهند چند اندازند و اگر برنج را زعفران خواهند کرد چهار مثقال زعفران حل
کرده چون آب برنج بکشد روغن چند اندازند و در بالا کنند و هموار کنند و در میان برنج
بکنی روغن چند اندازند و اگر گندم [illegible] خواهند هم گوشت نه و آب زیاده بکشند و
دو من گندم را ایمن روغن چند اندازند و نخود را نیک بپوسانند و یک [illegible] نهند
و بریان را پاک بشویند و نمک زعفران با گل سرخ بزنند و در روی برنج بیاویزند
در هوا باشد باید که ساج در بالای دیگ نهند و در آتش بنهند که هوای تنور [illegible]
[illegible] و نگاه کنند و چون نیک پخته شود بیرون
آورند و در محل کشیدن [illegible] و اطراف کنند و از زیر برنج بکشد [illegible]
بالا نهند و بریان بر بالا چینند صفت بریان تره تنور [illegible]
که لخته بزنند و نمک بزنند و در آب برنج گوشت را در چینی کوبیده و گوشت را
بیرون آرند و برنج شسته چند اندازند و چون نیم پز شود آب بگیرند و چهار من [illegible]
روغن بپزند و بره را پاک گشته در تنگ زده و در روی برنج بیاویزند و در آتش دارند
[illegible] بالای ساج بپوشانند که خوب پخته شود و از کناره [illegible] چون پخته شود
بیرون آرند صفت بریان قاز و مرغ بیاورند چند قطعه مرغ مسمن یا قاز فربه پاک

کرده لثوبه نمک زنند تا بقدر نمک کرده و شوربا بود انند پس بقدر حاجت آب
کوشت در دیگ کنند و برنج شوینده و چون نیم رسیده شود نمک درست کرده آب زیاده
بکشند و روی برنج را بکفگیر روغن چند ازند و زیر بالا کنند و روی برنج را هموار کنند
و در تنور نهند و چنگال دست سیخ قاز یا مرغ زنند و در روی برنج او نهند و سر شود گوشت
و چون رسیده بیرون آرند باب در طعام که چند زنان پخته شود حلیم گوشت گوسفند بپارند گوشت
گوسفند تکه پاره سمین و سان سان کنند و نمک زنند و آب بقدر حاجت در دیگ
کنند و چون گرم شود گوشت چند ازند و کف بگیرند و نمک در کنند و بگویند تا چند اکه
گوشت پخته شود و پس پیاز بکمی روغن صاف و در دیگ کنند و گوشت را با قدری
نمک آب و زعفران شوینده مانندکی ماست با آب حل کرده زنند و در روغن برشته کنند
چنانچه سرخ شود و بعد در روی او قدری آب بفشانند که خامی او بچه در پخته کرده
و اگر چنانچه ساده خواهند او را تا ده بریان کنند و اگر پیاز حلقه کرده نمی چند از
که برشته شود زیاده نگذارند و بعد از آن نمی بند که قال و دیگ سر بسر بگویند
و با هم آمیزند و در گوشت و پیاز بفشانند و بر دم کنند و در کشیدن چند نان
تنک در چینی نهند و گوشت را هموار بالای نان نهند و پیاز حلقه بفشانند حلیم بره
بپارند گوشت بره فربه و سان سان کنند و نمک زنند و ساعتی بگذارند و اگر بره کوچک
بود خام شوینده و در روغن برشته کنند و اگر بزرگ بود بقدر حاجت آب در دیگ کنند
و چون گرم شود بره را چند ازند و کف بگیرند چون نیم رسیده شود بیرون آرند و دیگ بکمی
روغن صاف در دیگ کنند و چون گرم شود گوشت را با نمک و زعفران با ماست

لثوبه و در روغن برشته کنند چنانکه نزدیک دو روی بره سرخ شود و اندک شوربت
بدهند تا بروغن افتد و اگر از آن روغن برزند و نمی پیاز حلقه در روغن برشته کنند
در بره را در او چینند و نمی سرکه با نمک بسیار سیر بکوبند و با هم آمیزند و چون بره
سرخ شود بفشانند و بر دم کنند و اگر در دیگ کوچک یک کفچه روغن اندازند
و یک چند ریک پیاز حلقه برشته کنند و قدری نخود جوشیده و مغز بادام یک
چهار یک و کشمش تکه پاره ریک و قدری کوفته بزنند و قدری آب و سرکه و چاشنی
قند دهند تا بجوشد و بر روغن افتد و چون بره رسیده باشد در چینی کشند و چند
نان خاصه تنک را چهار پاره کنند و کش ره اورا اکنکره برند و در چینی نهند و گوشت را
بر روی آن هموار نهند و یک کفگیر از حوایج پیاز و نخود و بادام و کشمش و کوفته
زیره بفشانند که مرصع کرده صفت حلیم مرغ بپارند چند قطعه مرغ و با کلک شوینده
و نمک زنند و در دیگ اندازند و کف بگیرند و چون پخته شود بقدر حاجت روغن
صاف در دیگ کنند و مرغ را بیرون آورند و با نمک آب شوینده و در روغن برشته
کنند و بقدری پیاز حلقه چند ازند و چون برشته شود بقدر حاجت سرکه شیره چند ازند
و دم کنند حلیم نخودی و کلک و تیهو بپارند خروس بچه و دوت او بیرون کنند
و با کلک شوینده و نمک زنند و بعد از ساعتی در روغن برشته کنند و اگر کبوتر بچه یا
دراج و تیهو باشد در آب یخنی کنند و بیرون آرند و با نمک آب شوینده
در روغن برشته کنند پس پیاز حلقه بقدر حاجت چند ازند که برشته شود
و بقدر حاجت سرکه در او بفشانند و در میان چینی نان تنک چند ازند و کشته

[illegible]

بیارند ماهی تازه خوب و پوست او را تمام بتراشند و اندرون او پاک کنند و بشویند
و نمک سوده بسیار بزنند و یک شب بگذارند و روز دیگر پاک بشویند و در حلوا و صلا کنند
و دیگی روغن صاف در تابه کنند و ماهی را هم در روی در روغن سرخ کنند
و اگر خواهند بیرون آرند و سماق با قدری روغن نرم کرده و بهر جای او
بمالند و اگر خواهند ماهی را از روغن بیرون آرند و در روغن را صاف کنند و قدری
در دیگ کنند و نیم پیاز حلقه کرده بپزانند و چون برشته شود ماهی را در میان
پیاز کنند و یکچهاریک سیر کوفته خوب با سیر کوفته داخل کنند و بپزانند
و سر دم کنند که روی سیر در آن بگیرد باب در صفت کچه پلاو جوجه [illegible]
بیارند دو قطعه مرغ پاک کشته و در دیگ اندازند و کف بگیرند و سه مثقال دارچینی
و یک چهاریک کوفته بپزانند و چون کوفته خورد گیرد بیرون آرند و گوشت
مرغ را در روغن گوسفند برشته کنند و یک چهاریک پیاز قیمه و یکچهاریک نخود مقشر
و سه مثقال دارچینی و دو مثقال فلفل و ادویه گرم و یکچهاریک روغن گوسفند پس
گوشت برشته مرغ را با پیاز و نخود و ادویه و نمک بقدر حاجت و یکچهاریک روغن
صاف گوسفند داخل کنند و یکچهاریک برنج سفید پاک بشویند و از آب بیرون
آرند و چهار دانگ نیم مثقال زعفران صلایه کرده با قدری آب بیامیزند و برنج را زعفران
کنند و در میان دشکند پاک کنند و اگر مصالح زیاده باشد در شیردان بسته
پر کنند و از آب گوشت مرغ نصف از آن چهاریک در میان دشکند بریزند و نمک درست
کنند و شیردان را بقدری که آب بریزند و بسیخ زنند و کباب سیخ در پیسان بنهند

[illegible]

[illegible]

و پاک بشویند و در دیگ اندازند چون در جوش آید بیرون آرند و پاک بشویند
که تمام خوب محفوظ شود و در دیگ اندازند پس دست بزنند اگر برنج در میان دست
نرم باشد بیرون آرند و آب زیادتی دیگ بیرون آورند و با قدری آب
دم کنند که برنج بسته شود صفت پلاو گوشت گوسفند بیارند شکنبه گوسفند و بآب گرم
پاک بشویند و همچنان روده پاک بشویند و باز بآب بشویند و یک شکنبه را با شیردان آن
گوشت چرب شسته بیارند و یکچهاریک پیاز و یکچهاریک برنج و یکچهاریک روغن
و سه مثقال دارچینی و دو مثقال ادویه گرم بیارند پس نخود گوشت چرب و سیر
درشت قیمه کنند و قدری آب در دیگ کنند و قیمه را شسته در آن آب بجوشانند
و نمک بقدر حاجت اندازند پس بیرون آرند و یکچهاریک پیاز قیمه و یکچهاریک
نخود و یکچهاریک روغن و ادویه گرم داخل کنند و نمک درست کنند و یکچهاریک
برنج پاک بشویند و بآب جا بپزند و در میان شکنبه و شیردان بنهند و از آب قیمه بقدر
نیم چهاریک بپزانند و بسیخ محکم کنند و در دیگ اندازند چون چند جوش زند
بیرون آرند و بشویند و بجنبانند و باز در دیگ کنند و چون دست بر آن
نرم شده باشد بیرون آورند کباب دیگر بیارند گوشت پهلو و سینه بیرا
بدو نیم شکنند و سینه را درست بریزند کنند چنانکه دو شکنبه و دو شیردان را
گوشت و دنبه قیمه کرده و یکچهاریک نخود مقشر و یکچهاریک روغن و ادویه
گرم و زیره و سه چهاریک پیاز قیمه کرده و نمک بقدر حاجت بپزانند و در میان
شکنبه و شیردان آب کنند و چون بجوش زند بیرون آرند و پاک بشویند و در

[illegible]

باب [illegible] در انواع [illegible]

دیگ نهند و آب او چنان باید که در روی ان بایستد و دم کنند و گل بگیرند
و در محل دم کردن چند سوزن بر او بزنند که باد در او نماند و نگاه دارند بعد بیرون
آرند که از دیگ بگیرند [illegible] صفت کباب کرد پاره سه کدوی خوب هر کدام بوزن
یکمن و پوست او را نیک پاک کنند و اندرون او را با بکاری مثل [illegible] پاک
تراشند و پاک بشویند قیمه کنند و در دیگ چهار ینگ روغن گوسفند برشته
کنند و یکچهار ینگ پیاز چند ازند و نخود و دارچینی و فلفل در او کنند پس سه چهار ینگ
آب در دیگ کنند و نیم کوزه قند و فلفل و کشمش در او ریزند و یکچهار ینگ و نیم برنج سفید
بشویند و در بالای کوزه کرده بریزند و چون نیم رس شود آب زیاده بکشند
و قیمه برشته و دارچینی و ادویه گرم و یکچهار ینگ روغن صاف چند ازند و با هم
بیامیزند و میان هر سه کدو را پر کنند و دهن کدو را بقدری خمیر محکم کنند
و سیخ محکم زنند و هر کدام را در دیگ کز بالای آتش پاک نهند و چهار دیگ بالای را
بالا کنند و محکم بندند چنانکه دود میان او نگیرد و هر سه کدو را در پهلوی
یکدیگر در دیگ آب گوشت بجوشانند و اگر آب گوشت غوره بود بهتر بود و چند آن
بجوشانند که پخته شود پس از دیگ بیرون آورند و خمیر از دهنش دور کنند
و در چینی نهند کباب پهلوی گوسفند پاره گوشت پهلوی چپ گوسفند که دو شش
و استخوان سر و سه پهلو محکم باشد و سینه را شقه کرده باشند از جای
گوشت آن را درست بگیرند که هیچ جای سوراخ نگردد پس استخوان شانه بیرون آرند
و جای استخوان شانه تا به گوشت تمام را کاواک کنند و اندرون و بیرون را

نمک زنند پس پاره دیگر گوشت و یکچهار ینگ دنبه و یک چهار ینگ پیاز قیمه و یکچهار ینگ
نخود مقشر و نمک بقدر حاجت و دارچینی و ادویه گرم داخل کنند و با هم بیامیزند
و از جای شانه در میان پهلو نهند و سیخ با ریسمان بدوزند و پاک بشویند و در دیگ
اندازند و کف بگیرند و بجوشانند چندانکه گوشت خوب پخته شود پس بیرون آرند و
درست در میان چینی نهند قدری روغن در دیگ کنند و از او روغن برنج
که با گوشت برشته شده باشد و هم در میان پخته که بهتر بود و اگر قدری
آب لیمو بچکانند خوب باشد صفت کباب که از [illegible] کنند پاره چند علف کشکه
گوسفند فربه جوان با آب گرم و صابون پاک بشویند و باز با آب بشویند و چند جا
گوشت سینه و شکم را با هم بدوزند که جدا نشود پس پاره یکمن و نیم گوشت و قیمه کنند و در میان
یکچهار ینگ روغن گوسفند برشته کنند و یکچهار ینگ پیاز قیمه چند ازند که با هم برسد پس بقدر
یکمن و نیم آب گوشت در دیگ کنند و بجوشانند و سه چهار ینگ برنج دو نیم کوفته
و چون بپزد و نیم رس شود آب او را بکشند و در دو بالا کنند و سر دم کنند و شکم
بجوشانند تا آب تمام بپزند و چون برنج برسد یک کفگیر از میان برنج بردارند و شکم
را پر کرده و او را در میان برنج نهند تا با هم دم خورد و هم پیاز و ادویه بگیرد و چون کشیدن
برنج در چینی کشند و شکم در میان و برنج در بالا صفت کباب شکم بره گوشت و برنج را
به دستور کبابها که بپزند و در میان شکم بره نهند و سر او را سیخ محکم کنند و در دیگ
اندازند تا پوست شکم پخته شود صفت چوب [illegible] اگر خواهند به دستور کبابها
گوشت قیمه و پیاز و نخود و ادویه گرم و برنج پر کنند و در دیگ اندازند که پخته شود و اگر

خواهند یخنی بجوشانند آب گوشت و قدری نمک بجوشانند و روغن آب او بگیرند
و قیمه درو اندازند پس چهار قسمت کنند هر کدام را بقدر خود قند سوده و بقدر روغن کنند
و یکی را با رب پستان افروز رنگ کنند و دیگری را سفید بگذارند و یکی را زعفران کنند
و یکی را زعفران و نیل سبز کنند و سر چوب دوده را بزنند و بجوشانند تا خوب
پخته شود و چون برنج را از چوب دوده گشنیز قدری گلاب و مصطکی بیفشانند و ترتیب
بجای آورند **باب در کباب مرغ جوجه نیز به کباب بره** پاره پاره قیمه و دل کنند و پاک بشویند
و نمک زنند اگر خواهند نار دان و پیاز حلقه با نان بیده ریزه کنند با قدری
روغن و رب بوداده نمک با رب غوره با هم بیامیزند و اگر خواهند قدری آب
گوشت درو بگیرند و کوفته ریزه و پیاز قیمه و گوشت مخمر بیندازند و چون بجوشد
کمیاب یک برنج پاک بشویند و بیندازند چون یک جوشش بزنند نمک درست کرده آب
آن بگیرند و آب لیمو بقدر حاجت و روغن بیندازند اگر رشته پلاو یا قورمه
پلاو خواهند بیکدستور بود لیکن این جمله را در میان ره می توان نهاد و پس تره را
بار دیگر بشویند و در سیخ کشند و از ثلث او در سیخ هر یک بگذارند و در پیمان سیخ
محکم ببندند و اندرون او را از این مصالح هر کدام که خواهند پر کنند و صندل
گلاب داخل کنند و شکم او را بدوزند و آتش کنند و از دو دور او بنهند تا اندرون
بجوشش آید و آهسته آتش بران و کتف او در سازند هم چاره را با آتش بنهند و قدری
آب لیمو بیفشانند **صفت مرغ کباب** پاره چند قطعه مرغ فربه جوان و پاک بشویند
و نمک زنند و ساعتی بگذارند پس پاره قدری نار دان و پیاز حلقه کرده در میان

او نهند و جوجه را در سیخ کشند و اگر خواهند پیاز را قیمه کنند و قدری نار دان و مویز
و مغز بادام و قدری زنجبیل کوبند و بقدری صندل محلول با گلاب داخل کنند
و شکم جوجه را پر کنند و بدوزند محکم بدوزند و در سیخ زنند و آهسته با آتش نهند
و بپزند **کباب تازه گوشت** اگر خواهند در میان کفگیر پلاو نار دان یا رب
... بپزند با نار دان و پیاز حلقه و زیره کنند و گشنیز ترکنند و جوجه در سیخ کشند
و آهسته با آتش دارند تا همه جای او بجوش آید پس آتش کنند تا پخته شود **کباب نخ**
پاره گوشت شکم با ادویه گرم و پیاز و نمک نرم کوبند و ساعتی بگذارند تا خود را
بگیرد و بعد از او استخوانی کرده کمان بزرگ ببندند و در سیخ آهنی محکم با ریسمان ببندند
و با آتش نرم بپزند **کباب برگ انگور** پاره گوشت بیرون و قدری دنبه تر نرم کوفته
ساینده با پیاز و ادویه گرم و پاره ای از برگ انگور که خوب ترش بوده هر یک برگ را
این کوفته قدری در میان نهند و بپیچند و در سیخ کشند و با آتش نرم بپزند که برگ نسوزد
و کوفته نرود **باب در صفت دو پیازه و شوربا و مطنجن** این را از نر که بیاورند گوشت
گوسفند جوان نخمی بگیرند دنبه دار اگر گوشت و دنبه تازه باشد بهتر و قیمه کنند
و ریزه خورد کنند یکی ریگ پیاز و کمیاب ریگ آرد بیده یا مغز بادام و برنج با هم
مخلوط کنند و قیمه را بقدر روغن آب گرم کنند و با کفگیر بر روی میان دوده
پر کنند و در شوربا کنند و ساعتی بگذارند که آب آن خشک شود پس در
روغن برشته کنند و در چینی نهند و سماق بران افشانند **صفت شوربا** که او را
آب شوربا گویند پاره گوشت نخمی فربه و نمک کنند و با ریگ باریک ببندند

وتنک زنند و ساعتی بگذارند پس بزنند و در روغن برشته کنند و اگر ساده خواهند
پیاز حلقه کرده و زیره و گشنیز بپزند و اگر با عسل خورند پیاز و زیره [illegible]
صفت قلیه پوستی پیازه کله پاچه و شکنبه و جگر بره و جمله را پاک کنند
و آب بقدر حاجت در دیگ کنند و کف گرفته بیرون آرند و پاک بشویند و قیمه کنند
و در روغن برشته کنند و پیاز و قیمه و نخود مقشر بپزند با ادویه گرم و ترشی آب [illegible]
تا بپزد و آب لیمو بریزند و فرود آرند [illegible] پیازه شکنبه گاو و پاچه
و پاک بشویند و [illegible] بشویند و ساعتی در تنگ آب بگذارند و باز بآب [illegible] بشویند
و آب در دیگ کنند و نخود و چند وصله گوشت فربه در آنجا اندازند و چون نیم [illegible]
بیرون آرند و پاک بشویند و شکنبه را مثل تماج بزرگ بریده کنند و در دیگ [illegible]
و بقدر آنکه آب در روی آن بایستد [illegible] بریزند و گوشت داخل کنند و [illegible]
چند اگر نیم پخته شود پس نخود پیازه [illegible] و یک مثقال دارچینی بپزند و دم
کنند که [illegible] شود اگر خواهند آب لیمو اندازند که با هم [illegible] بادام مقشر
و [illegible] گشنیز بپزند و [illegible] سیر کوفته و نعناع خورده بپزند صفت
قیمه گوسفند پیازه از هر اجزاء گوسفند [illegible] گوشت پهلو و کمی گوشت سینه و
دامن سینه از هم جدا کرده باشند و دیگر پیچ زبان گوسفند و پیچ دل گوسفند
و پیچ سپرز و پیچ گوشت پرده دل و یک وصله [illegible] گوشت ران و پیچ [illegible]
و دو شکنبه و پیچ [illegible] این جمله را پاک بشویند و بقدر حاجت نمک بزنند
و شکنبه را پاک بشویند با آب گرم و [illegible] نمک زنند پس در دیگ [illegible] آب

کنند و گرم گشته و گوشت دل و زبان و سپرز و دنبه که [illegible] روغن [illegible] بریزند
و سیخ زنند و جمله را [illegible] بشویند و در دیگ [illegible] و کف بگیرند و چون گوشت [illegible]
بیرون آرند و [illegible] پاک بشویند و بگذارند که خشک شود و شکنبه خوب [illegible]
چون پخته شود بیرون آرند و پاک بشویند و بگذارند که خشک شود و اول پهلو [illegible]
[illegible] و با نمک [illegible] پاک کنند [illegible]
[illegible] کنند و گوشت [illegible] کنند و سپرز [illegible]
[illegible] و جگر و شش را قیمه کنند و [illegible] حلقه حلقه [illegible] و چربی [illegible]
[illegible] و شکنبه را [illegible] برشته [illegible] و باقی را قیمه کنند و بمقدار
یک چهار یک روغن [illegible] بهم [illegible] که روغن افتد و این جمله را در
میان ظرفی گوشت [illegible] و در آن روغن گرم [illegible] و چنان کنند که با هم
تا بپزد [illegible] آتش گرم نگاه دارد و [illegible] و یک [illegible]
سیر کوفته و نعناع خشک داخل کنند پس پیازه چند عدد چینی [illegible] هر کدام [illegible]
پهلو [illegible] میان [illegible] هر کدام قدری [illegible] چینی جدا جدا [illegible]
پس [illegible] هر کدام [illegible] نهند و زعفران نقطه نقطه بر آن نهند و روغن
[illegible] بر آن ریزند [illegible] پیازه [illegible] عدد
نان تنک و کمی روغن [illegible] و یک یک در میان روغن
برشته کنند و چون تمام شود روغن [illegible] بیرون آرند و پاک بشویند و [illegible]
عدس [illegible] حاضر کنند و یک یک نان برشته را در میان [illegible]

و از آن عدس پوست افشانند و یکجا یک روغن در بالای آن ماهی‌تابه ریزند و گلی عسل الجمله یک آب
در عسل کنند و گرم نگاه دارند و چون تابه ما در کاچی آن چند ماه باشند عسل گرم گردد
بریزند و در روی آتش نهند و آهسته بجوشانند که عسل تمام در جسم او برود و یک چینی گرد
او نهند و بر کاچی آن پر که باشند در روغن کاچی آن نهند و زود برگردانند و در روی
آن مغز بادام و پسته و قند و مشک سوده بیفشانند و گلاب بسیار بپاشند نقل نوعی دیگر
پاره نان خاصه تنک چند عدد و یکجا یک عدس جوشیده و نان را پهن کنند و قدری
عدس در روی او افشانند و در روی یکدیگر نهند و بر بستر یک پیه چهار انگشت
پهنا بزنند و در روغن در کاچی آن کنند و هم در روی نان را برشته کنند و در روغن
زیاده او ریزند و قدری عسل یا قند یا قدری آب جوشانیده بریزند و برشته
بجوشانند تا بار روغن آید و در چینی کنند و قند سوده با گلاب بپاشند
نقل بسیار خوب پاره نخیا و روغن نان و مثل تماج برند و در گیلی روغن برشته کنند و گیلی آب
با هم بجوشانند و چون نان برشته شود عسل جوشیده در بالای او ریزند چون بگیرد
فرود آرند و گلاب بپاشند صفت نقل نوعی دیگر پاره آرد میده سفید و
انبه خمیر کنند و زود دراز کنند و یک گیلی یک دو جو کنند و در روی تخته بچینند
تا خمیر دو ابر گرد و پهن کنند و در روغن بگردانند تا تنک تنک بزنند و در روی تخته
در روغن بجه جای او بزنند و بر روی هم اندازند و روغن بسیار در تابه گرم کنند و در
جان روغن هر دو روی او را برشته کنند و بیرون آرند و عسل را در روی آن بریزند
یا در روغن بیرون آرند و در عسل گرم کرده اندازند تا جذب کند پس بیرون آرند

و گلاب بپاشند صفت چنگال پاره آرد میده در روغن خمیر کنند و مقابل کف
رغیف بسازند و در روی تخته چوب گرده پهن کنند و در روغن داغ برشته کنند و در
روی او در ... بیرون آرند و عسل بر او ریزند

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
این رساله ایست در پختن حلواها که مصالح آن بوزن درآمده و تجربه نموده اند که هر جزوی
از اجزای آن چه مقدار باید باشد تا نازک و لطیف آید و بر آن قرار داده اند که اول
انقد حلوای به یکمن شیره سیصد درم نشاسته پانزده درم روغن صد و پنج درم زعفران
نیم مثقال گلاب پنجاه درم مغز پسته و خشخاش و از هر یک قدری باید که به را تنک
تراش کنند و با آب پزند و آب آن مقدار باید کرد که چون به پخته شود آب زیاده نباشد
و به را از موم پاک کنند و شیره را در دیگ کنند و نشاسته داخل نموده در شیره کنند و بگذارند
تا نیک پخته شود و بعد از آن به را در میان شیره و نشاسته کنند و بکفگیر زنند تا محلل(?)
گردد پخته گردد و بطریق حلوای یاقوت شود و بعد از آن روغن بریزند و برهم زنند
تا پخته شود و روغن باز دهد فرود آرند دیگر حلوای شکرپاره شکر سیصد درم روغن گوسفند
یکمن آرد صد و پنجاه درم گلاب سی درم دارچینی(?) و تخم ریحان از هر یک قدری شکر را
صاف کنند و بچاشنی قرص رسانند و گلاب در او ریزند و تیره و چرب در … بدهند
تا درست پخته شود سه عدد تخم مرغ سفیده آن را بکفگیر … و بگذارند تا خشک شود
و بعد از آن روغن در دیگ کنند و آرد را در آن بریزند تا آرد در روغن بریان شود و تخم

ریحان را در میان آرد و روغن کنند تا پخته شود و بر زمین نهند و بگذارند تا آرد
و روغن خشک شود چنانکه انگشت در میان او نهند گرم نشود و بعد از آن آرد و روغن
در میان شیره بریزند و بکفگیر زنند تا درست بهم آید حلوای شکر شیره یکمن روغن گوسفند
یکمن آرد سیصد و پنجاه درم گلاب پنج درم و آرد را در روغن بریان کنند و شیره را در
میان آن اندازند و بکفگیر زنند تا درست بهم آید و باید که روغن و آرد گرم نباشد
حلوای جوز جوز یکمن شیره سیصد درم نشاسته پنج درم روغن صد درم گلاب
پنج درم مغز پسته سی درم خشخاش ده درم جوز را در آب کنند و روغن جوز
صد درم … کنند و آتش آهسته کنند تا جوز پخته شود و بعد از آن شیره و نشاسته را
با گلاب در دیگ کنند و بپزند و بعد از آن جوز را در میان آن ریزند و بکفگیر زنند تا درست
بهم آید و آنگاه روغن در پشت او کنند و بپزند تا روغن باز دهد و پخته شود فرود آرند
حلوای زرد که تخم ریحان شیره قند سیصد درم نشاسته مقشر(?) پنج درم تخم ریحان پنج درم
روغن صد درم گلاب سی و پنج درم مغز پسته پنج درم شیره را در دیگ کنند
و بجوشانند تا بقوام آید و تخم ریحان را بکفگیر کنند تا آب … نشاسته را
با گلاب … در دیگ کنند و آهسته بکفگیر زنند تا پخته شود و مغز پسته مقشر
کرده در آن میان ریزند تا پخته شود و بعد از آن روغن … تا پخته شود
… بکفگیر … دیگر حلوای صابونی زرد … شربت یکمن نشاسته چهل درم
زعفران یک مثقال روغن سی درم مغز پسته ده درم گلاب پانزده درم شیره را در دیگ
کنند و بجوشانند تا بقوام آید و نشاسته و زعفران را با گلاب حل نموده در دیگ کنند

میان بریزند تا چند جوش بزنند و بعد ازان یکمن آب و شیره کنند و سیاه دانه را با آب
و شیره شیر کنند و در دیگ کنند و کفچه بهم زنند تا پخته شود و بر روغن آید حلوای املج شیره
قند یکمن روغن صد و پنجاه درم آرد صد و پنجاه درم زعفران یک مثقال گلاب سی درم
آرد را با املج مالند و شیره را با یکمن آب در دیگ کنند و زعفران را حل نموده در میان
شیره اندازند و شیره و آب را داغ کنند و روغن را در دیگ دیگر کنند و آرد را
در میان آن ریزند تا بریان شود نه انقدر که خشک شود و شیره را پاره پاره در انجا ریزند تا
بپزد و بعد ازان شیره که مانده باشد مرتبه مرتبه در میان آن میریزند و بهم
بر می آورند تا دست بهم دهد و بر روغن آید فی دیگر نه حلوای برنج شیره یکمن آرد
برنج هفتاد و پنج درم روغن صد درم گلاب سی درم شیره را با یکمن آب در دیگ
کنند و بجوشانند تا داغ شود و بعد ازان آرد برنج را با روغن بریان کنند و شیره را
در میان آن ریزند و کفچه بهم برانند تا پخته شود و بر روغن آید حلوای تخم شبت شیره یکصد
درم تخم شبت هفتاد و پنج درم روغن هفتاد درم آرد سی درم مغز پسته بیست درم گلاب
پنجاه درم تخم شبت را اسنگ شوی کنند و بریان کنند و بکوبند و با آب و گلاب
بجوشانند و شیره را داغ کنند و بر سر آن ریزند و آرد و روغن را بریان کنند و شیره را
در میان آرد و روغن ریزند و کفچه بهم بر می آورند تا دست بهم دهد و بر روغن آید فرود گیرند
حلوای زرنباد شیره یکمن روغن هفتاد و پنج درم آرد سی درم گلاب پنجاه درم
زرنباد ده درم آب یکمن زرنباد را آب و گلاب را در دیگ کنند و آتش کنند
و بیاد میدهند تا کاری چند ازان بیرون رود و آرد و روغن را بریان کنند

و کفچه زنند تا دست بهم دهد و نیک پخته شود و بعد ازان روغن در دو ریزند و بهم زنند تا بطریق
خانه زنبور شود فرود گیرند حلوای چهار مغز شیره قند یکمن نشاسته هفتاد و پنج درم روغن
شصت درم گلاب بیست و پنج درم و بطریق این بطریق حلوا بر افزایند حلوای
دارچینی شیره قند یکمن دارچینی صد درم روغن صد و پنجاه درم آرد چهل درم گلاب
پنجاه درم دارچینی را بکوبند و بجوشانند و شیره بگیرند و در میان شیره کنند و بجوشانند تا
ملمع گردیده بند شود و آرد و روغن را بریان کنند و شیره را در آن میان ریزند و بکفچه
زنند تا پخته شود و گلاب بر او ریزند و فی دیگر نه حلوای زرد دارچینی شیره یکمن دارچینی
پنجاه درم آرد بیست و پنج درم روغن هفتاد و پنج درم گلاب بیست و پنج درم مغز پسته
دوازده درم شیره را در دیگ کنند و دارچینی [illegible] بکوبند در شیره ریزند و بجوشانند
و آرد و روغن را بریان کنند و شیره را در آن میان ریزند و بکفچه گردانند و فرود گیرند
حلوای خرمای زرد خرمای زرد یکمن آرد هفتاد و پنج درم روغن [illegible] گلاب
صد و پنجاه درم خشخاش بریان کرده دوازده درم دارچینی کوفته پنجاه درم خرما را
چنان بکوبند که نرم باشد و نه درشت و یک شب در میان گلاب بخیسانند و آرد و
روغن را بریان کنند و خرما را در میان آرد و روغن ریزند و آهسته آهسته
بهم زنند تا پخته شود و دارچینی و مغز پسته و خشخاش بر ریزند تا بپزد و فرود گیرند حلوای سیاه دانه
شیره قند یکمن سیاه دانه هفتاد و پنج درم روغن صد درم آرد بیست و چهل درم گلاب
بیست و پنج درم سیاه دانه را اسنگ شوی کرده بریان کنند و نرم بکوبند
چنانچه روغن ازان بیرون آید و آرد و روغن را بریان کنند و صد درم آب در آن

وشیره وزن بادام در میان آن کرده و روغن ریزند و بهم برمی آورند تا بو روغن آید فرو گیرند
شیره گاو و نمک قند صد درم آرد پنج سیر و پنج درم شیره را در دیگ کنند با آرد و روغن
و بکوشانند تا آرد و روغن پخته شود و آنگاه قند را در آن کنند و بکوشانند تا پخته
فرو گیرند **حلوای [illegible]** شیره مغز بادام هفتاد و پنج درم گلاب بیست و پنج درم
تخم مرغ هشت عدد در دیگ کنند و بچاشنی رسانند چنانکه در ریشه بکند
فرو گیرند و تیره چوب در آن بزنند تا خشک شود و سفیده تخم مرغ را در میان آن
کنند با گلاب و بر زنند و تیره چوب در آن بزنند تا محلی که همچنان شود که از
ته دیگ جدا شود و بعد از آن فرو گیرند و تیره بزنند آنقدر که خشک شود مغز
بادام کوفته در میان آن ریزند و بهم بر زنند و در ظرفی کنند **حلوای [illegible]**
شیره مغز بادام هفتاد و پنج درم زعفران یک مثقال شیره را بچاشنی رسانند نزدیک
بچاشنی [illegible] فرو گیرند و تیره بزنند و تیره را با چوب بزنند تا خشک شود آنگاه
مغز بادام کوفته در میان آن ریزند و بهم بر زنند و در طبق کنند **حلوای [illegible]**
شیره و سفیده [illegible] مغز بادام صد و پنجاه درم تخم مرغ بیست و پنج عدد گلاب سی درم شیره را در دیگ
و صاف کرده [illegible] کنند و بچاشنی رسانند چنانکه ریشه بکند و فرو گیرند تا سرد شود و سفیده تخم
مرغ را در میان آن کنند و تیره بزنند و بر زنند و تیره چوب در آن بزنند تا محلی که چون
تیره در دیگ [illegible] آید [illegible] باشد فرو گیرند و مغز
بادام بریان کرده در آن میان کنند و بهم زنند و بر روی طبقها [illegible] نهند و
زعفران بر آن نهند **حلوای [illegible]** شیره مغز پسته صد درم گلاب بیست و پنج درم

شیره را بچاشنی آورند و فرو گیرند تا سرد شود و بعد از آن و تیره بزنند تا دست بهم [illegible]
و مغز پسته کوفته در میان آن کنند با اندکی مشک و فرو گیرند **حلوای [illegible]**
شیره صد و پنجاه درم سفیده تخم مرغ یازده عدد گلاب سی درم صندل دو مثقال
شیره را در دیگ کنند و بکوشانند تا بچاشنی حلوای قطا آید و فرو گیرند تا [illegible]
شود سفیده تخم مرغ را با گلاب در دیگ ریزند و بهم زنند و [illegible] بزنند و تیره چوب
در آن بزنند و آتش [illegible] تا محلی که [illegible] فرو گیرند و در
ظرف چینی کنند و گل سرخ پر کرده در زیر و بالای آن کنند **حلوای [illegible]**
گزانگبین [illegible] شیره پنجاه درم عسل صد درم تخم مرغ بیست و پنج عدد گلاب
پنجاه درم مشک دو دانگ مغز پسته صد و پنجاه درم گزانگبین را بکوبند و بکوشانند
چون بجوش آید فرو گیرند و [illegible] در آن [illegible] ازانگبین [illegible]
در دیگ کنند و بکوشانند و با سفیده تخم مرغ صاف [illegible] نمایند و بالا [illegible] در
دیگ کنند و بکفگیر بهم زنند و آهسته آتش نهند تا محلی که بقوام آید چنانکه
ریشه بکند فرو گیرند و بکفگیر زنند تا خشک شود و بعد از آن سفیده تخم مرغ را در دیگ دیگر
کنند و [illegible] تا [illegible] کف آید در میان آن ریزند و بهم زنند و [illegible] بر زنند
و آتش آهسته کنند و بکفگیر زنند تا محلی که چاشنی او چنان شود که بشکند فرو گیرند و [illegible]
پسته بریان کرده و مشک در آن ریزند و [illegible] در ظرفی کنند **حلوای [illegible]**
شکر خام [illegible] عسل پنجاه درم آرد صد و پنجاه درم روغن [illegible] گلاب [illegible]
مغز پسته سی [illegible] درم مشک قدری شکر را [illegible] کنند و بچاشنی حلوای قطا رسانند

و فرود آورند و عسل را با مقداری [illegible] جاشنی مصطکی رسانند و خنک کنند پس مغز

پسته را داخل کنند و آرد را با روغن خمیر کنند و اندکی نمک که وزن ده درم

باشد خمیر [illegible] و جاشنی شیره و عسل در میان آن نهند و در روغن داغ کنند و [illegible]

در روغن برشته کنند و شیره [illegible] اندازند تا شیره [illegible] و شیره جاشنی کنند **حلوای [illegible]**

قند سفید ده درم [illegible] گلاب [illegible] زعفران یک مثقال روغن [illegible] مغز پسته و مغز بادام از هر یک

قدری عنبر نیم مثقال مشک نیم مثقال مصطکی دو دانگ دو مثقال تخم [illegible]

بیست و پنج درم مغز [illegible] صد درم قند را صاف کنند و روغن را [illegible] داغ

و پنج درم [illegible] تا روغن برشته شود و شیره قند صاف کرده با روغن آب

و [illegible] گلاب [illegible] روغن [illegible] تا [illegible] شود و [illegible] روغن آید و بعد از آن

[illegible] زعفران اضافه نمود [illegible] تا زمانی که برشته شود [illegible] روغن آید

دیگر [illegible] و تخم [illegible] روغن [illegible] و [illegible] بالای آن نهند

[illegible] کنند و مشک و عنبر و مصطکی [illegible] آن بمالند **حلوای [illegible]** تخم مرغ [illegible]

[illegible] مثقال شیره قند [illegible] مشک دو دانگ [illegible] تخم مرغ [illegible]

[illegible] خشک کنند و [illegible] کنند [illegible] تخم مرغ [illegible] روغن داغ

[illegible] برشته کنند و شیره [illegible] قوام آرند و در شیره اندازند **حلوای [illegible]** [illegible]

[illegible] آرد [illegible] روغن [illegible] صد درم آرد [illegible] درم تخم [illegible]

[illegible] قدری مغز [illegible] پسته و فندق [illegible] قدری شیره [illegible] روغن [illegible]

کنند تا داغ شود [illegible] روغن برشته کنند و [illegible] بگذارند

[illegible] کم نهند و شیره و زعفران را اضافه [illegible] و تخم [illegible] داخل کنند

تا برشته شود و بعد از آن [illegible] **حلوای [illegible]** [illegible] صد درم [illegible]

صد درم [illegible] صد درم آرد [illegible] صد درم شیره [illegible] روغن سفید ده درم گلاب

[illegible] مغز پسته پنجاه درم خشخاش قدری گشنیز قدری زعفران ده مثقال روغن را

در دیگ کنند تا داغ شود بعد از آن آرد را [illegible] گلاب خمیر کنند و در میان روغن

اندازند تا برشته شود و شیره [illegible] در میان آن [illegible] تا [illegible] روغن آید

و مغز پسته و زعفران و خشخاش [illegible] اضافه کنند تا برشته شود فرود آورند

شیره [illegible] سفید ده درم [illegible] ده درم مغز پسته [illegible] پنجاه درم خشخاش

[illegible] پنجاه درم گلاب صد درم مشک دو دانگ [illegible] با آب [illegible]

تا آن محل که آب [illegible] شود و بعد از آن گلاب [illegible] تا [illegible]

داخل کنند و [illegible] تا خوب [illegible] و خشخاش و پسته [illegible] و

[illegible] تا خوب برشته شود فرود آورند و مشک اضافه نمایند [illegible]

[illegible] مغز پسته [illegible] پنجاه درم خشخاش قدری [illegible] قدری گلاب

پنجاه درم آب [illegible] تا آب [illegible] شود و گلاب و شیره را اضافه [illegible]

و [illegible] مغز پسته و خشخاش [illegible] میان [illegible] فرود آورند و مشک

[illegible] کنند [illegible] تا [illegible] شود [illegible]

شیره قند [illegible] آرد سفید [illegible] روغن صد درم آب صد درم شیره [illegible]

با آب در دیگ کنند تا داغ شود [illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]

و خوب بسته شود و شیره را در میان آن کرده و روغن ریزند و کفچه زنند تا بازش آن شود بطریق
آن کپیس فرو گیرند و قدری رازیانه کوفته در حل کنند — شیره [illegible]
سفید درم آرد سفید پنجاه درم روغن نمی گلاب سه درم زعفران یک مثقال و نیم
آب نیم شیره را با آب در دیگ کنند و بگدازند تا چند جوش بزنند و زعفران در آن
میان اندازند و آرد و روغن را در دیگ دیگر کنند تا خوب بریان شود و شیره را در آن
میان ریزند و کفچه زنند تا اندک روغن بیرون آید گلاب اضافه نمایند
شیره نمی آرد نمی روغن نمی زعفران دو مثقال آب سفید درم شیره را با آب در دیگ
کنند و زعفران در آنجا ریزند و بجوشانند و روغن و آرد را در دیگ دیگر بریان کنند
و شیره را در آن میان ریزند و کفچه زنند تا دست بهم دهد و بازش آن کرده و مغز بادام
مقشر پنجاه درم درشت کنند و در آن میان ریزند و فرو گیرند — شیره قند
سفید درم آرد صد درم گلاب پنجاه درم روغن نمی مشک یک دانگ زرده تخم مرغ
سی عدد آرد را با روغن بریان کنند چنانکه در آن باشد و فرو گیرند تا خوب بریان گردد
و زرده را در ظرفی کنند و شیره و گلاب را در آن میان ریزند و آرد و روغن را بر روی
آتش نهند و آن شیره و زرده را در آنجا ریزند و کفچه زنند تا روغن باز دهد و مشک را
و صندل را حل کرده اضافه نمایند و بگدازند تا خوب پخته شود چنانکه از کفچه جدا شود
فرو گیرند و در ظرف نهند حلوای زرده — شیره نمی روغن صد درم نشاسته سی درم
زرده چهار پنج درم گلاب بیست درم نشاسته را با آب و گلاب خمیر کنند که روان شود
و صاف کنند و شیره را بجوش آرند و نشاسته را در آن میان ریزند و کفچه زنند تا خوب

دست بهم دهد و زرده و بادام را بجای آن کرده اضافه نمایند و بیرون روغن در پشت
او کنند تا پخته شود و روغن باز دهد فرو گیرند — شیره نمی نشاسته
اضافه دو پنج درم دارچینی اندازه با در کرده پنجاه درم روغن صد و پنجاه درم گلاب
پنجاه درم مغز پسته سی درم شیره را در دیگ کنند و آتش باعتدال نهند تا کف آن بر آید
و نشاسته را با آب و گلاب خمیر کنند و در میان شیره ریزند و کفچه زنند تا خوب
پخته شود و دست بهم دهد و روغن که [illegible] کرده و نیم پخته در پشت او کنند
و دارچینی را در آن میان ریزند و بگدازند تا خوب پخته شود بطریق حلوای یاقوت
و بر روغن آید فرو گیرند و پسته کوفته بر روی آن پاشند و در ظرفی کنند — حلوای
گزانگبین — گزانگبین نیمی آرد سفید نیمی روغن نیمی و پنجاه درم گلاب چهل درم
رازیانه خشخاش و گشنیز مجموعاً پنجاه درم روغن را در دیگ کنند و آرد و گشنیز و رازیانه
و خشخاش در آن میان بریان کنند و آتش کم نهند و کفچه زنند تا خوب برشته شود
و گزانگبین را در هم بکوبند و در آنجا ریزند و بگدازند تا بکلی اندر هم زنند تا دست بهم دهد
آنگاه در ظرف پهن کنند و کارد ببرند — حلوای تخم [illegible] — شیره نمی روغن صد درم
نشاسته بیست درم خرفه سفید کرده سی درم گلاب پنجاه درم شیره را در دیگ کنند
تا بجوش آید و خرفه را شیره بگیرند چنانکه غلیظ باشد و در میان شیره ریزند و نشاسته را
با گلاب خمیر کنند و در آنجا ریزند و آتش آهسته کنند و کفچه زنند تا روغن بیرون آید و خوب
برشته شود فرو گیرند — حلوای [illegible] — شیره نمی عسل نصف دو پنج درم [illegible] گلاب
بیست و پنج درم مغز پسته و بادام سی درم مشک یک دانگ آب نیمی شیره را در دیگ

کنه و آب در آنجا بزنه و آتش کنه و یک سفیده تخم مرغ صاف کرده بکسنه تا بجوشد

و تیره بکرد گشته و چاشنی آن یک پشته بگیند و نمک را اضافه نمایند و درو کیسه

و تنور بسته و قند بادام مقشر با آن بپزند و ترشی و نقل و دوبم زنند و در ظرف چینی کنند تا محکم شود

تمت الرساله

ن

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد
بدانکه این کتابیست در باب مباشرت و معاشرت مرتب بسیزده باب و تمام
علمای تجربه کرده‌اند تا موجب عیب و نقص نشود فصل اول بباید دانست که ایزد
تعالی و تقدس هر چیزی را که آفریده بحکمت محتاج گردانیده و در آن میان انسان را
برگزیده و بعقل معظم و مکرم گردانیده بتزویج و نکاح فرمان داد قوله تعالی فانکحوا ما طاب
لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع و غرض ازین توالد و تناسل بقا باشد
و در آن هیچ خلل نباشد و معرفت آن نیک باید تا نقصان بآن راه نیابد
و بحکم این مقدمات بر همگنان واجب بود تا همچنانکه احوال اوقات غذا
نگاه میدارند کیفیت و کمیت مجامعت نیز نگاه دارند که نفع و ضرر و حلاوت و
حرارت و ذوق و لذت آن از هر چیز زیاده است و هیچ وقتی این کار را بهتر از
وقت بهار نیست از بهر آنکه مراتب فصول چهار است بهار و تابستان و خزان و
زمستان و در فصل بهار هوا معتدل بود و بطبع گرم و تر و خون که مرکب روح است
بیفزاید و حرارت غریزی زیاده شود و در بهار هر چند مجامعت کنند چه آن زیان نه
و در اعضا میرسد [illegible] و در تموز که غایت گرم و در زمستان که غایت
سرد [illegible] از افراط احتراز باید کرد و از نقصان روح بود و مجامعت

در روز بهتر باشد و در شب کو کسی را که حیا مانع شود و در روز خوبتر پسندیده‌تر باشد
از اول شب فصل دوم اندر باز نمودن که در کدام روز خوبست جهت مجامعت
آنچه بهتر است هم شریعت و هم حکمت شب دوشنبه و پنجشنبه و آدینه است اگر شب شنبه
یا روز آن کار کنند جماع آورد از آنکه پادشاهی زحل را بود پرهیز باید کرد و در روز
یکشنبه هم نشاید زیرا که پادشاهی شمس را بود و از آن تب ربع خیزد و اگر فرزند متولد
شود عمران و عمار نبود و روز دوشنبه پادشاهی ماه را بود نیک است مجامعت کردن
و اگر فرزند متولد شود حکیم بود و پدر و مادر از او شاکر و خشنود باشند و روز سه‌شنبه
پادشاهی مریخ را بود بد است مجامعت کردن که فرزند مرده متولد شود و روز چهارشنبه
پادشاهی عطارد را بود از مجامعت احتراز باید کرد که اگر فرزند حاصل آید [illegible]
روایت کرده‌اند که ابلیس لعین درین روز آفریده شده و روز پنجشنبه پادشاهی مشتری را
بود نیک است مجامعت کردن و اگر فرزند زاید آنکه بدرجهٔ عالی رسد و روز آدینه
پادشاهی زهره را بود مباشرت کردن پسندیده بود و مستحسن است و علما و انبیا
و اولیا و اهل تمیز شب آدینه را پسندیده و برگزیده‌اند فصل سیم در آداب و ترتیب
مباشرت باید که در وقت جماع نظر بآن موضع نکند که اگر فرزند متولد شود
نابینا شود که نه دیده و قال این عادت وحشی و اگر بزاق نگاه دارد فرزند ضعیف
و زرد شود و اگر آب خورد فرزند [illegible] باشد و اگر در وی سخنان گوید در وی کس نگاه کند
فرزند بکور صورت و بسیار جثه آید و اگر مشک و گلاب خورد و چیزی [illegible]
شکر طبرزد در دهان گیرد و آب آن فرو برده باشد مغفور بود و لذت تمام حاصل آید.

وفرزند نیکو خلقت و خوب صورت و حکیم و عاقل و فارس شمس المعالی این
قاعده رعایت داشتی و ناصر الدین سبکتکین یمین الدوله نیز رعایت داشتی و سلطان محمود
بدین صفت آمده بود و در وقت طلوع آفتاب و زوال و غروب مباشرت
نباید کرد که اگر فرزند شود آید شوخ بود یا از دین خدا برگردد و در [illegible]
و در وقت زوال شود آید گشته بود و در وقت غروب در وجود آمده و هنگام طلوع
کافر شده و اگر قصد کرده باشد و در حال مجامعت نماید فرزند [illegible] بر
اعضای او موی نباشد و فرعون لعین بدین حال شود آید شده بود و اگر در [illegible]
مباشرت کند طبیعت زن الم دهد و ضعیف حال و بیمار شود و اگر زن [illegible] حل کرده در قضیب
فرزند را [illegible] حال زنگ بود و [illegible] یا در این حال برده **فصل چهارم** هرکه [illegible]
خطاف با عسل حل کند و در [illegible] فرزند زود سخن گفتن آید و فصیح بود و مؤلف
نسخه گوید من کردم و درست آمد و او را از بزرگی استماع افتاده که چون [illegible]
این عسل کرده برود و بر شیره نهایت دلیر و فصیح برده و اگر دل [illegible] دل گرگ
و دل خروس و چهار عدد [illegible] بزرگ با یکدیگر حل کرده با عسل بیامیزد و در قضیب
مالیده مباشرت کند فرزند دلیر بود و [illegible] و مؤلف کتاب گفته سیمرغ
زال را این معنی تسلیم کرده و رستم بدین عمل [illegible] آمد **فصل پنجم** [illegible] که بعضی جهال
گویند که مجامعت نباید کرد و اگر کند در سالی یکبار باید کرد و این سخت خطاست از بهر
آنکه قصد مردم عالم از وضیع و شریف تمتع لذت [illegible] و لذات عالم [illegible]
شش چیز بیش نیست از آن جمله یکی لذت خفی است و باقی ظاهر و از جمله لذات

باشد قوت باه [illegible] از جمیع [illegible] دهد **خرما** چون در شیر تازه خیسانند و [illegible]
نعوظ تمام آورد و اگر [illegible] در زمستان خاصه چون [illegible] قدری در شیر
تازه [illegible] **[illegible]** اگر مقدار نیم درم تا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظ تمام آورد و
[illegible] مقوی باه بود و اگر [illegible] در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و اگر با روغن
زنبق در [illegible] کنند و چند روز بگذارند و بعد از آن در قضیب مالند مرد و زن لذتی عجب یابند
[illegible] شهوت جماع برانگیزد یک مثقال تا دو مثقال از آن با شراب مقوی باه بود
و انعاظ تمام آورد و قایم مقام [illegible] بود **سداب** منی را خشک گرداند و قطع شهوت
باه کند **کشنیز** [illegible] کند و قطع نعوظ کند **[illegible]** منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر زن
[illegible] بخسبد شهوت او کم شود **زنجبیل** اگر نیم درم از آن با شیر تازه بیاشامند قوت باه
دهد **کرفس** شهوت زنان و مردان برانگیزد چون تخم آن سه درم با مثل آن نبات بکوبند
و [illegible] چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را نهایت قوت دهد و باید که غذا گوشت
خروس بود و اگر عصارهٔ کرفس گرد قضیب طلا کنند قوی گرداند **[illegible]** کسی که شهوتش
منقطع شده باشد هر سه روز نیم درم از آن [illegible] کرده با سه درم تخم [illegible] و ده درم
سکنگبین و [illegible] درم عسل بخورد شهوتش زیاده شود **[illegible]** منی کم کند و [illegible]
و منع احتلام کند چون یک درم از آن با شراب خشخاش بخورند و تخم او از [illegible] خاصیت است
[illegible] محرک باه بود و طلا کردن آن گرد قضیب قوی گرداند **[illegible]** چون [illegible]
و آب آن در قضیب مالند زن را لذتی عظیم حاصل شود **[illegible]**
[illegible] با مشک [illegible] آبستنی شود و اگر با روغن [illegible] آبستنی شود [illegible]

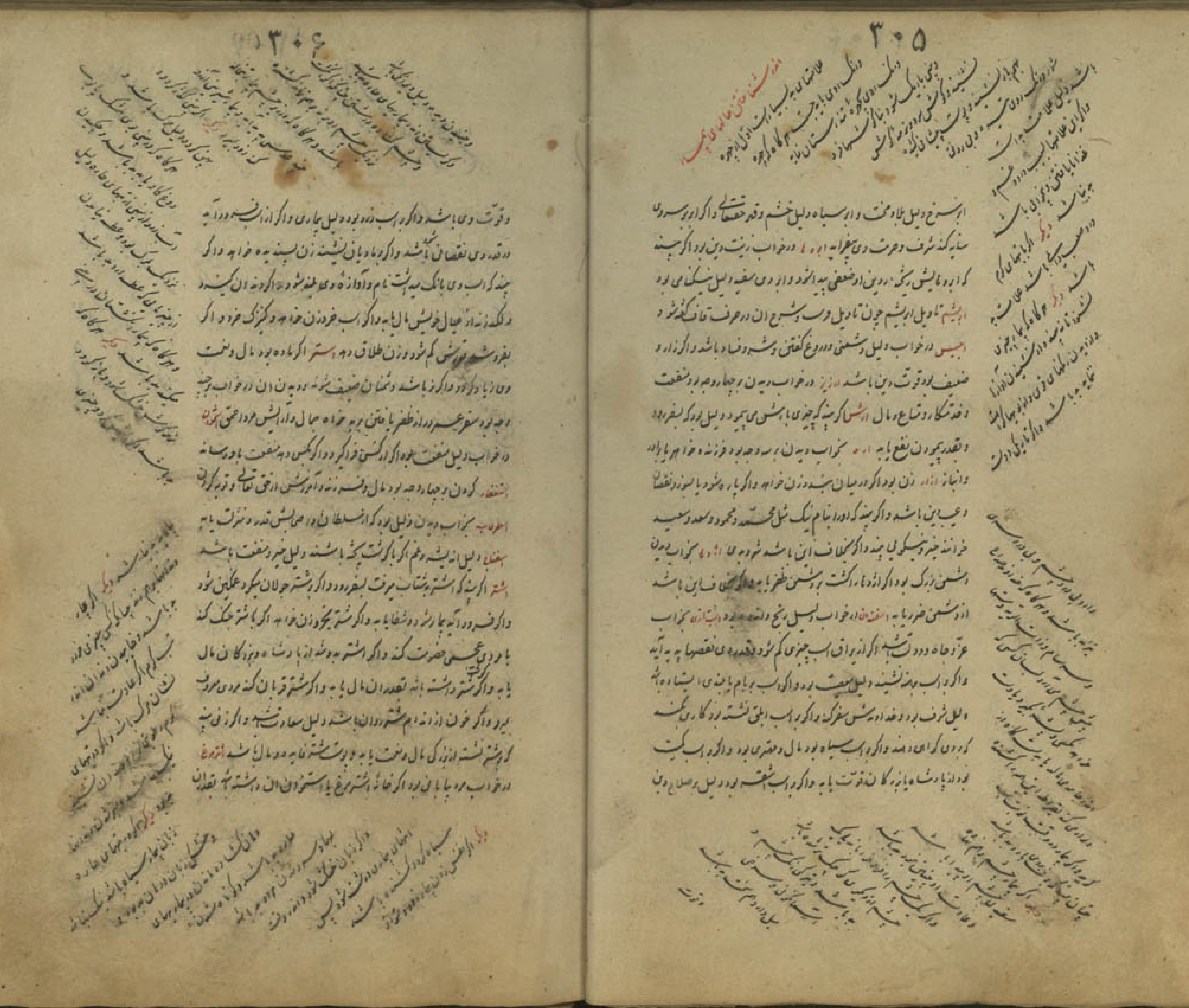
اشان باشد اگر غالیه بفرزجه بردارد مجرب باشد بر آبستنی اگر زعفران و عود خام و
شب یمانی و سماق از هر یک ده درم مجموع بکوبند و در عسل گداخته بسرشند و پاره صوف
در روغن گل سرخ چرب کنند و بان ادویه در عسل سرشته آلوده کنند و بعد از غسل حیض بردارد
آبستن شود اگر روغن زنبق و روغن نرگس و رامک و مسک و خصیة الثعلب کوفته بروغن بسرشته
بپشم بردارد آبستن شود اگر زعفران و سنبل و اکلیل الملک و ساج هندی کوفته بروغن بان
حل کنند و بپشم بعد از حمام بردارند آبستن گردند اگر عسل کف گرفته و نمک و زباد
و شب یمانی در آن بسرشند و بپشم دارند آبستن شوند اگر تخم شبت و زیره و شیره بابونه
و دارچینی و ورد و شب یمانی و زهره خشک و عرق گل بسرشند و بپشم بردارند آبستن شوند
ادویه مانع آبستنی اگر سه روز بعد از طهر پنیرمایه خرگوش با سرکه کوبد آبستن نشود و نیز یک
[illegible] با شراب که بیاشامد منع آبستنی کند اگر زبل الفیل بپشم
پاره بگیرد بردارد هرگز آبستن نشود اگر زن بر سر بول گرگ بول کند هرگز آبستن نشود
خون حایض بفرزجه بردارد آبستن نشود اگر شب یمانی پیش از جماع بپشم بر
جسم نهد منع آبستنی کند اگر قسمی از [illegible] که در سر دوده خانه‌ها می باشد و [illegible]
با سفیداره و ورق آن عقیم آورد اگر فلفل بعد از حیض بفرزجه بردارد آبستن نشود
و هر زن که [illegible] دیگر آبستن نشود و هر [illegible] باخود دارد هیچ
زن ازو بار نگیرد !! و اگر [illegible] پیش از مجامعت آبستنی باز دارد
[illegible] و هر یک ازین ادویه که زن بفرزجه بردارد منع سیلان رطوبات
از جسم کند !! اگر زن [illegible] ادویه بفرزجه بردارد رطوبات از فرج پاک کند و گرم

خشک سازد و ورق [illegible] زنانی بود که رطوبات از جسم ایشان روان بود
و زنان [illegible] که بسته باشد چون در طبیخ آن نشیند حجاب نافع بود و خاکستر
چوب آن چون بفرزجه بردارد همین عمل کند و اگر زن [illegible] پیش از جماع [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] جیوه و بسوزانند و آن خاکستر [illegible] و القت
[illegible] شود ادویه ولادت اگر سه درم ابهل با عسل بسرشند و لعوق کنند بچه زود
بیفتد و اگر بفرزجه بردارد یا بخور کند بچه بیفتد !! و [illegible] که
اگر [illegible] فلفل سفید سحق کنند زن بیاشامد در حال بچه بیفتد !!
ماده و بفرزجه برگیرد یا بخور کند بچه بیفتد و اگر با شراب [illegible] بیاشامد بچه مرده
بیفتد و اگر با عسل لعوق کنند زاییدن آسان کند و لعاب خطمی با روغن گاو
و عسل خوردن تسهیل ولادت کند !! و اگر زن [illegible] خفاش در
فرج ماله در حال بزاید !! و اگر چهار درم بیخ نرگس با عسل بخورد بچه مرده و زنده
بیفتد !! و اگر زن در طبیخ ورق و ساق [illegible] بیرون آید !! و جهت
تسهیل ولادت یک دانگ جدوار برده با جلاب بخورد و [illegible] بپشم بردارد
ادویه بهق و نمش و کلف و داء الثعلب اگر ابهل با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند [illegible] و اگر
خون [illegible] گرم [illegible] بهق و کلف طلا کنند نافع بود ! و اگر [illegible] بر کلف و بهق
طلا کنند نافع بود ! و اگر [illegible] با سرکه [illegible] بهق سفید و کلف طلا کنند نافع
تخم [illegible] کلف [illegible] طلا کنند ! و اگر
بهق [illegible] بسوزانند [illegible] داء الثعلب

طلا کنند موی روباه و شیخ رئیس گوید که مطبوخ برنج سفید در برص باید که
طلا کردن بغایت سودمند بود و اگر فلفل سحق کنند و با پیاز و نمک بود داء الثعلب
طلا کنند بود زیرا که آن محل را نیک مالیده بکند موی بر آید ا و اگر زرده تخم مرغ
با عسل بر کلف طلا کنند بود دوائی دیگر ورم و داء الفیل از زرده تخم مرغ محلل اورام بود
و اگر آرد باقلا با آرد حلبه با عسل یا پیه بیامیزند محلل داء الفیل بود و ورمهای بن گوش را
نافع بود دیگر برگ کتان مطبوخ اورام بود خواه گرم و خواه سرد و خواه اندرونی
و خواه بیرونی دیگر بنفشه با آرد جو ضماد کردن مسکن اورام حاره بود دیگر
اگر ورق خبازی با پیه در بر داء الفیل محتاج بعلاج فتق نهند بگشاید و ماده بیرون آورد
ا و اگر ورق ورق خروع بکوبند و با سویق بیامیزند و ضماد کنند ورمهای گرم کرده
چشم بود پخته یا خام هر دو نافع است و اورام فرزند و ضماد زیره بغایت محلل بود
ا و اگر آب حنطه در موم روغن کنند و بر ورم نهند سنگی گرداند بود نه گوید
و اما ورمهای که در بن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون با شراب پخته باشند والله
اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین
اما بعد این منتخبی است از کتاب کامل التعبیر که بترتیب حروف تهجی نوشته شده
تا بیننده خواب از تعبیر خوابهای خود وقوف حاصل شود حرف الالف امام جعفر صادق
علیه السلام فرماید که دیدن انار دانه در خواب بر چهار قسم بود یکی صلاح کار دوم خیر
و منفعت سیم کامروائی چهارم گشایش کارها آب در خواب بر چند وجه بود نخست
قوت کارهای دشوار آب دهن مردم در دهن [illegible] در خواب تر و تازگی باشد و
بنده را آزادی و بیمار را تندرستی و عاقل را فزونی و مفلس را [illegible] و قاضی را عزل [illegible]
زبان ابریشم در خواب دیدن رنج و [illegible] مال حرام [illegible] خزینه کنج خانه زن یا خادم
حرامزاده آب دستان در خواب بر چند وجه بود خادم و خزینه و فرزند و روزی حلال
ابکامه در خواب غم و بیماری بود آبگینه در خواب زن بود آبنه اگر در خواب آبنوس بیند
حاجت روا شود و از ترس ایمن شود خاصه چون آبنوس سیاه باشد آتش اگر از خانه
[illegible] بیرون [illegible] مال حرام یابد آتشکده جای دیدن [illegible] خصومت و خطر و جنگ بود
در خواب [illegible] و مال حلال بود که برنج [illegible] آدم امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که دیدن آدم در خواب بر چهار وجه بود اول صلاح دوم [illegible]
سیم خادم چهارم منفعت اندک آدروغ دلیل کند که [illegible]

پشیمان شود آرزو دیدن در خواب دلیل است بر نجات از غمها و روائی حاجات آسمان
اگر کسی در خواب آسمان بیند و خویش را نزدیک رسیده بیند و اگر بیند که آسمان خانه او شد
بقدر آن فراخی [illegible] ابریشم آب [illegible] در خواب جنگ و خصومت بود آشتی کردن
دلیل بود بر درازی عمر و قوت دین داری آغوش اگر کسی صالحی را در آغوش
گیرد دین یابد و اگر غیر صالح باشد دنیا یابد و اگر زنی را در آغوش گیرد با دشمن
صلح کند آفتاب در خواب دلیل علو قدر است اگر بیند که آفتاب بر او افتاد پادشاه
شود اگر اهل آن باشد بقدر اصل بزرگی یابد و اگر آفتاب را منکسف بیند بیماری پادشاه
باشد و اگر در خانه او تابد از او فرباز زن خواهد آفتابه در خواب دیدن زن خادم
و کنیزک و عمر دراز و برکت یابد اناس مال بود بقدر آن اناس خاصه که در بسیار
در آن باشد آهنگ اگر آهنگ صوتی از تن خود بستد از غمها خلاص شود آهن
دلیل منفعت و قوت و توانائی و ظفر یافتن باشد آهو اگر بیند که آهوی را
گرفت کنیزک خوب روی را حاصل شود و اگر وقت شکار گرفت او را غنیمتی بدست
دو دیدن آهو در خواب بر چهار وجه بود زن و کنیزک و فرزند و منفعت از زنان
آواز اگر در خواب آواز خود بلند باشد در میان مردم بزرگی یابد و او را از زنان
زنان [illegible] آینه دلیل قدر و نزلت بود اگر در میان پاره شده بقدر آن جاه
و حرمت بیفتد آینه در خواب دیدن بر چند وجه بود زن و پسر و جاه و بزرگی و ...
دیدار دوستی غائب و زمان شود ایوا از ... [illegible] دلیل است که حق تعالی او را
علم و حکمت ارزانی دارد و مردمان از او نفع گیرند و دیدن ابر زرد دلیل بیماری

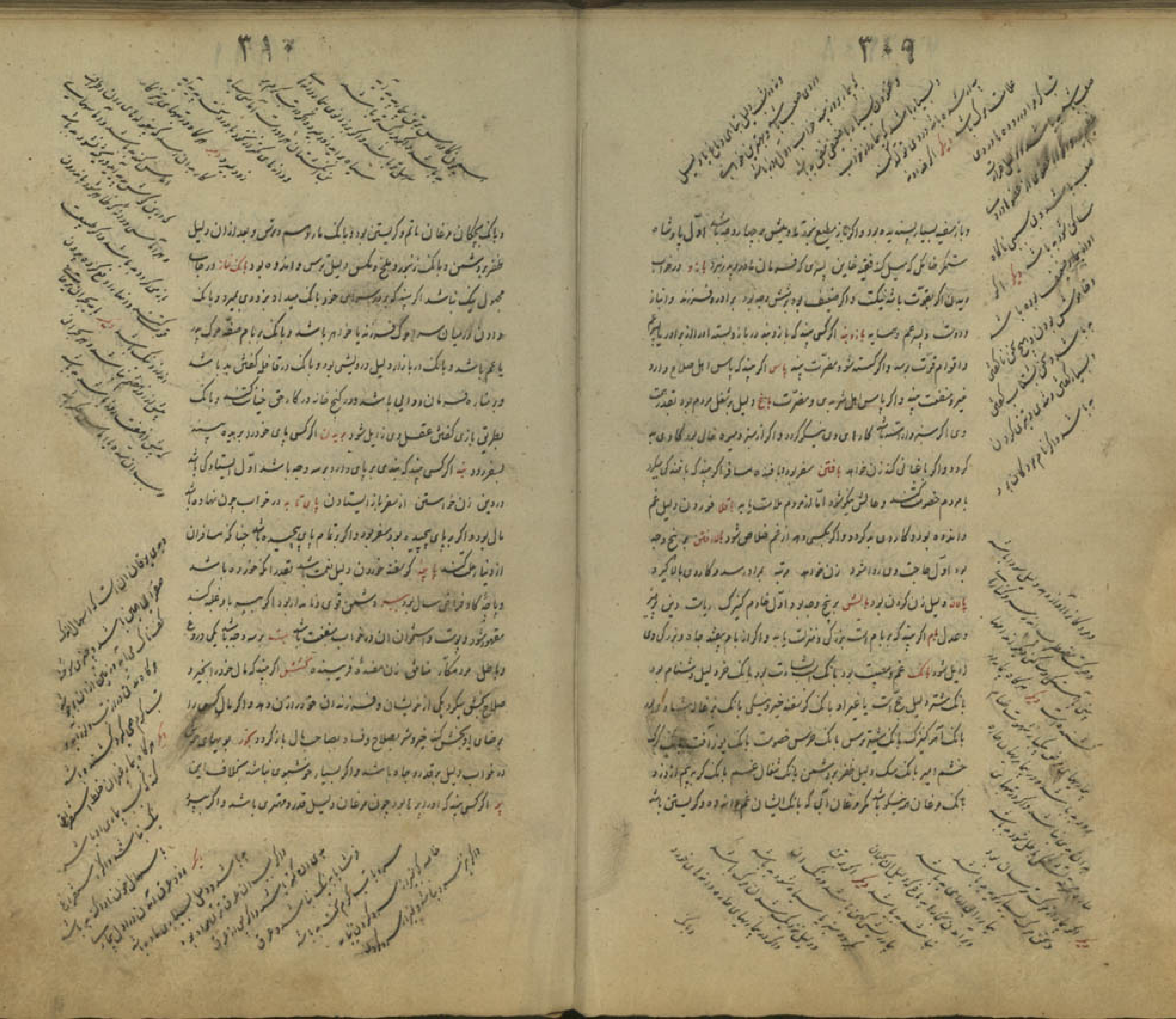


اگر سرخ دلیل ملامت و اگر سیاه دلیل خشم و قهر حق تعالی و اگر او را سر و پا
سایه کند شرف و حرمت دین بود **ابرو** در خواب زینت دین بود اگر بیند
که ابروهایش ریخته بود دین او ضعیف پدید آید و ابروی سفید دلیل نیکی بود
ابریشم تاویل ابریشم چون تاویل ... و شرح آن در حرف قاف گفته شود
ابلیس در خواب دلیل دشمنی و دروغ گفتن و شر و فساد باشد و اگر زاهد و
ضعیف بود قوت دین باشد **ابزار** در خواب دیدن بر چهار وجه بود منفعت
و قهر ... و متاع و مال **آتش** اگر بیند که چیزی با آتش می‌سوزد دلیل بود که ...
و تقدیر بیرون نفع یابد **اره** بخواب دیدن بر سه وجه بود فرزند و خواهر یا برادر
و انباز **ازار** زن بود اگر در میان بسته زن خواهد و اگر پاره شود یا بسوزد نقصان
و عیب دین باشد و اگر بیند که ازار او جامه نیک مثل محتشمه و محمود و سعد و سعید
خوانند خیر و نیکو یابد و اگر بخلاف آن باشد شر و بلا **اژدها** بخواب دیدن
دشمن بزرگ بود و اگر اژدها را کشت بر دشمن ظفر یابد و اگر ... باشد
از دشمن ظفر یابد **استخوان** در خواب دلیل رنج و اندوه بود **استاره** بخواب
عز و جاه و دولت باشد اگر ... چیزی کم شود ... نقصان پدید آید
و اگر ... نشسته دلیل ... بود و اگر ... بر بام ... باشد
دلیل شرف بود و قدر ... و اگر ... نشسته بود کار ...
گردد ... و اگر ... سیاه بود مال و ... بود و اگر ...
بود از پادشاه ... یابد و اگر ... بود دلیل بر صلاح دین

و قوت دین باشد و اگر آب زنده بود دلیل جاری بود و اگر از آب فسرده آید
در قدر دین نقصان باشد و اگر بر بام و بان نشسته زن بیند بیوه خواهد و اگر
بیند که آب دین با بانگ می‌ریخت نام و آوازه دین بلند شود و اگر خود آن بیند
... عیال خویش مال یابد و اگر آب خوردن خواهد و ... خورد و اگر
نخورد ... کم شود و زن طلاق دهد **استر** اگر ماده بود مال و منفعت
... باشد و دشمنان ضعیف شوند و دیدن آن در خواب بر چهار
وجه بود ... ظفر یافتن ... **استره**
در خواب دلیل منفعت بود و اگر کسی ... منفعت یابد ...
استغفار کردن بر چهار وجه بود مال و فرزند و آمرزش از حق تعالی و توبه کردن
اسطرلاب بخواب دیدن دلیل بود که از سلطان ... شود و ... یابد
اسفناج دلیل اندیشه و غم اگر با گوشت پخته باشد دلیل خیر و منفعت باشد
اشتر اگر بیند که اشتر بشتاب می‌رفت سفر رود و اگر بر اشتر جولان بکرد ... شود
و اگر فربه و آسوده بود ... و اگر اشتر بخورد زن خواهد اگر با اشتر جنگ کند
... حضرت کند و اگر اشتر ... پادشاه ... مال
یابد و اگر اشتر ... مال یابد و اگر اشتر قربان کند ...
برد و اگر خون ... باشد دلیل سعادت ... و اگر ...
که بر اشتر نشسته ... مال و منفعت یابد ... **اشترمرغ**
در خواب مرد بیابانی بود اگر خانه اشترمرغ یا استخوان آن ... نقصان

منفعت یابد [illegible] در خواب دلیل غم و اندوه بود و اگر کسی دید از غم خلاص
شود [illegible] بود دلیل [illegible] بود و اشک گرم دلیل حزن و اگر بگریستن بود بی
اشک بود مال و نعمت بود [illegible] در خواب دلیل اندوه و غم بود و خوردن وی
دلیل بیماری اصبع بخواب دیدن [illegible] کار او باشد و بود و عوام را کسب و صناعت
و پادشاه را تفکر [illegible] نقصان افزودن کردن در خواب کارهای باطل بود
که نام حق تعالی بگوید افیون دلیل اندیشه و غم بود و خوردن آن اندوه و محنت
[illegible] دلیل درازی عمر باشد [illegible] سرخ و سیاه چون بوقت خود بیند دلیل بر مال
و خواسته بود و اگر بی وقت بیند دلیل بیماری بود امام اگر در خواب بیند که پیش جمعی امامت
میکرد او را قدر و منزلت پدید آید و خیر و منفعت یابد و از دشمنان ایمن بود
امرود بر پنج وجه بود مال حلال [illegible] منفعت [illegible]
و [illegible] غم و [illegible] دلیل غم و اندوه بود انجیل حق از
باطل بشناسد [illegible] اگر بیند که کسی را [illegible] بر دشمن غالب گردد اندام
اگر بیند که عضوی از اعضای او زیاده شد اهل بیتش زیاده شوند انگبین
دیدن دلیل شادی و غنیمت بود و دیدن آن بر سه وجه بود اول روزی حلال
دوم منفعت سیم کام دل یافتن انگشتان [illegible] بر شش وجه بود [illegible]
خادمان یاران [illegible] اگر بیند که [illegible] انگشتان وی [illegible]
دلیل بود که [illegible] غم و اندوه رسد و انگشتان پای دلیل [illegible]
زینت بود انگشتری در خواب [illegible] اگر [illegible] دلیل توانایی بود و اگر [illegible]

مال حرام و اگر انگشتری خاتم [illegible] کارهایش آفت پدید آید و اگر سیاه [illegible]
خویش [illegible] فرزند عالم [illegible] مال [illegible]
هم [illegible] بود مال با خیر و برکت فراخی از قفل [illegible] اگر از [illegible]
[illegible]
و اگر [illegible] خانه [illegible] اگر بام خانه
یاد [illegible] مال بسیار یابد حرف الباء
در خواب که باز [illegible] خانه [illegible] بادام
در خواب مال و نعمت باشد و اگر [illegible] باد سخت در خواب
دلیل مصیبت و طاعون بود و باد [illegible] دلیل فرمان روایی [illegible] باز
در خواب [illegible] بر چهار وجه باشد [illegible]
[illegible] در خواب دیدن دلیل [illegible]
[illegible] پادشاهان در خواب دیدن اگر [illegible]
کارهای [illegible] بادنجان در خواب خوردن دلیل غم و اندوه بود [illegible]
خلاصی از غم بار اگر بیند که بار [illegible] خیر و منفعت [illegible] و اگر بار [illegible]
منفعت [illegible] باران در خواب دیدن از خدای تعالی خیر و برکت باشد
اگر بوقت [illegible] باشد و اگر باران [illegible] دلیل خیر و منفعت باشد و باران [illegible]
دلیل قهر و عذاب و اگر [illegible] باران [illegible] باز در خواب
بر پنج وجه باشد اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] فرمان روایی [illegible] مال یافتن [illegible]



و با ضعف بسیار بیند بمیرد و اگر [illegible] اوّل پادشاه
ستمگر [illegible] بازو [illegible]
[illegible] اگر بقوت باشد نیکست و اگر ضعیف بود [illegible] برادر [illegible]
دوست و پدر و عم و همسایه بازوبند اگر کسی بیند که بازوبند در بازو داشت [illegible]
[illegible] و اگر گسسته شود [illegible] پاس اگر بیند که پاس اهل صلاح دارد
خیر و منفعت بیند و اگر پاس اهل شر [illegible] باغ دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] باقلی [illegible]
[illegible] باقلی خوردن دلیل غم
[illegible] از غم خلاص شود [illegible]
[illegible] زن خواهد [illegible]
[illegible] بالش [illegible] اوّل خادم کنیزک [illegible]
[illegible] بام اگر بیند که بر بام است [illegible]
[illegible] بانگ غم و مصیبت بود بانگ [illegible]
بانگ شتر دلیل حج است [illegible] بانگ [illegible]
بانگ [illegible] بانگ اسب [illegible] بانگ [illegible]
خشم امیر بانگ سگ دلیل ظفر بر دشمن بانگ شغال خصم بانگ گربه [illegible]
بانگ مرغان [illegible]

و بانگ بچگان مرغان ماتم و گریستن بود و بانگ مار [illegible] دلیل
ظفر بر دشمن و بانگ زنبور [illegible] دلیل ترس [illegible] بانگ نماز در جای
مجهول نیک نباشد اگر بیند که [illegible] بانگ [illegible]
[illegible]
[illegible] بانگ [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] اگر کسی پای خود [illegible]
[illegible] اگر کسی بیند که [illegible] اوّل [illegible]
[illegible] زن خواستن [illegible] در خواب [illegible]
مال بود و اگر [illegible]
[illegible] خوردن دلیل [illegible]
[illegible] دشمن قوی [illegible]
[illegible] در خواب [illegible]
[illegible] اگر بیند که مال خود [illegible]
صلاح [illegible]
[illegible] در خواب [illegible] خوشبوی نباشد بخلاف این
[illegible] اگر کسی بیند که [illegible] دلیل [illegible]

سفر رود و کارش نیکو گردد بط در خواب دلیل بود بر دنیا باشد و سخن دروغ باطل بود
اگر بط بشنود او را با زنی بزرگ دوستی افتد بچه اگر از جا بگاهی چند بچه
... از صلاح نیف داند و اگر بخلاف این بیند بهترین جامه بود که بخواب بیند
اگر رنگ سفید و سبز بود پرده اگر کسی بیند که پرده درید است غم و اندوه بدو رسد اگر پرده
ضایع شود صاحبش از غم خلاص شود اگر کسی بیند که پرده داری می‌کند
حاجت او روا شود و جاه وی زیاده گردد و از مردم بزرگ بکام دل رسد پرستو
اگر بیند که پرستو را گرفت از همه غمها خلاص شود و اگر از دست وی بپرید از یاری
جدا گردد برف بخواب دیدن رنج و غم و عذاب باشد مگر آنکه در وقت خویش
دیده باشد در دیار سردسیر دلیل قحط و نیاز بود برق در خواب دیدن خزانه دار
پادشاه بود و اگر بیند که برق همی درخشید دلیل ... فراخ باشد برگستوان اگر
بخواب بیند که بر اسب برگستوان داشته بود بر دشمن ظفر یابد و کار ... برآید
برنج در خواب دیدن مال بی‌رنج بود اگر پخته بود حاجتهای وی روا گردد و برنج نپخته
نیک بود دیدن برنج در خواب بر سه وجه بود اول مال دوم روا شدن حاجت
سیم خیر و منفعت برده اگر در خواب بیند که برده از دست وی بپرید و باز نیامد
آن دلیل بود بر خیر و نیکی و اگر باز آید تاویلش بخلاف این باشد بریان نان دلیل دنیا
و شرح آن در اول حرف دال گفته شود بره بخواب دیدن بر چهار وجه بود اول فرزند
دوم مال حلال سیم بهشت چهارم غم و اندوه چون بره را بیند ... در خواب
مردم صالح را خیر و نیکی بود و مردم مفسد را زیان و بلا ... در خواب ...

ضعیف ناتوان بود اگر بیند که بوزینه با جنگ باشد فرزند وی هلاک شود بوت بتازی
... است و در خواب دلیل بر ... بود اگر کسی بیند که بوت وی سخت در دست
او را قوت رسد برج اگر کسی حمل را در خواب بیند حاجتش روا شود و اگر سرطان بیند
بزرگی یابد و اگر اسد بیند ... پادشاه آن متقرب شود و اگر سنبله بیند مقصود خود
بدنیا یابد و اگر میزان بیند عز و دولت یابد و اگر دلو بیند خلق او را دوست دارند و اگر
حوت بیند او را با مردی ... و دل مهربان کار افتد پست در خواب دیدن
اگر خوردنی بوده دلیل عز و دولت است و اگر زشت بود دلیل غم و اندوه و دیدن
پیل در خواب بر پنج وجه باشد اول دوستی عزیز اگر پیل مسلمان است و اگر کافر بود
دشمن بود دوم روایی حاجت سیم کار بسر آید چهارم دولت و بزرگی پنجم اخبار
دروغ و کار باطل بریان اگر کسی بخواب بیند که بریان از گوشت گوسفند میخورد دلیل
... و اگر بریان گوشت گاو خورد در امان بود از ترس و بریان ...
... مال اندک باشد و ماهی بریان کرده دلیل سفر ... بزاز دیدن ... در خواب
زینت دنیا باشد و اگر بیند که بزازی میکند مردمان او را دوست دارند بت در خواب ...
دنیا باشد ... دلیل ... باشد ... در خواب دلیل ... بستر
بتازی ... گستردنی باشد و دیدن ... در خواب چون بزرگ و نو باشد
... اول عز و جاه دوم بزرگی سیم ... چهارم ... پنجم ... ششم کار
... و اگر ... دنیا ... حالش ... پسته در خواب دیدن
چهار وجه بود اول زن دوم کنیزک سیم ... چهارم منفعت بستان ... دلیل

دهقانی بود پستان بر پنج وجه بود اول فرزندان خورد ۲ دختران ۳ خادمان ۴ دوستان ۵
بود اما پستان زنه زنان را در خواب دیدن عز و دولت باشد و مرد را دختران و دولت
پشت بخواب دیدن قوت و یاری بود اگر بخواب بیند که پشت او دو تا شد که برادر یا
یکی از یاران رنج و غم رسد و اگر پشت بر او نهاده باشد سفر رود پشم در خواب دیدن
بر چهار وجه بود اول خداوندی دوم مال ۳ قوت چهارم خدمت چون بیند که از پشم
پشم در خواب دیدن مال حلال بود و دیدن پشم شتر مال باشد از جانب پادشاه
پشه در خواب ضعیف خوار ناکس است اگر پشه بر وی بسیار جمع شود در زیان
عوام افتد بط در خواب مال بود و بط بسیار و گرگ بغل اگر در خواب بیند
که از بغل وی بوی گنده می آید مال حرام یابد و اگر از زیر بغل او عرق رود نقصان
از مال وی نقصان شود بقال کردن در خواب بر سه وجه باشد اول کار دنیا
جمع کردن ۲ منفعت ۳ غم و اندوه چون بیند که تا عطا بسیم و زر میفروخت بلاسه
در خواب مال حلال باشد بلبل در خواب فرزند که جنگ و غلام باشد و شنیدن
آواز او کلام شیرین بلغم در خانه خویشتن انداختن دلیل است که مال مصرف شود
که بلغم سیاه بد بود و بلغم سرخ نقصان مال وی بود برگ درخت بوده در خواب
دلیل درهم و دینار باشد بلک در خواب دشمن قوی بود اگر بلک و پوست دشمن
و پوشش دیگر و مال دشمنی او را حاصل شود بلور در خواب زن با اصل باشد
بوط در خواب بر سه وجه بود روزی حلال منفعت و پشت شکر بلسد افزونی خیر
و منفعت باشد و ناافزونی خلاف این بیمه در خواب دیدن بر سه وجه باشد

اول مال حلال ۲ منفعت ۳ پیر گنجشک اگر در خواب بیند که گنجشک را بگرفت و بر وی ظفر یافت
و اگر گوشت آن را بخورد بقدر آن مال حاصل کند و خانه گنجشک در خواب دیدن نیکست
بند اگر در خواب بیند که کسی صحیح او را بند دهد خیر و نیکویی بیند و اگر بخلاف این بیند
خلاف آن بنه اگر بیند که بنه در او افکنده بیند و اگر فرو خسته و پشیمان شود
بنفشه در وقت خود در خواب دیدن دلیل بود که از زن یا کنیزک فرزندی حاصل شود
و چیدن بنفشه اندوه باشد بنیاد در خواب هر که بنیاد نهد فایده بود و خرمی
و عام را بنیر خلک سفر باشد یا اندک ... و بیشتر مال بسیار که در حضرت آید
به چون بر درخت خود بیند و گویند سبز بود دلیل فرزند بود و اگر بوقت بیند
زرد باشد دلیل بیماری بود بجار چون در خواب بیند که جا معتدل است بود مال را
از پادشاه و درخت بهشت در خواب دیدن دلیل فرحی بود و میوه آن خوردن
دلیل خیر و نیکویی ... در خواب دیدن مال حلال بود که از زن یا ورسد
بوریا در خواب دیدن بر سه وجه باشد اول منفعت دوم خواستگاری زن سیم
بکدخدایی مشغول شدن بوزینه در خواب دشمن فریبنده بود پوست در خواب دیدن
پوست مردم از ایشان و کدخدایی باشد و پوست جمله چهارپایان بخواب فایده و مال
پوستین در زمستان پوشیدن دلیل است که خیری بوی رسد اما اگر از آن غمگین شود
بوسه در خواب بر چهار وجه بود اول خیر ۲ منفعت ۳ روائی حاجت ۴ بر دشمن ظفر یافتن
سخن خوش شنیدن بول در خواب دلیل است بر سخن دروغ و خبر گرده شنیدن
پل اگر بیند که از پل گذشت از پادشاه عز و جاه یابد و اگر بنیاد پل نهد او را مال حاصل

شود و بیم در خواب دیدن مبارک و بیننده به دولت رسد بیمار شدن در خواب دلیل صحت
و سلامتی بود پیل پیلها دلیل بر خویشان و دولت بود اگر بیند که پیلها بر خوانش قوت
دلیل بود بر قوت ایشان و اگر بخلاف بود بر ضعیفی بیابان در خواب دیدن بر چهار وجه
بود اول قحط دوم ترس سیم رنج چهارم خاطره مرگ که از وی بیرون آید پیاز در خواب
بر سه وجه بود اول مال حرام دوم سخن زشت سیم پشیمانی در کارها پیاده در خواب دیدن
بر دو وجه باشد اول گرگ دوم خادم بیت المقدس در خواب دلیل روائی حاجات بود
پرده اگر در خواب بیند که پرده‌ای فراخ دارد کارهای او خوب شود و اگر کهنه
و پاره بود دلیل درویشی بود پیرایه اگر زن در خواب بیند دلیل مال بود و اگر مرد بیند
دلیل غم و اندوه بود پیروزه در خواب بر چهار وجه بود اول ظفر دوم حاجت روائی
سیم قوت چهارم ولایت پیری اگر پیری در خواب بیند که جوان شد عز و جاه
بزرگی وی نقصان یابد و اگر جوانی یا کودکی بیند که پیر شد جاه وی بخلاف این بود
پیه در خواب مال و توانگری بود اگر تمام تن او پیه گردد بقدر آن مال و نعمت یابد
پته سبز و خرم دلیل زن و کنیزک بود پیچ اگر مصحف پیچ کند دین دارد و اکرم
باشد و اگر بنده بفروشد کار وی نیکو شود و اگر زن بفروشد حرمت از او
زایل شود پیکان بخواب دیدن ظفر بود بر دشمن اگر روشن بود پیه در خواب
دلیل حضرت و حشمت بود پیلوه اگر کسی بیند که پیلوها بخورد از وی همه کس خیر و نکوئی
رسد پیاره اگر کسی بیند که پاره شده دین وی تلف آید و اگر پاره بیند بود اجلش
نزدیک بود پیاله در خواب دلیل درویشی بود اگر پیاله بشکند بمرگ خادمش دلیل بود

پیه در خواب بر سه وجه بود اول نعمت دوم مال سیم گشایش کارها پیرهن در خواب
بر دو وجه بود شوریدگی کارها و نجیره و گستاخی بود حرف التاء تاب
تاب و ریسمان در خواب تاب دادن بر سه وجه باشد اول سفر دوم ریاضت
سیم گشایش کارها تابستان اگر کسی بیند که گرم است در وی از پادشاه نیکوئی رسد
و اگر معتدل بود منفعت تابوت در خواب دیدن بر سه وجه باشد اول عز و جاه
دوم پوزش سیم زن تاج پادشاهان را ملک و ولایت بود و نابرا شوهر و مرد را
نیکوئی احوال تاراج اگر کسی بیند که مال کسی تاراج برد غم و اندوه بدو رسد
تاریکی ضلالت بود در راه دین تازیانه در خواب دلیل شناعت و سفر و مفارقت
بود تابه در خواب دیدن دلیل مال و خواسته بود تب اگر کسی بخواب بیند که او را
تب بسیار گرفت عمرش بسیار بود و اگر اندک باشد بخلاف این تبر در خواب
خدمتگار بود اگر تبر شکسته شود اجلش نزدیک شود تخت اگر پادشاه بیند بود دلیل
خیر و منفعت بود و اگر جز پادشاه بیند دلیل اندوه و غم تخت در خواب دیدن
هر چند دو وجه بود سفر دراز نیک و قدر و جاه تخم کشتن گندم کشتن از بزرگی بنیک بد
و جو جمیع مال باشد و گاورس مال اندک باشد و عدس و باقلا و نخود و لوبیا
دلیل غم و اندوه بود و دیگر طعم شیرین و خوش بود منفعت اندک بود تره در
خواب دیدن بر چهار وجه باشد اول زن دوم مال حرام سیم میت چهارم
کام دل جستن ترازو در خواب دیدن قاضی است و اگر شاهین ترازو بشکند
قاضی آن دیار بمیرد ترب در خواب دیدن دلیل اندیشه و غم بود و خوردن آن

دلیل زیادتی مال باشد ترخون در خواب دیدن مضرت بود ترشیدن در خواب
دلیل نصرت و تلخی باشد ترشیها در خواب غم و اندیشه بود ترنج در خواب دیدن
بر چهار وجه بود اول زن نیک روی دوم کنیزک با دین سیم دولت ترا کر چهارم
فرزند صالح ترنجبین در خواب مال حلال و کام دل یافتن بود تره در خواب
تره و دوغ خوردن دلیل غم و اندوه بود ترهها در خواب دلیل غم و اندوه
و مفلسی بود تزویج در خواب دلیل زیادتی مال و فراخی و شادمانی بود تسبیح
در خواب دلیل رهایی از غم و اندوه بود تشنگی سیرابی در خواب بهتر از
تشنگی بود تعویذ اگر کسی بخواب بیند که تعویذ با خود نگاه دارد از غم و دشمنی خلاص
شود تغار در خواب کنیزک خادمه تفسیر چهار حی عدس لبرکه نکو باشد
تاویل آن غم و اندوه باشد تکبیر گفتن در خواب ایمنی باشد از بلا تکرک
در خواب خصومت و رحمت است تنور چهار وجه بود دیدن آن ترس و بلا پادشاه
بود تنور اگر درست بود نظام کار کدخدای خانه باشد و اگر شکسته بود بخلاف
توبه اگر در خواب بیند که توبه داد و خیر و منفعت بیند توبه اگر کسی بخواب بیند
که توبه بسیار داد و تعالی از وی خوشنود گردد توتیا اگر کسی دید نقصان او را
مال حاصل شود و اگر در چشم کشد خیر بیند تود در خواب منفعت است تیر بخواب
دیدن سخن راست بود [illegible]
اگر [illegible] کاری کند که در آن خیر و شر باشد چهارپای اگر از و بگیرد خوب باشد
و اگر کم شود غفلت زنده اول شود جاروب در خواب دیدن بر سه وجه بود

اول خادم دوم منفعت سیم تقاضی خرا جام جلا اگر بخواب بیند زن خود بود و از وی
فرزند پارسا پدید آید جامه در خواب کسب و کاری باشد اگر جامه نیکو بود کار
نیکو بود و اگر بد باشد بد شود و جامه زنده بجای بود جامه سبز فراخی و جامه سفید
ساختگی کار و جامه کبود مصیبت باشد و جامه سوخته زیان بود نقصان خلل و جامه
دریده آشکارا شدن راز است و جامه پشمین درویشی بود و تنگدستی و جامه رنگین
از هر نوع که باشد غم و اندوه بود و جامه مرقع درویشی و جامه ابریشم [illegible]
منفعت باشد چاه در خواب مکر و حیله بود جبه در خواب شادی بود و اگر کهنه بود
غم چتر در خواب دلیل بخت و رفعت و شادمانی است چراغ در خواب خادم خانه بود
و فرزند نیکو و چراغدان زن و فرزند نگاه چرک نادرویش فساد و گناه باشد
چرغ در خواب زن بزرگ زاده باشد جستن از جایی از حال بحالی گردد
و اگر عصا و چوب چه جدا ز باید چشمه آب در خواب بهتر بود و اگر خوش طعم بود
و اگر بد طعم بود بخلاف چغانه دلیل دروغ و سخن باطل است جعل در خواب
بیند بد نیست چغندر غم و اندوه بود که آن بهتر از خام بود جگر در خواب مال
و خواسته بود جلاب خوردن مال حلال بود جماع کردن در خواب در دین
[illegible] ها خلاص شود و اگر بیش دریا بود
زن دیگر خواهد و اگر با زن بیگانه بود مجامعت کند و از وی حاصل شود و اگر با محرم
پادشاه وزرا [illegible] نیکو بیند و اگر با زن دوستی مجامعت کند مال حرام یابد و اگر
با چهارپایان مجامعت کند بر دشمن ظفر یابد و اگر با زن حایض مجامعت کند کار او

برشود جنازه در خواب دیدن بر سه وجه بود اول بزرگی دوم ولایت سیم عزت
جب اگر کسی خورد او جب بیند سرگردان شود جنگ زدن دلیل است بر سخن دروغ
وزیادتی خصم جنگ کردن چون از یک جنس باشند هر که ظفر یابد غالب آید جوهر
در خواب دیدن کار مشکل پیش آید جو در خواب مال و جمعیت است جوال دوز
مردی بود که کارها سر انجام دهد اگر شکسته شود بد بود جراحت اگر بر تن بیند که جراحت
از قدر خویش بیند جرب در خواب اگر راست بود خوب است جرداب در خواب خادم
باشد یا کنیزک جوشن در خواب دلیل قوت و مال وزیادتی عمر است چوگان اگر
پادشاه در خواب بیند بر دشمن ظفر یابد و اگر عام بیند با کسی جنگ کند جولاهه
در خواب مرد صاحب زر بود جواهر اگر در خواب جواهر فروشی کند او را علم حاصل شود
و اگر صالح نبود مال حرام یابد حرف ــــــ حا حبها خوردن اگر
از بیماری باشد شفا یابد حجامت کردن در خواب دلیل شادی و
صحبت دوستان است حج کردن در خواب اسباب بیند بدوست حجرالاسود در خواب دلیل
خیر و صلاح است احتساب کردن در خواب بکار دشوار افتد حصار اگر کسی خود را در
حصار بیند خوب است و اگر بخلاف حصیر در خواب بر سه وجه بود اول زن دوم
منزل سیم دوستکاری حقنه در خواب از حالی بحالی گشتن بود حقه در خواب
زن یا کنیزک بود حکمت اگر کسی در خواب بیند بد است حلاج در خواب خیر
و کسی که کارها است حلوا در خواب مال و نعمت است حمال اگر بیند که حمالی کند
در مصیبت افتد حنا در خواب دلیل حلال بیند حوض اگر آب آن بطعم باشد

بیند بد است حیض دنیا وزیادتی مال بود حرف ــــــ خا خانه اگر
در خواب دیدن خوب است خاک دلیل بسیاری است خایه اگر بیند که خایه
است نفع بیند و اگر کم کند نقصان خاییدن در خواب کنیزک بود اگر بشکند دوشیزگی
دختری ببرد ختنه کردن اگر بیند که او را ختنه کردند غمگین شود و بعضی گفته‌اند شادمان
شود خربزه زرد در خواب بیماری بود و سبز و شیرین منفعت چون وقت بیند خرچنگ
در دو زحمت بود و اگر بزرگ بیند بقدر آن مال یابد خر دلیل زندگانی و بخت مرد بود
اگر گوشت خر خورد مال بسیار یابد خرما خرید کردن خوب است خرد شکستن اگر بکار کسی
غمگین باید اگر بود و سوار شود کاری بزرگ در خرد داده اگر گوشت خورد مال بسیار یابد
و پوستش عز و جاه و بچه خردل در خواب غم و اندیشه بود و خوردن آن نقصان مال
خروس در خواب مرد احمق بود اگر او را گشت بر دشمن ظفر یابد خرگاه اگر بیند که در خرگاه
نشسته منفعت یابد خرگوش در خواب زن و کنیزک بود خزانه در خواب مال بود و اگر
بگشاید از خصم شود فروخت در خواب مالی باشد که بسختی جمع آید خزنی دلیل
زن است خز دلیل خیر و منفعت است چون نو باشد و اگر کهنه باشد خشت خام در خواب
دلیل مال بود و پخته دلیل غم و اندوه بود خشم گرفتن در خواب دلیل زحمت است
خصی اگر کسی بیند که او را خصی کردند خوار و حقیر شود و نامال یابد خضاب کردن ریش
بر ریش کارها باشد و اگر ریش خضاب کند خداوند کرم و حسیب بود و اگر پای خضاب
کند در حبس عظیم یابد و اگر بر انگشتان نیش آید خطبه اگر بیند که خطبه و تزویج میخواند خیره
صلح بود و اگر بر خطبه خواند در منبر ... خط در خواب دلیل منفعت است

برت خورد واگر نه دلیل غم نفقن اگر بیند که چیزی خطه بزرکی یا بد جلال کرد خوبست تمر
در خواب دیدن از جانب زن نفع یابد جبر در خواب دلیل نفع و روزی حلال بود
خنجر اگر در دست خنجر یابد با کسی عداوت کند خنده در خواب گریستن دلیل شادیست
و قهقهه غم و اندوه خوان اگر بیند که خوانی داشت و بران نانها بود فراخی یابد
و بسیار خوردن بر خوان دلیل درازی عمر باشد خود پوشیدن در خواب دلیل قوت
و فیروزی و ایمنی باشد خورش هرچه خورش طعم و خوش بوی باشد پسندیده باشد
و اگر بخلاف این باشد تدبیر و چاره کند نامی باشد خوشه غله چون سبز باشد
دلیل فرزند است و اگر خشک باشد عمر دراز و قحطی خوشه خرمای سبز نیک بود خوشه
در خواب مردی با قوت توانگر دون همت باشد بچه او اندوه و غم یابد اگر کوره یا
حرام یابد خیاط در خواب نعمت است از خویشان خیار چنبر اگر از بی وقت خورد پسندیده
خیک تیر و مات کار خبر کند و خنک انگبین اگر بیند عالم شود و اگر پاره شود خوبست
بوقت دلیل رنج و بیماری بود خیمه اگر کهنه باشد خوبست حرف دال
دانه و آنچه در خوردن آسان بود خوبست دارچینی در خواب دلیل اندیشه است
داغ در خواب دلیل مال باشد دبس اگر بیند که دبسی داشت او را مال حاصل شود
دام در خواب کرد حیله باشد دانه در خواب که درشت و خنک در جمله
غم و اندوه باشد دبه در خواب پسندیده نیست دختر در خواب دلیل شادی است
اگر زشت باشد دختر در خواب زن خوش روی به شوهر باشد درم دیدن دلیل
شرف و نظام کارهاست در در خواب دلیل بر زن و خادم است اگر بیند که در سرای او

حقا و یا بر جفت خوبست باشد دربان اگر بیند که دربانی میکرد حاجتی کردار و روا شود
درخت هر درختی که ثمر او عزیز باشد خوبست و اگر نه درخت قران خوبست
درد پیشانی دلیل نقصان مال بود درد چشم دلیل غم و اندوه باشد درد شکم
حرام خوردن درد پهلو آزردگی بر خویشان درد عورت دلیل فساد درد پای نقصان
پیوستگان درم درست در خواب خوبست و درم شکسته به درفش دلیل غم و
اندوه بود دروغ گفتن دلیل فساد بود درودگری کردن دلیل صحبت است با مردم منافق
دروگر در خواب بهتر از زر اگر چه ... دریا در خواب دیدن بزرگی وجه بود اول پادشاه
دوم رئیس سیم عالم چهارم حاکم حکیم پنجم بزرگی ششم کارهای با منفعت دزدی اگر
بیند که چیزی دزدیده و کسی گرفتی ... و اگر چیزی از او دزد دیده و نه یاو گرفت
دستار اگر سفید و سبز باشد خوبست دستاس در خواب دلیل خیر و منفعت است
دست پای برادرست و دست چپ خواهر دستبند مردان را بهتر از زنان بود در خواب
دستشوی اگر با آب صافی پاک بود دلیل روائی حاجات است و اگر بخلاف دشمن
در خواب دیدن علت غم و زیان مال باشد دعا کردن در خواب دلیل است
بروائی حاجت دشنام اگر بیند که کسی را دشنام میداد کار وی خوب
کردد دف زدن دلیل شهرت است اگر از جوان شنود نشاط بود و اگر از پیر نعمت دلالی
کردن در خواب پسندیده نیست دهل پادشاه ... است و هر چیز را به ... سند
اگر غمگین باشد خوبست و اگر نه بد دنبال اگر بیند که دنبال گاو یا اسب یا خر داشت
زیاده شود دنبل در خواب زیادتی مال باشد دنبه در خواب بهتر از زر باشد

یا مال زن **ازار** جانب ... دلیل است بر پدر و خویشاوند پدر و جد و مادر و خویشان
باشد **دال** در خواب دلیل کارهاست اگر بیند که چیزی را به بیرون آمده باشد بد باشد
و اگر خوب آید خوب اگر کسی را ... بسته باشد چاره شود **دل** در خواب چیزهای ...
دهلیز خانه خادم خانه باشد **دوال** خیر و منفعت است بقدر آن چاره که دوال از پوست
آن باشد **دو نقی** جامه خویش و عیال بسنده بود است و بیگانه غم **دود** در خواب
پادشاه ستمکار است **دوزخ** در خواب دلیل است بر سلطان ظالم و مبتلا شدن
بگناه و رنج و مصیبت **دوشاب** در خواب مال و نعمت است بقدر خوردن آن **دوغ**
در خواب غم و اندوه بود **دکان** اگر بیند که دکان بنا می‌کند زن خواهد و غم و اندوه
یابد **دوک ریسمان** در خواب دلیل است بر دختر **دولاب** در خواب خانه و ... بود **دو**
پر آب ... دلیل خیر و منفعت است **دوات** اگر کسی را دید با خویشان خصومت کند
و از آن اگر چیزی نوشید از زنی منفعت یابد و اگر سیمین بود زن خواهد **دینار** در خواب
دلیل است بر حریص بودن ... **دیگ** در خواب زن بود و اگر سفالین و
سیمین باشد نفعی بدو رسد **دیگدان** در خواب کدبانو که خدای خانه است
دیوار در خواب حال بیننده خواب است اگر بیند که دیوار قوی و محکم است بیننده را
دیر بر آبادی نشستن بزرگی بود **دیوانگی** در خواب مال حرام بود **حرف ذال**
ذکر در خواب ... بود و دیدن قضیب در خواب دلیل است بر فرزند و مال
و عزت و بزرگی و طلب جاه **حرف را** **راز** ... در وقت ...
دلیل غم است و ... **راه** در خواب دیدن بر سه وجه است اول ...

دوم غم سیم بیماری **ران** در خواب خویشان و قوت مرد باشد **ربات** در خواب
دلیل است بر ... و ... **ربوبیت** در خواب دلیل جنگ و بیماری است
رباب لهو و طرب است و اگر با جنگ و چغانه بود دلیل مصیبت اگر بیند که خود رباب
می‌زد بیمار شود **رخت** در خواب شرف مرد بود اگر سرخ باشد و اگر زرد و سیاه باشد
بخلاف این **رز** در خواب دیدن بر سه وجه بود اول زن که بیند دوم منفعتی که از
زن بدو رسد سیم غم و اندوه اگر از خشک ... باشد **رستخیز** اگر بیند که قیامت برخاست
اگر مظلوم بود بر ظالم دست یابد و از غم فرج یابد **ریسمان** در خواب عهد و پیمان است
اگر بیند که از ریسمان خود ... که ... باشد و اگر بطریق ... جدا ...
... دلیل درازی عمر باشد ... کردن در خواب دلیل است بر جنگ و
خصومت **رقص کردن** دلیل غم و اندوه باشد **رگ زدن** در خواب بر چهار وجه است
اول ... دوم منفعت سیم سفر چهارم ابتلا ... **رکیب** اگر بیند که رکیب او
گم گشته دلیل اندوه باشد **رکاب** ... بهتر از چوب ...
دیدن خوب است **رنگ** در خواب از جامه و غیر آن صلاح دین بود و رنگ
سرخ کراهت ... رنگ سبز صلاح و خیر باشد رنگ زرد بیماری
رنگ سیاه غم بود و رنگ کبود مصیبت باشد **روباه** در خواب زن دروغگو باشد
روده در خواب ... باشد اگر ... خویش ... منفعت یابد **روزه**
بهتر ... در خواب ... است ... **روغن** اگر
در خواب بیند ... طعام باشد و ...

فرح یابد روشنایی در خواب بر چهار وجه باشد اول دین دوم علم سیم راه راست
چهارم اعتقاد پاک روغن در خواب مال حلال و میراث بود و روغن زیتون و
[illegible] و امثال آن نعمت باشد و روغن بنفشه و یاسمین و امثال آن منفعت
روباه در خواب دلیل آرایش دنیا باشد و خوردن گوشتش منفعت بود روسپی در خواب
دلیل غم و اندوه باشد و اگر ظلم بیند نیز [illegible] باشد خیر یابد ریحان اگر خوشبوی باشد
فرزند باشد و اگر از زمین بکند غم و اندیشه بود ریش در خواب آرایش مردم است
اگر ریش خضاب کند حال خود از مردمان پوشیده دارد اگر خود را کوسج بیند حرمت
و مالش کم شود و اگر ریش کوتاه و [illegible] باشد و ریش کنده شود اگر ریش را
تراشیده بیند از هیبت و حرمت شود و اگر بیند که ریش کسی را بکند میراث از او
یابد ریسمان اگر بیند که تن او در ریسمان است و در آن کرم جمع شده فرزندان او را مال
حاصل شود ریگ در خواب دلیل خیر و مال باشد ریم در خواب مال باشد [illegible]
اگر بیرون آید فرزندان از مال نقصان یابد ریزه در خواب دلیل غم و اندوه باشد
اگر از بیرون دوا خورد راحت یابد حرف زا زادن اگر زن بیند
که دختری زاید خیر و نیکویی باشد و اگر پسر زاید غم و محنت بیند زاغ در خواب
مرد فاسق بد دین است زالو در خواب دلیل غم و بیماری و غیبت است زاهد در خواب
دشمن ظالم بود زانو در خواب دلیل است بر مدح و نام نیکو و ادب زبان
اگر بیند که زبانش دراز شده خصومت باشد اگر زبان کسی را بگیرد او را علم و حکمت [illegible]
زبرجد در خواب منفعت و خیر باشد زبور اگر بیند که زبور می‌خواند توبه کند و اگر بیند

که زیر بیند منفعت یابد زخم در خواب چون زخم خورد بر سه وجه باشد اول ظفر یافتن
دوم خیر و منفعت سیم نقصان مال چون از جای زخم خون روان شود زردچوبه در خواب
دلیل بیماری بود [illegible] نباید یابد چنانکه زخم پیدا نباشد [illegible] اگر [illegible] خورد
زن کند اگر کسی بیند که او را [illegible] منفعت یابد و اگر [illegible] غم و اندوه و اگر [illegible]
سخن [illegible] شود [illegible] در خواب [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] زرنیخ در خواب [illegible] بیماری بود زرنیخ در خواب
رنج و بیماری باشد زره در خواب دلیل ایمنی و قوت مال است زعفران اگر
کوبد یا بر تن مالد بیماری باشد و اگر [illegible] زغن در خواب
فرزند [illegible] زفت در خواب رنج و اندوه باشد زکات در خواب دلیل
خیر و [illegible] زگال در خواب مال حرام است اگر [illegible] غم و غیبت باشد
زکام اگر بیند که زکام دارد [illegible] زلزله اگر بیند که زمین بجنبد مردم
[illegible] زمرد در خواب دلیل است بر فرزند و کنیزک و مال حلال
زمستان اگر [illegible] وقت خود بیند [illegible] دلیل [illegible] مردم
زمین در خواب زن بود [illegible] زن در خواب
شادی و مراد باشد و زن پیر [illegible] زن غریب بهتر از زن آشنا بود زنا
اگر بیند که [illegible]
زنبور در خواب مردمان [illegible] و بسیار [illegible] لشکر و ملخ [illegible] زنجیر
[illegible] دشمن ظفر یابد زنجبیل در خواب دلیل غم و اندوه باشد و خوردنش منفعت

زنجیر در خواب بیعت باشد زعفران در خواب دلیل غم و اندوه است اگر وی معروف بود
براه ما رسد زنگار در خواب رنج و اندوه باشد زنگ در خواب دلیل خصومت و جنگ
زنار اگر بیند که زنار او موی بسیار دارد غمگین شود زهر در خواب خوردن مال حرام باشد
زهره اگر بیند که زهره مردم بخورد خشم و اگر زهره چهارپایان مال حرام باشد زیتون در خواب
غم و اندوه باشد زیره در خواب دلیل اندک منفعت و بیماری باشد زیره چون
کم [illegible] عمر باشد زین در خواب کسی که با زن بود حرف السین
ساق اگر گوشت ساق خورد بقدر آن منفعت یابد [illegible] در خواب دروغ و بهتان باشد
ساحر [illegible] باشد که کارهای دشوار بر مردم آسان کند ساعد اگر بیند که ساعدش
قوت و نصرت یابد و اگر موی بسیار [illegible] دام دار شود ساق اگر بیند که ساقش درست
و قوت کار ایشان خوب گردد و اگر بخلاف و اگر موی [illegible] باشد [illegible]
سایه در خواب بزرگی باشد اگر سایه که [illegible] از پادشاه و سایه درخت راحت باشد سایبان
اگر بیند که در زیر سایبان نشسته در خدمت پادشاه تقرب جوید اگر سبت غم و اندوه است
سپر قوت [illegible] سبزه مال و شادی بود سبزه اعتقاد [illegible]
باشد سبیل اگر بیند که بچشم سبیل [illegible] نقصان دین [illegible] سبو در خواب [illegible]
و کنیزک باشد سبوس دلیل قحط و تنگی است سپیده غم و اندیشه بود سپید مهره در خواب
[illegible] رنج [illegible] باشد ستارگان هر یک دلالت بر منسوبات خود کند
ستون در خواب دولت و اقبال باشد سجاده اگر در سجده بر سجاده [illegible] سفر
مجاز [illegible] سجده در خواب دلیل درازی عمر باشد سداب در خواب دلیل خصومت باشد

سدر در خواب دلیل [illegible] اگر بیند که سدر [illegible] و اگر سدر [illegible]
خیر و نیکی [illegible] و اگر [illegible] دلیل درازی عمر باشد و اگر [illegible]
منفعت یابد و اگر [illegible] سراب در خواب دلیل
باطل است سرای اگر کسی سرای بیگانه [illegible] بیمار شود [illegible] شفا یابد
اگر سرای معروف [illegible] روزی حلال یابد سرب اگر بخواب بیند از مال دنیا اورا چیزی
حاصل شود و اگر [illegible] سرخی دلیل جنگ و خصومت است
[illegible] اگر بیند [illegible] مال حاصل شود سرقه اگر بیند
[illegible] از پادشاه [illegible] سرکه در خواب مال حلال باشد و بعضی
گفته اند غم سرگین [illegible] اگر [illegible]
[illegible] مال حرام باشد سرما در خواب
رنج و مضرت باشد سرمه دان در خواب مال [illegible] سرمه کردن مال و جاه باشد
[illegible] سرنج دلیل غم است اگر [illegible] سرو کفش دلیل است [illegible]
دروغ اگر [illegible] باشد غم و محنت سرود در خواب خوب باشد [illegible]
[illegible] منفعت یابد سریش [illegible] غم و اندوه باشد [illegible] نقصان مال ابریشم
در خواب منفعت باشد [illegible] سطل دلیل است بر خادم خانه [illegible] دلیل غم و اندوه
[illegible] نقصان [illegible] سفر اگر [illegible] سفره
در خواب دلیل بزرگی باشد [illegible] سفوف خوردن در خواب

دلیل غم و اندوه بود شقاقل خوردن دلیل ادای امانت است شفتالو در خواب دلیل روای
حاجت است شقوقا دلیل غم و اندوه باشد سگ اورا دشمنی فرومایه بود سگ سیاه
دشمنی از عرب و سگ سفید دشمن از عجم اگر سگ او را بگزد از دشمن رنج شنود و اگر او را بگ
زند گزند از دشمن بوی رسد و اگر جامه اش بدرد نقصان مال باشد و اگر گوشت
سگ خورد میراث یابد سکبا اگر گوشت گوسفند پخته باشد عز و جاه یابد باشد
و اگر ترش بود دلیل است بر اندوه سکنجبین چون شیرین بود خوردن وی مال است سلاح
در خواب قوت است سماروغ زنی بی منفعت بود و اگر بخورد مال بدست آورد سماق دلیل
حضرت بود سمور مردی ظالم باشد و موی وی مال و فرزند است سنان دلیل قوت
و ظفر یافتن است بر دشمن سنجاب مرد غریب زاهد باشد و موی و پوستهای او مال باشد
سنبل دلیل است که دختری حاصل شود و سنبل خشک پسر و اگر سنبل تازه بخورد مال حلال
بدست آرد سنجد مال حلال باشد که برنج بدست آید سپندان از وی منفعت بیند سنگ
دلیل است بر مال و وحشت در کارها سنگ خاره اگر بیند کار وی دشوار افتد اگر گرفت اندکی بود
حیثیت و بزرگواری بدست آید سوراخ کردن دیوار خویش از پادشاه نفع یابد سوزن صلاح
کار خداوند خواب است اگر گم شده خوب نباشد سوسمار مردی مرده بود و اگر گوشت او بخورد بقدر
آن منفعت یابد و اگر آواز او شنود مصیبت سوسن اگر ببوید خبری بدو رسد اگر ببیند
غم و اندوه است سیرک اگر بدست باشد ایمن شود و اگر دروغ از خبرها بهره یابد سیر اگر خورد
زنی بدو نسبت دهد و از زنی آگاه شود سیب اگر کم سبز باشد فرزند بود و اگر سرخ
از پادشاه منفعت یابد و چون سفید بود از زنان و چون زرد بود بیماری سیر مال حرام

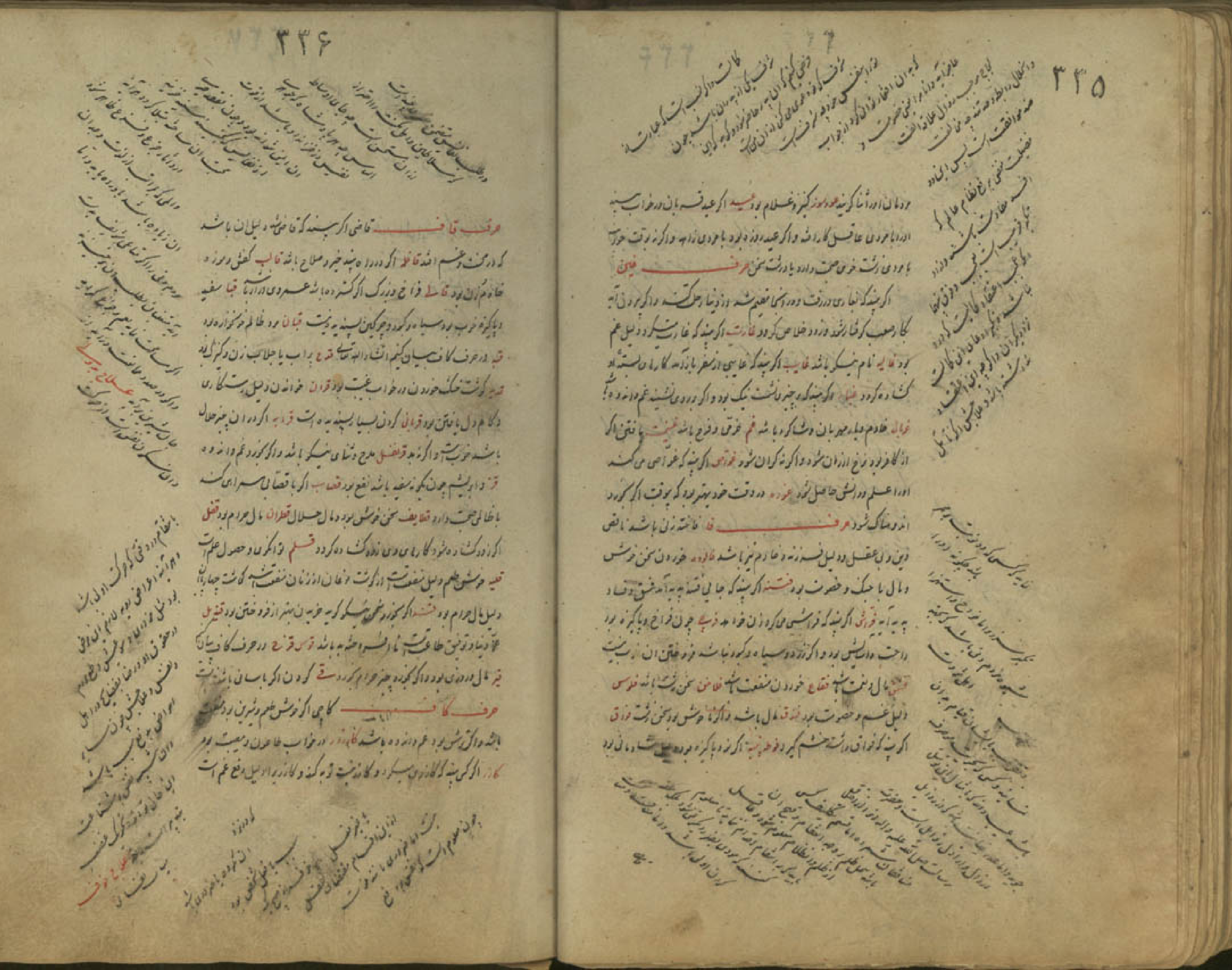
و سخن زشت و اندوه باشد سیره مرغ آب شهر است که مثل شهر است
سیل دیدن بر چهار وجه بود اول از دشمن بزرگ دوم پادشاه ستمکار سیم لشکر غالب
چهارم بلا و فتنه سیماب اگر بدست داشت بمقدار آن مال حاصل کند سیمرغ مردی
بزرگوار و خوش طبع بود اگر بیند که سیمرغ با وی سخن می‌گفت وزیر پادشاه شود و اگر
گوشت خورد مال فراوان آرد اگر سیمرغ او را ببرد بگیرد و حضرت یابد حرف شین
شاخ درخت دلیل بر فرزند و برادران باشد شادروان دلیل مرد بود اگر دید
نقصان حرمت یابد و غم و اندوه باشد شاه دانه غم بود شانه پادشاه مرد
باشد اگر ریش شانه کند از غم فرج یابد و اگر شانه شکسته شود رنجش حاصل شود اگر بیند
که گوشت از شانه او ببرید و در آن سال باران بسیار بارد شاه تره اگر در خواب
دید باشد دلیل عز و جاه است و اگر زرد و مرده بود دلیل بیماری شاهین پادشاه
بود منزلت و مال و دولت و فرزند بگوید شب اگر بیند که تاریک و تار است
اندوه و غم بود و اگر ماهتاب در وی است عیش و فرح شبانه شبانی کردن
دلیل بود و حصول آن در اندب دلیل بر ولایت و بزرگی و از خرمی و اقبال
و از کار و سال نیک شب بازی سخن باطل و دروغ بود شپش عیال بود و دشمن ضعیف
بزرگوار اگر بیند که بسیار بود جمع شده و زنان حرام افتد شتر اگر بیند که
کسی با وی ادا و خبری آید یا غمگین شود شقایق در کار و رنگ بود شراب
که طعم شیرین و خوشبوی بود بسنده است و چون ترش و ناخوش بود دلیل غم
شلغم و شفتالو در کار نیک دلیل است بر زیادتی ایمان و در کار نقصان بر ایمان

شستن سر و تن به آب جوی و حوض و دریا دلیل رستن است از غم و خلاص شدن
از وزر ششی شادی بود از هر جانوری که گوشت وی حلال بود مال حلال یابد شطرنج
سخن دروغ و منازعت بود شاخه اگر چوب خشک بیند دلیل بدحالی و اگر سبز بیند خبر یابد از عطا
نیک یابد شغال اگر با شغال در جنگ بود با خویشان خصومت کند و اگر شغال با وی
بازی کند زن باو عاشق شود اگر گوشت آن بخورد بقدر آن او را از دشمن مال حرام
حاصل شود شغادر چاه و جوی آب بیماری بود خاصه که بهنگام نباشد و دیدن [illegible]
در خواب بر پنج وجه بود اول کنیزک دوم پسر سیم غلام چهارم مال از وجه عرب
پنجم روزی شکار اگر کسی که سعفه کرد شکار کند غنیمت یابد و لیکن زود ضایع شود
و اگر پیاده دوام کرد و طالب زنان باشد شکر سخن لطیف و شکر باشد اگر بسیار
بیند روزی حلال یابد بسیار [illegible] کرده باشد [illegible]
[illegible] که روزی بسیار یابد شکستن اگر بیند که چیزی را بشکست بقدر آن برو
نقصان رسد و اگر عضوی از اعضای او بشکند دلیل غم و اندوه است شکم هر
جانوری که گوشت او حلال بود چون پاکیزه و فربه بیند مال حلال یابد و اگر باریک
بود مال حرام شکنجه کردن دلیل بیماری است شکوفه درختها بوقت خویش بهتر است
و شکوفه نه بوقت بدتر باشد و سپید بهتر از زرد بود شلغم غم و اندوه است شلغم پخته بهتر
از خام بود شلوار کنیزک عجمی بود شمشیر دیدن بر پنج وجه بود اول فرزند
دوم ولایت سیم قوت چهارم منفعت پنجم ظفر یافتن شمع عزت و دولت است
اگر افروخته بیند عزتش زیاده باشد اگر شمع را با شمعدان کسی باو دهد از [illegible]

بزرگی زن خواهد شنا از آب صافی طلب نعمت است بکمال و اگر تیره بود هم طلب است از جای
به شنگرف غم و رنج بود اگر بخورد بیماری شهوت دلیل غم و اندوه است شهد مال و میراث
حلال و علم و حکمت است شهرستان اگر بیند که بشهری در شد بر دشمن ظفر یابد و اگر
بیرون آید بخلاف این شود [illegible] طلب باشد پسندیده است [illegible]
اندوه دلیل باشد شیر هرچه تازه تر و شیرین تر بود بهتر باشد و اگر ترش بود نقصان
مال باشد و اگر شیر شتر خورد بقدر آن از مال دشمن یابد و اگر شیر سگ خورد کار وی
دشوار شود و اگر شیر خر خورد بیمار شود و شیر سگ از پادشاه مال یابد شیر گوسفند مال
حلال باشد و شیر مرغان حصول مراد است شیره انگور خیر و منفعت بود و اگر [illegible] بود
رحمت شیرینی از خوردنی حسن و خوشی بود شیر دشمن قوی باشد اگر با شیر
جنگ کند مقهور پادشاه شود شیرخشت روزی حلال بود شیشه دلیل زن با خادم
باشد اگر کوزه [illegible] دلیل بیماری است شیلوه دلیل غم [illegible] باشد و خوردن [illegible]
نقصان مال بود حرف صاد صابون اگر کسی جامه های خویش را
بصابون بشوید از گناهان پاک گردد و خوردن آن دلیل بر چیز حرام کرده باشد
صراف مرد عالم طماع بود اگر بیند که صرافی بسیار [illegible] و خیانت مشغول است صبا
سخن خوش و مدارا کردن است صبح اگر بیند که صبح صادق دمید و جهان روشن شد
اهل آن دیار را خیر و راحت بود و اگر زرد یا تاریک بود بیماری بود و اگر سرخ [illegible] بود
فتنه صبر عالی باشد [illegible] صدف خادم و زن بود صندوق [illegible] از علم
با نصیب گردد [illegible] صراط اگر بیند که بر صراط ایستاده [illegible] دولت اسلام بود

صورت دلیل زوال حاجت باشد صمغ منفعت اندک باشد صندل اگر بیند که صندل داشت
در مال او را ثنا گویند و خیر و منفعت بیند صندوق زن و خرد جاه باشد حرف ضاد خیر و
منفعت دین باشد و سفید و سبز بهتر باشد صیقل مردی بود که حق از باطل دور دارد
... حرف ضاد اگر بیند که ضرابی می کند سخنهای بسیار گوید
ضعف اگر بیند که ضعیف اندام شده حال وی نیکو گردد و دلیل ... باشد ضیاع بجا
بود اگر در زمین در ضیاعات ... احوالش نیک شود و اگر در ضیاع وی خار و خاشاک
بود از دشمنان رنج و مضرت رسد و بیند حرف طا طاس
در خواب دیدن بر چهار وجه باشد اول زن خادمه دوم کنیزک سیم فرزند چهارم
منفعت از زنان طاعون بلا و فتنه بود طاوس پادشاه عجمی باشد و اگر طاوس
ماده باشد زن توانگر با جمال بود طباخ اگر بیند که طباخی بسیار کرد دوان طبع طعم ...
نیک باشد و اگر نه بد طباشیر دلیل غم و ... بود و خوردنش مضرت طبق بر چهار وجه
باشد اول خادم خانه دوم کنیزک سیم ... چهارم ... طبل کلام باطل و دروغ
باشد طبیب در خواب مرد عالم بود طعام هرچه باشد ... نیک باشد اگر ترش بود
طعم نباشد طلاق اگر بیند که زن را طلاق داد از وی ... طلق اندک ... بود
در کارها اگر بسیار داشته باشد از سفر مال حاصل کند طنبور اگر بیند که طنبور ... ملال
از وی رسد و اگر شکسته باشد عمرش دراز بود طوطی فرزند و غلام بود ... خبران ...
... و اگر گوشت طوطی خورد از کسی نفع یابد حرف ظا اگر بیند
که کسی وی را ظلم بسیار کرد و مضرت یابد و اگر بخلاف ظلمات دلیل گمراهی و حیرت باشد

حرف عین عاج مال بود از پادشاه عاشق اگر بیند
که عاشق ... است به نیکی و صلاح ... که در محبت حلال است اگر از معشوق
کام دل یابد خیر و منفعت یابد عبادت ... عرش بخواب دیدن
امری بزرگ بود اگر از ... کارش ... شود و اگر ... از عرش باشد
بر دشمنان ظفر یابد عرعر ... عرق اگر بیند که عرق از وی روان
شد به قدر آن او را زیان رسد و گفته اند که عرق کردن بخواب ...
باشد عروسی با جنگ و جفا ... خبر ... عصار اگر بیند
که عصاری بسیار کاری کند ... کار ... گردد
عصا مردی ... باشد اگر بیند که عصا در دست داشت از مردی بزرگ قوت
یابد و اگر عصا ... اگر عصا ... عطار اگر بیند که
عطاری می کرد مردمان او را مدح گویند ... عطر اگر بیند که بوی خوش داشت
مردمان ... عقیق صحبت با مردی ... و اگر او عقیق داشت
باشد شرف و فرزند یابد عک اگر بیند که ... می خاید ... حضرت
کند علم مرد عالم دانا باشد علم دلیل ... باشد ...
... چهار وجه بود اول صلاح کار دوم خیر و منفعت سیم
کار ... چهارم ... دلیل ... باشد عمود ...
... باشد عناب ... مال باشد عنبر ... رنج حاصل کند
... عنکبوت مردی ضعیف ... باشد عود اگر ...



بود مان او را ثنا گوید عید روز کبیر و غلام بود عید اگر عید قربان در خواب بیند
او را با بودی عاقبت کار باشد و اگر عید روزه دیده بود با بودی زاهد و اگر در وقت خود
با بودی رنگ خوش صحبت دارد یا درشت سخن حرف غین
اگر بیند که بغاری در رفت و در آنجا مقیم شد در دنیا رنج کشد و اگر بیرون آید
کار صعب گرفتار شود و از وی خلاص کردد غارت اگر بیند که غارت میکرد دلیل غم
بود غایه نام نیکو باشد غایب اگر بیند که غایبی از سفر باز آمد کارهای بسته او
گشاده کردد غنا اگر بیند که چیزی داشت نیک بود و اگر درویش باشد غم و اندوه
غبار خادم و یار مهربان دشمن کرد و باشد غم فرج و فرح باشد غیبت ... اگر
از کار خود رنج او را ان شود و اگر نه گران شود غواصی اگر بیند که غواصی میکند
او را علم و دانش حاصل شود غوره در وقت خود بهتر بود که بی وقت اگر کوره
اندوه هلاک شود حرف فا فاخته زنی باشد ناقص
دین و بی عقل و دلیل فتنه و خادم نیز باشد فالوده خوردن سخن خوش
و مال با جنگ و خصومت بود فتنه اگر بیند که جائی فتنه پدید آمد خلق و فساد
پدید آید فراشی اگر بیند که فراشی میکرد زن خواهد فراخ چون فراخ و پاکیزه بود
راحت و دانش بود و اگر زرد و سیاه و کرد و تنگ باشد غم و خلق آن ... بیند
فستق مال و نعمت بود فقاع خوردن منفعت باشد فلاخن سخن زشت باشد فلوس
دلیل غم و خصومت بود فندق مال باشد و اگر نا خوش بود سخن زشت فواق
اگر بیند که فواق داشت خشم گیرد فوطه ... اگر زرد و پاکیزه بود ... بود

حرف قاف قاضی اگر بیند که قاضی شد دلیل آن باشد
که در محنت و غم افتد قافله اگر در راه بیند خیر و صلاح باشد قالب کفش دوزد
خادم زن بود قالی فراخ و بزرگ اگر گسترده باشد عمر وی دراز باشد قبا سفید
و پاکیزه خوب بود و سیاه و کبود و چرکین بیند بد است قبان بود ظالم و کم ارزنده
قبه در حرف کاف بیان کنیم ان شاء الله تعالی قدح پر آب یا جلاب زن و کنیزک
قدید گوشت خشک خوردن در خواب غیبت بود قرآن خواندن دلیل رستگاری
و کام دل یافتن بود قربانی کردن بسیار بیند به است قرابه اگر در آن چیز حلال
باشد خوب است و اگر نه بد قرنفل مدح و ثنای نیکو باشد و اگر کبود غم و اندوه
قز و ابریشم چون نیکو و سفید باشد نفع بود قصاب اگر با قصابی سرای کسی
با ظالمی صحبت دارد قطایف سخن خوش بود و مال حلال قطران مال حرام بود قفل
اگر در دکان و در شود کارهای وی زود گشاده کردد قلم ذوالکرم بود و حصول علم است
قلیه خوش طعم دلیل منفعت است و اگر ترش و خام او را زیان و منفعت نشد ... گوشت چهارپا
دلیل مال حرام بود قند اگر بیند که قند میخورد سخن نیکو گوید و خوبی بهتر از خود خلق بود قندیل
کار دنیا و دین طاعت است نماز ... باشد قوس قزح در حرف کاف بیان کنیم
قیر مال دزدی بود و اگر کنده چیز حرام کرده ... کردن اگر ... باشد نیت
حرف کاف کاهی اگر خوش طعم و شیرین بود ...
باشد و اگر ترش بود غم و اندوه باشد کاهدان در خواب طاعون و مصیبت بود
کاریز اگر کسی بیند که کاریزی میکرد ... و کاریز ویران دلیل غم است

کاریز مکر و حیلت است کاسه چوبین چون در آن خوردنی بود مال باشد و اگر تهی باشد

کاغذ مال اندک بود و علم و دانش کاغذ دلیل معیشت است کاغذ دلیل شادی و

فرحی است کاسه دلیل غم است و اگر کهنه بود مضرت کاه مال و نعمت است کاهو وقت

خوردنش منفعت است و بی وقت غم کاهدان مال و جواهر است که برنج بدست آید کاو دلیل

نیکوئی و نعمت است اگر فربه بود کاو دوشیدن مردی توانگر بود کاومیش گوهری با قدرت بود

گوشت گرسفند آنچه خورد بقدر آن مال حاصل کند کبر خوردن اندوه و غم بود

کبک زن و فرزند خوب روی و کام دل بود کبوتر زن و کنیزک بود کبوتر بچه غم و

اندوه بود کتابچه علوم دینی پسندیده است و شعر ملامت کتان مال حلال بود

کتیرا نفع اندک بود کج جنگ و خصومت بود کج لا کردن خیر و صلاح است کربلا

کردن دلیل منفعت است و ملامت کرم چون وقت خود بود مال و نعمت است کرم اگر

کسی بیند که وی را کرمی داد و بیحق مال بدست آرد کره مردی منفعت بود کرمی بینه اندر وا

علم و دانش باشد و از جواهر شرف و بزرگی کره مال جهان کرد و بود کرباس [illegible]

اگر بر آن نشسته بود و خوش بود و شرف و بزرگی یابد کرسی خیر و راحت و جاه و [illegible]

کرفس خوردن غم و اندوه باشد کرگس دلیل بزرگی و ریاست بود کرم بود خراب

عمارت کردن بود و خراب کردن نیک اگر از کرم پوست بیرون آید از غم و اندیشه

رسته گردد کرویا خوردن غم و اندوه باشد [illegible] رستگاری بود از غم اگر از کژدم

یا جانوری گزند رسد در خواب دلیل بود چون فریاد و زاری کند کره غم و اندوه

باشد اگر گلیم روزی حلال بود کژدم دشمن بود کز غم و اندوه بود اگر بار کرد بجز

باشد نفع بود کشتی اگر کسی را بیند اندر حالش خوب شود کشمش روزی حلال بود

کشتن اگر بیند که کسی را در کشت عمرش دراز باشد و اگر کسی او را کشته باو نفع رساند

کشف مردی عالم بود و اگر گرفت از آنچه بود بقدر آن علم و مال حاصل کند

کشک خوردن مال اندک بود کشمش دلیل نفع و مال حلال است کشنیز غم و اندوه باشد

کعبه دیدن خلیفه و ایمنی باشد کفتار زن زشت بود و گرفتن آن جادو دلیل کفچه

کار فرمودن خادم باشد کفش زن بود و [illegible] دلیل منفعت است و خوردنش

مال حرام کفن اگر از بهر مرده سازد از کسی معروف باو رنج رسد کلاب تندرستی بود

اگر کلاب ریزد [illegible] کلاغ [illegible]

اگر [illegible] غم و مصیبت بود کلاه عز و جاه باشد بقدر و قیمت کلاه [illegible] اگر

بیند که [illegible] غم و اندوه بیند کلید در خواب زن و فرزند و غلام و

کنیزک بود چون گل از درخت جدا باشد غم و اندوه باشد و گل زرد بیماری بود

مال حلال [illegible] کل اگر در خواب گل خورده مال

و جاه [illegible] حلال بود و گل سیاه غم [illegible]

[illegible] وقت خود منفعت بود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بود و اگر گرفت آن کرد از غریب [illegible] اگر بیند که [illegible]

فراخ شد روزی باشد [illegible] عیش و نعمت [illegible]

و ظفر بر دشمنان [illegible] اگر خفته در خواب [illegible] باشد نیک و اگر [illegible]

کمان اگر بیند که کمان با کره داشت کارهای نیکو از او بدید اید و کشیدن کمان
دلیل غم و زاری است شکستن ان خوب است کمربند جلا یافتن سخنهای نا خوش شنود
شنافت اگر کمر زن با کر کی سلیط بیند کمان شتران که در خیمه و فرع باشد اگر
بکر زنده باشد بیماری بود و اگر [illegible] خدمت است و اگر [illegible] کمر اگر در میان
بند و قوت است دیگر وقع شرف و بزرگی و حشمت و فرزند و عمر دراز کنار دیده است
دیدن ان در خواب روزی حلال بود کناره کردن مصیبت بود کنبد پاکیزه عالی
شرف و بزرگی بود کنج اگر بیند که کنج ضایع شد بیمار شود کنجد مال باشد که هر روز زیاد
کردد کنده دنیا باشد و اگر اندر [illegible] بود مال حلال کنه تفکر و اندیشه بود کندم مال
حلال بود که برنج بر او رسد کنده مال حرام و سخن زشت بود کنشک غم و اندوه باشد
کنه عیال و فرزند باشد کرک خبر [illegible] باشد کره بیماری بود [illegible] اگر [illegible]
و [illegible] بود [illegible] کرد نیک بود و اگر [illegible]
کار بر وی تنگ شود [illegible] دلیل غم و اندوه بود کز مال که بسختی حاصل شود اگر
[illegible] که با کسی خصومت کند [illegible] سخن درشت و کرک [illegible] سفید
دلیل کرک و زن و فرزند و عمر دراز است [illegible] سفید و [illegible] بود [illegible] دلیل
مال و [illegible] بود [illegible] چون [illegible] شود دلیل است که مال [illegible]
و اگر خام [illegible] در خواب دیده است [illegible] غم و اندوه بود و حلال [illegible]
[illegible] بود [illegible] با جمال بود و [illegible] ان دلیل خیر [illegible]
[illegible] بود [illegible] روزی [illegible] چون [illegible]

بود و اندر ان صفت با به کیوه دلیل است بر جاه اگر [illegible] باشد کیک دشمن ضعیف بود
حرف لام لباس اگر بیند که لباس زنان پوشیده
دلیل زیاده شود و لباس سفید و سبز دلیل خیر و منفعت بود و اگر پاکیزه باشد لاف زن بیند
لرزه سختی بود لشکر اراسته قوت و نصرت باشد لعل زن و فرزند باشد و منفعت دنیا
لعق مردی با حسب و نسب بود لقوه اگر علت لقوه گرفتار شده بود [illegible]
لگام اگر لگام داشت دلیل است بر شرف و ادب لگد اگر کسی را لگد زند باو رنج رسد
و اگر لگد خورد رنج کشد [illegible] شرف و بزرگی نقصان پذیرد [illegible] از بزرگی زیان
لنگ اگر بیند که لنگ است از [illegible] نفع رسد و اگر [illegible] که ناموس بزرگ
منتشر کردد و خوردن اش غم بود لوبیا دلیل غم و اندیشه بود [illegible] دلیل علم بود و [illegible]
دلیل بر دیانت و [illegible] و فرزند بود لوزینه اگر خورد از کسی سخن خوش شنود و اگر [illegible]
باشد مال یابد ملک اگر بیند که ملک شده کارش ضعیف و سست شود [illegible]
[illegible] غم و اندوه و بیماری باشد حرف میم مادر در خواب
دشمن پنهان بود [illegible] جمع کردن نقد ان [illegible] خوردنش
نصرت بود مازو در خواب دیدن مال [illegible] رنج حاصل شود و اندیشه و غم بود ماست
[illegible] دلیل [illegible] دلیل غم بود [illegible] و طعام [illegible]
ماکیان دلیل بر طعام [illegible] بود ماهیان دلیل بیماری بود [illegible] دلیل بر غم و اندوه بود
ماه در خواب دیدن پادشاه بود [illegible] غلام [illegible] ماهی [illegible]
جاه [illegible] ماهی سفید مال [illegible] ماهی سیاه غم

داند و ده جوزه سرمان بود و در خواب نخی درشت بود مطره زر دلیل بر غم خورد
منفعت باشد مطره کند تا و جنس کلاف ابریشم اگر بجز وزن عاله خواه محراب اگر در
محراب نماز کند فرزند صالح خواهد عمارت آن دلیل نیکو باشد محنت در خواب
دیدن دلیل فساد است مدد طلب مینت و یا نفقه و اما باشد اگر و جامه رنگ دادن ابا
رنگ دهان زن و فرزند و مال و زینت بود مردار سنگ دلیل رنج و بیماری بود مرده
اگر بیند که مرده است و جنازه او زمین ما کشند فساد دین وی باشد اگر بیند که مرده زنده
شده حال او نیکو شود اما مرده چیزی از نقش دلیل مضرت است و اگر مرده کسی را
در آغوش گرد و عرش دراز شود مروارید دیدن فرزند مبارک بود مرغ اگر بانگ
بسیار کند دلیل غم باشد خوردن مرغ مردن زیان باشد و مکاره کرانی نعمت
و بزرگی باشد مروارید خیر و منفعت بود وزن بود مرهم بر ریش نهادن دلیل خیر و
صلاح باشد مورچه بسیار بیند به است مزدور اگر بیند که مزدوران در سرای او کار
میکنند غمگین شود مژگان چشم در خواب کلاه بستن دین بود و خوبی و درونی
مس از جنس جهودان بود و اگر مس که او را هست او کار [illegible] ده شود [illegible]
مال حرام بود و کاهلی در نماز مسجد آبادان مرد عالم بود و خرد در [illegible] مسک مال
حلال و علم و نفع بود مسمار میخ آهنین است در خواب مرد بزرگ او بود مسواک
جمع کردن مال باشد و حصول مراد ها مشبه کار باطل بود مشک در [illegible]
کار باطل بود و نافه مشک زن مستوره بود و حق [illegible] و کنیزک و [illegible] مشلاب
[illegible] بود و اگر [illegible] خوب باشد مصحف [illegible] بود مطرب اگر بیند که مطرب

بگردد و دین وی خلل پذیرد معده اگر بیند که معده بسیار در دمع کوفته مطبخ دیدن زن
دعا و [illegible] باشد مطبخ اگر آتش در او خوش بود دلیل بر مضرت بود معجون اگر از او بیمار را
در دواست از او منفعت بود سعفه دلیل بیماری باشد معلم اگر بیند که معلمی بسیار دشوار دارد
یابد منفعل اگر جمع کند نفع یابد و اگر کند زیان مضرت مغفره زنان [illegible] بود مگس در خواب
مردم درویش شغل او بود مگس انگبین مرد فراخ روزی بود ملخ [illegible] لشکر بود و ملح بخوردن
مردم دو نیاید [illegible] کردن در خواب [illegible] نمناک مردی بود که [illegible] دین خود
منبر سلطان و دلیل اسلام باشد و اگر خطبه خواند علم و حکمت بود منجنیق خادم بود منقل
مال [illegible] بود موزه اقتدار مال نعمت یابد مهمان در خواب اجتماع بود مهرجه دلیل
اندوه بود و اگر در خانه خود مرتبه بسیار بیند نفعش بیابد موجه [illegible] منفعت و روزی
حلال یابد مویز [illegible] دلیل بود به [illegible] تابستان دلیل بود بر غم و اندوه
موش [illegible] زن مستوره بود و یا دشمن فاسق دلیل بود بر [illegible] نعمت و [illegible]
بود [illegible] دلیل غم و اندیشه بود [illegible] بود و [illegible] غم [illegible] مال
حرام بود میخ [illegible] بود و اگر [illegible] بود دلیل قوت و فرزند [illegible] بود [illegible] دلیل
به زن و فرزند [illegible] باشد اول [illegible] منفعت [illegible] بود
[illegible] مال بود و اگر [illegible] بود [illegible] بود
[illegible] غم **حرف النون** [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] دلیل قوت [illegible] بود
[illegible] اگر [illegible] کردن [illegible] بود [illegible] ناخن

مال بود و بزرجمهر گوید باشد **ناف** زن دیگر که بود **ناقوس** مردی منافق و رو علم
باشد **ناخن** اگر پاکیزه بود دلیل آلات عیش خوش بود و اگر بخلاف **ناودان** اگر بیند
که ناودان بخانهٔ خود نهاد از بزرگی نفع بیند اگر بیند بخلاف این **ناودان** غم و
مصیبت بود **نبات** هر نبات که او را ساق باشد دلیل بر خیر و نفع بود و ...
دلیل بر غم و اندوه بود **نخجیر** اگر بیند که نخجیران مطیع او بند از دوستان جدا گردد یا مال
و از آن شود اگر نخجیر بگیرد از دوستان نفع یابد **نرد باختن** دلیل بر مکر و حیله و مال حرام
باشد **نردبان** اگر بیند که از کل درخت خام بود و بر آن رود دلیل خیر و صلاح باشد
و اگر از چوب بود دلیل بر ضعف دین **نرگس** غم و اندوه باشد و بعضی گویند خبر باشد
نرنج بوقت خوردن آن خبری بد رسد و ... آید اگر از درخت چید
باشد غم باشد **نعل** مال و منفعت باشد **نعلین** اگر پوشید ... میراث ...
و اگر تیغ بود عزت باشد **نفاس** دلیل غم و اندوه باشد **نقد** ناپکاری بود
نقره اگر ناخن بود به حال بد **نقره** دلیل بود بر زن و فرزند و مال **نکاح** در خواب
دیدن آن دلیلش دنیا و کارها باطل بود **نگین** انگشتری شرف و بزرگی بود **نماز**
در خواب ایمنی و رستگاری و جاه باشد **نمد** مال حلال بود اگر سیاه ... مکنت
نمک در خواب غم و خیر و برکت باشد **نهنگ** دزد ستیزنده بود گوشت نهنگ اگر
خورد مال دشمن خورد **نیزه** قوت ... و فرزند بود ... اگر فرا گیرد و ...
چیزی ... رسد خیر و صلاح بود **نیشکر** ... بود **نیل** ... قوت و بزرگی یابد
نیلی غم و اندوه باشد **نیلوفر** اگر در دست بیند ... خبری بد رسد **ناپرهیزی** تا دلیل

قاسم باشد اگر دید که ناخن چینی داشت و را فقیه محتاج شود اگر مادر و داشته باشد او را
برادری آید و ناخن چینی تاویل فرزندی صالح باشد که میان مردم اصلاح کند
و در تاویل شک کنند **نام** اگر بیند که او را نامی بخوانند به از آن نام که داشت
حال او خوب شود و با طلسم اگر بیند که او را نامی زشت خوانند عیبی بر او ظاهر شود
و اگر دیگری را نام ناخوب خوانند و کنیت او ناپسندیده شود **نامه** مهر کرده تاویل
خبر پوشیده باشد و از آن گشاده خبر آشکارا و گفته اند نامه ... غم بود
و باز کرده فرج **نان** تاویل شخصی باشد که طلب روزی کند و اگر دید که نان تازه
و از کسب حلال کرده و گویند نانوا تاویل والی عادل باشد **نارنج** تاویل غم
باشد و خوردنش تر و تازه بدان بود **نبات** اگر بسیار بیند ... بسیاری مال
نقد یا اندوختن ... نبات همین حکم دارد **نبیذ** تاویل مال حرام بود که بعضرت
حاصل شود و گفته اند خمر مال حرام بود و ... هر حال اگر بیند که با جمع
خمر بخورد در خصومت باشد و اگر بیند که ... بخورد کسی منازع او شود و مال حلال
... بخورد مال شبهه خورد و اگر دید که بفروخت ... و اگر دید که می
بالا ... بزرگی ... شود و از منفعت یابد و اگر بیند که ... بخورد از او ... بیعت
نقض یا رسد **نثار** طلا تاویل ... اندوه ... رنج کرده
... از آن نقره نثار باشد و از آن دیگر چیزها ... چیز تعبیر باید کرد
و گفته اند **نحو** ...
نرگس تاویل حکم کل دارد و گفته اند **نخود** ...

در خواب اندرون زن بیند و آن بیش بود شبیه زندان که وارد باشد
باعتبار آنکه تاویل زن کس بفرزند کرده اند نشرف تاویل علم کلی بخشد دارد و اگر
در خواب بیند خیر و خوبی باشد یا فرزند صاحب دولت نشتی ولایت و استعفات
کار کند و اگر بیند که با طایفه متوجه کاری بود و در راه نشست دلیل طلاق بود فحش
شخص شریف بود اگر چه در تاویل تارت و خانه و ذکر کرده شده آنچه گفته اند
شخص و خانه زن و خراب مال بسیار و دولت و آب نقاه تاویل وانا بی
بود و اگر حامل بیند که نقادی بلکه بحفظ قرآن مشغول شود و اگر صاحب دنیا باشد طالب جاه
گردد نقره ولات بزن حیله کند یا گزک صاحب جمال نگاه کردن و دیدار دلیل
مشغول گلزار و نبات نقا وفض تاویل ولایت و ریاست باشد با ظفر یا اوری
امانت و نماز سنت ثواب و ثنا بود و نماز با مداد رتبه سرمال بود که از ماکول و
ملبس و سایر مایحتاج ضروری و نماز پیشین اگر در آفاق بیند در قضا یا در اعمال
به حد وسط باشد و اگر به ایام اگر علیل شود و ادای پیشین همین حکم دارد
و اگر دید که پیشین در وقت پیشین گذارد همچنین دینی بوده ای گزارد و اگر عکس
بیند دنیا پیش از موعد یا داد رسانند دگر که ولایت به عدالت او کند و در تعبیر
فرزدانی منقول است که اگر دید نماز صبح گذارد خیر و خوبی کند یا وعده باشد
زود بر طاعت رسد و اگر دید که ظهر گذارد مطلوب او ظهور یابد و در آن مستظهر شود و اذان
عصر دلالت بر استقبال و تکمیل مجال بود و اذان عشا دلیل تمامی کارها بود و اگر دید
که بام کعبه نماز میگذارد دلیل بد دینی بود و اگر بیند که در باغ و بوستان نماز میگذارد

توبه کند و با استغفار مشغول گردد و اگر در خانه یاد کسانی نماز گذارد در وقت
کار او به آید و اگر بر سر نماز گذارد دلیل رنج و بیماری بود و اگر بیند که بر پشت
نماز میگذارد دلالت کند بر رنج و مشقت نماز مرتبه و بیری بود و گویند مال حلال
از آن مرد حاصل شود بقدر آنچه که در آن نهاده باشد و روزه تاویل سفر باشد
روزه تاویل حصول سعادات و حصول مرادات باشد حرف دال
اگر کسی بیند که وام گذارد و حج گذارد یا زر بار رسانید یا جهل جسم کلی
آورد یا مسکین را طعام داد یا وعده وفا نمود یا قضای نماز کند خلاصه اگر حقی
از حقوق خالق یا خلایق بادا رسانید و بالعکس و اگر دید که وامی دارد و از
معصیتی از معاصی اقدام نماید چه تاویل وام گناه است و اگر دید که قرض خواسته و ادای
در او بعد ایتمای صرف کند و اگر دیگری بیند که او را وعده قرض داده و دیگری
و اگر بیند که او را قرض داده اند از او شود چه صورت آنست که قرض میدهد و میدهد دیگر آنکه
بیش خواجه خود شده معتبر شود گویند استقراض دلالت بر حیله باشد و اگر دید که قرض
گرد بقدر آن عمر او زیاده شود و با عبارت از تجارت عام است تاویل علم
و مال بود و اگر اشراف قوم را با خود و همراه بینند وارد و حل علم داند لیست دوش که
عبارت از تجار و پایان و شب است طریق ضابطه مجلا آنست که در آن دلالت
کند و ماده در آن بزن و بچه آن بر طفل و همان قاعده بر پدر و خر کب و ماده و ما
دانست و گوشت و پوست و استخوان و غیره چنانکه در موضع خود شرح داده شده
الا آنکه مرکوری که دلالت بر آن به دوره و صلاح کند و اگر دید که مجموع و در [illegible] جمع

تو ای جمال طبیعت و هدایت باشد **دروغ** تاویل سخن گفتن **دروغ** تاویل بود عامه برده
صادق دم مبارک قدم باشد چه منقول است که او آب بر آتش خلیل علیه السلام ریخته
و اگر خود را میان دروغ‌گویان بیند در حق اقارب خیر و احسان کند و اگر بیند دروغ گفت
نشین بی آزار بود اما طرار باشد و گفته اند مرد عامی برد دروغ در خواب به چه کند
او بر خلاف خواب و اگر دید که در موضع غیر معهود بسیاری از دروغ‌گویان جمع شده اند
اهل آنجا را هم عذاب شد و اگر دید که جمیع مردم دروغ‌گو گردند دلیل آن شود که
مردم آنجا با یکدیگر خلاف دارند ... از طایفه ... که دید دروغ تاویل بساحری
خداع باشد و هم او گفته که هر کس وجه معاش او از جهت عامه حاصل شود دیدن
دروغ او را اجابت نیک بود و جابر گفته که هر که بیند که دروغ با وی گفت دلالت
با ... **درخت** بر خواب مبارک باشد همچون ... اگر دید که ... او را ...
آن ... باشد ... حال ... باید و گفته اند که چهار جهت است که دیدن آن دلالت
بر ... کند اگر بیند که چشم او ... یا آنکه چشم او ... شده
یا آنکه پادشاه ... یا آنکه پادشاه ... او نهاد ...
چون برگ ... حکم دارد و اگر دید که ... برگشته بخلاف ...
نباتات از جهت خلاص یابد و خوردنش دلالت بر عیش کند که از قبیل عیال باز رسد
و اگر دید که دسته ... بهم داد میان ایشان مفارقت افتد ... اگر ...
کند دلالت بر حصول مراد و امن و فرح و ... کند و اگر بیند که دیگری ...
و او دید به مودت آن کس ... کند و گفته اند ... تاویل ... مردم

که ... گفته شد و اگر دید که با وضو نماز کرد ... باشد ... وضو نماز کرده
بخواب ... او تلف شود در باب **وعده** اگر بیند که کسی او را وعده نیک داد دلالت
بر خیر و طول عمر کند و گفته اند خیر از دشمن هر که وعده خیر دید تاویل آن شر باشد
و بالعکس و اگر دشمن وعده خیری دهد او را یا دیگری خیری بدو عاید شود چه قاعده
مطلق آن است که هر چه از دشمن بیند تاویل آن بعکس بود الا وعده خیر که دلیل
خیر باشد **وعظ** در تاویل خبر بیان شده **وکیل** اگر بیند که کسی وکیل است دلالت بر آن
کند که ... باشد ... و اگر دید که خود وکیل ...
اقدام نماید ... بیند که وکیل صاحب چیزی بود **ولیمه** بعضی از معبران ...
او تاویل ... و حاصل ... هر که در خواب ... ویران ...
به تاویل ... **حرف ها** هاون ... تاویل ...
که ... دلالت ... هاون ...
... تاویل ...
احوال ... مردم ... اما قدرت ... باشد
و اگر دید که ... تاویل ... باشد
که از کارهای پنهان خبر دهد و اگر بیند ... باشد موصوف ... آن ...
... بود و اگر دید که ... حاصل کند ...
کرده باشد و اگر بیند که ... دلالت کند ... چنانچه مردم
... یا ... بود با ... دشمن یا آنکه ... در کارها که باشد

نیک ما هر شود و اگر دید که با وی سخن گفت خبر محقق از وی بدو رسد حدید اگر بیند که حدید

کسی داد میان ایشان و صلح رود و گویند حدید دلالت بر قوت کند حدیث تاویل

خبر منفعت باشد یا دلالت بر فرزند کند که قرة العین و گفته اند اندیشه باشد از جهت عیال

و گویند که حدیث گوشتهای خویش طعم دلیل بر داشتن حاجت بود و بالعکس

و حدیث لذت و سایر حبوب در جهان حبوب تعبیر باید کرد و علی الجمله نفس باشد

سبب لذت آن حدیدة تاویل صاحب شخص ... باشد ... تاویل شخص

باشد که قصد مال کاری کند و شاید که بوسیله زن یا دختر از آن مدخل طلب ...

تاویل بر جلیل نزدیک است و گویند دلالت بر فرزندی خوب خویش او از کند اما اندک

ضعیف حال بود اگر دید که او در باغ گرفت با منفعتی و صلح کند و اگر دید که آواز داده

زن خوش آوازی خواهد و اگر دید که حزینه کنیزکی معشوق خواهد و گویند هزار دستان تاویل

جلیل خوش آواز باشد و اگر پادشاهی بیند که او را بگرفت صاحب تدبیر وزیر او شود

حربت تاویل ... باشد ... از او دلیل ... بود و اگر دید که ...

... باشد ... و چه

از آن سازند تاویل ... باشد و اگر ... خوش ... خواهد

حلوا تاویل غنیمت بود و خوردن آن ... بود و اگر بیند که ...

باید ... تاویل پادشاه باشد یا سایه پادشاه و ... خراب ...

مبارک و میمون بود ... تاویل منفعت ... بود ... اگر دید که مردم ... دلالت ...

کرده ... باشد که ... آن آیه ... و دلیل صلاح

حال مردم باشد خاصه کسی را که گم کرده طلبد یا عازم سفری باشد و اگر دید که در هوا ایستاده

بود و قوت بی ثبات باید و اگر این خواب را اهل تقوی بیند از آن قبیل اضغاث و احلام

باید نهاد و بلی اگر دید که در آن حالت سخن میگفت بفضل جزیل و ذکر جمیل رسد اگر دید که

بر هوا همی پرید او را رفتن خانه حال کرامت شود یا سفری نزدیک شود و اگر دید

که میان زمین و آسمان معلق است تاویل آن بد است و باید کرد که بکجی یا بکی

تعلق و مجموع خاطر باشد و تدبیر آن نداند و اگر دید که از هوا در افتاد و از آن ...

یا از چیزهای خود ترقی کند و از آن ... دلیل این خواب ... و فرح باشد

حفظ ... است که ... تاویل مال باشد که از جهات ...

حاصل شود و اگر دید که ... بر وی نهد و اگر دید که ... بود

او را از جهت معاش ... رسد هیزم حکم ... دارد هیزم تر و خشک تاویل جنگ

و سخن چینی کند و هیزم کش سخن چینی بود و هیزم فروش نیز همین حکم دارد و اگر دید که ...

... هیزم جمع بکرد ... سخن ... و اگر ...

باشد ... هیزم ...

... باشد ...

... تاویل ... خوردن باشد ...

و اگر دید که ... طعامی ... و اگر دید که طعامی که خورده ...

... حرف الف لالا ...

... لالا ...

باطلیهای بره در خانه بیند آنجا مریض شود و مرض او دراز کشد یا کسی شهید شود لاجورد
تاویل غم بود و خوردنش فرج از آفات و مرض یا غمان و اگر دید که جامه او را بدان
ملمع کرده است بنیشتن معجز کرد لعل گفتش دلیل زیادت شدن مال باشد و ظفر یافتن
بر دشمن و در حفظ و امان باری سبحانه و تعالی بودن لاژورد از تاویل فرج بشنیدن
و اگر بیند که لاژورد او را جاتی هر آنکه پیش آید لاله چون بیند که با رست دلیل فرح
بود یا دلالت کند بر فرزند و خلاصی یافتن از تشویش و محنت مرجان
یاجوج و ماجوج که بیند دلالت کند بر لشکر مفسد بی رحم یاسمین حکم بنفشه دارد و گفته اند دلالت
بر زن و اگر به خوابی خاسته کند بلی اگر دید که درخت آن سفید بود دلالت بر زنی صاحب
جمال ستوده خصال کند و جاماسب گوید دلالت یاسمین مطلقا بر خیر و فرح کند
و اهل روم گفته اند این معنی را یاقوت تاویل زن بیند بود و پاکیزه بود کار ما باشد
پاکیزگی با بیند بود و اگر رنگش حالی باشد و حظ خوبی آورد و اگر بیند که آن یاقوت
دزدیده بیان زن پاکیزگی سلامت سع در خانه او باشد و اگر دید که آن یاقوت
پاره شد دست کسی با ایشان خیانت اندیشد و گوید یاقوت معیوب دلالت بر مال
حرام کند و اگر دید که جابجا شکست پیش او بود زن پاکیزگی بیرون ستاند و اگر دید که بسیار از آن
داشت نقصان مال کرده باشد و اگر دید که یاقوت معروف در کار خورد و رست من و زانش
کند و اگر دید که بعضی از آن برو زخ داشت و بعضی دلالت زنان و دختران باهم کند و اگر
دید که گنجی یاقوت یافت فرزندی خوب آورد و یاقوت منقوله کرده از جمل و گر که
منقل بود و یاقوت زن پاکیزگی چاره بود و یاقوت معول که از او اطوق خراشته

تاویل فتنه بزرگ باشد و یاقوت بی وزن دلالت بر خلاف کند یا خون و امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده است که تاویل یاقوت به شش وجه بود یا علم یا فرح یا مرد کامل یا دولت
ثابت قدم که انقلاب روزگار و اختلاف لیل و نهار در او عمل نتواند کرد و به قول اکثر
آتش و یاقوت افزاینده باشد یخ اگر بیند که آب یخ از کوزه بخورد غایبه مالی یابد و شاید
که از عمر زیان باشد یشم تاویل زن با اصل بود اگر انگشتری از آن بیند از این نوع
زن خواهد و اگر ... بیند دختر آورد و بسیار آن منفعتی بود که از قبیل هرات رسید یهود
تاویل دشمن آشکارا بود و اگر دید که او را در قبضه تصرف آورد از قبیله دشمن فتح
و اگر دید که یهود بسیار مطیع او شده اند دشمنان زبون او شوند و گفته اند ... دشمنان
او مال یابد و اگر دید که یهود بسیار جای او در رسیده اند دشمنان طالب ... از منع
رسد و اگر دید که با یهود طعام میخورد از دشمن ایمن شود تمام شد انتخاب کتاب

کامل التعبیر

دیباچه ... که خواب روز را اعتبار بیشتر باشد از خواب شب و امام جعفر صادق ع
فرموده است که اصدق الرؤیا رؤیا القیلولة وقت بود که تاثیر خواب روز زودتر بود
که هم در آن روز بود و تاثیر خواب شب شاید که بعد از شش ماه یا بیشتر باشد و گفته اند
که خواب آخر شب زودتر از خواب اول شب ظاهر شود و گفته اند که در فصل بهار
... بود ... تاثیر آن در تاخیر باشد چه نباتات ...
بود و تاثیر خواب تابستان بیشتر باشد و خواب خزان و زمستان کمتر است آنچه
و خواب اضغاث احلام را هیچ اعتبار نباید کرد و اضغاث احلام آن است

که طفل بیند که بلهو و لعب مشغول شده یا آنکه بسیار عمل فراغه مشغول بوده یا آنکه مسلمان
یعنی فحش و ناسزا افروده‌اند یا آنکه در جنها از اشعار بیهوده بوده یا آنکه شیطانی
ملک شده یا میل بشر گشته و امثال آن و باید که خواب خورده یا نقصان عقل
نگرفته و از عادت نیز محترز باشند و خواب با چهار کس نباید گفت دشمن و کودک
و منافق و جنب و خواب بیننده باید که با طهارت بخسبد و سنت است که در وقت خواب
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعوذُ بِکَ مِنَ الاِحتِلامِ وَسوءِ
الاَحلامِ وَاَن یَتَلَعَّبَ بِیَ الشَّیطانُ فِی الیَقظَةِ وَالمَنامِ
و دیگر آنکه از امتلا محترز باشد چه معده ممتلی بخارات فاسد انگیزد و معده
نیز خالی نباید داشت که طبیعت از ضعف در خواب رود و خوابها [illegible] پریشان بیند
و نباید که در هنگام فکری چیزی بر خاطر او استیلا یابد چنانچه در خواب او را
خیال بیند و دیگر آنکه از اخلاط اربعه هر کدام که در طبیعت استیلا یافته باشد
که با انحراف مزاج کشد چه دموی اکثر چیزهای سرخ بیند و رطوبی چیزهای سفید
و صفراوی چیزهای زرد و سوداوی چیزهای سیاه و محرور آفتاب و آتش و حمام
و چیزهای گرم و مبرود چیزهای سرد و ممتلی چیزهای گران و علی هذا القیاس
و خواب اطفال را اعتباری نباشد و شاید که تعبیر خواب اطفال بر والدین گفته

تمت الرساله

باب

بدان اسعدک الله فی الدارین که رنج و زحمت که در اسب پدید می آید بسیار است و بعضی چیزها
که وقوف حاصل بود که چه علت است و از اعداد و جهت بیان کرده میشود در سی و سه فصل
فصل اول در معالجه باد زده فصل دوم در معالجه تشنج فصل سیم در معالجه شکافتن سم فصل چهارم
در معالجه [illegible] فصل پنجم در معالجه اسب [illegible] فصل ششم در معالجه اسبی که اندام او باد کرده بود
فصل هفتم در معالجه [illegible] فصل هشتم در معالجه داء الفار فصل نهم در معالجه خوره فصل دهم
در معالجه [illegible] فصل یازدهم در معالجه اسبی که غوره خورده باشد فصل دوازدهم در معالجه [illegible]
فصل سیزدهم در معالجه اسبی که آب از چشم او رود فصل چهاردهم در معالجه [illegible] که کاه در ریش
فصل پانزدهم در معالجه ریشهای خشک فصل شانزدهم در معالجه کرم که در ریش افتد فصل هفدهم
در معالجه ریش که از جراحت سلاح پدید آید فصل هجدهم در معالجه جراحتی که از تیغ و تیر بود
فصل نوزدهم در معالجه اگر کمان زده باشد یا تب کرده باشد فصل بیستم در معالجه درد
و استسقا فصل بیست و یکم در معالجه خفقه خشک فصل بیست و دوم در معالجه درد و اسهال و ضعف
فصل بیست و سیم در معالجه حصه فصل بیست و چهارم در معالجه درد اکلیل فصل بیست و پنجم در معالجه
[illegible] اگر سم اسب بدرد و بزرگ شود فصل بیست و ششم در معالجه ریش [illegible] فصل بیست و هفتم
در معالجه اسبی که [illegible] فصل بیست و هشتم در معالجه [illegible] فصل بیست و نهم در معالجه
اگر آب کاه [illegible] فصل سیم در معالجه داء البقر فصل سی و یکم در معالجه [illegible] و انواع

[illegible] فصل سی و سیم در معالجه کری فصل سی و چهارم در معالجه [illegible] که [illegible] فصل اول
در معالجه باد زده و معرفت آن زحمت باد زده آن پیدا میشود که اسب را بیش از طاقت
برکشانند و خدمت [illegible] که در جستن [illegible] بدید [illegible] آن ماده فرود
[illegible] و در [illegible] جمع شود و چون در اول علاج نکنند بروزگار سخت گردد
و مانند استخوان شود و او را بانواع علاج کنند علاجی که در اول [illegible]
جای را که [illegible] است که [illegible] نمک گرفته و پخته [illegible] باید کرد و آب [illegible]
و [illegible] تا بسیار نرم شود و بعد از آن [illegible] که [illegible] قوی [illegible]
[illegible] سه نوبت [illegible] باید کرد و تا سه روز [illegible]
علاج آن است که [illegible] ورم [illegible] پیش جای [illegible] دست اسب باید [illegible]
دیگر [illegible] و چون خواهی که [illegible] اسب [illegible]
باید [illegible] آب بسیار [illegible] تا تمام [illegible] اگر تمام [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] آن است که [illegible] خون [illegible]
جای [illegible] رگ [illegible] تمام باید شناخت و چنان باید زد که [illegible]
[illegible] و چون رگ [illegible] اسب [illegible] باید [illegible] تا خون [illegible]
جمع شده [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]

قطعا رسته شود و ماده بدان نیکآید و باید که خراب نشود و بیم هلاکت است و چون سه روز گذرد
از روغن کدو [illegible] سرشته و از آب درد و بیان آب باز دارند علاج دیگر آن است
که چون این جراحت در آب پدید آید و هر چه در ابتدا [illegible] کنند و بسیار گذارند و دو گاه روز
بر وی مالند تا آن قروح که پدید آمده باشد کم گردد علاج دیگر آن است که پاره‌ای پنبه
در پاره کلیم نهند و بر آن اندک آب بندند تا آماس که بر سر [illegible] آماده باشد
پراکنده شود و اگر در این حال درشت آماس کرده و در آب سرد [illegible] باید داشت
پیدا آن در آن تا آماس زایل شود علاج دیگر آن است که اسب را چون این جراحت
پدید آمده بر آن موضع داغ نهند و اگر جایی که پی نزدیک بود خطرناک بود چنان داغ
نهند که عصب نرسد و باید که پای [illegible] و روشن پدید آید در داغ احتیاط
باید نهاد که آتش به استخوان نرسد و چنان نسوزد که پوست [illegible] داغ بر کند و باید که
قطران پیش از داغ نهادن بر جای داغ مالند تا بر کند و چون داغ نهند آب نمک
بر آن مالند تا درشت است سخت نمود و پاره‌ای موی [illegible] و روغن زیت و نمک
با یکدیگر بیاویزند و بر آن اندایند تا [illegible] بعد از آن آبی که قدری خاکستر و قدری
روغن زیت در آن سرشته باشد آن موضع را بشویند و شراب و روغن زیت بر آن مالند
و اندکی [illegible] بر آنجا پاشند و هر روز با آب سرد باید شست و بعد از شستن روغن گل
بر وی مالند و [illegible] که آنچه [illegible] آنجا بکاهد و در روز اول که
داغ کرده باشند [illegible] بکشد پس از آن در آب سرد باید [illegible] هر چه
که داغ کرده باشند هیچ چیز سودمندتر از آب سرد نیست که آن موضع را بدان [illegible] علاج آن است

که وقتی که این جراحت در [illegible] و این عضو که گفتیم چون استخوان شود اسب را [illegible]
و کش را آتش گرم و نرم گشته و بعد از آن بر آن موضع جراحت پاره‌ای [illegible] نهند تا [illegible]
[illegible] آب [illegible] تا [illegible] استخوان چنانکه گفته‌ایم [illegible]
عصب [illegible] استخوان [illegible] و چون [illegible] شد استخوان [illegible]
بر کار [illegible] بیرون باید آورد و پاره‌ای نمک بر آن باید پاشید و دیگر آماس پاره‌ای سخت
باید بست که اگر [illegible] مانده باشد نمک [illegible] پاک گرداند

فصل دویم

در علاج [illegible] که آن را به فارسی [illegible] خوانند و این چون [illegible] باشد بر اعضای اسب
و بیشتر [illegible] پدید می‌آید و از [illegible] علاج [illegible] آن است که
[illegible] تا [illegible] و اگر [illegible] همان چیزی [illegible]
ساخت [illegible] علاج آن است که [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] حلقه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و دیگر آماس پاره‌ای [illegible] اگر [illegible] نرم باشد
[illegible] و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شده [illegible]
[illegible] نمک [illegible]
[illegible] علاج دیگر پاره‌ای نمک [illegible] روغن [illegible]

کشنده دران نهند و چون برود از ان موضع انگور مانند و سپیدی حلاوت شد
که نافع باشد و در زمانی که دست بران موضع بمالند این دعا بخوانند بسم الله
اسکن بجلال الله اسکن بقدرة الله اسکن بلا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم علاج ان است که در اول که پدید آید
نرم باشد از اشکافتن کاردی باید تا موی پدید آید و از موضع را به
نمک بکشند تا اگر چیزی مانده باشد نمک از ان بخورد و اگر چنان باشد که موی در زیر
کرده باشد حلقه باید از ده جهان موی بگیرد و از هر طرف حلقه باید بسته بر موی
نهند و سخت به پیچند و تا ده روز نگه دارد و بعد از ان بگشاید و در اشکافته پشت کارد
نمک بمالد تا چیزی نماند و دیگر باره ان حلقه را گرم کرده چنانکه بسوزد و کرد از کرد
موی نهند و اب را نگه دارند که نمک کرده **فصل سیم** در ده پر شکافته
شدن سم علاج ان است که با نمک و قطران و فند و بریج بکشند و بعد از ان داغ
جایی نهاد چنانکه بر سم و موی برافروخته نه و کرد و اگر در سم را به بن زخم داغ حمایه
نهاد و چون از درازی بر کرده باشد داغ نهاد و باید که اسب را کار فرماید و نگه دارد
که بایستد و بجام شود و اگر باد دارند و سواری کنند بعد از حجامی چون بسوزد
بار سم شکافته شود البته در اثنای مداوا سواری بایدکرد تا محکم شود دیگر آب
خیار و پشتی بگیرد و چون شاید در سم ریزد به شود **فصل چهارم** در معالجه
بواسیر علاج ان است که از دم او بگیرند و بواسیر را به ان موی پنج روز بسته دارد شم
بگشاید و اگر از دست در زیر ان نبود افتاده شود **علاج** دیگر ان است که پیه دم پوست

حشو برد با آب و شیراب پخته بر انجا بمالند تا نیک شود **فصل پنجم** در ادامه
خصیه علاج خصیه در زیر که بزرگ شده باشد ان است که اسب را در آب روان باز
دارند در جایی که سرد آب باشد فایده تمام دهد **علاج** دیگر به گاو در رنگ روم
و اندک بطرون که از ان اوره در نمی کوبند بهم آمیخته در آب نخاب سرد کنند و در انجا
مالند نیک شود و اگر آب روان باشد بهتر **دیگر** تونیز و خصیه را چاره هد چنانکه زیاده
از پوست نباشد و بعد از ان سرکه تیز بران ریزند به شود **علاج** دیگر ان است که زیره
و آرد باقلی و موی و استخوان سوده در کوده بهم بسایند و با عسل و روغن
زیت معجون کرده بر خصیه اسب اندایند فایده دهد و اگر چنانکه اماس زیاده آید
روغن زیت گرم کرده بران بمالند به شود **فصل ششم** در معالجه اسبی
که باد کرده باشد به غرس بدانکه دانه و طلا کنند به شود **فصل هفتم** در معالجه
اگر آتش در اسب افتاده باشد گیاهی که او را انگور مریم گویند بگیرد و آب او را گرفته
با روغن زیت جا بیرد و بر جای آتش اندایند و روغنی دیگر اسب را با سر گرم گرم
خاکستر دان کرده باشند بشوید و باید بعد از ان طلا کنند و مکرر کنند تا به شود
ثبت یافتی که بواک ترکی مشهور است نیک بساید و با روغن زیت بیخته بر اعصاب
اسب مالند و در آفتاب باز دارد تا عرق کند پس بشوید به شود **فصل هشتم**
در معالجه کردن الفار علامات این علت آن است که همه اعضای اسب عرق می کند
و سر افکنده باشد و چشم او از حال خود بگردد چنانکه سیاهی گرد ده باشد
و سیاه سفید در چشم دو اگر استخوان خرما با سنگ بزند در گوشش دمد و انگه بزند

که چند روز از آب خوردن باز ایستد علاج آن است که یکدرم شب یمانی کهن
بسایند و در بینی او چکانند و بعد از آن او را رگ بزنند صحیح شود فصل نهم
در معالجه خوره آن است که ریش را خوره باشد و در ته افتاده و از گوشت دانه
دانه پیدا شده باشد و هر روز بیشتر گردد و باشد که این ریش بدم اسب راه یابد
اگر معالجه نکنند بیم آن باشد که دم اسب بیفتد علاج آن است که زرنیخ سرخ
و زرنیخ زرد و اقاقیا از هر یک سه وقیه و اشنان و آهک نارسیده از هر یک
چهار وقیه همه را جدا بکوبند و بعد از آن همه را با هم معجون کنند و با خار خشک
کرده خورد بسایند و در کرباس پاره بر آن ترکرده دارو سوده بر آن پاشند
و از وقت شام تا بامداد بر روی جراحت نهند و چند نوبت چنین کنند اسب را آن است
که بهتر شود و اگر جائی باشد که کرم باشد بر آنجا قطران نهاده این دارو را بپاشند
و برگ درخت بر آنجا نهند علاج دیگر بیخ بید ریزه که خورده بر آنجا باشند
زرنیخ سرخ ده درم و آهک که ضعف زرنیخ باشد با آب جوشان نیک شسته باشند
و خشک کرده و کوفته چهل درم هر یک را جدا بکوبند و به بیزند و در سرکه کنند چنانکه سرکه
دو انگشت بر بالای آن بایستد و چون سرکه را جذب کند دیگر سرکه بر آن ریزند
تا سه چهار نوبت دیگر روز بیرون آورده و در سایه خشک کرده از غربال گذرانند و موضعی را
که خوره افتاده باشد بسترند و این دارو بر او بپاشند نیک شود فصل دهم
در معالجه شیرینه و آنکه شیرینه ماده بود که بر خورد و کاه در دست و پای اسب افتد
و مانند شقاق باشد و آب زرد از او آید و اسب لنگد علاج آن است که او را پیوسته در ... دارند

و آب گرم بگرمی بشویند و سه روز موم و روغن زیت در نگار بر آن مالند و هر روز سه بار
از آب گرم بشویند و اقاقیا در آب حل کنند تا بسته شود و قدری با آب انجیر در آنجا کنند
به شود و در بعضی اوقات که معالجه نکنند قطعا بکند که اسب دست و پای با هم بزند علاج دیگر
سرکین خوک خشک کرده با سفال بسایند و بر آن موضع نهند علاج دیگر اسب را که
این علت رسیده باشد دوغ در بینی چنین کرده دهند و اگر دوغ در بینی دهند باید که نیم
رطل دوغ باشد و سه من یخ و یخ در آن افکنند تا گداخته گردد آنگاه چهار دانگ روغن
بادام یا انگور جدا چنان دوغ کنند و در زمان قشقل اسب در میان دو گرد ریش
دهند نافع باشد و این دارو دیگر آب بدهند که او را قوت افزاید
و بیم آن باشد که مفلوج شود و اگر اسب خایه دارد این دارو بدو داده باشند او را علف
تر و کاسنی و خیار با جو داده و در تابستان دو نوبت اسب را دوغ در بینی دهند
کافی باشد فصل یازدهم در معالجه اسبی که خون به خورده باشد روغن خرما ده
یک سیر در دیگ کنند و چند قطره که آب به بینی آید بعد از آن اسب انگشت
کرده خون زیادتر بریزد بالند و در دهان اسب بریزند نافع است علاج دیگر بادام یخ
روسن بگیرند و سه چند آن شراب کهنه بجوشانند و صاف کرده در دهان اسب بریزند
و این بهتر از آن است که گفته شد و گفته‌اند که هر اسب که گیاهی قاتل بخورد در حال آنکه
خون در گلوی او بریزند دفع مضرت کند فصل دوازدهم در معالجه اشکیل
حلق که سخت بگشایند آنکه از آن آید با خون کبوتر و روغن کنجد بیامیزند و چشم اسب را
بدان بمالند و چند قطره در چشم چکانند نیک شود فصل سیزدهم در معالجه اسبی



در معالجهٔ حصبهٔ خشک علامات این علت آن است که دست اسب و اندام دیگرش گرم بود
و سرگین بیرون ندهد علاجش آن است که آب با روغن زیت و انگبین و نطرون
که عادت او بوده ... جا بریزند و باب دهند و علف تر باید داد و اگر نباشد
علف خشک در آب انگبین تر کنند و بدهند و شراب شیرین و نطرون در گلوی او ریزند
و اگر باشد ... و شراب و انگبین در حلقش ریزند و دیگرش را دست باید مالید
تا به شود **فصل بیست و دوم** در معالجهٔ ضعف و این زحمت مانند شقاق باشد
که پای و دست و پای اسب هم ... از آب ... پاره‌ای ...
آب و روغن زیت ... باید کرد ... و پاره‌ای انگبین ... و سه ...
تا ... شود و بعد از آن موضع را ... که ... و آن انگبین را چون مرهم
بر آنجا نهند نافع باشد **فصل بیست و سیم** در معالجهٔ حصبه و آن ... باشد
که ... علامات آن باشد که چون اسب را ... گرسنه ...
دست و دست و پای او ... و چون ... کرده و ... و این ...
... علاج آن است که گوشت خوک ... خورده ...
بر ... و بعد از آن اسب را ... بزرگ ... تا ...
و اگر ... نافع بود **فصل بیست و چهارم** در معالجهٔ درد ... و این ...
... و چون ... اسب ... درد ...
... روز ... نقطه ... و در ...
و بعد از آن ... بانقطه ... و روغن ... گرم

بر آن ریزند نافع بود **فصل بیست و پنجم** در معالجهٔ ... سم اسب ...
پیچ ... اسب ... کرده ... چهار دست و پای اسب را ...
تا سم اسب نرم شود ... و بعد از آن ... هم ... سم
اسب ... از طرف ... پاره ... آتش پاره ... چنان که باید
... بعد از آن اسب را ...
... بیرون ... سم ... و ... کرده **عجب** ...
با ... و قطران ... و بعد از آن روغن بادام گرم کرده
بر آن مالند نافع باشد **فصل بیست و ششم** در معالجهٔ ... علامات آن است
که ... اسب بیرون ... علاج آن است که
... که ... و ... باید ... هر روز ...
روز ... در گلوی اسب ریزند و اگر ... حاضر نباشد در عوض شراب ... کنند
علاج دیگر آن است که ... قطره ... و شراب یا آب ...
کنند و در گلوی اسب ریزند نافع بود **فصل بیست و هفتم** در معالجهٔ سرفه علاج آن است
که ... رطل عسل ... حب الغار ... و ...
رطل ... که ... کرده باشند ... و ...
... از آن ... در گلوی اسب ریزند نافع بود
... که ... باید ... از هر یک ... و ...
اسب ... و روغن ... اسب را ... علف ...

دروزدگر باید او فت این داروها را در گلوی اسب ریزند بهتر شود علاج سرفه که از کرما
پید آید شود جو [illegible] پنج بیضه مرغ در می باید نهاد و با بدا و در حلق اسب اندازند و
بعد از آن جله وارد جو د انگبین با هم آمیخته در گلوی اسب ریختن چون سه روز
چنین مداوا کنند بهتر گردد فصل بیست و هشتم در معالجه اسبی که قضیب
او بیرون آمده باشد بعضی گفته اند که اسب را در آب روان بسیار باید داشت
که فایده دهد و بعضی گفته اند که اسب را القفا [illegible] دو پای او را بالا برداشته
و قضیب را [illegible] باید باشد و آب سرد که نمک در آن آمیخته باشند
بر قضیب او بریزند نافع باشد و اگر آب دریا بود بهتر باشد علاج دیگر آنکه روغن
بسیار بر قضیب اسب فرو ریزند و [illegible] که تر از آن ریزند سود مند بود علاج دیگر آنکه دو حبه
مشک و دو حبه [illegible] دانک سیماب با هم آمیخته در سوراخ قضیب ریزند و شرابی
که زعفران به آن ممزوج کرده باشند بنوشند نافع بود فصل بیست و نهم در
مداوای اسبی که او را آب کاه داده باشند و از آن رنجه شده باشد علامت او
آن است که چون اسب را از آخر باز کنند [illegible] و پای او سست باشد
دم [illegible] و بگرد [illegible] پاره راه که برود [illegible] گردد و چون گرد [illegible]
[illegible] علاج او آن است که [illegible] روغن گاو [illegible]
[illegible] آب روان باید [illegible] چنانکه روی اسب بطرف بالا باشد فایده دهد
اگر او را [illegible] و با اشکال [illegible] نیک باشد فصل سی ام
در معالجه [illegible] که اسب [illegible] علامت او آن است که گلوی

اسب احتباس کند و سرگین او سیاه و زرد رنگ باشد علاج آن است که قدری جو با قدری
سماق با برگ [illegible] جدا یا کوفته و بگذرد در سبو [illegible] آرد گندم و حب الرمان
ترش با هم باید آمیخت که [illegible] و صبح بوزن [illegible] آن حب را در گلوی اسب اندازند
نافع بود و این علت در راه رفتن اسب را روی دهد و بهترین مداوا آن است که چون
از راه برسد و چنان خسته باشد او را آب دهند تا گرم شود که چون گرم شود غالب آن است
که از این رنج خلاص شود و بعد از آن معالجه گرم کردن آسان بود و او را بر روی
سرگین خشک باز جای [illegible] و او را در روز آب ندهند و چون خواهند آب
دهند قدری آرد [illegible] جو [illegible] کوفته در آب کنند تا غلیظ شود و بگذرد اسب
دهند و بعد از آن او را آب دهند که از [illegible] خلاص شود فصل سی و یکم در معالجه
قولنج چند نوع است که اسب را پیدا شود و علامت آن که سرگین نتواند انگند و زمانی خواهد
و زمانی خیزد علاج آن است که [illegible] دو ران اسب [illegible] یکی را از این سو و یکی
از آن سو نگاه دارند و اندک اندک کشند و یکی از قفا بایستند و اسب را تازیانه
زند تا اگر خفته باشد برخیزد و نگاه دارند تا نفس اسب بقدری که [illegible] شود و بعد از آن
رها کنند تا نفس زند و دیگر باره [illegible] کشند چنانچه در نوبت اول زیاده باشد
و تازیانه [illegible] زنند تا آن زمان که اسب برنج افتد و عرق کند و بعد از آن [illegible] او
گردن اسب را [illegible] کنند و یکی بر پشت [illegible] گردانند تا سرگین بیفکند علاج دیگر آنکه
اسب را [illegible] در پهلوی [illegible] و اسب [illegible] پهلوی [illegible]
[illegible] علاج آن است که [illegible] باشد [illegible]

تمام بوده باشد و بدو پیشکم و ناف و نیکاه اسب مالند تا به التصاق نزدیک شود خارش [illegible] زمان
لگد اندازد و خود را در حرکت آرد غالب آن است که از نتیجه آن حرکات روده باز
بجای خود افتد و درد ساکن شود و چون مقصود از تر [illegible] که او لگد اندازد که [illegible]
اگر تر [illegible] کند همین عمل اشاید دیگر گاه باشد که چون اسب کاه خورد
یا علف پاره از رگ اسب [illegible] او بازماند [illegible] ان در [illegible] اسب [illegible]
علاج آن است که باب گرم او را حقنه کنند که اگر چیزی در روده [illegible] باشد بگذرد
آن است که از خوردن خاک شکم اسب [illegible] علاج آن است که او را در خانه تاریک
که روزن نه داشته باشد ببندند و در آن خانه آتش کنند و جل قوی بر اسب پوشانند
علف ندهند و جو [illegible] روز [illegible] جل [illegible] گرم [illegible]
چنانچه دهان اسب بسوزد [illegible] تیغ زنند **علاج** دیگر آن است که [illegible]
و ازدن برنج آید علاج آن است که اسب را در خانه گرم ببندند و دیگر جل [illegible]
کند و دیگر جل [illegible] در گلوی اسب ریزند و مقعد او را [illegible] تخم [illegible]
در بینی اسب دمند بهتر شود **علاج** دیگر [illegible] آن است که [illegible]
[illegible] در [illegible] آید و چون او را [illegible] چسبناک [illegible]
[illegible] کند علاج آن است که چهار یا پنج پیاز خام [illegible]
و پاره پاره کرده [illegible] در مقعد اسب نهند و بعد از آن [illegible]
[illegible] در مقعد اسب نهند [illegible] نگاه دارند تا بادی که در روده باشد
بیرون آید **فصل سی و دویم** در معالجه [illegible] این علت اسب را به اسطه حرارت

[illegible] که [illegible] غالب است و ظاهر [illegible] علاج آن است که
اسب را [illegible] رگ [illegible] و [illegible] زنند و اگر علف تر باشد باید دادن
و در آن [illegible] باشد [illegible] خاکستر [illegible] شود و اگر [illegible]
و اگر [illegible] خاکستر [illegible] نشود [illegible] روغن زیت [illegible] ما [illegible]
شود و آن [illegible] پس [illegible] روغن زیت [illegible]
کنند و در گلوی اسب ریزند بهتر شود و اگر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible] و نمک [illegible] و بر آنجا مالند **علاج**
[illegible] پاره [illegible] روغن زیت [illegible] سیاه [illegible] و بعد از آن [illegible]
فصل سی و سیم در باب ماریانی که [illegible] این آیات [illegible]
[illegible] اولم یر الذین کفروا
ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء
کل شیء حی افلا یؤمنون وبالحق انزلناه وبالحق نزل اذا السماء
انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فیها
وتخلت وان یونس لمن المرسلین اذ ابق الی الفلک المشحون
فساهم فکان من المدحضین فالتقمه الحوت وهو ملیم
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون

تمت الرساله

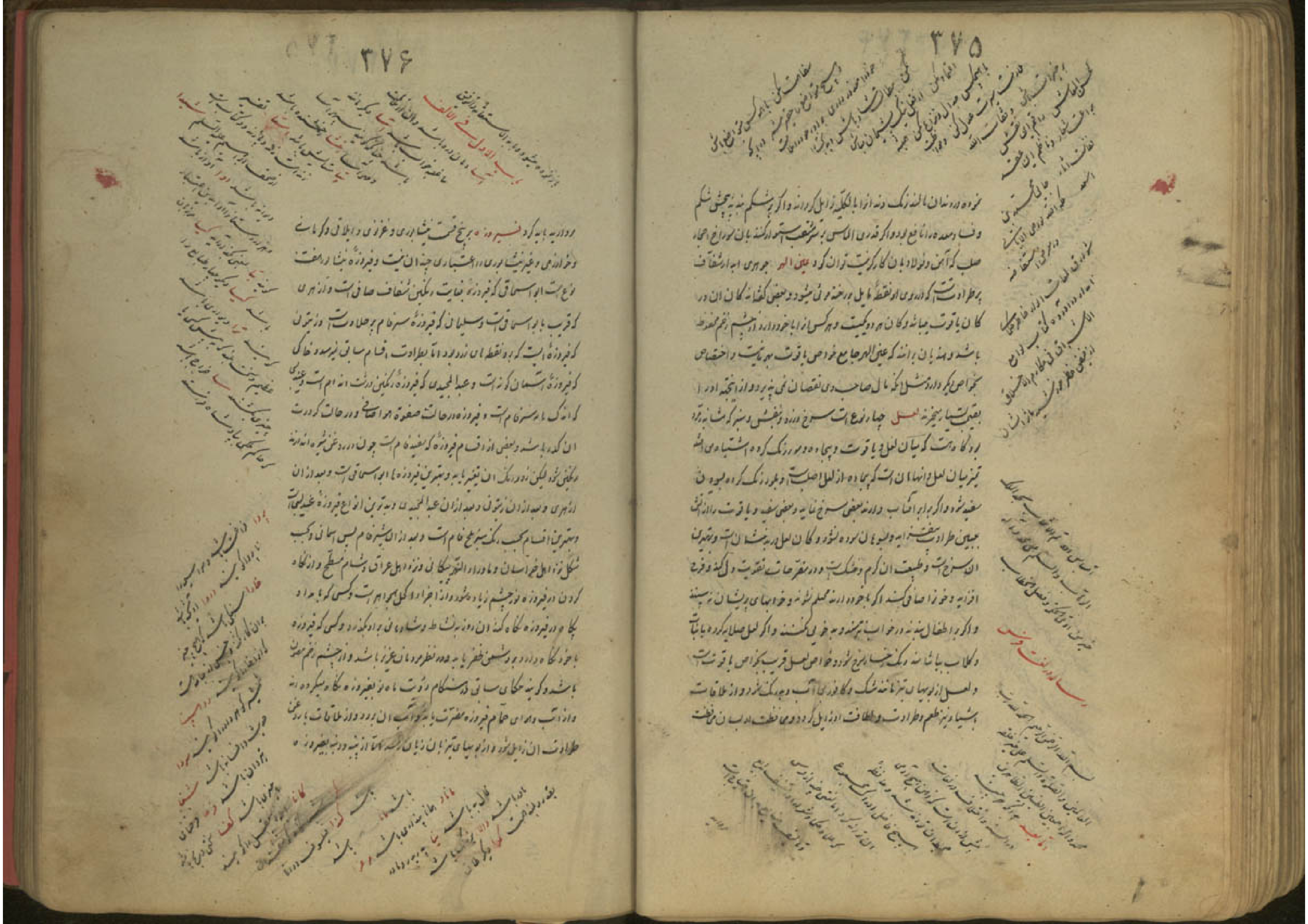


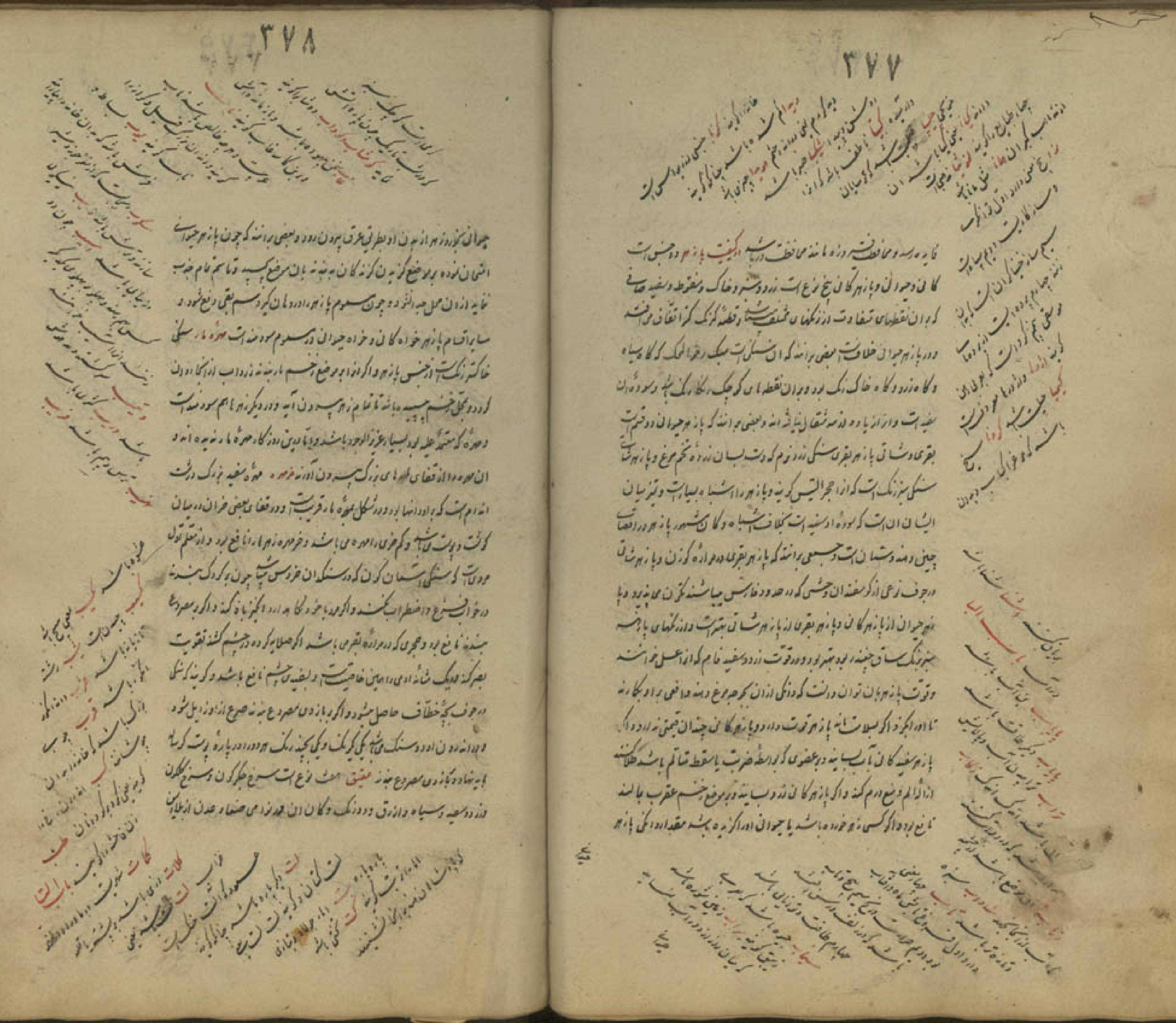
بسم الله الرحمن الرحیم سپاس و ستایش بی اندازه و قیاس صانعی را که
جوهر منقش بازار کاینات را بجواهر ثوابت و سیارات آراسته داشت
و درود نامعدود نثار [illegible] سالار [illegible] وجود که تابید نظر کیمیا اثر مس وجود
خاکیان را زر ابریز کرده و بر آل و اولاد نامدار او باد و اما بعد این منتخبی است از کتاب
جواهرنامه در بیان بعضی از صفات و خواص جواهر و هر قسم و آنچه بدان تعلق
دارد لعل [illegible] که او را [illegible] و لالا نیز گویند و بعضی گفته اند که از مخصوص است
[illegible] و بعضی بر آنند که از جنس [illegible] است
[illegible] رنگ منقسم میشود [illegible] بسیار است اما [illegible]
[illegible] قریب [illegible] و آنچه [illegible] یافت میشود و آنچه [illegible]
[illegible] قریب [illegible] که از [illegible] استخراج [illegible]
[illegible] از دریای [illegible] بیرون می آورند [illegible]
[illegible] جندان اعتباری ندارد [illegible] رطب است
و خوردن آن [illegible] تقویت [illegible] و اگر [illegible]
و چون با [illegible] چشم [illegible] روشنایی چشم [illegible]
و اگر [illegible] کا [illegible] نافع باشد [illegible]

بیرون آن مایل شود و از گرمی بیرون [illegible] و توقف در جای نمناک طراوت و لطافت
از آن زایل گردد [illegible]
[illegible] آن زایل شود [illegible]
و طریق دیگر آن است که [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] دانشمندان فارس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون آورند [illegible]
بیرون [illegible] یاقوت نفیس نوع است سرخ و زرد و سیاه و سفید و سبز
[illegible] یاقوت سرخ [illegible] نوع است [illegible]
[illegible] و سیاه
و سفید یک نوع است و سبز دو قسم است [illegible] البیاض کثیر الشعاع و ضعیف البیاض
قلیل الشعاع و این صنف [illegible] یاقوت [illegible] چهار
صنف است ازرق و لاجوردی و نیلی [illegible] و بعضی یاقوت [illegible] تقسیم کرده اند
احمر و اصفر و اکهب و ابیض و طاوسی [illegible] یاقوت
[illegible] عقیق و الماس [illegible] الماس [illegible]

سنگها شکنی نیست و در دهان سرد نگاه دارد و یاقوت سرخ در دهن نهادن تشنگی بنشاند
و چون بر دو پاره برنگ خود بود و یاقوت از منسوبات آفتاب است و معدن آن
کوهی است نزدیک سراندیب که آنرا کوه راهون گویند و بهترین اصناف یاقوت
رمانی و بهرمانی است و بعد از آن لحمی پس سپا... پس ارغوانی و اعلای یاقوت
زرد مشمشی است و بعد از آن نارنجی و بهترین اصناف کبود لاجوردی و نیلی است
و بهتر از آن ازرق و زیتی و یاقوت سرخ و زرد گرم و خشک است و یاقوت سیاه
دیگر سرد و خشک و یاقوت ابیض سرد و تر و یاقوت سبز قریب باعتدال
و اگر با خود نگاه دارند و در دهن دارند دل را تقویت نماید و غم و اندوه را زایل
کند و حرارت غریزی را برافروزد و تشنگی بنشاند و در مفرح حرارت و نشاط
بیفزاید و آنچه آن دل را سوده و در اشربه دهد و قوت بدن زیاده کند
و خون صافی کند تا بحدی که گفته‌اند که اگر در وقت [illegible] خون او دیرتر فسرده گردد
و سموم را دور دفع کند و اگر با خود نگاه دارند از طاعون و غرق و صاعقه ایمن بود
و در نظر مردمان با عزت و شکوه باشد و خواص نوع اجمل اقوی بود فصل در زمرد
بحسب رنگ منقسم میشود به ذبابی و ریحانی و سلقی و زنگاری و کراثی و آسی و صابونی
و بهترین اقسام زمرد ذبابی است چه او جامع خواص جنس زمرد است بلکه انواع
دیگر را قیمتی و خاصیتی چندان نیست و بعد از ذبابی ریحانی است و بدترین انواع زمرد
صابونی است و معدن آن کوهی است در دیار مصر و اگر دو دانگ زمرد سوده در مفرح
با دو سموم دهند از سم خلاصی یابد [illegible] و نقصان و [illegible]

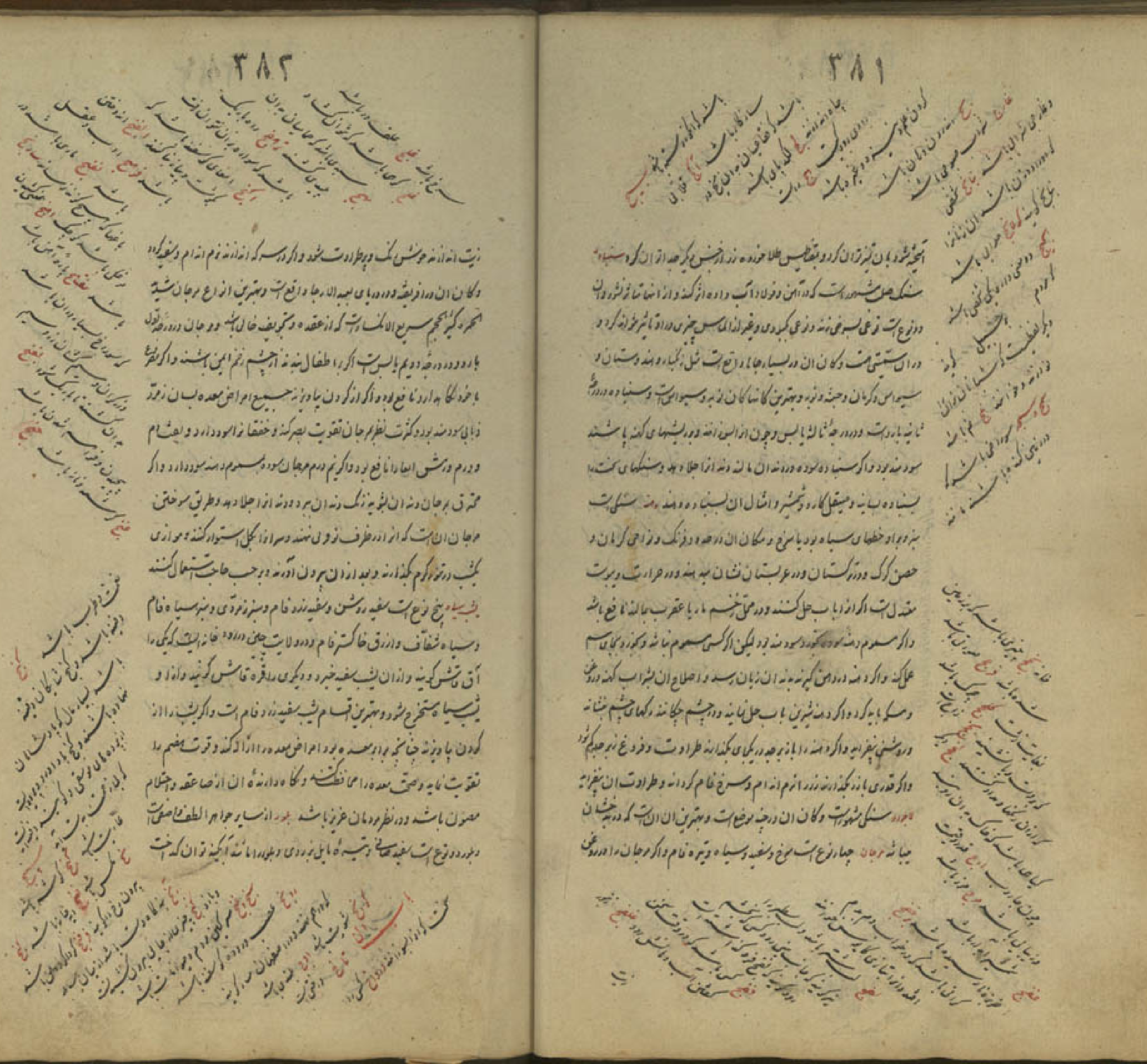
و اگر قطعه از زمرد با خود نگاه دارند دل را تقویت نماید و از صرع و خواب پریشان
ایمن باشند و معده و جگر را نافع بود و حیوانات ذوات السموم از حامل
آن اجتناب نمایند و ازین جهة قلاده زمرد کردن اطفال حکما میفرمایند
و ابو ریحان از کتاب ... مخزون یاد کرده که اگر افعی جوهر نظر بر زمرد کند
فی الحال کور شود و بدترین عیوب زمرد اختلاف رنگ است و بعضی گفته‌اند آن
عیبی است که باصطلاح حکاکان رو خشک گویند فصل در الماس الماس شش
نوع است سفید شفاف مانند آبگینه و فرعونی و زیتی که سفیدی او مایل بزردی است
و سبز و سرخ و سیاه و آتشی و الماس جنس نفایت نامحمود است بلکه اگر او را
الماس را اضلاع بود و چون بر سینه آن نهند و چکش بر آن زنند شکسته شود بلکه
در سینه آن فرو رود و طریق شکستن الماس آن است که در میان سرب نهند و
مطرقه بر سرب زنند تا الماس شکسته شود و فرق میان الماس و آنچه بدان ماند
آن است که الماس در آتش پایدار بود و مانند آن در آتش نباشد و معدن الماس
کوهی است در ناحیه شرقی کشور هندوستان و بهترین الماس آن است که چون او را
بجفتی گرم کنند و در آب سرد یا برف بر آن ریزند سفید و بطراوت نماید و نگاه
و چون در زیر ... و در برابر آفتاب بگردانند رنگ قوس و قزح ظاهر گردد
و الماس بارد و یابس است در درجه رابعه و خوردن آن اگرچه اندک باشد مهلک است
و اگر قطعه الماس با خود نگاه دارند از صاعقه ایمن باشند و اگر با اطفال بندند
از صرع محفوظ مانند و خوشنودی شود و اگر الماس سوده را با دارو ... و دفع آن فرح





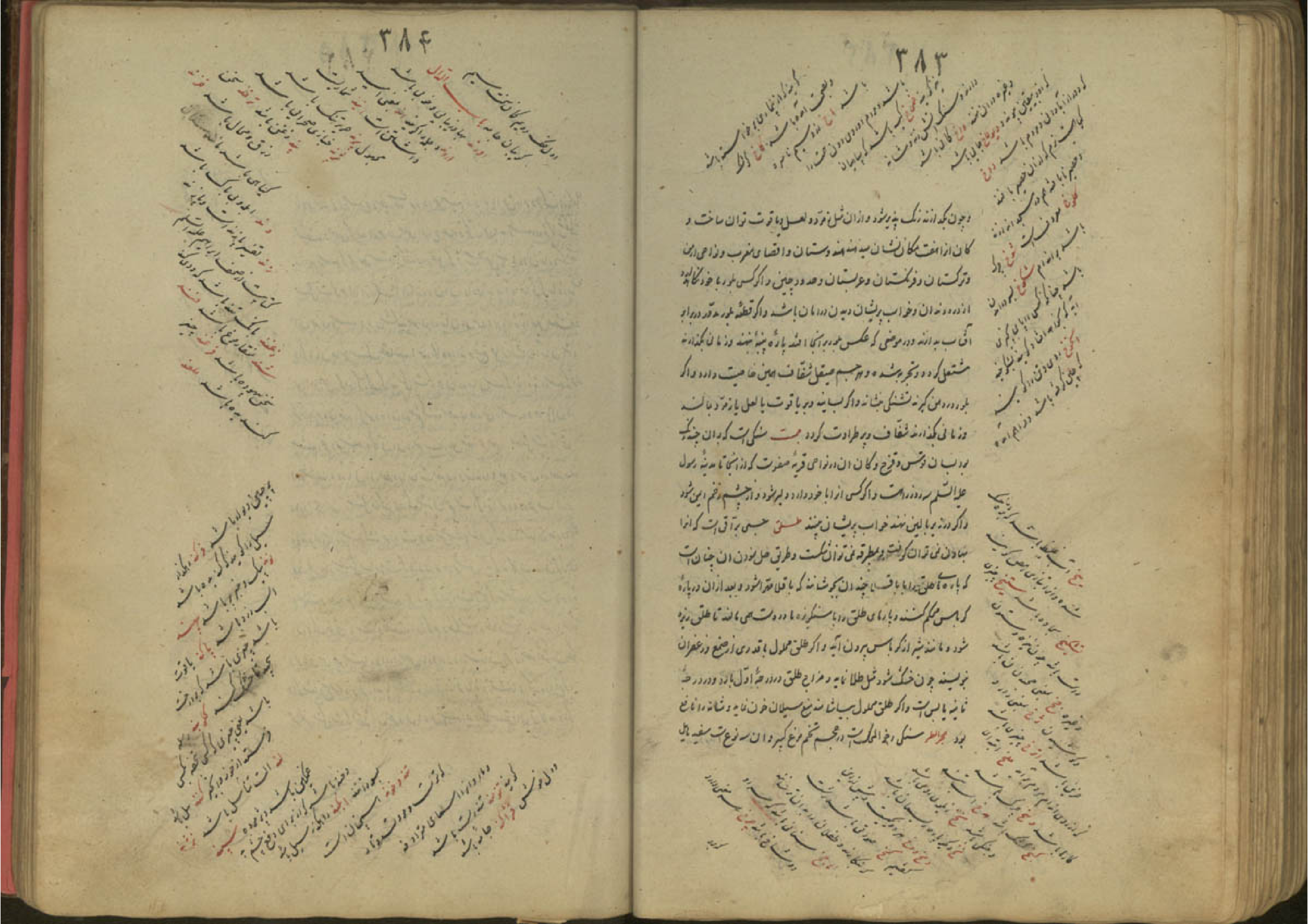
دارند و دوم دو قریب بصره از عراق عرب است آن را نیز دارند و عقیق از [illegible] شفاف
بهترین انواع است و اعراب ترجیح سرخ شفاف بسیار [illegible] دارند و دو جای
زردی که مایل بسرخی باشد و ازرق از سیاه بهتر بود و سفید از همه بدتر باشد
و بهترین کان عقیق یمن بهتر از جاهای دیگر باشد و بدتر از همه عقیق هند است و عقیق
گرم و تر است بطبع خون و جسمی برانند که گرم و خشک و چون از عقیق مسواک کنند
زنگ دندان زایل گرداند و منع بیرون آمدن خون از اصول دندان کند و اگر عقیق
با خود نگاه دارند از دشمنان [illegible] ایشان فیروز باشند و اگر کسی تیز جنگ
و سبک برود چون عقیق با خود نگاه دارد این خصلت از وی زایل گردد [illegible] نظر
[illegible] حاصل گردد و اگر عقیق [illegible] باشند که خون [illegible] آید
باز ایستد و اگر عقیق [illegible] چشم کنند سفیدی که عارض چشم باشد زایل گرداند
و [illegible] نگاه [illegible] عقیق [illegible] سنگی سرخ رنگ
[illegible] است و اگر [illegible] نیست و [illegible] و اگر کسی [illegible] استسقا
[illegible] باشد مقدار چهار جو [illegible] شفا یابد و اگر [illegible] را با خود
نگاه دارند خواب پریشان نبینند و اگر [illegible] گرم شود نگاه
[illegible] جذب کند و اگر [illegible] آفتاب نگاه دارند [illegible] نظر کنند [illegible]
شود و کان [illegible] است [illegible] سنگ بسیار سرخ است [illegible]
[illegible] و لیکن سرخی او مایل بسیاهی است [illegible] و از [illegible] است اگر [illegible]
[illegible] جزع چند نوع است [illegible]

[illegible] و رنگ او چهار گونه بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف و کان
جزع بسیار است اما کان [illegible] مکان اعلی و جنس است [illegible] چین و نواحی [illegible]
[illegible] جزع [illegible] طراوت و صفای او زیاده شود [illegible]
کنند و اگر جزع [illegible] زن [illegible] زادن [illegible] شود و منع
سیلان خون نماید و اعراب از لزوم [illegible] نگاه ندارند [illegible] اهل
چین لزوم [illegible] نگاه دارند و جزع [illegible] و [illegible]
چند [illegible] مغناطیس چهار قسم است مغناطیس آهن که [illegible] آهن
ربا است و مغناطیس [illegible] و مغناطیس نقره و مغناطیس طلا و آهن ربا سنگی [illegible]
که جذب آهن می کند و کان آن [illegible] و حدود هند و [illegible] و نواحی [illegible]
[illegible] و بهترین [illegible] آهن ربا سیاه سرخ فام یا خاکستر فام است
و آهن ربا گرم و خشک است و اگر کسی خورده آهن خورده باشد آهن ربا [illegible]
یا آب [illegible] آهن را با خورده های آهن را جذب کرده با خود [illegible]
و اگر [illegible] آهن ربا [illegible] مغناطیس [illegible] و اگر [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] آهن ربا [illegible]
[illegible] مغناطیس نقره که از [illegible]
[illegible]
و اگر [illegible] خلط [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] و اگر خورده نقره [illegible]

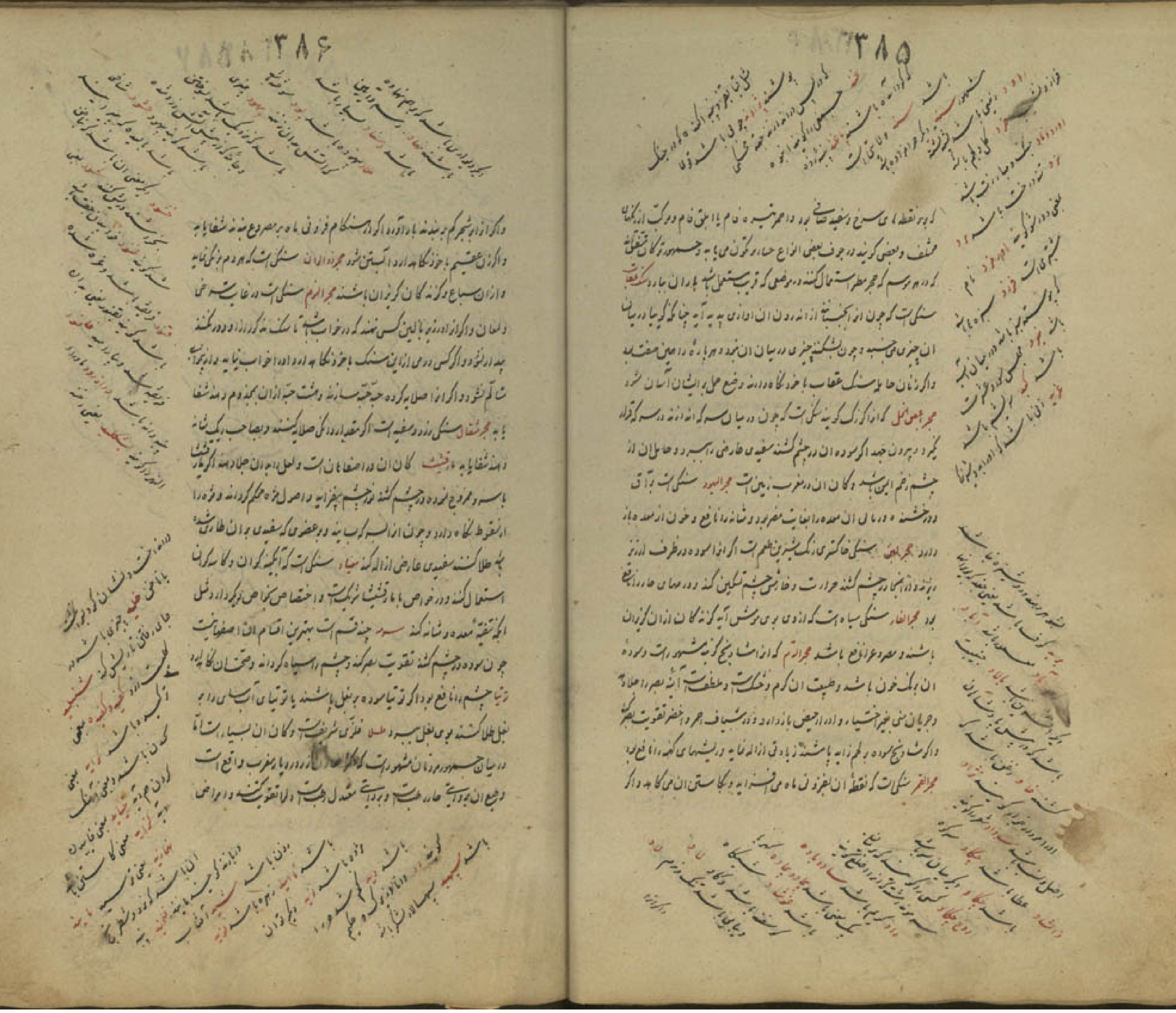


آنچه شود بان تیزتر ان کرد و مقناطیس طلا خورده نزد از جنس [illegible] از ان کرد و سنباده
سنگی معروف مشهور است که اهن و فولاد را اب دهد و [illegible] و از اهنها [illegible] و ان
دو نوع است نوعی [illegible] و نوعی کبودی و غیر از الماس چیزی [illegible] کرد و
و ان [illegible] است و کان ان در بسیار جاها واقع است مثل زنگبار و هند و [illegible] و
[illegible] و کرمان و [illegible] و بهترین [illegible] و سنباده [illegible]
[illegible] و چون [illegible] باشند
سوده بود و اگر سنباده سوده [illegible] و سنگهای سخت را
سنباده باید و صیقل کاره و شمشیر و امثال ان سنباده [illegible] سنگی است
سبز و بر او خطهای سیاه بود یا سرخ و مکان ان [illegible] کرمان و
حصن کرک و [illegible] ترکستان [illegible] است و
معتدل است اگر از ان اب حل کنند و در محل زخم مار یا عقرب بمالند نافع باشد
و اگر مسموم [illegible] لیکن اگر کسی مسموم باشد [illegible]
علاج کند و اگر [illegible] ان زبان [illegible] و اصلاح ان شراب کهنه [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] اب حل نماید و در چشم چکانند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] طراوت [illegible]
و اگر قدری [illegible] سرخ فام [illegible] طراوت ان [illegible]
لاجورد سنگی مشهور است و کان ان در [illegible] است و بهترین ان ان است که [illegible]
[illegible] مرجان چهار نوع است سرخ و سفید و سیاه و تیره فام و اگر مرجان را [illegible]

[illegible] و طراوت شود و اگر [illegible] اندام [illegible]
و کان ان در [illegible] واقع است و بهترین انواع مرجان [illegible]
[illegible] سرخ الالوان است که از عقده [illegible] خالی باشد و مرجان [illegible]
[illegible] اگر اطفال [illegible] از چشم زخم ایمن باشند و اگر [illegible]
با خود نگاه دارد نافع بود و اگر [illegible] جمیع امراض معده [illegible]
[illegible] بود و کثرت نظر [illegible] مرجان تقویت بصر کند و خفقان را سود دارد و [illegible]
[illegible] نافع بود و اگر [illegible] مرجان سوده [illegible] سود دارد و اگر
محرق مرجان [illegible] جلا دهد و طریق [illegible]
مرجان ان است که [illegible] نهند و سر او را بگل استوار کنند [illegible]
[illegible] و بعد از ان بیرون آورند و بر حسب حاجت استعمال کنند
[illegible] پنج نوع است سفید روشن و سفید تیره فام و سبز [illegible] و سبز سیاه فام
و سیاه شفاف و ازرق خاکستر فام و در ولایت ختن [illegible]
[illegible] و از ان [illegible] و دیگری [illegible]
یشب سیاه مستخرج شود و بهترین اقسام یشب سفید تیره فام است و اگر [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] اوجاع معده را زائل کند و قوت هضم را
تقویت نماید و [illegible] معده را محافظت کند و نگاه دارنده ان از صاعقه و احتلام
مصون باشد و در نظر مردمان عزیز باشد بلور از سایر جواهر الطف و اصفی است
و بلور دو نوع است سفید صافی و [illegible] و بلور را [illegible] توان که [illegible]



و چون بگدازند زنگ پذیر شود و از ان مثل خورده لعل یا یاقوت توان ساخت و
کان ان از افق بکار بدخشان و هندوستان و اقصای مغرب و نواحی ارمن
و ترکستان و فرنگستان و عربستان و هند و چین و اگر کسی با وی با خود نگاه دارد
از دزد و غدر ان و خواب پریشان و جن در امان باشد و اگر قطعه بلور مدور در برابر
آفتاب بدارند در موضعی که عکس بلور بر آنجا افتد پاره پنبه نهند در زمان بگدازد و
مشتعل گردد و دیگر بلند و هر جسم صیقل شفاف همین خاصیت دارد و اگر
بلور در معجون گرم شکل جنانند و اگر با وی یاقوت یا لعل یا زمرد بمالند
در زمانی بگدازند شفاف و پر طراوت گردد **بجت** سنگی است که بدان چند رنگ
بود بنفش و قرمز و کان ان در نواحی قریه صفرت که از آنجا تا مدینه رسول
علیه السلام سه روز راه است و اگر کسی از ان با خود دارد دلیر شود و از چشم زخم ایمن شود
و اگر در زیر بالین نهند خواب پریشان نبیند **طلق** جسمی براق است که او را
بنادانی می توان گرفت و بمطرقه نمی توان شکست و طریق حل نمودن ان چنان است
که پاره ای طلق را با قدری چند ان بکوبند که با قلیل مقدار شود و بعد از ان در پاره
کرباس محکم بندند و پاره ای طلق در آب سنگریزه با دو دست همی مالند تا طلق ریزه
شود و مانند شیره از کرباس بیرون آید و اگر طلق محلول با قدری از صمغ و زعفران
بنویسند چون خشک شود مثل طلا نماید و مزاج طلق در درجه اول بارد و در درجه
ثانیه یابس است و اگر طلق محلول بیاشامند منع سیلان خون نماید و مثانه را نافع
بود **جواهر** سنگی ... است در حجم تخم مرغ کبیر و ان سه نوع است سفید ...



که بر او نقطه‌های سرخ و سفید [illegible] بود و در هر ضربه [illegible] یا [illegible] و رنگهای
مختلف و بعضی گویند در جوف بعضی انواع حجاره تکون می‌یابد و جمهور [illegible]
که در [illegible] حجر المطر استعمال کنند و [illegible] که [illegible] مشتعل شود باران بیارد سنگ عقاب
سنگی است که چون او را بجنبانند از اندرون آن آوازی بیرون آید چنانکه گویا در میان
آن چیزی می‌جنبد و چون بشکنند چیزی در میان آن نبود و [illegible] در این صفت بود
و اگر زنان حامله سنگ عقاب با خود نگاه دارند وضع حمل بر ایشان آسان شود
حجر الحبلی که او را [illegible] گویند سنگی است که چون در میان [illegible] که [illegible]
بگرد [illegible] جهد اگر سوده آن در چشم کشند سفیدی عارض [illegible] ببرد و حاصل آن از
چشم [illegible] و کان آن در مغرب زمین است حجر البرد سنگی است براق
[illegible] آن [illegible] مغرب [illegible] و شانه را نافع و چون از [illegible]
[illegible] حجر [illegible] سنگی خاکستری رنگ [illegible] است اگر او را سوده در ظرف [illegible]
[illegible] در چشم کشند حرارت و [illegible] چشم تسکین کند [illegible]
بود حجر الغار سنگی سیاه است که از وی بوی [illegible] آید گویند کان او از آن گریزان
باشند [illegible] باشد حجر الدم که او را شادنج گویند مشهور است و سوده
آن برنگ خون باشد و طبیعت آن گرم و خشک است و ملطف است [illegible]
و جریان منی [illegible] و ادرار حیض باز دارد و [illegible] تقویت [illegible]
و اگر شادنج سوده [illegible] باشد زیادتی [illegible] نافع بود
حجر القمر سنگی است که نقطه آن [illegible] ماه [illegible] و کاستن آن [illegible] و اگر

و اگر او را بر شکم کرم برنهند باد آورد و اگر در هنگام [illegible] ماه بر مصروع بندند شفا یابد
و اگر زن عقیم با خود نگاه دارد آبستن شود حجر [illegible] سنگی است که [illegible]
و از آن سباع و گزندگان گریزان باشند حجر النوم سنگی است در غایت [illegible]
و لمعان و اگر او را زیر بالین کسی نهند که در خواب شده باشد تا سنگ را از زیر او دور نکنند
بیدار نشود و اگر کسی [illegible] از این سنگ با خود نگاه دارد او را خواب نیاید [illegible]
[illegible] نشود و اگر او را صلایه کرده حب [illegible] سازند [illegible] حب از آن بخورند [illegible] شفا
یابد حجر [illegible] سنگی زرد و سفید است اگر [illegible] صلایه کنند و [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] شفا یابد دهنج کان آن در اصفهان است و [illegible] جلا دهند اگر [illegible]
[illegible] سوده در چشم کشند [illegible] و [illegible] محکم گردانند [illegible]
[illegible] نگاه دارد و چون [illegible] بر عضوی که سفیدی [illegible]
[illegible] سفیدی عارض [illegible] بجاده سنگی است که [illegible]
استعمال کنند [illegible] خواص [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] معده و شانه کند سبج چند قسم است بهترین اقسام آن اصفهانی است
چون سوده در چشم کشند تقویت بصر کند و چشم را سیاه گرداند [illegible]
توتیا چشم را نافع بود اگر توتیا سوده بر [illegible] باشند یا توتیای [illegible]
[illegible] طلق [illegible] معروف است و کان آن بسیار است اما
در میان جمهور [illegible] مشهور است که [illegible] و [illegible] مغرب واقع است
و طبع آن [illegible] حار [illegible] معتدل [illegible]

سودا سوخته بود و روح حیوانی را مدد دهد و درد دل و خفقان را نافع بود و اگر عقرب
زده را نافع کند تعفن نشود و دیم نکند و دندان را صلاح دهد و اگر از سیم سرمه در چشم
کشد تقویت بصر کند و سوزش چشم و دمعه را نافع بود و اگر قدری از درم آن نگاه دارند
دهان را خوشبو می کند نقره بر فلزی نفیس قریب به زر است و کان آن در اقلیم
سیوم بسیار است و مزاج آن بارد و رطب است و در تفرحات رطوبات فضول را دفع
کند و اگر سیم در دهن نگاه دارند دهن را خوشبو کند و اگر با داروهای چشم
ممزوج نمایند تقویت بصر کند مس کان آن در اکثر بلاد هست و طبع آن گرم و خشک
و اگر مداومت نمایند به اکل طعام و شراب خاصه ترش از ظرف مس خورند امراض
کبد مانند سرطان و داء الفیل و درد جگر و سوء المزاج طحال و اسهال انها پیدا
شود و اگر قدری مات با نمک در ظرف مسین کنند و سرش بپوشند و با ظرف
مسین گرم نهند تا بخار رود و محبوس شود کل و اعدا ایشان سم و زهر و در آن
غسل کند و اگر مس را الم گرم کند در جای نشانک نهند [illegible] به او دهد که آنرا
زنگار گویند و زنگار مسی ناخنه را نافع بود و مس سوخته را در حرفت کاشی
[illegible] و مینا کاری رنگین و زرگری و در مرهم مستعمل است و اگر تراشه مس
را از کنار چشم بگیرند [illegible] باده [illegible] و اگر مس تافته در آب فرو برند
گمان از آن بگریزد و اگر [illegible] در خانه که از آفتاب [illegible] در آن خانه
افتاده باشد ازاله الفقر کند ارزیز از فلزات مشهور است و شبایه نقره است
و کان آن در سه موضع واقع است شرق و [illegible] و [illegible]

و طبع آن سرد و خشک است اگر صمغ ارزیز در سرکه یا آب غوره مصعد کنند و بر
کودکی آورده بر خنازیر و سرطان که به اندام مردمان بر آید بمالند نافع بود و اگر
ارزیز کلس شده با روغن [illegible] طلا کنند سودمند بود و چون گرد در عضوی طلا کنند
مو بر آن [illegible] از آن عضو نروید [illegible] و اسفیداج قطع خون از جراحات باز دارد و اگر
بر محلی که [illegible] طلا کنند نافع باشد اسرب فلزی [illegible] نرم است
و کان آن در اکثر مواضع واقع است اگر صفحه اسرب بر پشت [illegible] شهوت [illegible]
و احتلام باز دارد و اگر [illegible]
[illegible] طلا کنند ورم [illegible] بود و اگر [illegible]
[illegible] طلا کنند سودمند بود و اگر [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] و اسرب [illegible] سموم است و اگر
قدری از آن در آب حل کنند [illegible] که کان [illegible]
[illegible] هلاک شوند آهن کان آن در اکثر بلاد واقع است و بهترین اقسام آن
آهن [illegible] نرم است و آهن از جمیع فلزات انفع است [illegible]
که هیچ [illegible] آهن [illegible]
ضعیف را قوت [illegible] و در بعض ادویه های [illegible] مستعمل است و دیم آهن که
[illegible] نافع بود
و در جراحات [illegible] که [illegible] آهن [illegible]
[illegible] اگر قدری [illegible] اسفیداج [illegible]

آهن طلا کنند آن آهن زنگ نگیرد و اگر بعضی آهن گرم کنند چنانکه سرخ شود و در
پیه در چیزی که بنه آن درخت خشک شود اگر چه بزرگ باشد و اگر خون بزگ بر آهن مالند
زود کشته شود خاصیت بعضی مردمان بر آنند که در هند و چین طرقی رود و نمک است
شاید باعث خورش و بعضی گویند خا چینی در خاعقه سوخته گردن می یابد اگر صاحب
لقوه در آیینه که از آن سازند نگاه کند شفا یابد و اگر جوهری که آیینه که از آن
می سازند با خود نگاه دارند صرع و مالیخولیا را نافع بود و جادو را دفع کند
و اگر اطفال نه خسبند در خواب نترسند پنج از وی مثقالی و تریاق شیرین بود
ترکیب می کنند در ادویه ای احداث لسان روز زرد و روشن است و بعد از آن
بعد پنج روز دوران تنزل می کنند تا به حد مس رسد اگر خواهند که رنگ آن
باقی ماند هر چند نگاه و تریاق بان مزج نماید تال از مرتب و مس است و تحقیق
چندان نه دارد طالیقون اصل طالیقون شی مس است که بعضی عقاقات و اداوه ما
آمیخته اند اگر بکوبند از طالیقون جراحت نماید آن جراحت التیام نیابد
و اگر نقاشی طالیقون که چوب کرده باشند مو دور کنند دیگر بر نیاید و اگر
در آینه طالیقون نگاه کنند چشم را زیان دارد فصل در نسب فلزات
با یکدیگر مقدار معین که آن مقدار از صد مثقال بود از سیماب مثقال و دو دانگ
و دو نکل طسوجی و از ارب پنجاه و نه مثقال و دو دانگ و نیم و از سیم پنجاه
و چهار مثقال و نیم و از کاس چهل و شش مثقال و دو دو دانگ و از پنج چهل
پنج مثقال و نیم و سه طسوج و از قلعی سی و هفت مثقال و نیم والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی محمد و آله اجمعین اما بعد
این رساله ایست مختصر از ذخیره خوارزمشاهی مشتمل بر چهارده باب باب اول
در معاجین باب دوم اندر ایارجات باب سیم اندر گوارشها باب چهارم اندر اطریفلها
باب پنجم اندر قرصها باب ششم اندر سفوفات باب هفتم اندر لعوقها
باب هشتم اندر شرابها باب نهم اندر ربها باب دهم اندر داروهای قی
باب یازدهم اندر داروهای غرغره باب دوازدهم اندر بخورات باب سیزدهم اندر طلاها
و ضمادها باب چهاردهم اندر نطولها باب پانزدهم اندر قرصها باب شانزدهم اندر داروهای
کام و زبان و دهان و دندان و علاوه باب هفدهم اندر حقنها و شیافها باب هیجدهم
[illegible] صرع و فالج و تشنج بلغمی و نقرس و اوجاع مفاصل و رعشه و
صداع کهن و درد دندان و وسواس را سودا را و خداوند درد چشم بلغمی را و درد
دندان و درد پهلو و درد سینه را سودا را و درد معده و آروغ ترش و باد را و درد سپرز را
در آب بادیان به ... سودا را و درد قضیب طلا کنند شهوت جماع بگشاید و تنها
کهن را زایل کند و اماس سپرز تحلیل کند و مضرت زهرها را زایل کند داروها
رصافی بسفایج و افتیمون از هر یکی ده درم ... اسطوخودوس از هر یکی
یازده مثقال تخم کرفس ده قیراط بسباسه یک مثقال قسط و دارچینی و افراص اندر

معجون ... دیگر اندر ... از هر یکی شش مثقال انیسون ده مثقال
فلفل سفید و دراز ده مثقال دار فلفل چهار مثقال سنبل هفت مثقال حماما و زعفران
از هر یکی چهار مثقال افیون ده مثقال انگبین مصفی سه چند آن داروها بسرشند
و شش ماه نگاه دارند شربتی از یک درم تا یک مثقال صفت اقراص الافاویه
اقراص که اندر ... بکار آید بگیرند حماما و دارشیشعان و قسط و قصب الذریره
و قرنفل و فلفل سفید و نانخواه از هر یکی سه مثقال و نیم مثقال سنبل هندی و ساذج
هندی از هر یک ده مثقال دارچینی و مصطکی و زعفران از هر یکی شش مثقال
شراب ... قرص کنند و اقراص بزرگ ... بخشک کنند ... ایرج
... بزرگ ... فضلهای ... و شهوت طعام آورد و قوت ...
یاری دهد و قوت حفظ زیاده کند و ... و مردم ... جوانی
دهد ... و درد دندان ... زیاده کند ... و درد
و تهیگاه و درد مفاصل را سود دارد اخلاط آن فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی ...
... حلقوره و ... و ... الثعلب
از هر یکی ... تخم ... حب الغار ... و ...
دیگر ... از ... و باد و ... بر سرشند
و شربتی ... درم ... این معجون ... آورده ... دمد
... کند ... عرق ... کند ... است
... اخلاط آن ...

شش درم سعد بیخ دو درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هر یکی سه درم قرفه و
زرنب و زعفران و لسان الثور و قاقله و دال و جوزبوا از هر یکی دو درم و دواها را
بکوبند و بیبیزند و یک رطل عسل اسفید و یک رطل شیره انگور بگیرند و چهار رطل آب بستانند تا ده
بود آب ببرد و پالایند و پالاینه و بگیرند عسل و این آب کوشانند تا قوام
بگیرد و دواها را بیامیزند و بکوبند تا نیک آمیخته شود شربتی یک مثقال
تا دو مثقال **صفت** معجون دیگر این معجون هم مفید است و منفعت این معجون آن
است که ضعف جشم را روشن کند و معده را پاک گرداند و طبع را نرم دارد و دو خداوند
بواسیر را سود دارد **اخلاط آن** فلفل دراز فلفل سفید سیاه هلیله کابلی قسط رومی
از هر یکی ده استار است همه را بکوبند و در روغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **صفت** تریاق که شیخ ابو علی ساخته است که
منفعت این تریاق دو صاحب جشم و از تورم و از دوی منفعت بسیار بود و دل را قوت دهد
و قوت باه زیاده کند و قوت منفعت معجونهای دیگر که یاد کرده آمده است
از وی یافت می شود **اخلاط آن** پوست ترنج خطاطی و فرنجمشک لسان الثور
بادرنجبویه و تخم بادروج و تخم فلنجمشک زرنباد و درونج از هر یکی چهار درم مشک عنبر از
هر یکی یک مثقال عود هندی دو مثقال کافور نیم مثقال قسط دارچینی دورج زعفران
دارونی و فستین از هر یکی سه درم فودنج فطراسالیون از هر یکی دو درم و نیم
بزر الجزر تخم شلغم تخم گشنیز لسان العصافیر حب الفلفل از هر یکی دو درم و نیم
افیون سه درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند چنانکه رسم است شربتی یک مثقال

پس از شش ماه **صفت** معجون یاقوتی هم از ترکیب شیخ ابو علی و سود اسن خفقان
و ضعیف دل و علتهای ذهن چون علتهای دماغ و علت نقصه و جگر و سپرز و
قولنج و درد جاع مفاصل و تبهای کهن را سود دارد **اخلاط آن** یاقوت سرخ و ماس یک مثقال
یشب و عقیق از هر یکی یک درم طلا و دو دانگ نقره دو دانگ این جواهر را بکوبند و بیاری
وزن و سیم مذکر کرده و با جواهر بر صلایه بسایند و شراب ریحان تا هبا شود
پس بگیرند غاریقون و افتیمون و فلفل و زنجبیل و قرنفل و مرزنگوش از هر یکی
چند سیم وزن گواهر وزن و سیم که حمل کنند و بگیرند حجر ارمنی و حجر اللاجورد و ونک
قلقل وزن خیار و درونج و بهمن سرخ و لسان الثور از هر یکی ثلث وزن جواهر
وزن و سیم و بگیرند سنبل و نقل و انادرین و حسمامادج و ساذج هندی
و دارچینی و سعتر و حاشا و زوفا و زیره از هر یکی ربع وزن جواهر و زر و سیم و
بگیرند مشک طرامشیع و حجر اسالیون و حجر الیهود و تخم کرفس و عود و کندر و زعفران
و فلفل سفید از هر یکی سدس وزن جواهر و زر و سیم و بگیرند علاج ثلث وزن آن
همه را بکوبند و بیبیزند و بیامیزند و با عسل بسرشند شربتی یک مثقال **معجون جالینوس** کرده
و شاه شهر دوا کرم کند و سده بگشاید **اخلاط آن** فلفل سیاه و سفید حماما قسط
و سنبل طیب و قصب الذریره و ساذج هندی و زعفران و بذر الکرفس
و انیسون و عاقرقرحا و بذر را بکوبند و دست خشک همه را برابر بکوبند و بیبیزند
و با انگبین مصفی بسرشند شربتی یک درم در ماء العسل یا در آب بادیان و آب کرفس
معجون ترکی خداوند نقرس و درد جاع مفاصل و خداوند استسقا و یرقان و درد جاع

کلیه و بیسه و قروح امعا و درد اسهال سوداوی و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و تشنج
و استرخای اعصاب را سود دارد و قضیبها را که [illegible] کرده و مثانه فرود آید و حیض
بگشاید اخلاط آن غاریقون و اسارون و درونج و فو و مامیثا و تخم سداب و
فرفیون و فودنج و [illegible] از هر یکی یک قیراط زراوند طویل و اصل [illegible] از هر [illegible]
دو دو قیراط [illegible] و قرنفل از هر یکی دو دو قیراط قطر ریوند زنجبیل دو قیراط سلیخه و قسط
و [illegible] از هر یکی سه دو قیراط سنبل الطیب و [illegible] و قطراسالیون و [illegible] درونج
از هر یکی [illegible] بکوبند و ببیزند و با انگبین مصفی بسرشند و [illegible] ایام [illegible]
بکار دارند شربتی از یک مثقال تا دو درم صفت معجون [illegible] معده را گرم کند
و بادها را بشکند و غذا را در معده [illegible] و امعا را سود دارد اخلاط آن زعفران و [illegible]
و تخم سداب و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و [illegible] حلقوزه از هر یکی شش درم مغز بادام
تلخ و کندر از هر یکی دو درم فلفل هشت درم انگبین دو بار چندانک داروها بسرشند
شربتی یک مثقال تا ده درم معجون [illegible] این معجون [illegible]
داروها را [illegible] اخلاط آن افیون و [illegible] الابیض از هر یکی ده مثقال [illegible]
زعفران سنبل عاقرقرحا [illegible] فلفل از هر یکی پنج مثقال انگبین [illegible]
دو درم [illegible] تا نیم مثقال [illegible] ضعیف [illegible] صفت ترکیب جالینوس است
بیماریهای جگر و سپرز را که از سردی بود سود دارد [illegible] بادها را بشکند
و درد گرده و مثانه را سود دارد و ماده غلیظ [illegible] استسقا که [illegible]
جگر و سپرز بود [illegible] اخلاط آن زعفران دوازده درم [illegible]

اسارون و قطراسالیون و ریوند چینی از هر یکی چهار درم سنبل شش درم قسط و سلیخه
و نقاح الاذخر و حب البلسان از هر یکی یک درم فوه دو درم رب السوس و جعده
و غافث از هر یکی سه درم دهن بلسان پنج درم و چهار درم با انگبین بسرشند
شربتی از یک مثقال تا ده درم [illegible] معجون [illegible] یعنی این دارو را کمال
تمام بپایه خود و این معجون بزرگ است [illegible] الملوک [illegible] پادشاهان
پارسیان و پادشاهان عرب بکار داشته اند و هر که این معجون را بکار دارد
موی او چون [illegible] سفید گشته باشد دیگر سفید نشود و عقل [illegible]
سفید و سیاه و جذام را و [illegible] مفاصل [illegible]
دهد اخلاط آن هلیله سیاه و بلیله و املج از هر یکی سی و شش مثقال [illegible]
چهار مثقال فلفل سیاه و [illegible] دار فلفل و زنجبیل و فلفلمویه از هر یکی [illegible]
دو دو مثقال [illegible] و قاقله و سعد از هر یکی دو مثقال [illegible]
شش مثقال [illegible] سیصد مثقال [illegible] بکوبند و ببیزند [illegible]
[illegible] داروها را [illegible] بسرشند [illegible] هر یکی دو مثقال
دو دانگ و نیم [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] سال [illegible] این معجون [illegible]
معجون [illegible] تخم کرفس
از هر یکی [illegible] روغن بادام [illegible]
انگبین [illegible] خشک [illegible] بسرشند

شربتی از سه درم تا پنج مثقال معجون [illegible] حیض بگشاید و رازیانه سهل کند و بچه مرده را بیرون
آورد و مرده [illegible] چینی از هر یکی ده درم ورق سداب و ورق پودنه کوهی و قسط و مامیثا و
مشکطرامشیر و فوه و حب بلسان و سکبینج و جاوشیر از هر یکی سه درم ابهل ده درم با انگبین
مصفی سرشته شربتی سه درم در یک وقیه روغن گاو **معجون قیصر** فایده صرع و فالج
و خفقان را که از سردی بود و نسیان کهن و درد معده و ضیق النفس [illegible]
استسقا را سود دارد و طعام گوارد [illegible] و سلیخه و قسط و فلفل و
دار فلفل [illegible] و افیون و زعفران و سنبل از هر یکی سه درم جاوشیر ده درم مشک نیم درم
زنجبیل و دارچینی [illegible] از هر یکی یک درم و نصف درم جاوشیر را در شراب حل کنند و سوده را با انگبین
یکجا کنند [illegible] شربتی از یک درم تا یک مثقال **معجون [illegible]** درد معده و جگر و نسیان
کهن و تب [illegible] سود دارد [illegible] و فطراسالیون و [illegible]
از هر یکی نیم درم تخم کرفس و [illegible] از هر یکی چهار درم کاشم پانزده درم
فلفل سیاه چهل و چهار درم و در بعضی نسخه ها [illegible] و چهار درم با انگبین مصفی سرشته
معجون [illegible] [illegible] چون [illegible] گل خوردن [illegible]
سود دارد [illegible] ده درم [illegible] کابلی [illegible] از هر یکی ده درم [illegible]
درم با انگبین مصفی سرشته شربتی سه درم تا چهار درم [illegible] **معجون [illegible]** [illegible]
شیخ ابوعلی ساخته است [illegible] گندم و [illegible] سفید و زنجبیل و
کتیرا و تخم خشخاش از هر یکی سه درم [illegible] روغن گاو [illegible] کنند [illegible]
[illegible] با انگبین [illegible] شکر [illegible] درم [illegible]

[illegible] یا روغن گاو [illegible]
بیرون آید [illegible] **باب [illegible] در [illegible] ایارجات** [illegible] ایارج [illegible]
[illegible] شربتی چهار مثقال [illegible] با [illegible] در طبیخ افتیمون
صفت طبیخ افتیمون افتیمون چهار درم مویز [illegible] ده درم [illegible]
سیاه نصف درم اسطوخودوس سه درم [illegible] آب [illegible] تا دو حصه
[illegible] یک حصه بماند و ایارج [illegible] استفراغ
[illegible] **ایارج [illegible]** [illegible] سودا [illegible]
[illegible] تخم حنظل [illegible] مثقال [illegible] دو مثقال
[illegible] ده مثقال سکبینج و جاوشیر از هر یکی [illegible] مثقال [illegible]
و فلفل [illegible] سیاه [illegible] از هر یکی پنج مثقال دارچینی و سلیخه
و اسطوخودوس زعفران [illegible] از هر یکی چهار مثقال [illegible]
اسطوخودوس [illegible] در شراب حل کنند و با انگبین مصفی سرشته
شربتی چهار مثقال با طبیخ افتیمون **[illegible]** این نسخه معروف [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و صرع و [illegible] فالج [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مفاصل و نقرس
[illegible] [illegible] و برص و بهق [illegible]

وحد درم و خیارزه و هر آنچه مسهل باشد بر دو در طلا زیره د اطریفلان تخم خطمی پنج درم
نصل العاقرقرحا غاریقون سقمونیا خربق سیاه و انیسون و دارفلفل
از هر یکی چهار درم ملک افسنتین و فودنج و فلفل و صبر از هر یکی سه درم
و مرغاریقون و ساذج هندی و فراسیون و جعده و سلیخه و فلفل سفید و سیاه
و دارفلفل و زعفران و دارچینی و بسفایج و سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و مر
و فطراساليون و زراوند طویل عصارهٔ افسنتین فرفیون سنبل و حماما و زنجبیل
از هر یکی دو درم حیطانه و اسطوخودوس از هر یک وزنی و نیم با انگبین سرشته
و شربتی چهار مثقال با یکدرم ملح الهندی پس از تشناه در طبیخ افتیمون بدهند
داروی دیگر [illegible] را دفع گرداند و خشکه [illegible] نافع بود و پاک کند [illegible]
پنج درم مصطکی سه درم فقاح اذخر عصارهٔ افسنتین و عصارهٔ غافت از
هر یکی دو درم و نیم جعده سه درم سنبل و دارچینی و اسارون و سلیخه و عود بلسان
و حب بلسان و زعفران از هر یکی ده درم صبر چندانکه همه داروها باشد
[illegible] این گوارش معروف است و از نسخهٔ کسری ساخته اند [illegible]
هیچ چیز از این نافع تر نیست بگیرند پوست ترنج عود هندی قرنفل کبابه قاقله
خیربوا از هر یکی پنج درم مارمشک و نیسون و تخم کرفس و جند بیدستر و افتیمون و
بذر البنج از هر یکی سه درم دهن بلسان دو درم برگ بادرنجبویه تخم [illegible]
و زعفران از هر یکی سه درم عنبر اشهب یک مثقال عنبر را در دهن بلسان بگدازند
و افیون را با یک [illegible] در شراب حل کنند و همه را با انگبین سرشته دو ماه

بنهند تا برسد شربتی دو درم گوارش عود معده را قوت دهد و [illegible] از [illegible]
داروی بگیرند عود هندی قرنفل زنجبیل و ساذج هندی و قاقله و طباشیر و دارفلفل
از هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم با انگبین مصفی سرشته شربتی دو مثقال گوارش [illegible]
ضعف معده و بادها را که از معده و روده ها [illegible] سرد و از دو خفقان را نافع است
بگیرند مشک نیم مثقال خیربوا و زعفران و قرنفل و دارفلفل و زنجبیل از هر یکی دو
درم دارچینی سه درم عود یکدرم قند شکر چندانکه همه داروها را با انگبین مصفی سرشته
شربتی دو درم گوارش ترنج باد را بشکند و طعام بگوارد و بوی دهان خوش کند
بگیرند پوست ترنج خشک سی درم قرنفل جوزبوا و دارفلفل و خیربوا و خولنجان
از هر یکی شش درم مشک دانگی و نیم با انگبین مصفی سرشته شربتی دو درم گوارش [illegible]
ضعف معده [illegible] و فواق [illegible] رنگ روی [illegible]
و [illegible] و تفکر را لطیف گرداند و گویند این گوارش را سلیمان علیه السلام ساخته است
فلفل و دارفلفل هلیله سیاه و بلیله و آمله جند بیدستر از هر یکی چهار درم قسط بلادر
بزنگ کابلی شکر طبرزد حب الغار از هر یکی ده درم سعتر درم عسل
بلادر چهار درم [illegible] و بر [illegible]
و عسل بلادر [illegible] عسل [illegible] و حلیله سرشته و عسل دو بار چندانکه
همه شربتی دو درم پس از تشناه در طبیخ کرفس و بادیان [illegible]
و طعام سفیده با باشد گوارش طباشیر اسهال صفرا را باز دارد و تشنگی بنشاند و [illegible]
[illegible] بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یکی ده درم [illegible]

از هر یکی ده درم گلنار و سماق و عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی هفت درم عفص
افیون از هر یکی دو مثقال حب الآس ده مثقال شراب سیب یا شراب آبی
بسرشند با گلاب شربتی چهار درم **اطریفل جالینوس** معده و امعاء را قوت دهد
بادها را بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفهٔ بلغمی را سود دارد
و باه را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و گونهٔ روی را صافی کند و دیوانگی
و وسواس که از سردی بود ببرد و ... را سود دارد
و رنگ ... و سیاهی موی نگاه دارد و هر که پیوسته این
... بکار دارد و از آن ... سنبل و قرنفل و فاقله و سلیخه
و دارچینی و خولنجان و کبابه و زعفران و فلفل سفید و دار فلفل و قسط بحری
و سعد و عود و بلسان و حب الآس و اسارون و قصب الذریره از هر یکی جزوی
مصطکی نیم جزو شکر چندان که همه دارو با انگبین مصفی بسرشند و نگاه دارند
شربتی دو مثقال ناشتا و اگر ساعتی پس از طعام خورند روا باشد **اطریفل ...**
... معده و امعاء را سود دارد و قوت دهد و گرم کند و طعام بگوارد
مثانه را قوی کند و قوت باه بیفزاید هلیله کابلی هلیله سیاه و بلیله و آمله
و دار فلفل از هر یک سه جزو زنجبیل و زرنباد و بسباسه و شیطرج هندی
از هر یکی یک جزو ... و لسان العصافیر ... از هر یکی
نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و به روغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند
اطریفل ... معدهٔ ضعیف را سود دارد و رطوبت را کم کند و ... صافی گرداند

خداوند بواسیر را سود دارد و دیگر هلیله کابلی هلیله زرد و آمله از هر یکی ... همه را بکوبند و بیزند
و به روغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند **اطریفل کشنیز** خداوند صرع گرم را
سود دارد و بخارها را از سر باز دارد دیگر هلیله کابلی هلیله زرد آمله و گشنیز خشک از
هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بیزند و به روغن بادام چرب کنند و انگبین بسرشند و بعضی گشنیز
... **اطریفل اسطوخودوس** خداوند ... سودایی را سود دارد و سپیدی
موی نگاه دارد تا دیر سفید شود هلیله کابلی بیست درم هلیله زرد و آمله از هر یکی ده درم
سنا و اسطوخودوس ... از هر یکی پنج درم شیطرج سه درم بسفایج ده درم افتیمون
... از هر یکی ده درم با انگبین بسرشند شربتی چهار درم **...** که ...
بخارهای صفراوی را سود دارد و ... تاریکی چشم که از بخار معده خیزد
ببرد دیگر هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی سی درم بلیله و آمله از هر یکی بیست درم شاهتره
پانزده درم سنای مکی ده درم گل سرخ ... افتیمون و مصطکی از
هر یکی پنج درم همه را بکوبند و بیزند و به روغن بادام چرب کنند و با انگبین بسرشند
اگر رطوبتی باشد شش درم ترنجبین بار کنند و اگر ... حاجت ...
... استعمال بیشتر کند **باب پنجم اندر ...** این داروییست که طبیبان
متقدم این دارو را ... بزرگ و مبارک ... منافع این ... معدهٔ ضعیف را
قوت دهد ...
...
...

وخون برقه براه ان را سود دارد و صفت اقراص تبهای کهن را آب خورند نیش دهند تب
زایل شود و کی ترا که جانوری گزیده باشد با آب سرد دهند سود دارد و با
شراب ابی دهند اسهال خون باز دارد و قرحه روده را که از بلغم بود و قرحه
مثانه را سود دارد و صفت سنبل سلیخه سده گل مختوم ریوند تخم تفاح از هر یکی
چهار درم افیون و زعفران و قسط و کرک الارض یعنی طلق از هر یکی پنج درم
تخم خشخاش سفید هفت درم وقرد افیون و حب البلوبر دانه بنج سفید تخم
تخم کرفس از هر یکی شش درم سپید دانه افیون بشراب ریحانی حل کنند و دارو را
خشک کرده و بیز همه بدان سرشته و اقراص کنند هر یکی نیم درم و در سایه خشک کنند
و پس از شش ماه بکار دارند و در بعضی نسخه کرک الارض چهار درم است قرص گل نسخه
معروف است صفه اینه در و معده را سود دارد و در ظهر تبهای معده و ارز زدند تبهای
کهن بلغمی را سود دارد بگیرند برگ گل سرخ پنج درم سنبل و اصل السوس از هر
یکی ده درم ثلث به سرشته و اقراص کنند و با آب خشک کنند شربتی دو درم با
سکنجبین نسخه دیگر تبهای کهن را به مجرب سود دارد و سده جگر بگشاید بگیرند
گل سرخ ده درم سنبل دو درم طباشیر رب السوس از هر یکی سه درم غافت
پنج درم انیسون و مصطکی و کهربا از هر یکی ده درم شربتی یک مثقال از جهت درد معده
با طبیخ انیسون و از جهت اماس باعث الثعلب و هند صفت قرص کافور تب گرم و درد
معده گرم را سود دارد و تشنگی نشاند صفه ادنه یرقان را سود دارد و زرشک دانه بیرون
کرده طباشیر گل سرخ از هر یکی هفت درم تخم کاهو تخم خرفه تخم کشنیز از هر یکی سه درم

نخود تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یکی پنج درم صندل سفید دو درم کثیرا سه درم
رب السوس دو درم کافور یک درم بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند شربتی
دو درم با سکنجبین قرص طباشیر اسهال صفراوی را باز دارد و تشنگی بنشاند و تبهای
گرم را سود دارد طباشیر و گل سرخ و سماق پاک کرده از هر یکی ده درم تخم حماض
بذر البقله از هر یکی پنج درم مسک ده درم کلنار پنج درم صمغ عربی گل ارمنی از هر
یکی سه درم اقراص کنند شربتی دو درم با شراب ابی قرص زرشک جگر و تبهای
حار و تبهای گرم را سود دارد بگیرند زرشک پاک کرده ده درم تخم کشنیز تخم خرفه
تخم خیار بعضه از هر یکی سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی یک درم سنبل نیم درم
شربتی یک مثقال تا دو درم با سکنجبین نسخه دیگر که حرارت دل و تشنگی بنشاند
طباشیر و گل سرخ تخم خیار تخم خرفه تخم کاهو و صندل [illegible] شربتی یک مثقال با
یک طرح کافور اندازند با آب سیب و مانند آن دهند قرص ریوند اماس جگر و
سپرز و درد معده که از باد بود و امراض مزمن را سود دارد ریوند چینی ده درم سنبل
و مصطکی و غافث و افسنتین و انیسون و تخم بادیان از هر یکی دو درم همه را بکوبند
و با آب کرفس بسرشند و اقراص کنند هر یکی یک مثقال شربتی یک قرص
قرص ریوند دیگر تبهای بلغمی کهن را سود دارد و طعام بگوارد و باد غلیظ را لطیف کند
انیسون و تخم کرفس و بادیان از هر یکی سه درم نعنع و تاکل و ذخیره از هر یکی دو درم
عصاره غافث و عصاره افسنتین و تفاح اذخر و ریوند چینی و قطراسالیون
مصطکی و زعفران و گل سرخ و سنبل از هر یکی پنج درم و اقراص کنند هر یک چهار

شربتی بگوش باماء الاصول قرص [illegible] تب و اسهال و ضعف باز دارد و خواب
آورد [illegible] دو درم [illegible] خشک و مصطکی و [illegible] پنج [illegible]
از هر یکی یکدرم و نیم این جمله را دو قرص کنند شربتی بگوش قرص کهربا کسی را که سرفه
خون از حلق بر آید و نفث و اسهال خون آید باز دارد و آمدن خون از [illegible]
در قرار [illegible] باز دارد بگیرند کهربا و [illegible] و ودع سوخته و صمغ [illegible] مغسول
[illegible] سوخته از هر یکی سه درم تخم خرفه و کثیرا خشک و سماق و [illegible] بریان
کرده صمغ عربی و گل سرخ بریان کرده و گلنار از هر یکی پنج درم طباشیر اقاقیا
عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم [illegible] و بیخته و [illegible] اقراص کنند
و اگر سرفه سخت باشد لعاب اسپغول اقراص کنند هر یکی دو درم قرص خشخاش
سرفه و سینه [illegible] و تب و خون بر آمدن سرفه و اسهال خون را سود [illegible]
[illegible] گل سرخ صمغ عربی از هر یکی چهار درم کثیرا [illegible] از هر یکی دو
درم تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یکی سه درم طباشیر و رب السوس از هر یکی دو درم
زعفران دو دانگ اقراص کنند بلعاب [illegible] خورد سرفه را [illegible] شراب
[illegible] دهند و بر آمدن خون را با شراب خشخاش قرص بنفشه قولنج را [illegible]
تب [illegible] دو درم [illegible] پنج درم رب السوس سه درم و نیم سقمونیا
سه درم مصطکی یکدرم و نیم کثیرا نیم درم اقراص کنند شربتی دو درم و نیم با جلاب دهند
و بنفشه قولنج [illegible] قرص [illegible] حیض باز دارد
[illegible] سه درم [illegible] پنج درم [illegible]

[illegible] و فرفیون [illegible] دو درم [illegible] از هر یکی دو درم [illegible]
دو درم [illegible] اقراص کنند شربتی دو درم با طبیخ [illegible]
[illegible] کنند [illegible] قرص طباشیر [illegible]
[illegible] گل سرخ طباشیر از هر یکی سه درم کثیرا خشک دو درم [illegible]
از هر یکی نیم درم کافور [illegible] شربتی دو درم با سکنگبین [illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] کثیرا [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] از هر یکی [illegible]
[illegible] کافور و [illegible] از هر یکی دو درم عنبر و مشک هر یکی یکدرم [illegible]
[illegible] شربتی [illegible] از طعام و پس از طعام [illegible] صفت
سفوف [illegible] و تخم [illegible] پاک کرده و سماق
پاک کرده و [illegible] و گل سرخ و طباشیر [illegible] شربتی سه درم [illegible]
[illegible] صفت سفوف [illegible] تخم [illegible]
[illegible]
[illegible] شربتی سه درم [illegible] صفت سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]

دو درم باب کرم **صفت** سفوفی که حرارت جگر و خمار شراب را سود دارد و در اسهال
صفراوی را باز دارد و هضم طعام را آسان کند و دلگشی را سود دهد و خواب آورد
گل سرخ ده درم طباشیر نیز ده درم سماق و [illegible] و [illegible]
تخم خرفه و تخم کاهو و تخم خشخاش سفید از هر یکی پنج درم صندل سرخ ده درم کافور
یک درم شربتی سه درم با یک وقیه شراب حماض اترج یا شراب [illegible] **سفوف که** چون آید
بسیار [illegible] باز دارد [illegible] درم [illegible] و لک
[illegible] شربتی سه درم [illegible] تقطیع سماق **صفت** سفوفی که
اسهال کهن را باز دارد [illegible] از هر یکی شش درم لک [illegible] ده درم
بذر البنج [illegible] از هر یکی یک درم شربتی دو درم **صفت** سفوفی که خون آمدن از
مقعده [illegible] باز دارد کشنیز خشک بریان کرده سماق پاک کرده از هر یکی ده درم
مازو [illegible] ده درم [illegible] بریان کرده [illegible] از هر یکی پنج درم [illegible]
[illegible] صدف سوخته کهربا [illegible] از هر یکی دو درم [illegible] **سفوف دیگر** [illegible]
سود دارد و کرم [illegible] پاک کنند [illegible] کابلی [illegible] پاک کرده
[illegible] کابلی از هر یکی ده درم [illegible] سی درم [illegible]
شربتی ده درم **صفت** سفوفی [illegible]
[illegible] سی درم مغز بادام [illegible] سی درم [illegible]
سی درم خشخاش سفید با تخم [illegible] چهل درم نان سفید [illegible] خشک کرده [illegible]
شکر طبرزد [illegible] سی درم [illegible]

خورند **باب هفتم در لعوقات لعوق بادام** لعوقی بادام [illegible] که سینه را
از اخلاط غلیظ پاک کند و سرفه کهن را سود دهد مغز بادام تلخ مغز بادام شیرین مغز جلغوزه
[illegible] تخم کتان [illegible] و کثیرا و صمغ از هر یکی چهار درم رب السوس سه درم آب
بادیان [illegible] ستاند اندر آب بادیان [illegible]
اندر وی حل کنند [illegible] **لعوق حلبه** سینه را از
بلغم غلیظ پاک کند [illegible] حلبه و تخم کتان از هر یکی ده درم مغز بادام
تلخ و مغز بادام شیرین و مغز جلغوزه از هر یکی پنج درم کثیرا و صمغ و تخم بادیان
از هر یکی سه درم [illegible] انگبین مصفی [illegible]
لعوق [illegible] [illegible] پاک کند [illegible]
پاک کرده [illegible] انگبین مصفی [illegible]
در آتش [illegible] و بقوام آرند **باب هشتم اندر شرابها شراب نعنع** معده را قوت دهد
[illegible] و اسهال باز دارد [illegible]
[illegible] آب [illegible] نعناع [illegible]
[illegible] عصاره نعنع شکر [illegible] و بقوام آرند
شراب [illegible] [illegible]
[illegible] خشخاش سفید و سیاه از هر یکی [illegible] درم تخم کاهو
[illegible] البنج الابیض از هر یکی سی درم [illegible] آب صافی
[illegible] درم [illegible] لعاب اسبغول

و صد درم مطبوخ بادی با بپزند و بقوام آرند **شراب غوره** حرارت معده و تشنگی را
بنشاند و غلبهٔ صفرا و مضرت طعامها و شرابهای گرم رفع کند بگیرند عصارهٔ غوره
و بجوشانند تا بنیمه باز آید و کف بردارند و یک شب بنهند و دیگر روز بجوشانند
و پالایند و با آتش باز دارند و با هر منی آب غوره منی شکر بریزند و بجوشانند
تا غلیظ شود **شراب حصرم** درد معده و درد عصبها را سود دارد بگیرند روغن انگبین و با
روغن آب [illegible] بجوشانند و کف بردارند و بقوام آرند و بمثقال عنبر و بمثقال [illegible]
سوده در وی حل کنند شربتی از سه درم تا پنج درم **شراب انجیر** گرده را گرم کند و باه را
قوت دهد و درد پشت را سود دارد بگیرند خشک فربه پنج من [illegible] سه من انجیر را بزنند
تا غبار وی پاک شود و در [illegible] کنند چنانکه چهار انگشت آب بر سر آن بایستد
و دو شبانه روز بنهند تا آب قوت انجیر بستاند و بجوشانند [illegible]
[illegible] بگیرند بصافند و نیم جزو از آن انگبین [illegible] کنند و بگیرند تخم
[illegible] از هر یکی دو درم زنجبیل سه درم دارچینی و جوز [illegible]
[illegible] از هر یکی یک درم [illegible] کنند و بدین اندازه [illegible] این شراب
بقوام آید [illegible] تا قوت [illegible]
پس [illegible] شراب بکار دارند شربتی دو وقیه **باب نهم**
اندر [illegible] [illegible] حرارت معده [illegible] تشنگی [illegible] و قی باز دارد [illegible]
تبهای گرم سود دارد بگیرند [illegible] کنند [illegible]
کنند و بپزند تا بیک [illegible] باز آید و کف بگیرند [illegible]

[illegible] **[illegible]** [illegible] و تشنگی [illegible] و دل را قوت دهد و اسهال صفرایی
و قی باز دارد [illegible] گرم [illegible] باشد بگیرند [illegible] و [illegible] کنند و
[illegible] پاک کنند و [illegible] و آب آن [illegible] با [illegible] یک باز آید
[illegible] [illegible] و اسهال باز دارد و معدهٔ ضعیف را سود دارد بگیرند [illegible]
[illegible] کنند و بگیرند عصارهٔ آن [illegible]
یک حصه [illegible] **باب [illegible]** دارویی که [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] سفید [illegible] یک جزو [illegible] نیم درم
[illegible] و با انگبین [illegible] این دو شربت [illegible] وقت حاجت [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] گرم کنند **صفت** داروی
دیگر بگیرند [illegible] کوبند [illegible] کنند و بگیرند [illegible] درم
از آن [illegible] **صفت** داروی دیگر [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] از هر یک یک درم [illegible] سفید نیم درم
[illegible] درم از آن [illegible] **صفت** داروی دیگر بگیرند
[illegible] کنند [illegible] پنج درم [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] **صفت** داروی دیگر
بگیرند تخم [illegible] و تخم [illegible] و تخم [illegible]
[illegible] از هر یکی نیم درم [illegible] و با انگبین [illegible] از آن [illegible] گرم
[illegible] **باب [illegible]** داروی که [illegible]

انار ترش بیخ ... سوده ... در آب ... بپزند تا نیمه شود و بدان آب غرغره
و مضمضه کنند صفت غرغره که اماس گرم را که در زبان باشد ببرد بگیرند برگ
انار ترش بیخ السوس و سعتر ... در آب ... بپزند تا ... شود و بدان
غرغره کنند صفت غرغره که گرانی زبان را که از رطوبت بود ببرد بگیرند عاقرقرحا
و مویزج و سعتر ... از هر یکی هفت درم ... و خردل سفید و شونیز و پوست
بیخ کبر و زنگ ... و وج از هر یکی پنج درم ... پنج ... و دارفلفل
خشک و دارفلفل از هر یکی ده درم ... هفت درم ... بکوبند ...
و با سکنجبین معجون کنند و سکنجبین غرغره کنند صفت غرغره که کام فرود آمده را
سود دارد بگیرند انار دان ... و سماق از هر یکی ... بکوبند
و بپزند ... بپالایند و بدان ... غرغره می کنند
صفت غرغره که دماغ را پاک کند بگیرند عاقرقرحا و دارفلفل و زنجبیل و سعتر
و خردل سفید ... که عسل ... کنند و
با سکنجبین بپزند ... درم و آب ... کنند و غرغره کنند باب ... درم
... صفت سعوطی که ... بگیرند آب ...
روغن ... از هر یکی یک جزو ... بزنند و در بینی چکانند صفت
سعوطی دیگر ... بگیرند طباشیر دو درم ... و کافور از هر یکی نیم درم زعفران
دانگی و نیم همه را نرم بسایند ... با روغن بنفشه در بینی چکانند صفت
سعوطی که ... و بادی ...

زعفران و سعتر و فلفل و دارفلفل از هر یکی یک درم ... دو درم ... نیم درم
همه را نرم بسایند و با آب ... بسرشند و ... کنند و بوقت حاجت هم
با آب ... بسایند و در بینی چکانند صفت داروی که خون آمدن از بینی باز
دارد بگیرند ... بپزند تا ... شود ...
از این دارو دو درم ... چهار درم ... درم کافور ... بکوبند و بپزند
و ... کنند و در بینی ... و در بینی نهند صفت داروی دیگر
که خون از بینی باز دارد بگیرند قرطاس سوخته و زاج سوخته ... بریان کرده
و ... سوخته ... و عصاره ... و گل ... درم الاخوین از
هر یکی چهار درم افیون سه درم همه را بکوبند و ببیزند و عصاره ... و عصاره
... بسرشند و خشک کنند سه بار ... عصاره ... می کنند ... بسرشند
و باز خشک می کنند و بار ... بسرشند پس اقراص می کنند بوقت حاجت
بسایند و در بینی چکانند صفت داروی دیگر که خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند
قرطاس سوخته و پوست خایه مرغ سوخته و اقاقیا ... از هر یکی
دو درم بکوبند و ببیزند ... بسرشند و ... کنند و در بینی نهند صفت
... که ... بپزند ...
دارند ... صفت ... که
... بگیرند ... و ... خشک ... از هر یکی یک جزو
همه را بکوبند و ببیزند و اقراص کنند ... در حال ... باز دارد ...

[illegible marginal annotations]

بر درد آمیخته سوده دارد صفت دارویی که عطسه آورد بگیرند کندش و خربق سپید از
گیرند و در بینی دمند صفت دارویی که بیماری دماغ را که از سردی
و تری بود سوده دارد بگیرند عاقرقرحا سه درم کندش چهار درم برگ مرزنجوش
در مطبخ ... ده درم ... شش درم سعتر پارسی وزن داده ... ده درم
الانون از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته و در بینی دمند صفت قطوری که
درد گوش را که از گرمی بود سوده دارد بگیرند روغن گل شش درم و روغن بادام تلخ
سه درم خل انگور ده درم با آتش نرم بپزند تا سرکه برود و روغن بماند نیم گرم در گوش
چکانند صفت قطوری که گرانی گوش را ببرد بگیرند کندش و زعفران و فرفیون
و جند بیدستر و خربق سپید و مر از هر یکی سه درم قطرون و بوره از هر یکی ده درم و نیم
همه را بکوبند و بیزند و به سرکه بسرشند و اقراص کنند و وقت حاجت بشراب سایند
صفت قطوری که ریم را پالاید سوده دارد بگیرند انگبین ثلث درم خل انگور صاف ده درم
زنگار دو درم با انگبین و سرکه بجوشانند و کف بردارند و به قوام انگبین باز آرند
در نگاه ... کنند و ... صفت قطوری که ... از گوش ببرد زهره
گاو ده درم روغن خیری ده درم با آتش نرم بپزند تا زهره برود و روغن بماند
پس یک قطره در چکانند صفت قطوری که درد گوش را که از سردی بود ... باد
سرد ببرد بگیرند فرفیون دو درم برگ سداب ترنج درم روغن زیت پانزده درم
شراب کهن بیست درم همه را بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و یک قطره در وقت
حاجت بچکانند صفت دارویی که درد گوش و پالودن ریم را بگیرند زعفران و کندر

[illegible marginal annotations]

[illegible marginal annotations]

و افیون از هر یکی یک درم حضض و ... و مر و تخم ... از هر یکی
دو درم خل انگور چهار درم ... از ... بکوبند تا ... شود
داروهای خشک را بکوبند و بیزند و نگاه دارند و وقت حاجت بشراب
ریحانی حل کنند و در ... چکانند صفت دارویی که گرانی گوش را که از بیماری
پدید آید ببرد تخم حنظل سه درم ... ارمنی یک درم و نیم زرد ... یک درم و نیم عصاره
افسنتین یک درم و نیم و فرفیون و قسط از هر یکی یک درم زهره گاو ... دارو ...
بسرشند و ... کنند و وقت حاجت اندر روغن بادام حل کرده اندر چکانند
باب ۱۳ اندر طلاها و ضمادها صفت طلایی که درد و انواع صداع گرم سود دارد روغن
گل ده درم گلاب ... درم سرکه پنج درم اندر ... کنند و بزنند تا آمیخته شود و طلا کنند
صفت طلایی که صداع را که از برآمدن بخار خیزد سود دارد بگیرند بارزد و گلنار
اقاقیا و سک از هر یکی ... و صبر و زعفران از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و ببیزند و به
... و پیشانی طلا کنند صفت ضمادی که ... بگیرند
صندل سرخ و ... و ... و صبر و زعفران ... بگلاب بسرشند
و طلا کنند صفت ضمادی که خون آمدن از بینی باز دارد ... گل ... اقاقیا
و عصاره لحیة التیس و افیون و صندل سپید از هر یکی سه درم کافور ... بگلاب
بسرشند و بر پیشانی ضماد کنند صفت ضمادی که ... عصاره لحیة التیس
و اقاقیا و ... از هر یکی پنج درم سماق و ... از هر یکی ده درم
با آب ورد و آب سیب بسرشند و بر معده و شکم ضماد کنند صفت ضمادی که قی

[illegible marginal annotations]

بازداده بگیرند گل سرخ و سک از هر یکی پنج درم صندل ابیض دو دانگ از هر یکی چهار درم
عود سه درم زعفران یک درم کافور دو دانگ با آب مورد بسرشند و بر معده نهند
ضمادی که جگر گرم را سود دارد بنفشه و گل سرخ و حی العالم و صندل ابیض از هر یکی
چهار درم قصب الذریره سادج هندی از هر یکی دو درم کافور دو دانگ موم ده درم
روغن گل سی درم ضماد کنند صفت ضمادی که درد سپرز را که از باد بود سود دارد بگیرد
چهار [illegible] اشق و مقل و صبر و سکبینج و جاوشیر از هر یکی یک [illegible] حلبه و بابونگ کرفس از هر یکی
سه [illegible] بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که شکم و آماسهای سخت را نرم کند
بگیرند تخم کتان و حلبه از هر یکی ده استار و خطمی و [illegible] از هر یکی ده درم اشق
بیست درم مقل ده درم سنبل رومی هفت درم اکلیل الملک و زعفران از هر یکی
ده درم موم پنج استار روغن نرگس یا روغن کنجد چندانکه کفایت بود موم را
به روغن بگدازند و مقل و اشق میفتج حل کنند و همه را بهم بسرشند و ضماد کنند
صفت ضمادی که آماس خایه و قضیب را که از سردی بود سود دارد آرد باقلا و
آرد حلبه [illegible] و جو [illegible] بیرون کرده [illegible] بسرشند و موم روغن کنند
و [illegible] و روغن بابونه با هم بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که شیر
زنان زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج پنج درم [illegible] با آب بادروج
بسرشند و طلا کنند صفت ضماد دیگر که شیر زنان کم کند [illegible] اکلیل
آرد باقلا [illegible] بسرشند و طلا کنند صفت ضمادی که [illegible] خردل
[illegible] روغن گاو یا روغن کتان

بسرشند و بر نهند صفت دیگر [illegible] روغن گاو [illegible] و موم [illegible]
صفت دیگر [illegible] از هر یکی [illegible] روغن
زیت [illegible] بسرشند و بر نهند صفت طلایی که موی نگاه دارد که نریزد [illegible]
و لادن و حب الغار از هر یکی [illegible] و روغن [illegible] طلا کنند صفت
دیگر که موی نگاه دارد [illegible] برگ مورد در آب بپزند تا آب سرخ شود و بعد [illegible]
و [illegible] و لادن [illegible] حل کنند و بان [illegible] و در بن موی طلا کنند صفت
دیگر که [illegible] موی [illegible] و آب برگ کنند [illegible] تخم کتان و
لعاب [illegible] صفت [illegible]
بر [illegible] چند [illegible] درم [illegible] دو درم زهره گاو یک درم [illegible]
و [illegible] صفت دیگر که خارش [illegible] پنج درم [illegible]
ده درم [illegible] درم [illegible] روغن گل [illegible] و طلا کنند
[illegible] صفت طلایی که [illegible] چنانکه [illegible]
و [illegible] شیطرج [illegible] و گل سرخ [illegible]
و [illegible] و بطبیخ [illegible] طلا کنند صفت طلایی که کلف [illegible]
تخم [illegible] تخم [illegible] و خشک کرده و مغز بادام تلخ
و [illegible] اکلیل الملک [illegible] صفت دیگر که کلف [illegible] و فلفل و تخم [illegible]
بار طلا کنند [illegible] صفت [illegible]
[illegible] پنج [illegible] و [illegible] پنج و تخم [illegible]

و دو قیراط برابر و در جلاب حل کنند و دارو را بر آن بر سرشند و طلا کنند
صفت طلایی که بر حرق آتش را سود دارد بگیرند خطمی و برگ خیار بزنند با آب صافی
تا نرم شود و لعاب آن را برگیرند و [illegible] پس بگیرند مردارسنگ پرورده
و اسفیداج و روغن گل و آب گشنیز تر و آب عنب الثعلب بر سرشند و طلا کنند
طلاء دیگر جهت سوختگی آتش که شسته هفت بار باشد و خشک کرده [illegible] درم
مرهم سفید شش درم روغن گل [illegible] درم موم [illegible] با روغن بگدازند و آهک [illegible] بر سرشند
و طلا کنند طلاء دیگر سوختگی آتش را که [illegible] عدس مقشر و گل سرخ چند که
خواهند برابر نیک بسایند [illegible] روغن گل با آن بیامیزند و طلا کنند طلاء
دیگر سوختگی را که [illegible] عدس مقشر و اسفیداج [illegible] چند که خواهند [illegible]
پس از آن گشت عدس را که با شسته [illegible] بر سرشند و بر آن جایگاه طلا کنند
و جزو بگلاب [illegible] و اگر اسفیداج تخم مرغ را با روغن
گل بزنند و طلا کنند سود دارد صفت طلایی که آثار [illegible] تخم
زعفران [illegible] با آب حل کنند و آن موضع را [illegible]
و این دارو طلا کنند طلاء دیگر تخم [illegible] حجر العقیق [illegible]
کندر [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] صفت طلایی [illegible]
[illegible] درم [illegible] صفت طلایی که [illegible]
[illegible]

سه درم بگلاب و آب برگ مورد بر سرشند و طلا کنند و اگر جایگاه عصبانی بود
[illegible] اگر [illegible] دو درم مصطکی دو جزو [illegible]
مصطکی [illegible] بر سرشند و ضماد کنند طلاء دیگر که [illegible]
[illegible] چند [illegible]
[illegible] بر سرشند و ضماد کنند باب بیست و چهارم در [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] تخم کاهو [illegible] درم [illegible]
و گل [illegible] درم [illegible] درم
[illegible] صفت
[illegible]
[illegible]
صفت روغن [illegible]
[illegible] تا نرم شود [illegible] آب [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
آب [illegible] روغن [illegible]
[illegible] باب [illegible] درم [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
و موم [illegible] روغن گل [illegible] روغن [illegible]

در برشته پس سفیده دو تخم مرغ بر او افکنند و مقداری کافور [illegible] تا [illegible]
شود صفت مرهم سرخ ریشهای گرم را که بسته [illegible] سود دارد
مرداسنگ زرد ده جزو زرد چوبه یک جزو ده درم [illegible] اسفیداج و برگ [illegible] روغن
گل برشته صفت مرهم [illegible] که [illegible] رم کند و ناسور [illegible]
[illegible] و بصلاح آرد و جراحتها را از گوشت مرده و از ریم پاک کند و گوشت برویاند
بگیرند مقل سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر ده جزو موم زرد بیست جزو کندر سه جزو مرداسنگ
چهار جزو [illegible] و از هر یک ده جزو روغن زیت صد و بیست جزو [illegible] بیست و چهار جزو
زنگار ده جزو [illegible] سه جزو صمغها را به سرکه حل کنند و چیزهای دیگر را با روغن و
موم بگدازند پس مرهم برشته صفت مرهم باسلیقون [illegible] زنگ [illegible]
نرم کند و سپید [illegible] و مرهم [illegible] آرد و گوشت برویاند و در ریشهای که به پای
عصبانی [illegible] بخش بود [illegible] مرهم زرد روغن زیت [illegible] موم [illegible]
و علک الانباط از هر یک چهار [illegible] روغن [illegible] نیم [illegible] دیگر [illegible] و سپیده
[illegible] موم آرند صفت مرهم زنگار ریشهای کهن را خشک کند و گوشت
[illegible] بگیرند زنگار ده درم موم و علک البطم و [illegible] از هر یک پنج درم زنگار
جداگانه اسفیداج و موم و علک و [illegible] با روغن زیت بگدازند و زنگار در او
افکنند و در هاون مالند تا [illegible] شود و [illegible] دیگر زنگار [illegible] درم است صفت
مرهمی که جراحتهای تازه را [illegible] و گوشت [illegible] بگیرند [illegible] مرداسنگ سوده
[illegible] روغن زیت [illegible] تا حل شود پس بگیرند [illegible] و سپید [illegible] و

دم الاخوین از هر یک ده درم و برشته چنانکه رسم است صفت مرهم دیگر ریشها را
که بسیار رطوبت بود سود دارد و گوشت برویاند مرداسنگ شش درم [illegible] و
گل [illegible] سه درم دم الاخوین [illegible] و قلیمیا [illegible] از هر یک یک درم
مرداسنگ را [illegible] روغن زیت [illegible] این را برشته و بکار برند
صفت مرهم مصری که گوشت [illegible] بسیار [illegible] ریشهای دیگر را سود
دارد [illegible] سکنجبین [illegible] سکنجبین [illegible] بپزند و کف بردارند تا
قوام آید [illegible] زنگار سوده [illegible] درم [illegible] برشته و بکار برند
مرهم [illegible] گوشت برویاند بگیرند مرداسنگ [illegible] درم و [illegible] و
[illegible] روغن گل چندان [illegible] که مرداسنگ [illegible] پنج درم [illegible]
[illegible] کافور با وی برشته و بکار برند [illegible]
صفت داروی [illegible] فلفل و عاقرقرحا و خردل [illegible]
بگیرند و بپزند و چند بار [illegible] خاصه [illegible] صفت
داروی که [illegible] درم [illegible] یک درم [illegible]
[illegible] از هر یک نیم درم [illegible] سکنجبین برشته و [illegible] بگیرند و
[illegible] صفت داروی که [illegible] گرمی بود سود دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت داروی که [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible]

انزروت از هر یکی ده درم شب یمانی و عاقرقرحا از هر یکی هشت درم گل سرخ و سک و
گزمازج و سماق و نمک هندی از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و بیزند و اقراص کنند
و بوقت حاجت بکار دارند صفت دارو که خون آمدن از بن دندان باز دارد
گلنار و گل سرخ و حب الآس و اقماع الرمان و سماق و شک بریان کرده
و گزمازج و مازوی سوخته اند سرکه کشته و فوفل و قرنفل از هر یکی پنج درم همه را
بکوبند و سواک کنند صفت داروی که دندان را سخت کند و رو توتیا و شب یمانی
و نشاسته و سماق و گل سرخ و برگ انزروت و اشنان هلیله زرد و گلنار
و سک و مازو و گزمازج در مستساوی بکوبند و بیزند و در بن دندان مالند صفت
داروی که دندان سیاه بزداید قرنفل ده درم جبل چهار درم حنا ماسه درم
ساذج هندی ده درم مازوی سوخته هشت درم بکوبند و سواک کنند صفت
داروی دیگر که دندان را سفید کند و بوی دهان خوش کند گزمازج و زنجبیل و زیره
البحر و دار فلفل و قاقله از هر یکی ده درم نمک بریان کرده ده درم عود سوخته
پنج درم سک ده درم جو سوخته هشت درم صفت داروی که دردهان را که
از رطوبت و کاه و اکل بود نشاسته زنجبیل اند سرکه و انگبین بپزند تا قوام شود
پس بکوبند و در کاه و اکل نهند و بن دندان طلا کنند باب هفتم در دوای چشم صفت
داروی که دمعه و خارش چشم را سود دارد و چشم را روشن کند و پیه از وی ببرد
و توتیای مغسول ده درم هلیله زرد و صبر و دار فلفل [illegible] از هر یکی پنج درم فلفل
سیاه ده درم همه را بکوبند و بیزند و چون سرمه بکار دارند صفت دارو

که خارش و خیرگی چشم ببرد قلیمیای زر ده درم مس سوخته پنج درم [illegible]
نمک اندرانی از هر یکی ده درم زرنیخ [illegible] و فلفل و دار فلفل از هر یکی یک درم
[illegible] و قرنفل و [illegible] از هر یکی یک درم بکوبند و بیزند و چون سرمه بکار دارند
صفت داروی که روشنایی چشم زیاده کند سرمه اصفهانی هشت درم [illegible]
پنج درم قلیمیای زر مغسول [illegible] درم [illegible] سه درم زعفران نیم درم ساذج هندی
ده درم نمک نیم درم بکوبند و بیزند و بکار دارند صفت داروی که ناسور گوشه
چشم را سود دارد صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین و گلنار و [illegible]
یمانی و زرنیخ سرخ و زاج از هر یکی برابر بکوبند و بیزند و گوشه چشم را بدان [illegible] تا
تهی شود پس این دارو در وی کنند صفت شیافی که خیرگی چشم [illegible]
کند [illegible] دارد قلیمیای زر و اقاقیا از هر یکی پنج درم زنگار چهار درم
[illegible] سوخته ده درم [illegible] و افیون از هر یکی نیم درم صمغ چهار درم [illegible]
از هر یکی یک درم [illegible] صفت شیاف ابیض [illegible]

دارو چربه و زعفران از هر یکی یکدرم شیاف مامیثا یکدرم و نیم با آب غوره بپرورند

صفت شیافی که در ابتدای درد چشم سود دارد اسفیداج و نشا و [illegible] از هر یکی ده درم گل سرخ چهار درم زعفران سنبل از هر یکی یکدرم افیون نیم درم صفت

شیاف دیگر که در اول رمد سود دارد اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون و کتیرا از هر یکی یکدرم بسفیده تخم مرغ بسرشند صفت شیافی که سرخی گرد چشم را سود دارد و روشنایی چشم را قوت دهد سرمه و اقاقیا از هر یکی شش درم فلفل سفید دو درم سنبل سه درم افیون و زعفران از هر یکی یکدرم و نیم عصاره غوره سه درم صمغ شش درم با آب برشند و شیاف کنند صفت

دارویی که سفیدی چشم را پنهان کند انزروت سوخته و شسته و زعفران و صمغ و [illegible] رمان و قلقند و اقاقیا از هر یکی دو درم مس سوخته یکدرم مازو یکدرم شیاف کنند

باب نهم در شیافها و حقنها

حقنه نرم که قولنج بگشاید بابونه و بنفشه و خطمی و سپستان و [illegible] و تخم کتان و عناب از هر یکی یک کف [illegible] رسم است و بابونه ده درم روغن کنجد و یکدرم نمک هندی و یکدرم بوره دو و دو قیه شکر دو دو قیه آب کامه حقنه کنند و اگر خواهند که قوی بود اندر مطبوخ ده درم تخم حنظل داخل کنند و یکدرم قیه انگبین و نیم درم حب [illegible] و ده درم قطران بر او داخل باید صفت حقنه تیز که قولنج بگشاید و درد چارپایان را گرم سود دارد [illegible] یکدرم [illegible] و سقمونیا هر یکی سه درم نمک هندی دو درم [illegible] و باید از هر یکی پنج درم [illegible] با آتش نرم کنند و باید بکوبند و داروها را خشک کرده

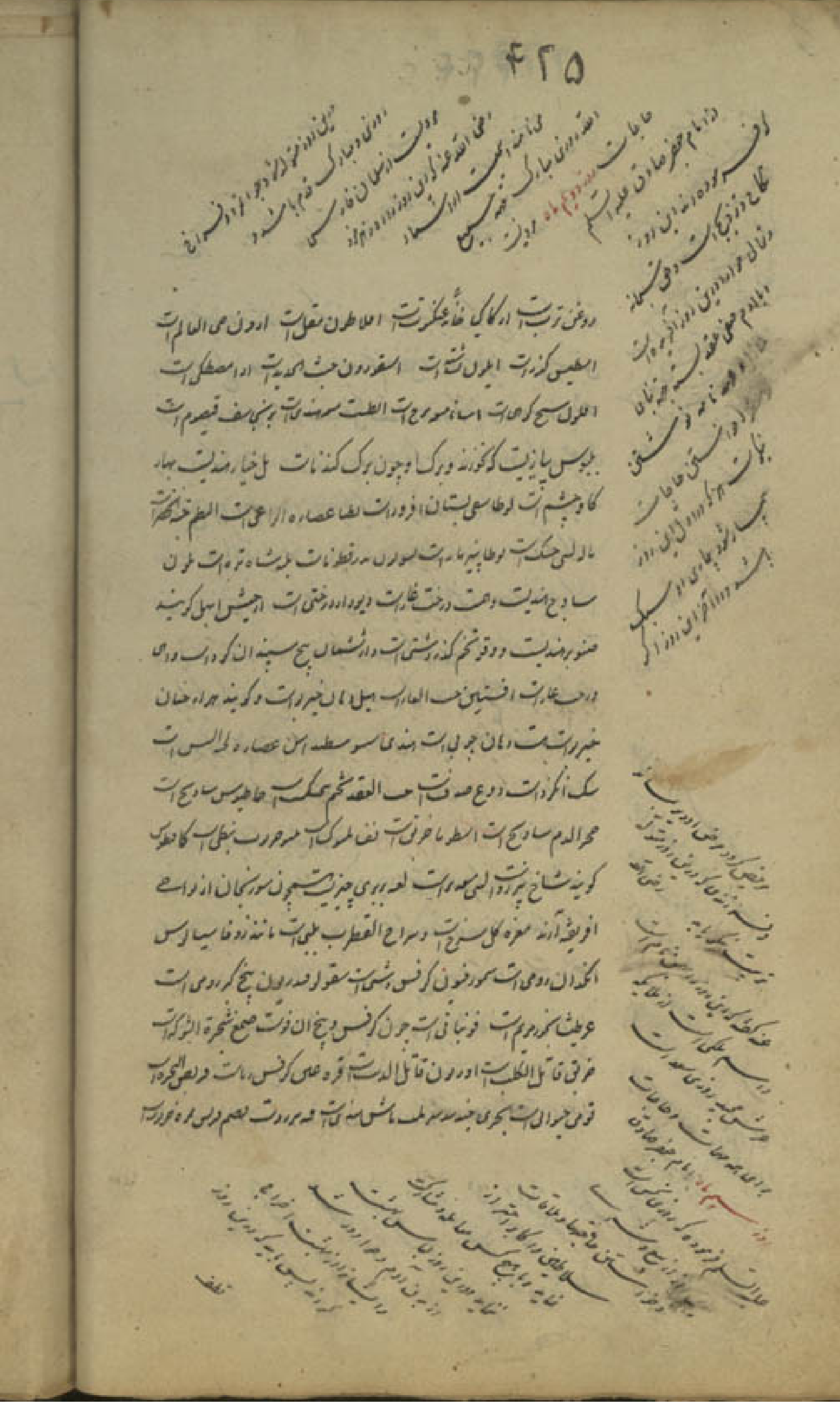
و جمله را بشیر برشند و شیاف کنند صفت شیافی که قولنج بگشاید بگیرند [illegible] و منقل و سکبینج و جاوشیر و نمک هندی و تخم حنظل و بوره و سقمونیا و حب النیل از هر یک [illegible] با آب سداب حل کنند و داروها [illegible] بگیرند و بپزند و [illegible] برشند و شیاف کنند صفت حقنه که درد [illegible] زعفران و کندر و صمغ و بوره صمغ عربی درم الاخوین از هر یکی یک جزو افیون دو جزو همه را بسایند و شیاف کنند

صفت حقنه که قولنج [illegible] و درد پشت و بادهای غلیظ را سود دارد حلبه و تخم کتان و قنطوریون و بابونه و [illegible] از هر یک یک قیه انجیر ده عدد سبوس گندم ده [illegible] عناب و سپستان از هر یکی سی عدد برگ کرنب برگ چغندر و شبت [illegible] آب از هر یکی یک کف سکبینج و جاوشیر و منقل از هر یکی سه درم مغز تخم معصفر یک قیه و نیم آب کامه یک قیه تخم حنظل دو دانگ بابونه [illegible] از هر یکی سه [illegible] کنند و بکار دارند

صفت شیافی که [illegible] آوردن آسان کند جاوشیر فرفیون بابونه [illegible] گاو برشند و شیاف کنند

فصل در تعبیر نام داروهای مشکل

اقاقیا عصاره قرظ [illegible] است [illegible] انفیل [illegible] است [illegible] دگر [illegible] است [illegible] خوشبو [illegible] است [illegible] زمین [illegible] است [illegible] است [illegible] است [illegible] است [illegible] است [illegible] است



روغن زیت است [illegible] عظم زیتست افلاطون [illegible] است اذرون حی العالم است
[illegible] گزنست [illegible] است اسفرودون حب الهند است [illegible] مصطکی است
[illegible] الطلب [illegible] است [illegible] قیصوم است
[illegible] کرکوند وبرگ و چون برگ [illegible] بنفسه [illegible]
گاو چشم است [illegible] بستان افروز است [illegible] عصاره [illegible]
[illegible] حسک است [illegible] تره است [illegible]
سادج هندیست [illegible] درخت غاریست [illegible] هندیست [illegible] اصل کرنبه
صنوبر هندیست [illegible] تخم کرفس دشتی است [illegible] سپیده [illegible]
[illegible] غاریست افسنتین [illegible] خیریست [illegible]
خیر [illegible] است هندی [illegible] عصاره [illegible] است
[illegible] است [illegible] حب [illegible] تخم [illegible] سادج است
[illegible] سادج است [illegible] است [illegible]
[illegible] شاخ [illegible] چیزیست چون [illegible] سورنجان از انواع
[illegible] القطرب [illegible] است مانند [illegible]
انگدان رومی است [illegible] کرفس دشتی است [illegible] است
[illegible] است [illegible] چون کرفس و بیخ آن [illegible] صمغ شجرة [illegible]
[illegible] است [illegible] کرفس [illegible]
[illegible]

[illegible] است اصل [illegible] شمار [illegible]
[illegible] بزرگ است [illegible] کرده [illegible] سنگ [illegible] سیاه
[illegible] سلطا [illegible]

[illegible] که [illegible]

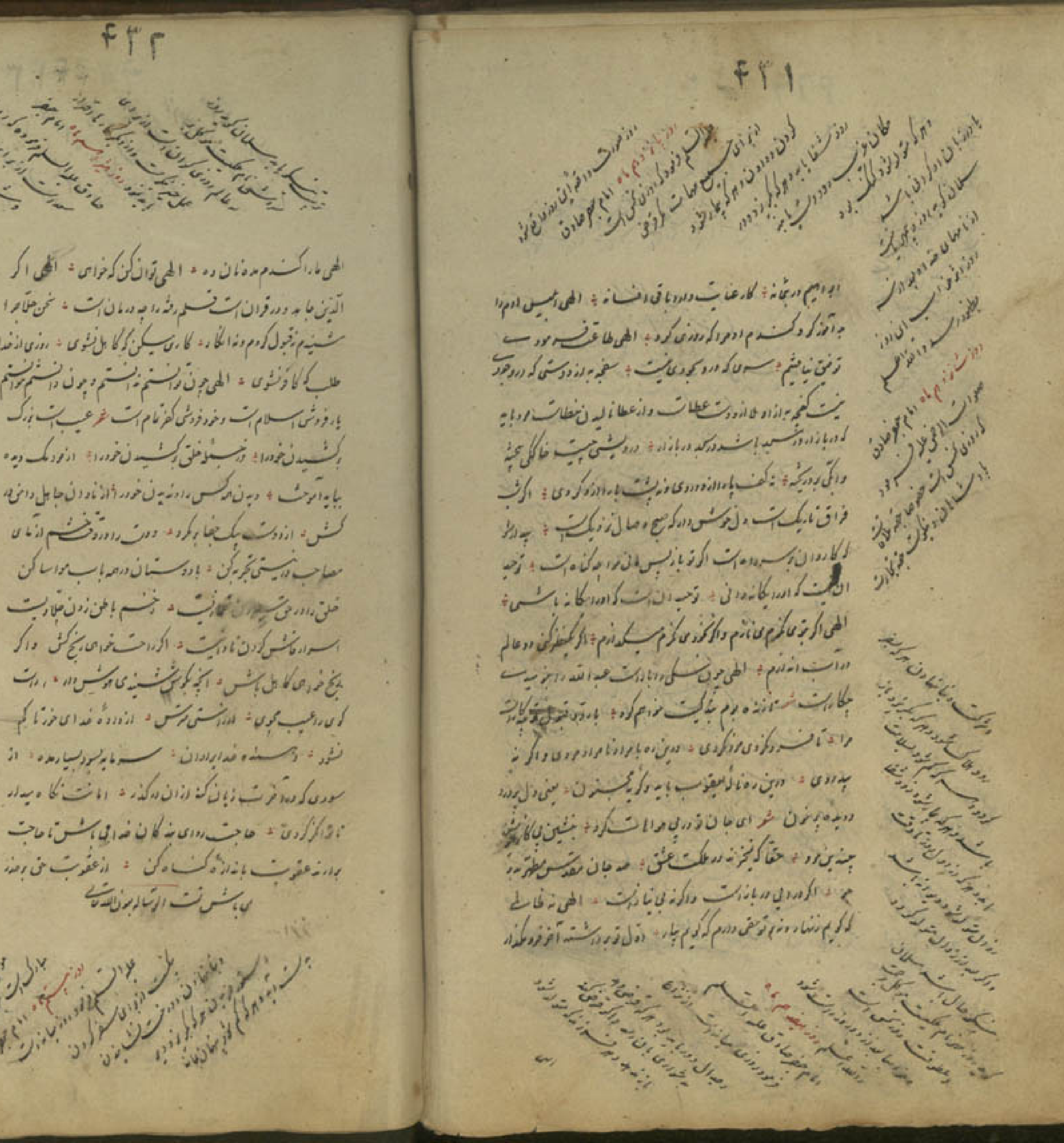
اگر سم اسب و گوگرد فارسی در خانه با آتش [illegible] دیگر شلغم پخته [illegible]
بخورند [illegible] دیگر زهره گاو [illegible] خام [illegible] پخته شود واگر [illegible] مانند
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر زهره [illegible]
در اطراف [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر سنگ
مقناطیس [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]

حمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
بدانکه خواجه عبدالله انصاری گفته است که هر که ده خصلت شعار خود سازد
در دنیا و آخرت کار خود ساخته باشد با حق سبحانه و تعالی به صدق و با خلق
به انصاف و با نفس به قهر و با درویشان به لطف و با بزرگان به خدمت و با خردان
به شفقت و با دوستان به نصیحت و با دشمنان به حلم و با جاهلان به خاموشی
و با عالمان به تواضع ❊ ای سینه که در حق [illegible] اگر [illegible] در حق
جز خدا که هیچ چیز نیست [illegible] گناه [illegible] و کثرت [illegible] ای عزیز
[illegible] و طاعت [illegible] شکسته و صلاح از علم ساز
از آن [illegible] خلق تنگ [illegible] و یاد کن [illegible] نفس در عبادت [illegible]
نفس [illegible] اعتقاد مکن ❊ [illegible]
شناسایی [illegible] بزرگ دان ❊ [illegible] از حق طلب ❊ [illegible]
و فقر [illegible] احسن [illegible] دان ❊ از دشمن دوست [illegible] مکن ❊ از [illegible]

[illegible] تا نشنیده مگوی ❊ عیب دیگران مجوی ❊ عیب خود
بینا باش ❊ در راستی که دروغ مانند مبالغه مکن ❊ در جواب تعجیل منما
قول از راستی باز مگیر ❊ تا نپرسند مگوی ❊ تا نخوانند مرو ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ از خود لاف مزن ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
جمع مال [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] ❊ از دشمن [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
دوستی [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ بیگانه [illegible] دوست [illegible] ❊ نصیحت
[illegible] ❊ [illegible] دروغ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] ❊ از دشمن [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] بزرگ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible]

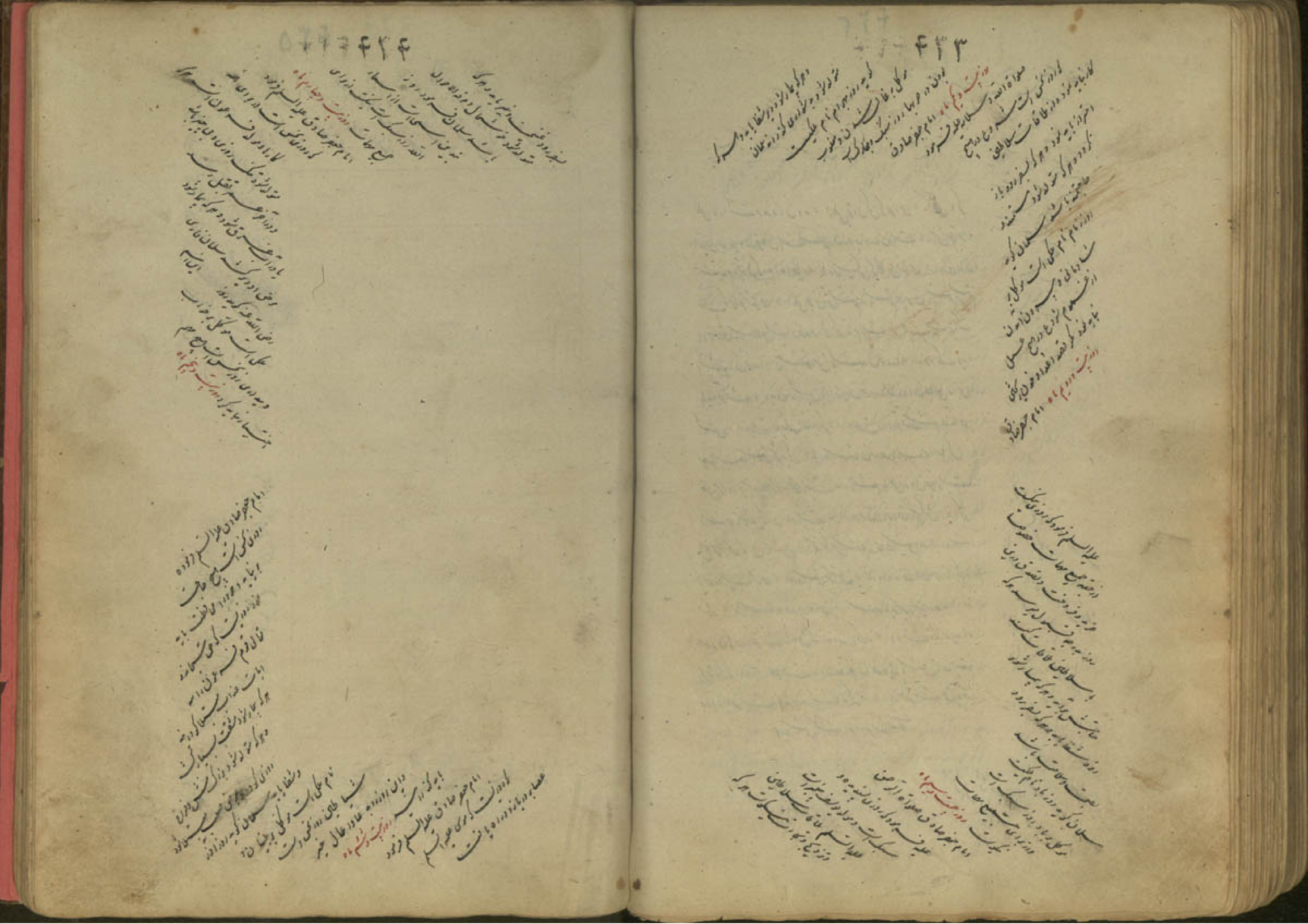
نه حرف آغاز کن • به خود عیب کس باز مکن • سر دل بنده را
خدا به بنده • خود را از دین بهانه باز مکن • الهی رحمت خود را آگاه هم
در بیچارگی خود گواه • خود را [illegible] • الهی همه از تو
ترسند و [illegible] الله از خود [illegible] اگر از تو همه نیک آید [illegible] • این چنین
[illegible] به سینه که [illegible] و [illegible] جهل [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
شعر [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • اگر [illegible] طلب کن • و اگر [illegible] طلب کن • یار
[illegible] • [illegible] • صحبت [illegible]
[illegible] شعر [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • الهی [illegible] • [illegible]
[illegible] • اگر [illegible] لطف دوست [illegible] • [illegible]

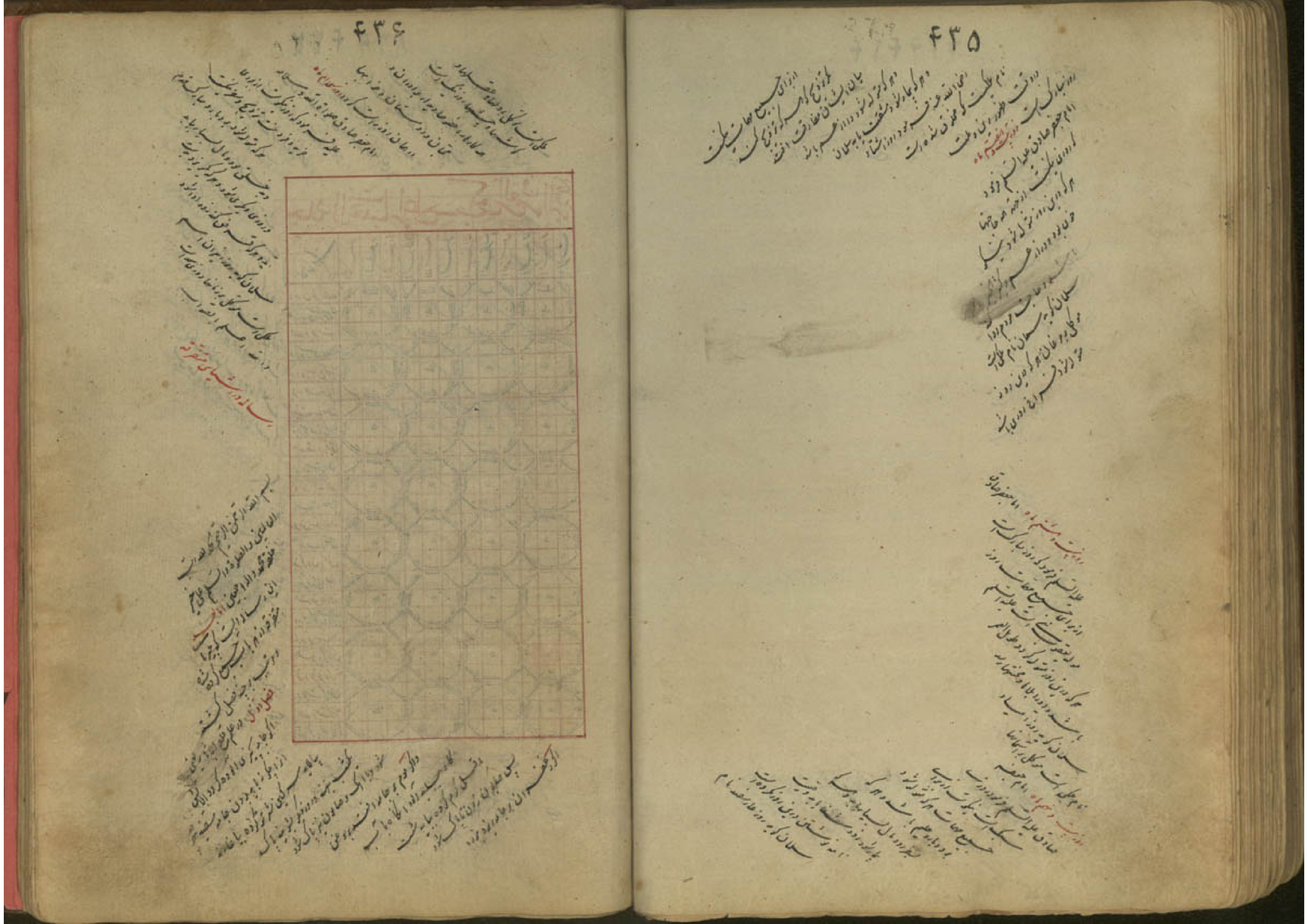
دولت بیداری [illegible] و اگر [illegible] • چنان باش
که [illegible] • [illegible] دولت [illegible]
نه رنگ و بوست • کار عنایت ازلیست • الهی [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] حقیقت
حکایتی • [illegible] عبادت [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • حالات
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
اگر [illegible] • اگر [illegible]
اگر حقیقت [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • ابلیس را گفتند
چرا [illegible] آدم [illegible] • [illegible]
[illegible] • ابلیس [illegible]



ابراهیم در بتخانه . کار عنایت دارد باقی افسانه . الهی ابلیس آدم را
بر آن داشت که گندم او خورد و روزی کرد . الهی طاقت ... ندارم
ز رنج نیابیم . ... که درد بی‌درمان است . ... درویشی که درد خود
نیست کنجی ... عطاست و از عطا ... خطاست ... را
که ... در ... درویشی چیست خاکی بیخته
و آبی بر او ریخته . نه کف پا را ... و نه پشت پا را ... . اگر
فراق نازک است دل خوش دار که صبح وصال نزدیک است . ...
...
الهی اگر تو ... ندانم و ... بسته دارم . اگر ... دو عالم
... دانم . الهی چون ... عبد الله را ...
... کرد . ...
... چه دانی . ... را ... یعقوب ...
... ای جان ... .
... حقا که ... عشق . ...
... . الهی ...
... .

الهی ما را آن ده که آن به . الهی تو آن کن که خواهی . الهی اگر
الذین جاهدوا در قرآن است قسم رفته را چه درمان است . نحن قسمنا را
شنیدم و قبول کردم و نه انگار . کار آن کس کن که کار تو کند . روزی از خدا
طلب که کار تو کند . الهی چون دانستم بدانستم و چون ندانستم ندانستم
یار فروشی اسلام است و خود فروشی کفر تمام است . نظم عیب است بزرگ
برکشیدن خود را . از جمله خلق برکشیدن خود را . از خود ملک دیده
بپای آتش . ... جاهل ...
کش . ...
مصاحب ... . با دوستان ...
خلق ... .
... . اگر ...
... .
... عیب ... . خدای ...
نشود . ... خدا ... .
سودی که ... زبان ... .
... . حاجت ... خدای باش تا حاجت
... . از عقوبت حق ...
... تمت ...





436
435

بقیة جدول اختیارات علی حسب کون القمر فی البروج

[illegible]

جدول اختیارات علی حسب کون القمر فی البروج

[illegible]



٤٤٠
بقية الاختيارات على حسب كون القمر في البروج
٤٣٩
بقية الاختيارات على حسب كون القمر في البروج

جدول اختيارات الفال على كون القمر في البروج

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
بانگ در جوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ریختن آب در [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دیدن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] افتادن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] جامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ کردن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افتادن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خنده در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ آتش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برق [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرفتن آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرفتن ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تیره شدن آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول اختيارات الفال على كون القمر في البروج

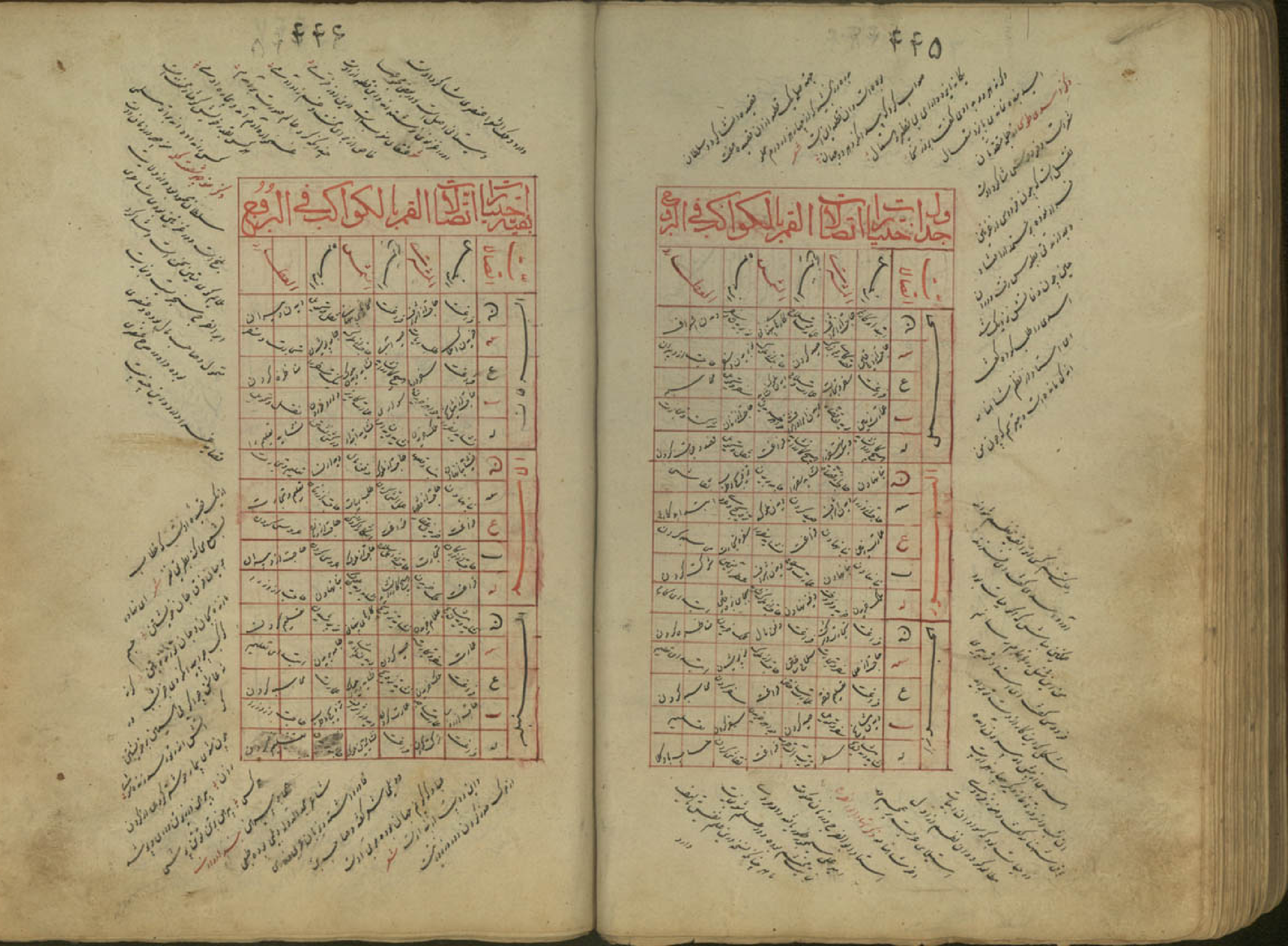
	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
برق در هوا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس بستن آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس بستن ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آمدن باد و ریگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] غبار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سوختن جامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] سگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] جنازه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پاره [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آمدن خون از بینی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لرزیدن اعضا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پاره شدن جامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دیدن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سوختن جامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آمدن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برق در آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خیره گشتن چشم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة اختیارات حساب زجر الفال علی کون القمر فی البرج

[illegible]

بقیة الاختیارات حساب زجر الفال علی کون القمر فی البرج

[illegible]



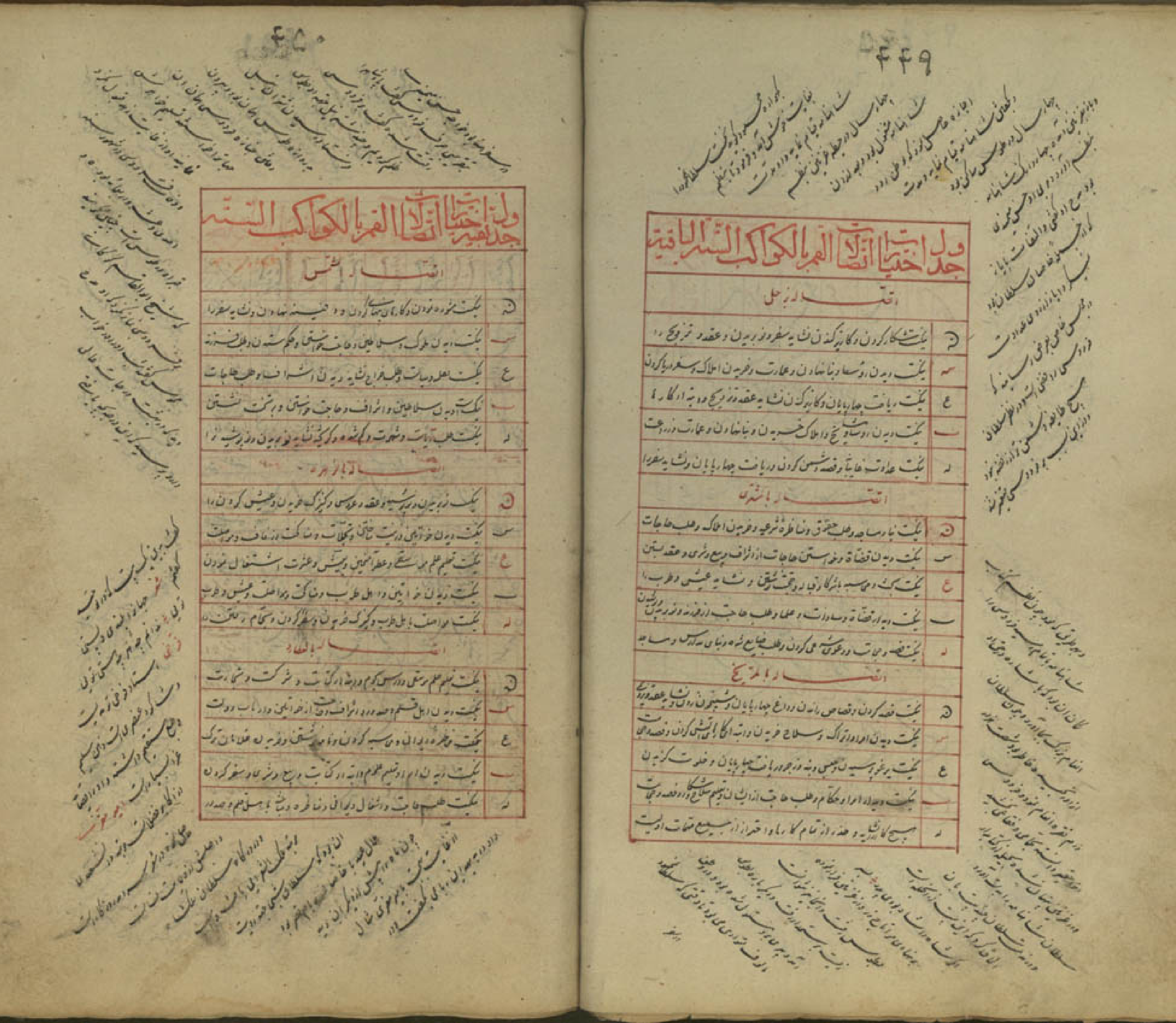
٤٤٦
بقية اختيارات اتصالات القمر بالكواكب في البروج
٤٤٥
جدول اختيارات اتصالات القمر بالكواكب في البروج

بقیه اختیارات اتصالات القمر بالکواکب فی البروج

	اتصالات	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	[illegible]
	ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیه اختیارات اتصالات القمر بالکواکب فی البروج

	اتصالات	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	[illegible]
	ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



جدول اختیارات اتصالات القمر بالکواکب الستة الباقیة

	اتصال قمر با زحل
ق	نیک است کار کردن وکاریز کندن وشب به سفر رفتن و زمین و عقد تزویج را
س	نیک است دیدن روستا و بنا نهادن و عمارت و خریدن املاک و سفر دریا کردن
ع	نیک است یافتن چارپایان وکاریز کندن وشب به عقد و تزویج و دوا به کار را
ت	نیک است دیدن روستا و شیخ و املاک خریدن و بنا نهادن و عمارت و زراعت
د	نیک است عداوت ظاهر کردن و قصد و حبس کردن و یافتن چارپایان وشب به سفر را

	اتصال قمر با مشتری
ق	نیک است بنا و مساجد و طلب حقوق و مناظره و ترجیه و خریدن املاک و طلب حاجات
س	نیک است دیدن قضاة و خواستن حاجات از اشراف و بیع و شری و عقد بستن
ع	نیک است کسب و پیشه بازرگانی و تحقیق و شب به عیش و طرب را
ت	نیک است دیدار قضاة و سادات و علما و طلب حاجت از فرزند و خریدن و دوختن
د	نیک است قصد و حاجات و دعوی شرعی کردن و طلب ضایع شده و بنای مدارس و مساجد

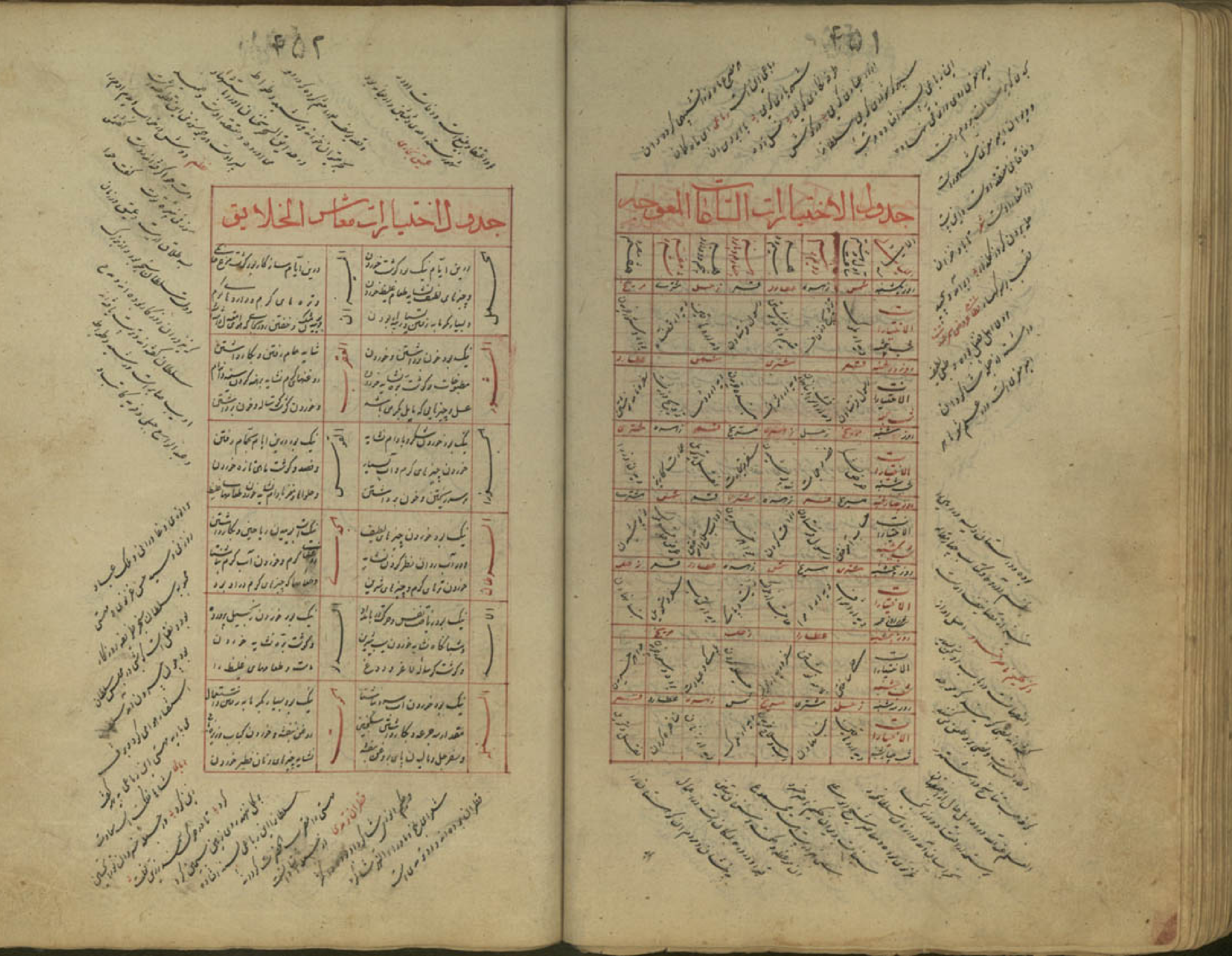
	اتصال قمر با مریخ
ق	نیک است فصد کردن و قصاص راندن و داغ چارپایان و شبیخون زدن و شب به عقد و تزویج
س	نیک است دیدن امرا و ترک و سلاح خریدن و به کار آتش کردن و فصد و حجامت
ع	نیک است به حرب و پیکار و به زنجیر داشتن چارپایان و خلوت کردن
ت	نیک است دیدار امرا و حکام و طلب حاجت از ایشان و تعلیم سلاح و فصد و حجامت
د	هیچ کار نشاید و حذر از تمام کارها و احتراز از جمیع مهمات اولیست

جدول بقیه اختیارات اتصالات القمر بالکواکب الستة

	اتصال قمر با شمس
ق	نیک است نمودن کارهای پنهان کردن و دفینه نهادن وشب به سفر را
س	نیک است دیدن ملوک و سلاطین و حاجت خواستن و حکم ستدن و طلب شفاعت
ع	نیک است طلب و لایات و طلب فرمان شاه و دیدن اشراف و طلب حاجات
ت	نیک است دیدن سلاطین و اشراف و حاجت خواستن و رخت نو پوشیدن
د	نیک است طلب زیارات و شهوت و کاسه و کار کینه نشاید و دیدن و روز و شب را

	اتصال قمر با زهره
ق	نیک است زر پوشیدن و پیشه و عقد و عروسی و کنیزک خریدن و عیش کردن را
س	نیک است دیدن خواتین و زینت و حلی و تجملات و نکاح و زفاف و زراعت
ع	نیک است تعلیم علم موسیقی و عطر آمیختن و عیش و عشرت و اشتغال نمودن
ت	نیک است دیدن خواتین و اهل طرب و نکاح و زفاف و عیش و طرب
د	نیک است زفاف و اهل طرب و کنیزک خریدن و عطر کردن و حکام و نکاح را

	اتصال قمر با عطارد
ق	نیک است تعلیم علم و رسم و درس و قلم و رفتن و کتابت و شرکت و تجارت
س	نیک است دیدن اهل قلم و صدور و اشراف و حاجت خواستن و ارباب دولت
ع	نیک است وظیفه دیوانی و محاسبه کردن و نامه نوشتن و خریدن غلامان ترک
ت	نیک است دیدن امرا و تعلیم علوم و ابتدای کتابت و بیع و شری و سفر کردن
د	نیک است طلب حاجت و اشتغال دیوانی و مناظره و مباحثه با اهل علم و صدور



جدول الاختيارات الساعات المعوجه

جدول الاختيارات معاش الخلايق

[illegible marginal notes]

جدول طول الكواكب في سيرها في البروج

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
الحمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجوزاء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الميزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
العقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
القوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الدلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible marginal notes]

[illegible marginal notes]

جدول حالات القمر

في الرأس	نیک است بنا نهادن [illegible] و عمارت
مع الرأس	نیک است [illegible] و غزا و خیرات
في البروج	نیک است [illegible]
مع الذنب	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible] و عمارت [illegible]
[illegible] الاتصال	نیک است [illegible] و عمارت
[illegible]	نیک است [illegible] و عمارت [illegible] و تعلیم
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible] و حرکت
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible]
[illegible]	نیک است [illegible] و حرکت کردن

[illegible marginal notes]

جدول اختيار القمر في درجات البروج

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقية جدول اختيار القمر في درجات البروج

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول الاختیارات القرانات والمجاسدات الکواکب السبعه

قران مشتری و زحل	نیکست کارهای قدیم و محکم کردن و بنای معظم نهادن
قران مریخ و زحل	نیکست خراب کردن بناها و قصد دشمن کردن
قران شمس و زحل	بد است از دیدار ملوک و اشراف و نقل و تحویل و سفر
قران زهره و زحل	نیکست لهو و طرب و صحبت با زنان و شعر خواندن
قران عطارد و زحل	نیکست دیدن علما و حکما و عمارت کردن و دیوان ...
مجاسده زحل و راس	نیکست بنای خوانق و مدارس و در جای اعتزال باید بود
مجاسده زحل و ذنب	بد است از صلاح کردن و دور و خود و در سفر رفتن
قران مریخ و مشتری	بد است جمیع مهمات شاید خود از حرب کردن و پیش بردن
قران زهره و مشتری	نیکست ابتداءات و دیدن اشراف و قضاة و وزرا و کلانتر
قران عطارد و مشتری	نیکست ابتداء کارها و طلب علما و صدقه دادن و خیرات
قران قمر و مشتری	نیکست دیدن قضاة و ... و ابتداء ... و بنا نهادن
مجاسده مشتری و راس	نیکست کارها و صلاح و خواستن حاجات و دادن صدقات
مجاسده مشتری و ذنب	بد است از دیدن قضاة و اشراف و طلب حاجات از ایشان
قران قمر و مریخ	خراجی بد است و هیچ کار را اگر که ... خلق ...
قران زهره و مریخ	نیکست حرب کردن و صید و سواری و ساختن آلات حرب
قران شمس و مریخ	نیکست خون بردن و شکار و کارهای مستحکم و دفینه نهادن
قران زهره و شمس	نیکست نشستن با زنان و در باب لهو و طرب

جدول الاختیارات القرانات المجاسدات الکواکب السبعه

قران قمر و زحل	هیچ کار را نشاید مگر ریاضت و عبادت و خلوت گزیدن
قران عطارد و مریخ	نیکست لهو و طرب و مهمانی و عشرت و نشاط و تماشا
قران عطارد و شمس	نیکست مکر و حیله کردن با دبیران و وزیران
قران شمس و مریخ	نیکست در خلوت نشستن و صدقات و خیرات دادن
قران شمس و قمر	هیچ کار را نشاید مگر کارهای پنهانی و دفینه نهادن
مجاسده مریخ و راس	هیچ کار را نشاید مگر صدقه دادن و خلوت گزیدن
مجاسده مریخ و ذنب	نیکست حاجت خواستن از امرا و لشکریان و ... سلاح
مجاسده شمس و ذنب	از جمیع مهمات احتراز اولی بود خاصه از دیدن پادشاهان
مجاسده شمس و راس	نیکست طلب حاجت از ملوک و اشراف و اهل رتبه و بزرگان
قران زهره و عطارد	نیکست دیدن زنان و ابتدای تعلیم و نقاشی فرمودن
قران زهره	نیکست عقد و نکاح و زفاف و در پوشیدن و دوختن
مجاسده زهره و ذنب	بد است و خطر است از دیدن زنان و ... ابتدای کارها
مجاسده زهره و راس	نیکست خیرات کردن و صدقات و خواستن حاجات
مجاسده عطارد و راس	نیکست حاجت خواستن از عاملان و دوستان
مجاسده عطارد و ذنب	بد است و خطر است از دیدن اشراف و اکابر و ابتداءات
مجاسده قمر و راس	نیکست دیدن مشایخ و خیرات و خواستن حاجات
مجاسده قمر و ذنب	خراجی بد است نه سفر و نه تجارت و ابتدای کارها

جدول بیان اسامی منازل القمر و مواضعها فی الفلک و رسم طلوعها

اسماء المنازل	مواضع المنازل	[illegible]	[illegible]	شرح المنازل	صور المنازل
شرطین	از [illegible] حمل / تا [illegible] حمل	[illegible]	[illegible]	دو ستاره روشن است بر پیشانی حمل [illegible] شمال / سوی جنوب و در میان ایشان یک گز است	••
بطین	از [illegible] حمل / تا [illegible] حمل		[illegible]	سه ستاره تاریک است بشکل مثلث بر دنب حمل / میان او و شرطین مقدار [illegible] باشد	∴
ثریا	از [illegible] حمل / تا [illegible] ثور	[illegible]	[illegible]	هفت ستاره خرد است بر شمال [illegible] / چهار از آن روشن تر [illegible]	⁘
دبران	از [illegible] ثور / تا [illegible] ثور		[illegible]	ستاره سرخ روشن است و او را عین الثور گویند / و با او سه کوکب دیگر [illegible]	[illegible]
هقعه	از [illegible] ثور / تا [illegible] جوزا	[illegible]	[illegible]	سه ستاره خرد است [illegible] / [illegible]	∴
هنعه	از [illegible] جوزا / تا وسط جوزا		[illegible]	دو ستاره است [illegible] / [illegible]	• •
ذراع	از وسط جوزا / تا [illegible] سرطان	[illegible]	[illegible]	دو ستاره روشن است [illegible] / [illegible]	• •

بقیه جدول منازل القمر و مواضعها فی الفلک و رسم طلوعها و کیفیة صورها

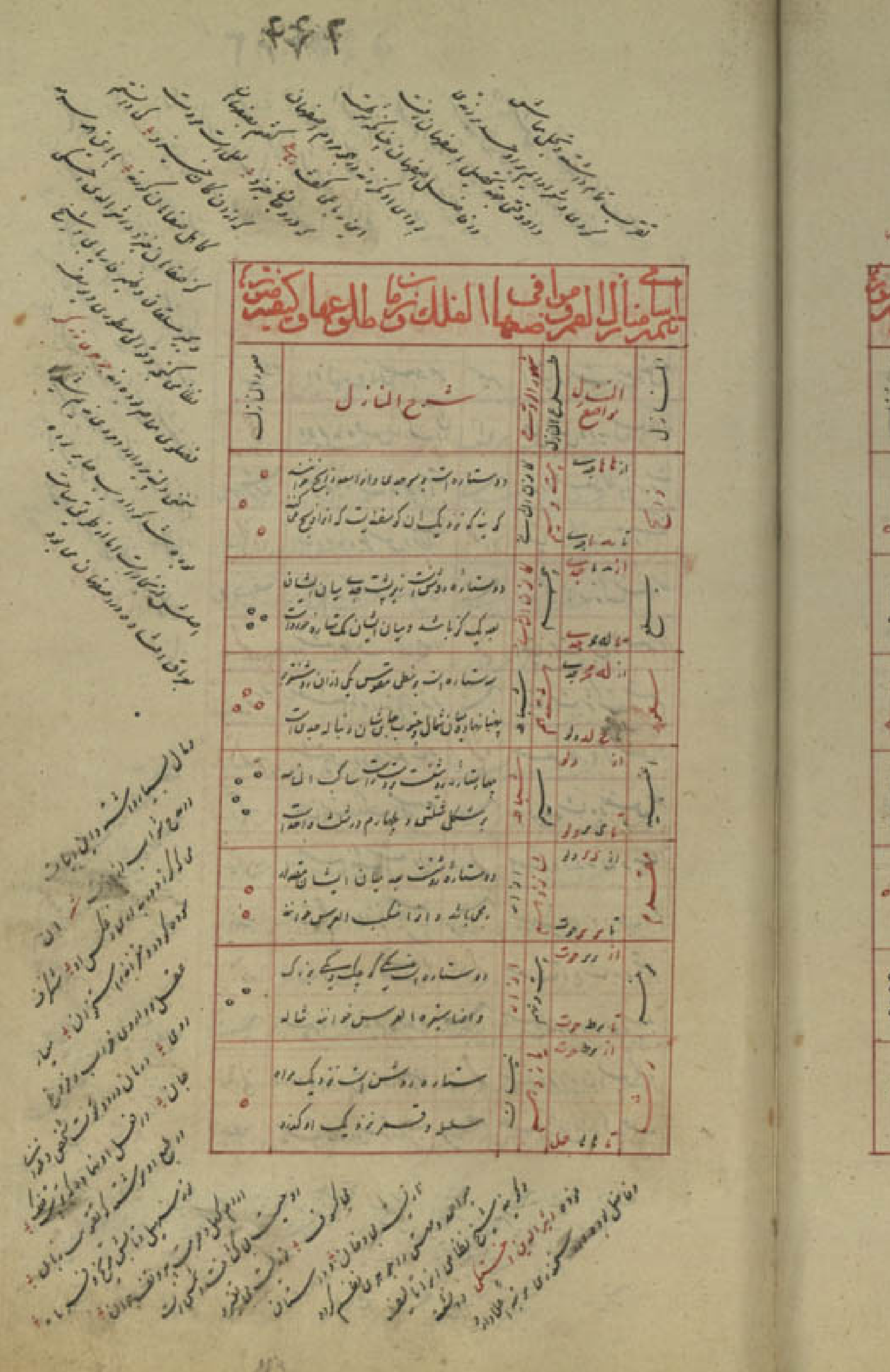
اسماء المنازل	مواضع المنازل	[illegible]	[illegible]	شرح المنازل	صور المنازل
نثره	از [illegible] سرطان / تا [illegible] سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible] / بشکل [illegible]	::
طرف	از [illegible] سرطان / تا [illegible] سرطان	[illegible]	[illegible]	دو ستاره [illegible] / [illegible]	:
جبهه	از [illegible] سرطان / تا [illegible] اسد	[illegible]	[illegible]	چهار ستاره روشن [illegible] / [illegible]	[illegible]
زبره	از [illegible] اسد / تا [illegible] اسد	[illegible]	[illegible]	دو ستاره روشن [illegible] / [illegible]	:
صرفه	از [illegible] اسد / تا [illegible] سنبله	[illegible]	[illegible]	ستاره روشن [illegible] / [illegible]	•
عوا	از [illegible] / تا [illegible] سنبله	[illegible]	[illegible]	پنج ستاره روشن [illegible] / [illegible]	[illegible]
سماک	از [illegible] سنبله / تا [illegible] میزان	[illegible]	[illegible]	این ستاره را سماک الاعزل [illegible] / [illegible]	•

[illegible]

تتمة اسامی منازل القمر و مواضعها فی الفلک و [illegible] علی عهدنا کیفیة صورتها

اسماء المنازل	مواضع المنازل	[illegible]	[illegible]	شرح المنازل	صور المنازل
غفر	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	سه ستاره [illegible] [illegible]	[illegible]
زبانا	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو ستاره [illegible] [illegible]	[illegible]
اکلیل	از [illegible] تا [illegible] عقرب	[illegible]	[illegible]	سه ستاره [illegible] [illegible] عقرب [illegible]	[illegible]
قلب	از [illegible] عقرب تا [illegible] عقرب	[illegible]	[illegible]	سه ستاره [illegible] دل عقرب [illegible]	[illegible]
شوله	از [illegible] عقرب تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو ستاره [illegible] عقرب [illegible]	[illegible]
نعائم	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	چهار کوکب [illegible]	[illegible]
بلده	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	قطعه ای است [illegible]	[illegible]

[illegible]



[illegible]

تتمة اسامی منازل القمر و مواضعها فی الفلک [illegible] علی عهدنا کیفیة صورتها

اسماء المنازل	مواضع المنازل	[illegible]	[illegible]	شرح المنازل	صور المنازل
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو ستاره است [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو ستاره [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	سه ستاره [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	چهار ستاره [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو ستاره [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	دو ستاره [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] تا [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

جدول اختیارات ایام الفرس بالنظم

هرمز	اول ماه ای سپهر مهر	سعید	اختیارات بیع و شغل و سفر
بهمن	دویم ماه بس مبارک دان	[illegible]	عمل و شغل و دیدن سلطان
اردیبهشت	سیم ماه نحس مذموم است	نحس	اندرو جمله کارها مذموم است
شهریور	چهارم ماه عرس و مهمانی	[illegible]	اختیار آن کند که تا دانی
سفندارمذ	پنجم بد که هست روزی بد	نحس	روز کی نا مبارک است از حد
خرداد	در ششم حاجت و نکاح [illegible]	[illegible]	اختیارات بیع و جمله امور
امرداد	هفتم ماه روزهای قدیم	نحس	اختیارات ترک و تسلیم
دی بآذر	هشتمین روز جز سفر شاید	[illegible]	جمله کارها که پیش آید
آذر	نهمین است نیک ای آسوده	نحس	دیدن پادشاه و نقل و سفر
آبان	دهم نیک باشد [illegible]	[illegible]	سفر و دیدن [illegible]
خور	هست محمود روز یازدهم	[illegible]	شغل [illegible] دیدن مردم
ماه	دوازده روز ماه [illegible] قدیم	[illegible]	صنعت [illegible] شاید و تعلیم
تیر	سیزده را قدیم باشد بد	نحس	هیچ کاری درو مکن [illegible]
گوش	[illegible]	[illegible]	سفر و دیدن [illegible]
دی بمهر	نیمه ماه ای [illegible]	[illegible]	عمل و شغل [illegible]

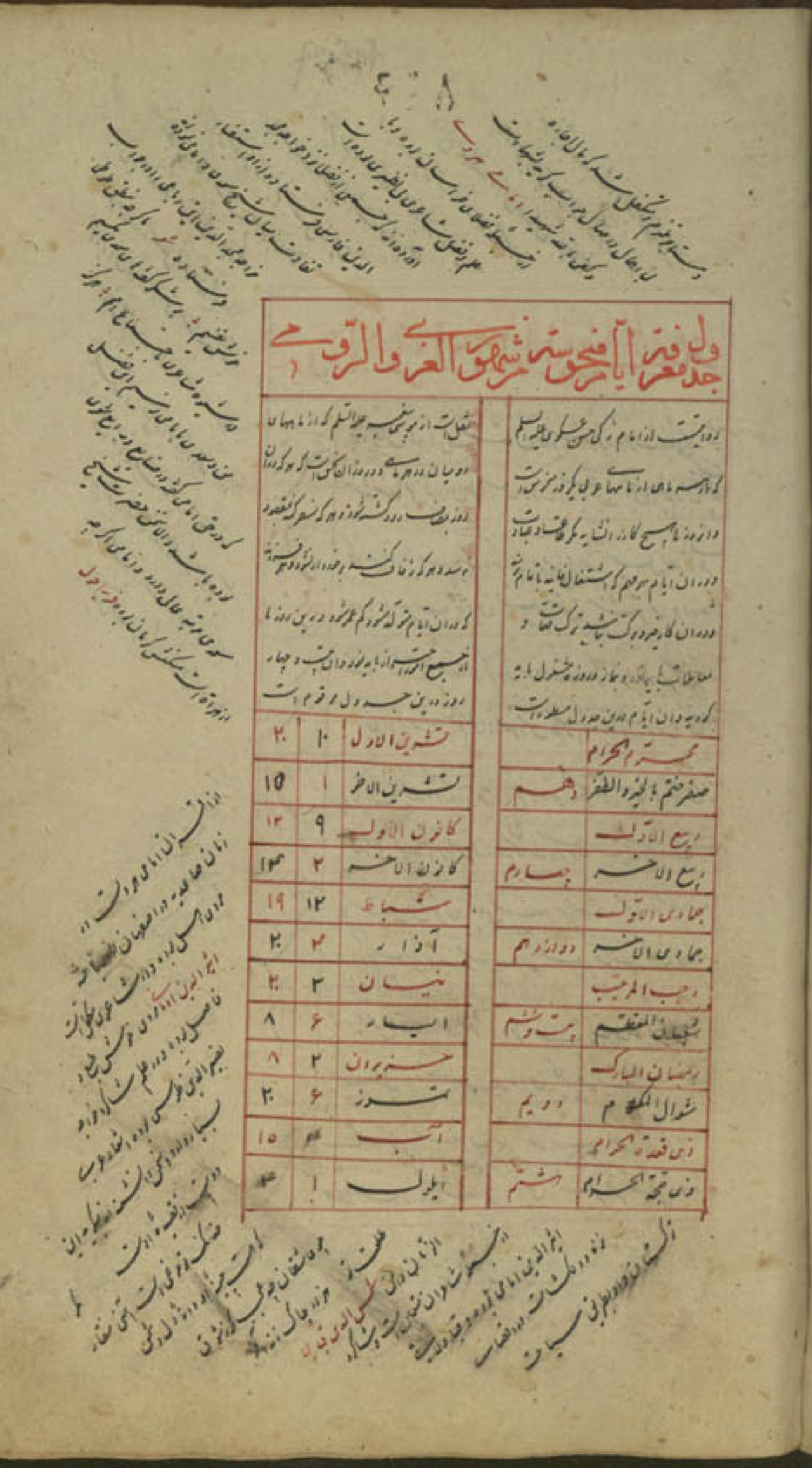
بقیه اختیارات ایام الفرس بالنظم

مهر	شانزده روز چون روز ماه	نحس	هیچ کاری مکن [illegible]
سروش	اختیارات [illegible]	[illegible]	سفر و نقل و دیدن امرا
رشن	هشتده هم است اختیار [illegible]	نحس	[illegible] بیع و [illegible] و نقل و غسل
فروردین	[illegible]	[illegible]	سفر و عرس و عزم و نقل و شکار
بهرام	بیستم روز دیدن سلطان	نحس	هست خوب خواندن قرآن
رام	روز بیست و یکم مکن کارها	[illegible]	[illegible]
باد	روز بیست و دویم [illegible]	نحس	بیع اسباب و ملک [illegible]
دی بدین	[illegible]	[illegible]	[illegible] جامه پوشیدن
دین	[illegible]	نحس	هیچ کاری [illegible]
ارد	بیست و پنج از قدیم [illegible] است	[illegible]	کارها جمله اندرو مذموم است
اشتاد	روز بیست و ششم عمارت کن	نحس	[illegible]
آسمان	بهر اعمال و شغل سلطانی	[illegible]	بیست و هفتم [illegible] نادانی
زامیاد	بیست و هشتم [illegible]	نحس	در همه کارها که پیش آید
مارسپند	روز بیست و نهم [illegible]	[illegible]	اندرو کارها [illegible]
انیران	آخر ماه [illegible]	نحس	سفر و بیع و عقد [illegible]



بقیة جدول اختلاجات اعضا الایسر

جدول اختلاجات الاعضا الایمن



جدول معرفة ایام منحوسة از شهور العربی والرومی

روایت است از امام ... [illegible]

نقل است ... [illegible]

محرم الحرام		تشرين الاول	١٠	٢٠
صفر ختم بالخير والظفر	دهم	تشرين الآخر	١	١٥
ربيع الاول		كانون الاول	٩	١٢
ربيع الآخر	چهارم	كانون الآخر	٢	١۴
جمادى الاول		شباط	١٢	١٩
جمادى الآخر	دوازدهم	آذار	٢	٢٠
رجب المرجب		نيسان	٣	٢٠
شعبان المعظم	بيست وششم	ايار	۶	٨
رمضان المبارك		حزيران	٢	٨
شوال المكرم	دويم	تموز	۶	٢٠
ذي قعدة الحرام		آب	۴	١٥
ذي حجة الحرام	هشتم	ايلول	١	۴

جدول شرایط رؤیة الاهلة علی کیفیة وقوعها بالنظر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفة بلاد اقاليم السبعة

بلاد چین شهرهای هندوستان بلاد سند جزیره عرب زمین حجاز عدن حبشه صنعا بین قیروان طرابلس بربر کناره دریای محیط و این اقلیم بزحل تعلق دارد
مکه مدینه طایف جده مکران بین خرما و ینبع نیل مصر تا طرف دریای مغرب و این اقلیم تعلق بمشتری دارد
قندهار ملتان سیستان کرمان سیرجان دارا گرد شیراز یزد بصره خوزستان بغداد کوفه زمین شام بعضی از مصر دمشق طرابلس … و این اقلیم بمریخ تعلق دارد
ولایت ترکستان بعضی ماوراء النهر خراسان بلخ هرات طوس سرخس نیشابور قزوین ری صفاهان قم همدان تبریز بعضی از دیار بکر … و این اقلیم بآفتاب نسبت
کاشغر ختن فرغانه بعضی بخارا سمرقند سمنان نسف خوارزم گیلان ارمنیه روس و این اقلیم منسوب بزهره
بلاد یاجوج ماجوج بعضی دیار اطراف ترکستان روس شمال روم قسطنطنیه و این اقلیم منسوب بعطارد
بعضی از بلاد ترکستان بلغار سقلاب اقصی روم صقالبه دریای شمال و این اقلیم بقمر تعلق دارد

جدول اختیارات محرم نامه

اگر اول محرم روز یکشنبه بود بادهای سخت جهد و بعضی بزرگان را آفت رسد و شیر بهی متوسط بود و در مغرب زمین قحط بود و فتنه واقع شود
اگر اول ماه دوشنبه بود تابستان گرم باشد و زمستان خوش … میوه بسیار باشد گیاه را آفت رسد … بسیار باشد و در هوا … واقع شود
اگر اول ماه سه شنبه سرما سخت بود و در تابستان … آفت رسد … باشد … و غله را آفت رسد و شیر بهی کم بود
اگر اول ماه چهارشنبه سال نیک بود باران بسیار آید برنج ارزان بود و غله بسیار باشد و در بعضی بلاد وبا پیدا شود و … بسیار بود
اگر اول ماه پنجشنبه بود در آن سال میوه و شیر بهی بسیار باشد و در بعضی بلاد طاعون پیدا شود خاصه در طرف … کم شود و غله نقصان پذیرد
اگر اول ماه آدینه بود در آن سال … کم آید و … نقصان کند و غله کم باشد و در صحرا … آفت رسد … شود
اگر اول ماه شنبه بود در آن سال سرما سخت بود جو و گندم کم باشد و بیماری بسیار بود کودکان را … کم بود و … آفت رسد

جدول اختیارات کسوف فی البروج

البروج	
الحمل	چون آفتاب در برج حمل منکسف شود دلیلست بر حرب که سلطانی از پیش برخیزد
الثور	دلیلست بر آفت نباتات و درختان و مردن چهارپایان عظیم و تنگی در خلایق
الجوزا	دلیلست بر عفونت هوا و مرگ و بیماری خاصه اطفال و تفرقه میان اهل علم و ادبا
السرطان	دلیلست بر مردن حیوانات آبی و بسیاری آبها و حرکت فتنه در اکثر مواضع
الاسد	دلیلست بر غضب ملوک بر رعایا و مرگ سباع و نقصان نباتات
السنبله	دلیلست بر بیماری و مرگ اهل علم و دبیران و کم شدن آب و ملال رعایا
المیزان	دلیلست بر بسیاری بیماری و باد و ملال خواتین و فتنه در بعضی مواضع
العقرب	دلیلست بر آفت حیوانات و فرو رفتن چشمه‌ها و دیده آمدن ملخ و سرما [illegible]
القوس	دلیلست بر وبا و بیماری ستوران و بیماری و درد [illegible] و فتنه [illegible]
الجدی	دلیلست بر مرگ کودکان و آفت میوه و درختان و فتنه در بعضی از نواحی
الدلو	دلیلست بر بسیاری بیماری از غلبه خون و مرگی در میان مردم و حبس بادها
الحوت	دلیلست بر خشک شدن چشمه‌ها و خواری بزرگان و آفت حیوانات آبی

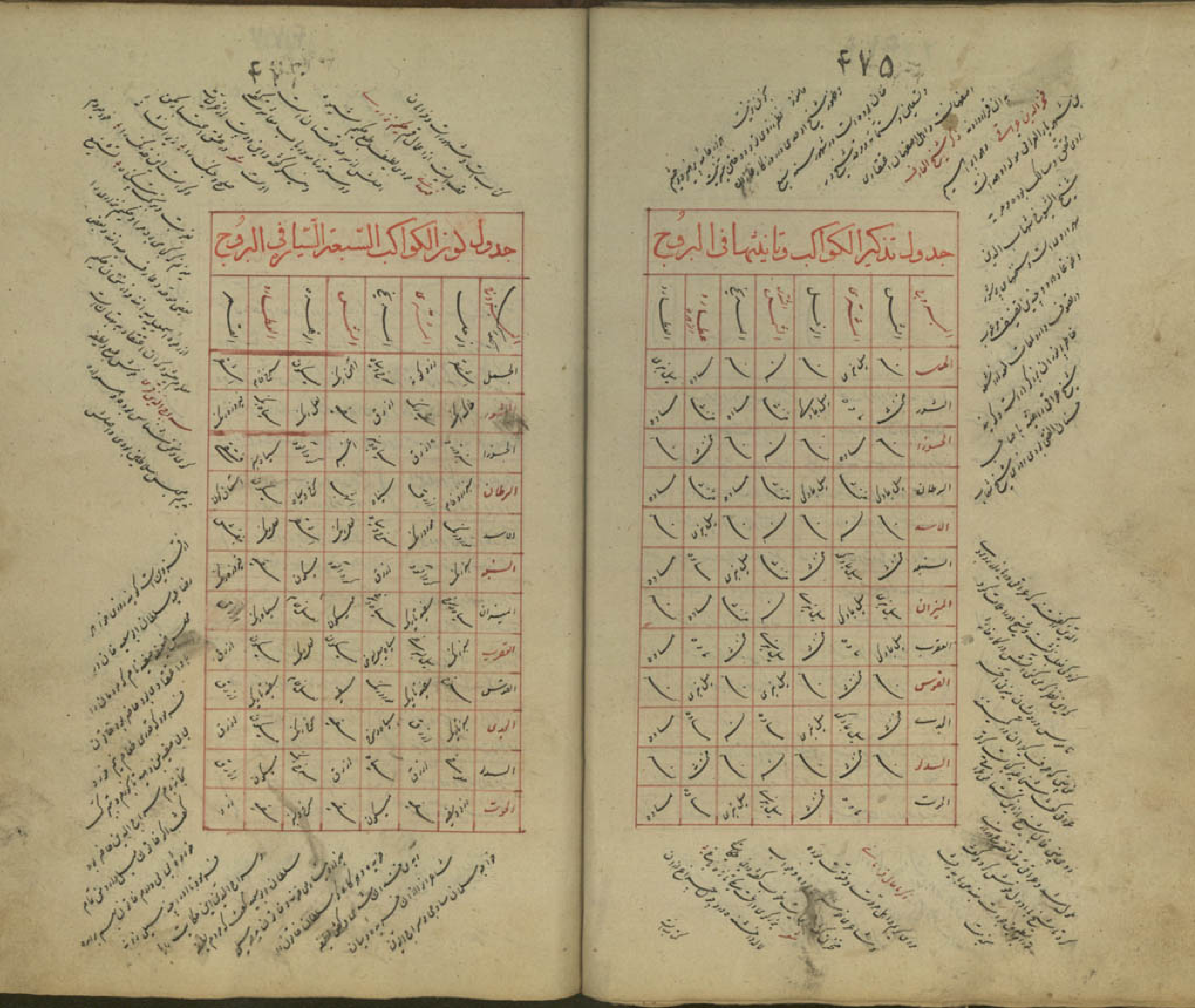
جدول اختیارات خسوف فی البروج

البروج	
الحمل	چون ماه در برج حمل گرفته شود دلیلست بر ظلم و جور و بیماری و هلاک شدن زنان و کودکان
الثور	دلیلست بر قحط و گرانی آبها و آفت نباتات و مرگ گاو و شتر و تنگی خلایق و بیم زلزله
الجوزا	دلیلست بر عفونت هوا و بیماریها [illegible] در میان اطفال و بیماری اهل قلم
السرطان	دلیلست بر کمی باران و خوف در مردم و آفت چشمه‌ها و مردن حیوانات آبی
الاسد	دلیلست بر بیماری و جنگ ملوک و در اطراف آفت لشکریان و مرگ سباع
السنبله	دلیلست بر بیماری و مرگ [illegible] و خطا در علما [illegible]
المیزان	دلیلست بر بیماری بزرگان و [illegible]
العقرب	دلیلست بر خشکی سال و قحط و تنگی در بعضی مواضع و بیماری و ترس زنان
القوس	دلیلست بر مرگ چهارپایان و [illegible]
الجدی	دلیلست بر آفت عمارات و مرگ کودکان و خشک شدن گیاهها
الدلو	دلیلست بر بیماری و مرگ و غیبت صحرانشینان و اندوه و فتنه در خراسان
الحوت	دلیلست بر [illegible] شدن فسق و فجور و تنگی خلایق و فتنه [illegible]



جدول احکام رؤیة الاهلة عن قول حکما

[illegible]	اگر در تیغ بود مردم [illegible] ... بستان بود [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... اگر بستان بود [illegible]	[illegible]
[illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... اگر بستان بود [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... بستان بود [illegible]	[illegible]
[illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... اگر بستان بود [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... بستان بود [illegible]	[illegible]
[illegible] [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... اگر بستان بود [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... بستان بود [illegible]	
[illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... اگر بستان بود [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... اگر بستان بود [illegible]	[illegible]
[illegible] [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... بستان بود [illegible]	اگر در تیغ بود [illegible] ... بستان بود [illegible]	



جدول نور الكواكب السبعة السيارة في البروج
جدول تذكير الكواكب وتانيثها في البروج

جدول احکام الشهاب الثاقب

حکمای ما تقدم اتفاق کرده اند که ستارگان که در هوا پدید شوند و آنرا شهاب ثاقب خوانند
و آن ستاره نیست بلکه بخاریست که از زمین برخاسته ... و ... رسد
و چون کره آتش رسد آتش گیرد و به اشکال مختلف در نظر آید بعضی دراز گردد و بعضی گرد و چگونه
و چون این علامتها پدید آید بعضی از آن در جانب ... و آنجا ... نیز دیده
گردد کدام در جانب است و احکام آن در این جدول معلوم باید نمود والله اعلم

	دلیل بود بر بسیاری برف و باران ... و دلیل ... حال بزرگان ... چهارپایان		دلیل بود بر ... حال فراخی و نعمت ... اما خیانت در مردم بود
	دلیل بود بر ... حال زنان و اهل طرب و ... چهارپایان بسیار بود		دلیل بود بر ... حال بزرگان و ... چند ... آفات ...
	دلیل بود بر ... حال ... و بسیاری ...		دلیل بود بر ... حال ... چهارپایان و بعضی ...
	دلیل بود بر ... حال ... و بسیاری ... چهارپایان بسیار ...		دلیل بود بر ... حال مشایخ و ... کم شود
	دلیل بود بر ... حال ... از آتش احتراز باید نمود		دلیل بود بر ... حال بزرگان ... چهارپایان ...
	دلیل بود بر ... حال ... و بسیاری ...		دلیل بود بر ... حال ... چهارپایان ... بسیار ...

جدول معرفت اقدار جرم کواکب

طول نیزه	سیزده هزار بار و دویست و نه هزار و صد و سی ... فرسنگ
بزرگی آفتاب	صد و شصت و شش بار و کسری چند زمین است
طول ...	چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و یک فرسنگ است
طول ...	هشت هزار و سیصد و چهل و نه فرسنگ و چهار دانگ فرسنگ است
طول ...	صد و بیست و دو فرسنگ و نیم است
بزرگی مشتری	هشتاد و دو بار و کسری چند زمین است
بزرگی ثوابت	ده بار و سدسی چند زمین است
... ثوابت	ده بار و سدسی چند زمین است
بزرگی زحل	هفت و نیم بار چند زمین است
بزرگی زمین	سی و شش بار زهره و سی و دو بار قمر ...
بزرگی مریخ	یک بار و نیم چند زمین است
بزرگی زهره	سی و شش بار از زمین کوچکتر است
بزرگی قمر	سی و نه بار و ربعی از زمین کوچکتر است
بزرگی عطارد	بیست و دو هزار بار از زمین کوچکتر است

جدول طوالع البلدان والمستولی علیهم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماوراء النهر ایران [illegible] روم	عقرب حمل اسد سرطان	قوس زهره شمس	کاشان قم اسد سلطانیه	سنبله جوزا جوزا دلو	عطارد زحل زحل عطارد	[illegible]	قوس قوس	زهره مشتری
[illegible] طبرستان	عقرب جدی جدی	عطارد مریخ عطارد	[illegible] جیلان	قوس عقرب جوزا	قمر شمس عطارد	[illegible]	عقرب جدی	قمر مریخ
[illegible] هراة وجابلقا	میزان [illegible]	عطارد زهره	همدان [illegible]	[illegible] حمل	شمس عطارد	[illegible]	عقرب اسد	قمر شمس قمر
[illegible] اصفهان	سنبله قوس	مریخ مریخ	اهواز فارس	جدی سنبله	قمر مریخ	[illegible] طبرستان	جدی حمل	زهره قمر
[illegible] موصل	حمل سنبله	زهره مریخ	[illegible] کرمان	سنبله میزان	عطارد شمس	[illegible]	جدی حمل	زهره شمس
جرجان اردبیل	میزان سنبله	عطارد مریخ	[illegible]	عقرب سنبله	مریخ عطارد	[illegible] قوس	سرطان جدی	زهره زهره
[illegible]	جدی حوت	قمر عطارد	[illegible]	جدی [illegible]	زهره عطارد	[illegible]	حمل سرطان	عطارد عطارد

بقیه جدول طوالع البلدان والمستولی علیهم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خوارزم [illegible]	میزان سنبله	عطارد زهره	اسد جوزا	اسد جوزا	[illegible]	[illegible]	زهره زهره	زهره زهره
مریخ [illegible]	قوس اسد	عطارد قمر	[illegible]	عقرب عقرب	زهره مریخ	[illegible]	جوزا اسد	عطارد زهره
	اسد سنبله	شمس قمر	[illegible]	عقرب جدی	قمر زهره	[illegible]	عقرب عقرب	عطارد زهره
	سنبله حوت	عطارد عطارد	[illegible]	قوس سنبله	شمس عطارد	[illegible]	حوت اسد	عطارد [illegible]
	حوت اسد	زهره زهره	[illegible]	عقرب [illegible]	مریخ قمر	[illegible]	عقرب عقرب	عطارد عطارد
بیت المقدس [illegible]	سرطان جدی	قمر عطارد	[illegible]	قوس حمل	زهره شمس	[illegible]	حمل	زهره
[illegible]	[illegible]	زهره	سنبله	قوس	زهره	[illegible]	عقرب	قمر

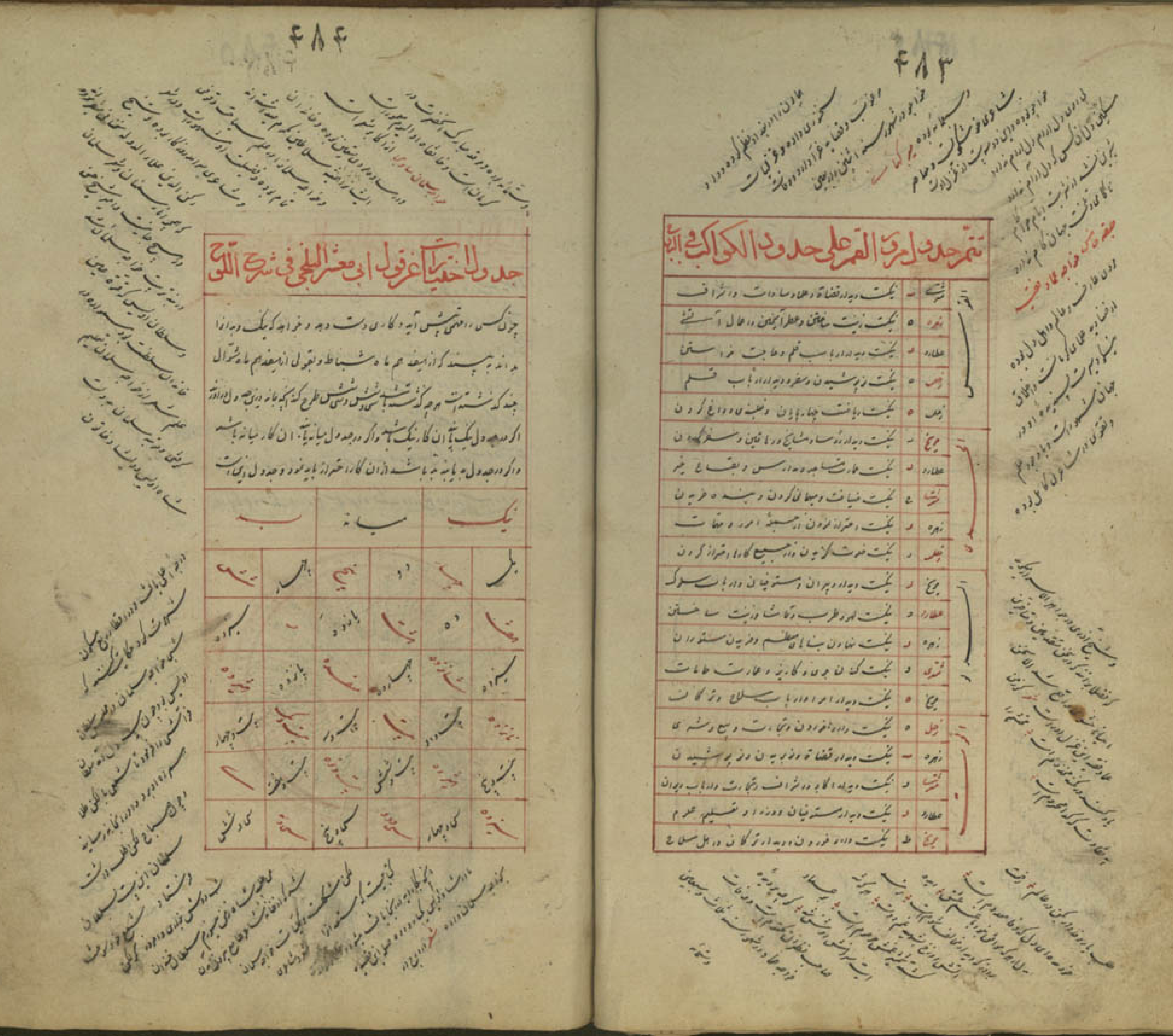


جدول مرور القمر علی حدود الکواکب فی البروج

کوکب	درجه	حکم
مشتری	۶	نیک است دیدار قضاة و اشراف و سفر کردن و جامه نو پوشیدن
زهره	۶	نیک است عشرت کردن و جامه نو پوشیدن و سفر کردن را
عطارد	۸	نیک است دیدار وزرا و اشراف و در باب قلم
مریخ	۵	نیک است یافتن چهارپایان و داغ و نعل بستن
زحل	۵	نیک است عمارت جو و کاریز و دیه خریدن
زهره	۸	نیک است عروسی و تزویج و طلب ... و عطر آمیختن
عطارد	۶	نیک است دیدن وزرا و تعلیم علم شعر و نوشتن حسابات
مریخ	۷	نیک است احتراز از اجتناب از جمیع حاجات و معاملات
	۵	نیک است عمارت باغات و رباطات و خانات
زحل		نیک است بنای ... و اساس و اجتماع ...
عطارد	۶	نیک است سفر و تجارت و حرکت و بیع و شری
مشتری	۶	نیک است دیدار اشراف و وزرا و نوشتن قبالات
زهره	۵	نیک است زفاف و تزویج و جامه نو پوشیدن
مریخ	۶	نیک است ... حیله و شبیخون زدن بر دشمن
زحل	۶	نیک است عمارت و زراعت و ... خود
مریخ	۷	نیک است فصد و حجامت و قلاع و ... عمارات قدیم
زهره	۶	نیک است خوش کردن ... و عشرت و اشتغال کردن
عطارد	۶	نیک است سفر کردن و جامه نو پوشیدن و رسول فرستادن
مشتری	۶	نیک است طلب ... دیدن علما و اشراف و سادات
زحل	۶	نیک است اظهار عداوت و دشمنی و شبیخون

بقیه مرور القمر علی حدود الکواکب فی البروج

کوکب	درجه	حکم
مشتری	۶	نیک است دیدار علما و بزرگان و حاجت خواستن از ایشان
زهره	۵	نیک است جواهر خریدن و تجمل ساختن و عطر آمیختن
زحل	۶	نیک است احتراز نمودن از دیدن ملوک و سلاطین
عطارد	۶	نیک است دیدار اصحاب مناصب و ... دادن قلم
مریخ	۶	نیک است فصد و حجامت و تعلیم علم سلاح
عطارد	۶	نیک است ابتدا تعلیم کردن و ... و نوشتن
زهره	۷	نیک است عشرت و طرب و جامه نو پوشیدن
مشتری	۶	نیک است تعلیم علوم و دیدار وزرا و خواستن حاجات
مریخ	۶	نیک است ترتیب لشکر و حرکت کردن و سلاح
زحل	۲	نیک است احتراز بودن از دیدار کار بزرگ اشراف
زحل	۶	نیک است قصد دشمن کردن و ترتیب ادویه قاطعه
عطارد	۸	نیک است ابتدای تعلیم و کتابت و نوشتن حسابات
مشتری	۶	نیک است عیش و تماشا و حمام رفتن و جامه پوشیدن
زهره	۶	نیک است صحبت و نوشتن ... اهل طرب
مریخ	۱	نیک است اجتناب نمودن از جمیع حاجات
مریخ	۲	نیک است احتراز بودن از جمیع کارها ... مسهل خوردن
زهره	۶	نیک است دیدن خواتین و صحبت ارباب لهو و طرب
عطارد	۸	نیک است دیدن تجار و ارباب علم و پیشه کاران
مشتری	۵	نیک است عمارت کاریز و کندن جوی و حوض
زحل		نیک است ... شبیخون زدن ... آمیختن



جدول اختیارات از قول ابی معشر البلخی فی شرح التلو[illegible]

چون کسی را مهمی پیش آید و کاری در دست دارد و خواهد که نیک و بد آنرا بداند ببیند که از ابتدای محرم ماه [illegible] و تقویم از ابتدای محرم ماه شوال چند گذشته است هرچه گذشته باشد [illegible] بشمرد [illegible] اگر در جدول نیک آید آن کار نیک باشد و اگر در جدول میانه آید آن کار میانه باشد و اگر در جدول بد آید بد باشد از آن کار احتراز باید نمود و جدول این است

نیک		میانه		بد	
یک	[illegible]	دو	[illegible]	چهار	[illegible]
[illegible]	ده	[illegible]	یازده	[illegible]	سیزده
سیزده	[illegible]	چهارده	[illegible]	پانزده	[illegible]
[illegible]	بیست و دو	[illegible]	بیست و سه	[illegible]	بیست و چهار
بیست و پنج	[illegible]	بیست و شش	[illegible]	بیست و هفت	[illegible]
[illegible]	سی و چهار	[illegible]	سی و پنج	[illegible]	سی و شش

تم جدول امر القمر علی حدود الکواکب فی [illegible]

مشتری	و	نیکست دیدار قضات و علما و سادات و اشراف
زهره	ه	نیکست زینت ساختن و عطر آمیختن و حال آراستن
عطارد	ز	نیکست دیدار ارباب قلم و حاجت خواستن
[illegible]	ه	نیکست نو پوشیدن و سفر و دیدار ارباب قلم
زحل	ه	نیکست ریاضت [illegible] و [illegible] کردن
مریخ	و	نیکست دیدار [illegible] مشایخ و [illegible] کردن
عطارد	و	نیکست [illegible]
مشتری	ح	نیکست ضیافت و [illegible] کردن [illegible]
زهره	و	نیکست [illegible]
زحل	و	نیکست [illegible] کردن
مریخ	و	نیکست دیدار [illegible]
عطارد	و	نیکست [illegible] طرب [illegible]
زهره	و	نیکست [illegible]
مشتری	و	نیکست [illegible]
مریخ	ه	نیکست دیدار [illegible] سلاح [illegible]
زحل	ه	نیکست [illegible]
زهره	ب	نیکست دیدار قضات و [illegible] پوشیدن
مشتری	و	نیکست دیدار [illegible] اشراف و تجارت [illegible]
عطارد	و	نیکست دیدار [illegible] و تعلیم علوم
مریخ	ط	نیکست [illegible] سلاح

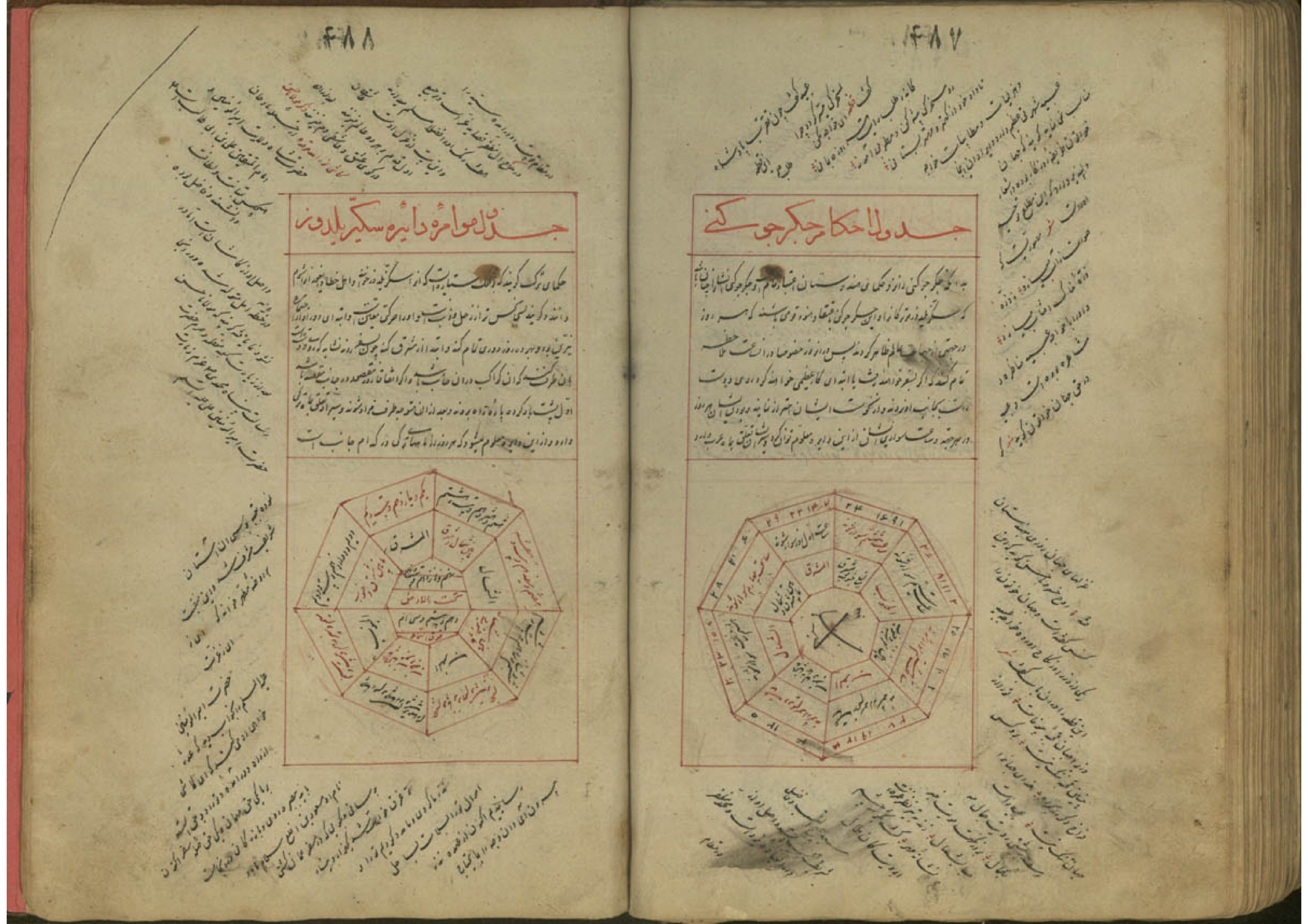
جدول معرفة طلوع القمر و غروبها في الليالي

بدانکه حکمای متقدم این دایره را وضع کرده‌اند جهت دانستن طلوع و غروب قمر در شبها که
چون از غروب آفتاب بگذرد در شب اول چه مقدار آید تا آن زمان که باستقبال رسد و غروب
از شب چند گذشته باشد که ماه فرو رود و چون باستقبال رسد دیگر روز تا آن زمان که
اجتماع رسد در شب چند از شب گذشته باشد که ماه برآید و چون باز باجتماع
رسد یکشب یا دو شب مخفی باشد و طبعش چنان است که در شبهای دوازده‌گانه
قسمت کرده‌اند چهار بخش [illegible] باشد در ربع اول گرم و تر است و در ربع
دوم گرم و خشک و در ربع سیم سرد و خشک و در ربع چهارم سرد و تر

جدول الاحکام ایام المرض

حکمای سلف که برای تعیین و تفسیر [illegible] در کارها اندیشه کرده‌اند
و تجربه یافته‌اند فرموده‌اند که چون کسی بیمار شود از آن روز که آغاز
بیماری او بوده باشد [illegible] احوال او و آن که دلالت [illegible]
و کیفیت [illegible] و سلامتی [illegible] این دایره نهاده‌اند
تا کیفیت هر روزی معلوم کرده و عاقبت کار بیمار و احوال او و آن دانسته [illegible]





جدول احکام جکرجوکی

جدول موازنه دائره سکیز یلدوز

جدول احکام ظهور ذوذوابه

حکما و ما تقدم گفته اند که ذوذوابه [illegible] که او را گیسوی [illegible]
و چون آن [illegible] در عالم [illegible] ستاره [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
و در هر طرف که [illegible] از آن جهت [illegible]
در جهت شرقی طالع [illegible]

[illegible]

جدول احکام دایرة الفصد غرقول الحکما

حکمای ما تقدم [illegible] کامل [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] اختیارات [illegible]
[illegible] و چون ماه در اجتماع یا استقبال [illegible]
[illegible] استقبال چون گذرد [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] و این اختیارات را [illegible]

[illegible]



جدول احکام دایره قوس قزح

این دایره ایست که حکمای هند و پارس باتفاق یکدیگر نهاده اند
و خاصیت قوس قزح که در عالم ظاهر شود و علم آن چنان است که
از جانب مشرق ظاهر شود یا از جانب مغرب نگاه کنند که در آن روز
آفتاب در کدام برج است و احکام آن از این دایره مطالعه نمایند و اگر رنگ غالب
بود خونریزی بود و اگر سبز بود فراخی نعمت و اگر زردی رنگ بود بیماری و ترس

جدول احکام دایرة الرعد علی کون القمر فی البروج

این دایره در احکام هند و یونان که در نهایت فضل و کمال بوده اند وضع کرده اند
و بودن کار تجربه نموده اند که چون رعد آید چه اثر بر آن مرتب شود و معرفت
آن چنان است که در تقویم نظر کنند و ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است
و آن برج را در این دایره طلب کنند و احکام را از آن نیک و فراخی و برف
و باران و ترس و بیماری بقدرت حق سبحانه و تعالی معلوم کنند

جدول معرفت احکام سهم الحوادث

بدانکه حکما احوال عالم را از سهم الحوادث دانسته اند و در هر شبانه روز
مدتی سیر این را بهفت قسم نهاده اند و هر قسمی بکوکبی منسوب کرده و [illegible]
صاحب خانه سهم در بیت خود باشد یا ناظر حکم اگر در نظر [illegible] و اگر صاحب سهم [illegible]
بنظر دوست باشد دوستی [illegible] در ثبات این حال حکم باید کرد [illegible]
از اصل [illegible] که [illegible] موضع سهم [illegible] احکام [illegible]

جدول معرفت احکام فتح الحصار

حکمای متقدم این دایره را بجهت فتح حصار وضع کرده اند اگر خواهند بدانند که حصار
فتح شود و چون لشکر پای حصار رسد نگاه کنند اگر ماه در منزل داخل بود فتح شود
و اگر در منزل خارج بود فتح در توقف [illegible] و همچنین نظر کنند در آفتاب
در حمل و مشتری اگر نظر داشته باشند با یکدیگر در منزل داخل بود فتح شود و نیز اگر
در طالع وقت در منازل داخل بود فتح شود و اگر در خارج بود در توقف باشد



۴۹۴
جدول معرفت ارقو نوع عرقو ل حکمای ترک
۴۹۵
جدول احکام ساعات السبت



جدول بازنمودن جهات کعبه معظمه شرفها الله تعالی الی جمیع البلاد

بدانکه ارکان اسلام ادا کردن نماز است که دین بدان قائم است از جمله شرایط آن صحت استقبال قبله است که هر جا که باشند روی بجانب کعبه معظمه آرند که قبله اهل آن از خانه چه جانب است و در آن وقت که در [illegible] قبله باشند و آن جا را از کواکب ثابته که طلوع و غروب کنند هر یک در کدام جهت است و صورت این دایره بازنموده شد تا باسانی دریابند

جدول بازنمودن اقالیم سبعه و طول و عرض آن

بدانکه شکل زمین بطریق کره مدور است و بیشتر از آن آب فرو گرفته و از سطح وی بجانب قطب شمال اکثر آن معمور است که آن را ربع مسکون خوانند و هر کوهی از آن را تقسیمات مختلف کرده‌اند حکمای هند آن را به قسمت کرده‌اند و حکمای روم و فرس هفت قسمت کرده‌اند و هر قسمی را نامی نهاده و بکوکبی منسوب کرده و درین دایره کیفیت آن اقالیم بازنموده شد تا مردم بر احوال اقالیم سبعه اطلاع یابند

جدول حصر مطالع البروج لساعات المستوی الاماکن [illegible]

	كط	ل	لا	لب	لج	لد	له	لو	لز	لح	لط	م	ما
الحمل	اكو	اكد	الو	الح	اا	اك	الط	او	او	او	اسه	اسه	اد
الثور	الج	الز	الز	الز	الح	الو	الو	الح	الب	اا	ال	الكه	الز
الجوزا	اسه	اسه	الط	الط	ايح	ايح	ايح	از	از	از	از	اه	اه
السرطان	سح	سح	سح	سح	رنط	رنط	رنه	رنه	رنه	رنو	رنو	رنه	رنو
الاسد	رسه	رنه	رنو	رنه	رنه	رنو	رنو	رنو	رنح	رنط	رنل	رنل	رنل
السنبله	سح	رنط	رنط	رنه	رنه	رنه	رنو	رنو	رنو	رنو	رنح	رنل	رنل
الميزان	سح	رنط	رنط	رنه	رنه	رنو	رنو	رنو	رنو	رنو	رنح	رنل	رنل
العقرب	رسه	رنه	رنو	رنو	رنه	رنو	رنو	رنو	رنح	رنط	رنل	رنل	رنل
القوس	سح	سح	سح	سح	رنط	رنط	رنه	رنه	رنه	رنه	رنو	رنو	رنو
الجدي	اسه	اسه	الط	الط	ايح	ايح	ايح	از	از	از	از	اه	اه
الدلو	الج	الز	الز	الز	الح	الو	الو	الح	الب	اا	ال	الكه	الز
الحوت	اكو	اكد	الو	الح	اا	اك	الط	او	او	او	اسه	اسه	اد

جدول مواره احکام سر المحبة

این جدول سر المحبة را [illegible] حکیم [illegible] و حکمای زمان این جدول را استنباط
کرده اند و چون [illegible] ذو القرنین [illegible] این جدول را [illegible]
[illegible] جدول [illegible] این جدول جمع
[illegible] و طریق معرفت این جدول
چنانست که نام هر دو خصم [illegible] اسم که
[illegible] بحساب جمل بگیرند [illegible]
[illegible] اسم اول [illegible]
[illegible] جدول [illegible]
[illegible] جدول [illegible]
الف احوال
[illegible]

اعداد	یکم	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم
یکم	یکم								
دوم	[illegible]	دوم							
سیم	[illegible]	[illegible]	سیم						
چهارم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	چهارم					
پنجم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	پنجم				
ششم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ششم			
هفتم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هفتم		
هشتم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هشتم	
نهم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نهم

[illegible]

شرح اسامی ایام الفرس

اورمزد	نامیست از نامهای خدای تعالی و درین روز جهان آفریده شد نیکست سفر و معاملات
بهمن	ملکیست موکل بر گوسفندان و درین روز حوا آفریده شد [illegible] نیکست
اردیبهشت	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز ادریس [illegible] نیکست تزویج و دیدن [illegible]
شهریور	ملکیست موکل بر [illegible] و درین روز [illegible] نیکست [illegible]
اسفندارمذ	ملکیست موکل بر زمین درین روز [illegible] نیکست [illegible] جمیع کارها [illegible]
خرداد	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] مبارکست جمیع کارها را
مرداد	ملکیست موکل بر نباتات [illegible] نیکست [illegible]
دی بآذر	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز تزویج [illegible] نیکست همه کارها را [illegible]
آذر	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] نیکست [illegible]
آبان	ملکیست موکل بر زمین درین روز [illegible] باسمان رفت نیکست سفر و معاملات
خور	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] نیکست [illegible]
ماه	ملکیست موکل [illegible] درین روز [illegible] نیکست [illegible]
تیر	ملکیست موکل بر آب درین روز [illegible] نیکست جمیع کارها [illegible]
گوش	ملکیست موکل بر گوسفندان درین روز [illegible] نیکست همه کارها را
دی بمهر	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] نیکست [illegible]

[illegible]

[illegible]

بقیهٔ شرح اسامی ایام الفرس

مهر	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] کارها
سروش	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] نیکست [illegible]
رشن	ملکیست موکل بر نباتات درین روز [illegible] نیکست [illegible]
فروردین	ملکیست موکل بر آب [illegible] یعقوب [illegible] نیکست تزویج [illegible] سفر را
بهرام	ملکیست موکل بر [illegible] نیکست سفر و دیدن ملوک
رام	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز یعقوب [illegible] جمیع کارها
باد	ملکیست موکل بر باد درین روز [illegible] نیکست تجارت [illegible]
دی بدین	ملکیست موکل بر [illegible] نیکست سفر و تزویج
دین	ملکیست موکل بر زمین [illegible] نیکست جمیع کارها
ارد	ملکیست موکل بر زمین درین روز [illegible] نیکست [illegible]
اشتاد	ملکیست موکل بر نباتات درین روز موسی [illegible] نیکست عمارت
آسمان	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] نیکست کارهای عظیم
زامیاد	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز موسی [illegible] مبارکست جمله کارها را
ماراسپند	ملکیست موکل بر زمین درین روز موسی [illegible] نیکست طلب حاجات و سفر
انیران	ملکیست موکل بر [illegible] درین روز [illegible] جهان تمام شد نیکست نکاح و [illegible]

[illegible]

جدول حظوظ الكواكب في البروج

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الحمل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الثور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الجوزا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السرطان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الاسد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السنبله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الميزان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	العقرب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	القوس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الجدي
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الدلو
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الحوت

جدول المنسوبات البروج

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الحمل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الثور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الجوزا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السرطان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الاسد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السنبله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الميزان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	العقرب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	القوس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الجدي
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الدلو
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الحوت



بقية منسوبات البروج

الحمل
الثور
الجوزاء
السرطان
الأسد
السنبلة
الميزان
العقرب
القوس
الجدي
الدلو
الحوت

بقية منسوبات البروج

الحمل
الثور
الجوزاء
السرطان
الأسد
السنبلة
الميزان
العقرب
القوس
الجدي
الدلو
الحوت

بقية منسوبات البروج

البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السنبلة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الميزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
العقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
القوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجدي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الدلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقية منسوبات البروج

البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الاسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السنبلة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الميزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
العقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
القوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجدي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الدلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



٥١٠
بقية المنسوبات الكواكب السبعة السيارة
٥٠٩
جدول منسوبات الكواكب السبعة السيارة



بقية منسوبات الكواكب السبعة السيارة

بقية منسوبات الكواكب السبعة السيارة

٥١٤
٢٥٧

عالیشان معالی‌شان بابا خان
بسلامت بوده
بسلامت بعدها مشهور
دارد که عالیشان معلی
عالیجاه اخوی بابا خان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مدد والبته والف البته
[illegible]

حاجی [illegible]
[illegible]

١٢٤٢

